

مجموعه کتب خطی
شماره ۱۱۱۵۴۱

۹۲۸۰

بازدید شد
۱۳۸۲

۹۱۰۶ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: **تذکره المصنفین**
مؤلف: **علی بن داود استرابادی**

شماره ثبت کتاب: ۱۵۵۴۲
شماره قفسه: ۹۲۸۰

۱۲۰۱۳

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۲۸۰



بازرسی شد
۲۲ - ۲۶

بازرسی شد

صورت کلی خواهر

سر به کلک سر در بند با قوت
۱۰ ۱۵ ۲۵
نوع دارد در رنگان پوستتیم
۳۳ ۳۳
اجزای که در محل کرده و بخت
در مخلوط لکه با سیل چشم کنند
بسیار نافع و قویه لانه میکنند
زاد از حد مجرب است

۹۲۸
۸۵۵۶۰

بازرسی شد
۲۲ - ۲۶

سلفه بر منب، رادف تا حن غیر فرستادت بر من و غیر من و کن با اینان خن به حست
 و هر که بچرت که سلفه بدله ضلعتا صد بیت و چهار هزار فرستادت بر من و غیر من
 تن بر من سلفه و دیگر غیر من بر من فرستادت که بر من سلفه چهار هزار و سلفه انا که بر من
 می خواند و بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من سلفه
 بر من سلفه در خلیفان بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 انام که سلفه از آن بر من ایه و تبارک حجتنا انینا انوا هم علی قومیه تا آنکه
 و کلا و فضلنا علی العالمین و ازین بیت بر من سلفه تن بر من سلفه
 که بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 فرستادت بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 با او و ازین بیت بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 و بر من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 زود سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 قلتم من خلیفتم من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 هر سه بود هیچ کتاب تا سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من

جهت سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 هر سه بود هیچ کتاب تا سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 قلتم من خلیفتم من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 هر سه بود هیچ کتاب تا سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من

کتابخانه در این شهر است

تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
تاریخ	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳

از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 هر سه بود هیچ کتاب تا سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 قلتم من خلیفتم من سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من
 هر سه بود هیچ کتاب تا سلفه از هر شهر که می خواند و در خلیفان بر من بر من که بر من

مواضع
کتابخانه
مختصر سلطان الصرا
بریز ۲۶۵ قری



و برای ملت اطهار و عزت ابرار او که به جینه ایمان یزدان اهدا شد لیدهد عنکم الخیر اهل
البدیت و یطهرکم و یطهرکم ذیل عصمت و امان طهارتشان از جنس ظاهری و لوث باطنی
 پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر اندیسا بر نفس النفس جسم القدس ابن عم و وصی او که بصلوات گفت انا
 و علیا نور آیین یدی ائمه قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام پیش از ایجاد
 آدم قدم بعصره وجود نموده **بیت** حق در دو جهان نام علی را بنوشته: و زمان علی او عالم
 بر سرشته: **مادر دو جهان حب علی میوزریم** سوده زود و زینیم و فارغ زینشت: **و فی الحقیقه**
 روایت صحیح التدریج **لا یحب امیر المؤمنین الا طاهر الولادة دون خبیثها محبت و**
 علاتش محبت تجربه هر طاهر الولادة و حر از ماده **بیت عربیه** بغض علی علامه مشهوره: **موقوفه**
 کتبت علی صفحات اوله از زمان: **من لم یوال من الانام ولینه** بیان عند الله اولاد و اولاد
 از زمانه **اما بعد** چنین گوید بسبب المذب العاصی الحاج بر حمله الهادی علی داود
 الاستر ابادی که روزی بحسب اتفاق با بعضی از دوستان محلی بحمله وفاق معری از لباس نفا
 در کوشه و ناق نشسته و در آمد و شد و احتیاط بر روی انبای رور کار بسته میدی روایت گذشت
 و نقلی از همز قول مذکور می گشت تا بقره چپ در سر رشته سخن به پای اصحاب و طهارت انسا
 شیعیان امیر المؤمنین و علما مان خاص با خلاص فایده انوار المجلدین صلوات الله و سلامه علیه
 و علی اولاده الطاهرین کشید و سر انجام کلام با راست میلاد و تلوث انساب بلعوان و مرود
 یعنی نامبیاان بیدین و معاندان حضرت امیر المؤمنین که نسبت بتوت و فرندی ایشان شخصی از
 اشخاص معتین و مشخصیت و جبه افعال و ناصیه احوالشان از اخبار مخفی سیاه و نار و سیاه
 و کوشش زدوی انگشت نمای اهل روزگار اند میخورد جزئی که از سخن او کز بری و از اطاعت او کز
 نبود از این بی بضاعت القیاس نمود که رساله در ذکر نوبه انساب و دنانت اصحاب رؤساء و ذواب
 و مطاعن و مشالبتان با بعضی از روایات و حکایات و نکات مناسب این باب جمع و تا
 نماید تا در روزی کار نشان بر خیزد و معاندان در دهنه آن میرد و ایند ایجا بالمسوله شروع در ترتیب

۲ اصل



این مراد است نموده این رساله را با نساب التواصیب موموم کرده اند و این کتاب مرتب است بخانه
 کتبت باب والی القدر المرجع **باب اول** در ذکر نساب ابی کریم ابی قحافة **نظم** این نساب چون رخصه
 است: بشنوا من کتب جایی تصدیق است: در کتاب حسن الکبار آمده که نام ابو کریم قبل الاسلام
 جبر بود و در اسلام عبد الرحمن نام او نهادند و پدر او را نام عثمان بود و لقب او عقیق و کنیت او ابو
 قحافة در تاریخ کریمه و دیگر کتب اهل سنت ذکر شده که ابو کریم در جا بلینت نامش عبد الکعب بود و غیر
 او را عبد احد نام نهاد و عقیق لقبش بود و در کتاب انبیا مسطور است که ابابکر
 متولد شده است بعد عام الفضل بر سال و عبد العزیز نام داشت و عزیزی نام بی است
 در زمان جا بلینت کفار معبود می داشتند و کنیت او ابو الفضل بود بعد از آنکه سجدست حضرت
 رسول و آله رسید و اظهار اسلام نمود آنحضرت او را عبد قد نام کرده و کنی با بی بر ساخت و نام پدر
 عثمان بود و کنی با بی قحافة اسم مادرش سلمه بنت سحر این عام بود و هشام بن محمد بن النابت
 الکلبی که از علمای سنی است در کتاب مثال الصحابه و جمیع دیگر از علمای فرقین در کتب خود
 بآنکه خلفای سنی او را ذکر کرده اند خلاصه کلام آنکه ابو کریم در زمان جا بلینت حیا ط بود و بعد از آن
 معلم اولاد بیو شد و ابو قحافة هم کاهی شری و امثال آن شکار میکرد و کاهی معلم کودکان
 بود و در کتاب ریاض الایمان آمده که قحافة معروف و مشهور بمرض ابنه بود و چون با پناه کردید چه
 این جزعان شد و این جزعان مرد طباخی میبود که در کوه طعام می کجیت و بدوم میفرودختند
 ابو قحافة در پشت بام او ندامید و مردمان از الطعام خوردن می طلبید و اجرت میدادند یا آنچه در
 صحیفه نامی مانی میگرفت و مردم فاسق با ابو قحافة نواطه میکردند و عرب چون کاسه قحفت
 میکوبید سبب کاسه لیبی ابو قحافة مشهور شد و در کتاب منزه الغافلین ذکر شده که بعضی از
 مورخان گفته اند که ابو قحافة طباخ عبد احد جزعان بود باین مناسبت ابو قحافة گویند و از آن که
 عبد احد بن جزعان مرد ابو قحافة صیادی میسکرد و بدو الحلیفه مرفقت میداد و می فرودخت
 و او را شریکی بود نام او قاری و منزل او بدو الحلیفه بود روزی ابو قحافة و مرغ گرفته شد و در کف آنجا قرار

اهل

بعد بخانه خود برد و با حصه و رسدند و ابو قحافة از این سبب از سعد کعبیده کند و عدوت
 او دورل گرفت و صبر کرد تا روزی که خانه سعد را غالی یافت و بر سر دید و بعضی آن دو مرغ
 وزید سبب این موموم با بی قحافة کشت یقال تحف ای جمع ما و جد یعنی جمع کرد آنچه یافت و
 نام او عثمان بود و بعد از آنکه خانه سعد را تاراج نمود مشهور و کنی کشت با بی قحافة در کتاب سنی
 الایمان آمده که مادر ابو کریم است بز نام مشهور بوده و چون عرب نکت داشته اند از بعضی
 زمان زاینه بنابر این او را از مکه معظمه اخراج نموده و خانه اش را رطیح بود و علم سرخ داشته
 نشانه زنا کاری و بی بود **عریه** اینها مقتوه للذالین: ربه نام فوعه للغافلین: مفعول
 بهانی کل حال: فعلها تمیزه افعال الرجال: کم نشد غالی و دوش از قلم بر مراد کبری میزد
 و ابو قحافة از قریه تلمیتم است که از جمله طوائف و قبایل حنیس ترند که روایت است که ابو کریم
 بود و الحال با صیدیان سپیدین مر و صی را که مشابه کمی کنند او را اعزاز و احترام بنمایند از
 برای تشبیه وی بحلیفه اول روایت است که چون مردم با ابابکر بیعت کردند او را حلیفه سنی
 ابو قحافة با نوشتن ایست زبندک من مردمان با وجود بی هاشم که صاحب رفعت
 و بلند مرتبه اند بچ سبب بخانفت و راضی شدند باین بی نامی و بی نشانی و بی مرتبت تو
 ابو کریم در جواب نوشت که چون در عشر بزرگتر بودم بنا بر این مخالفت من راضی شدند
 قحافة در جواب سپر نوشت که من از تو در سن بزرگترم پس بیعتی بمن بیعت نمایند و مرا حلیفه سنی
 و ابو قحافة ابو کریم بیعت کرد و چنانچه بعد از این اشأ احد در باب مطاعن ابابکر بتفصیل ذکر
 نماید **عریه** اذ کرت العز من هاشم: شافرت عنک کلاب اشاره: ان علی ابن
 اطلب **ب** الامنان فی سوره المائد: فقل لمن لا مکت فی حبه: فانکلت فی مولدک الوالد **باب**
دوم در نساب با بی بیعت عمر بن خطاب است بطریق مخالف و موافق الماطریق مخالف
 در کتاب نهایت الطلب خلیلی مذکور است که خطاب لاغ فرورش بوده و خطاب اسم او
 نیست و لقب او است و چون مردم ما را در احتضاب بسیار میخوانند و ازین جهت لقب است خطاب

شد و خطبه بدو معنی آمده بمعنی تکلیف و معنی جماع و چون با در خطاب جماع بسیار میدو زنا
میکرد لهذا بر او منهور خطاب کتب و کنیت عمر ابو حفص بود و در کتاب حسن الکلبا آمده که نام
عقلی بود و گویند ذوالام بود و ابو جمل فالوی عم بود و نام مادرش عتیمه بود و در کتاب فضیله
الایمان آمده که اسم مادرش حتمه بنت یحتمه بنت یحتمه بنت یحتمه است و در کتاب طریقت
از کتاب بنیاد الطلوع علی نقل شده که عمر در جا بلایت بجز خرافاتی مشغول بود و از فضل عدلیت
و بشام ابن الشایب الجلی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثال الصحابه ذکر کرده که شما
بدیشه کینه با ششم ابن عبید مناف بود و زنا کرده با او و غسل ابن بشام و بعد از آن زنا کرد با
عبد العزی بن رباح و از این دو پدر فضل بهر سید و غسل و عبد العزی هر دو از برای ابن
فرزند بسند منازعت و محاصمت کرده هر کدام ادعا نمودند که من زنده من است و فضل
بعد از این خطابت شافعی گفته که شما کینه با ششم ابن عبید مناف بود پس بشام با او زنا
کرد عبد العزی بهر سید و بعد از آن عبد العزی با شما که مادر خود محاصمت و فضل بهر سید
جد عمر است و گویند که ابا و اجداد عمر آهنت است حرام زاده بودند و لهذا بعضی از شعر از نسب
ان حرام زاده گفته **عویبه** بن ابی الخطاب الامیر عجم **ان الزمان** استع فیما تر و تو غیر
این مضمون را در عین خوشی این باب بجز خود آورده **چیت** بود است حرام زاده است
همچو آب کعبه است **بیت** افتخارش تمام زانیه بود **این** زینبمان رگس علانیه بود **و در کتاب**
فضول الحی روایت از ابو سعید بن سلام که زاده اهل سنت از راویان پسندیده است که
خطاب را بسبب زنی دست بریدند و باز از عتقا طه و خوارزمی که از علمای محدثین اهل سنت
و جماعت در یکی از مصنفات خود بعد از آنکه پاره از بوه نسب خلیفه دوم نقل کرده در باب نسب
شاه اولیا و سرور و صاحبان مروده **عویبه** نسب المظهر بن انساب الوری **کاشم** بن
الکواکب الانساب **و** اشتمال نظرعت فنامن کوکب **الانقیبت** فی نقاب حجاب
یعنی نسبت لب شاه و لایت بسیار انساب عرب همچون نسبت اقبالت بسیار کوکب و

دست مارکان و چون افتاب طلوع نماید همه ستارگان سرور نقاب حجاب کشند
و هیچ یک از کوکب در پیش افتاب نمایان نگردد **شعر** کسی که دشمن از احوال او چنین
گوید **ببین** که دوست در اوصاف چه خواهد کرد **پس** نظر کن تیز از روی انصاف بنقل علما
و در انتمندان اهل سنت و جماعت در وصف خلیفه برگزیده ایشان که جده او صهاک
کینه با ششم وزانیه باشد و جدا و بغیر نیز از زنا بهر سیده باشد و تقدیم و تفصیل دون
او بر او لاد **ششم** که سید و مولای او بوده و همچنین کسی را با وجود او لاد **ششم** لایق
مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت دهمین و امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی
طالب را بان جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب و نسب و علوم است که خود گوید
می کنند نایع امر و پیرو سران او دانستن و عقل و فضل را در این باب هیچ وجه راه
نزدون محض یکباره و عباد و عین کفر و الحاد است و اما بر و دشمن موافق یعنی فرقه ناجیه
اشاعره روایت از علی ابن بشام تسمی اریخی ابن محبوب از ابن رباب از حضرت امام
جعفر صادق و همچنین محمد بن شهر آشوب ما زنده لای که از بررکان فرقه ناجیه است از چندین
طریق در کتاب مثال ذکر کرده و صاحب کتاب لوامع الانوار از مزوج بدست
اشاعری شیخ عبدالعال روایت نموده و در کتاب مناقات ذکر شده و مصنف
کتاب مخفی عباسی و صاحب کتاب ریاض الایمان و مولانا احمد اردبیلی در کتاب
عدلیه شیعیه و غیر ایشان نیز مانند احتلافی در بیان نسب عمر منزل بقروایات
نموده اما خلاصه آن آنکه شما که کینه ز پسر ابن عبید المطلب بود و نقل بشام ابن عبید
شد و چون بشام بصهاک کحان زاده است او را ثبنا حرم می پوشانید و بر بند او
فصل میزد تا زنا شود و ذکر در شتران مشام اهرور و چکارا کرده می چرانید و نقل که غیر
است علامی از غلامان فریض بود بصهاک میل بهر ساند و چکارا **عقم** شتران رفته تا
که با وی زنا کند شما که عذر آورده که بنده ثبنا من نقل دارد پس فضل دست نامی او را

نام او عثمان است: شمانه زمین و فن زن کون جنبانست: بی شبهه بدین که دشمن جدید
آل: با بدیدر یکت پیدش شطالنت **باب چهارم** در نسب معاویه بن زینل و او در کتاب
احسن الکبار آمده که معاویه یعنی سکت ماده با تک کشنده است روایت کرده است با
وندی از بنام ابن محمد اسامی الکلبی در کتاب مثالب صاحبان و کتاب ربيع
الابرار که عمار بن ولید ابن المغیره الحزونی و مسافر ابن عسمر و ابی خضیره و ثوفان و ابی صفیاء
در یک طبر خذمت بند ماور معاویه رسیدند و بنده بستن شد و معاویه را بزرگتر
کلبی سب با فنی گفته که عمار و مسافر و ابوسفیان و صباح ابن معین بخدمت بند رسیدند
و عامل شد و معاویه را بزرگتر میدود در میان این چهار کس و بر ابرو کن ابوسفیان بستند
ابوسفیان اسماعیل ابن علی حنفی و ابوالشوح محمد بن جعفر همدانی که از مشایخ علمای محدثین اهل
سنند در پنج استفیدین و در کتاب مثالب بنی امیه آورده اند که هند با عمر ابن مسافر در
ساحه و زو محالطت با وی میاجت و عمر و او را و عده میداد که قدا زن فاسم کرد تا
اگر از آن عامله شد و محل او بشماه که رسید عمر و ابن مسافر از دست خصوصت و فضیلت سنا
شده بحیره بخدمت نغان ابن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن محل بود رفت و بنده را
بوعده بسیار ابوسفیان عقد بسته در همان روز بخانه او فرستادند و چون سه ماه
خانه بسربرد سکت معاویه تولد یافت و بعد از چند گاه ابوسفیان بحیره رسید عمر و ابن
مسافر و ابوسفیان احوال بند را پرسید و گفت که نکاح من درآمد از شنیدن این مقال
فی الفور عمر و چهار شد و بدکت الاسفل اشغال نمود و در کتاب بضاعة الایمان مطروبت
که ابوسفیان تجارت شام رفته بود و در شام یکسال و چهار ماه توقف کرد و چون بگردد
البتن بود و شکش بزرگ شده ابوسفیان گفت ای هند من یکسال و چهار ماه است
از که بیرون رفته ام این محل از کسیت هند نام کی برده و ابوسفیان چوب چند بر شکستند
که شاید آن ولد را سقط شود فایده نکرد و بعد از سه ماه از قدم ابوسفیان معاویه بوجود آمد

جاریه

و هند از خجست میان محفل طر بود و چندین بار فرزند سیاه آورد و همان که کشت
و ما در هند صام نام دشت و او را علم سرخی بود و در المجازان علم را در بام خانه میرد
چه در آنوقت زمان خویش را با آن علم می شناختند و هر گاه آن علم افکند می بود
علامت آن بود که کسی با او خلوت دردد و کاتبی می نوشت نام کسی که با او مبارزت
می نمودند و چون مسلمندی بوجود آمدی انفر زنده را با آن زمان کاران نزد کاهن بر وندی آن
فرزند را بهر که کاهن ملحق ساختی من زنده بودی و در کتاب محاضرات ذکر شده که
شخصی در حضور معاویه نیز نهاد و در نسب بزرگتر رسید تعریفی کنی کرد و چون آن شخص
معاویه بیرون رفت معاویه را بزرگتر گفت ندانی قصه و چه بود مردم هند را آن کسی که
نام بر مدهم سازند و او را پدر من دانند و مشهور است که چون حضرت رسول بر زنان
و لایزین میخواندند گفت و بل تر فی الحرحه آنحضرت پسکی از محاب نظر کرده تبسم فرمودند و در
کتاب بضاعة الایمان آمده که عمر شمس الاسلام کاهمی بخدمت بند رسید و چون هند
مسلمان شد و آیه الذائنة والزائنی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة
نازل شده هند بخدمت حضرت رسول و ارا بدو گفت بل تر فی الحرحه یعنی زن آزاد زنا
کنند عمر گفت عسری لا تر فی الحرحه یعنی تم سحیات خودم که زن آزاد زنا نمی کنند و
او آن بود که بخاطر هند آورد که چندین سال با او زنا کرده گویند که حضرت رسول ۳۰ و اله
تبسمی کردند و جمیع صحابه را این معلوم شد و در کتاب صدیقه شیعیه که از مؤلفات مولانا
اصحار و پس است ذکر شده که در اصل بنی امیه از خویش نبودند و امیه غلامی بوده روحی
ازان عبد الشمس و چون بزرگت و منیم بود عبد شمس او را آزاد کرده بفرزند می برد
و در میان عرب متعارفت که چون غلامی را آزاد کنند بنام آن شخص خانه با و منسوب
می سازند و در کتاب بضاعة الایمان و در رساله مبقره العوام آمده که عبد شمس را پس
بود و عسیم بود و در شام از قصابی امیر را خرید و در زمان جاهلیت در میان عرب متعارف

بود که مردی گفتم بود لواط کند چون عبد الشمس خواست که با او فدا کند و طبع منی شد عبد
گفت تو را بفرزند من قبول کردم که بعد از موت من مال من از تو باشد امیر مصلح شد و عبد
با لواط مسکود در کتاب تفسیر مولانا احمد اردبیلی و در کتاب بدیع التفسیر آمده که بنی امیه
از قریش نشیند و اصل ایشان از مومنان است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده الم
علیت الودم فی اذنی الارض و هم من بعدک علیهم سیکلبون فی صبح
سنتین یعنی بنی امیه غالب آیند بر ملک و نزدیک باشد که غالب آید بر ایشان بنی عباس
و در کتاب فضول المحقق روایت است که نامه معاویه بنی امیه بنی امیه بنی مومنان و پیشرو
اهل جنان نوشت که نیستیم ما و شما مکرر زنده بعد من است حضرت امیر المؤمنین در جواب
ان ملعون نوشت که لیس المباح که اطلاق و لیس الصریح که اللصیق یعنی میشد مباح
مثل آزاد کرده کان و ناله صحیح باشد نسبت آن مانند کسی که ملحق سازد نسب خود را با او
این دلیل صریح است که بنی امیه صحیح الاشیاء و محقق عبد الشمس اند و خود را چسبانیده و ملحق
اند بفرزندان عبد مناف و معاویا بنکاران ثواب است نمود و خود را اعلام است یار و دوست
ان سخن کرد و شجره عقبی که در قرآن واقع است یا اتفاق اگر مفسران بنوامیه اند لعنهم الله فاطمه
و حکیم ثنائی هوس تر گفته بوده **نظم** داستان پسرند که نشینند که از نو تر تن او پیر صید
پدر او لب دندان پیر بگفت مادر او چکر عظم پیر بگوید او بنا حق حق و اما پیر بگفتند
پسر او پسر پیر برید بر چنین قوم تو لغت کنی شرمست باد لعن الله یزید و علی آن یزید
باب پنجم در نسب یزید بن معاویه یعنی ائمه علیها السلام در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب لب
الصفا نقل شده که در یزید کرم و حرم کند کلبی بود با غلامی از غلامان پدر در راجعت و اولاد
تشریف مواصلت خود بنواحت و یزید پیدا رصلب آن غلام جسم آن دلارام اشغال
و بعضی کمال شئی بر جمع الی اصدا آن بداصل باصل خود رجوع نموده بلفک و ما و قتل شد
که بلا اقدام نمود و سب بگری که از علمای اهل سنت است گفته است **عریه** خان کبر الزمان

انی علینا بقتل الرکن و الموت الوحی مقدس الدعی و عبد کلب بارض اللفظ اولاد بنی
مراد از دعوی عبد الله بن زیاد است که معاویه دعوی را در پی او سیکرد و مراد از عبد کلب
یزید بن معاویه است از لفظ غلام کند کلبی است و یزید مباشرت عمه خود را بر خود مباح
خود را طلال الصنت و در قصیده خود در استحال شرابین نام معقول را گفته **فان حرم**
یو با علی دین احمد فخر علی دین المسیح ابن مریم یعنی اگر حرام شده است فخر امر و بدین احمد پس
تو فخر که از بدین عینی ابن مریم و آن کتاب سیدین در این بیت دروغ گفته زیرا که هیچ
و ملحق شراب ملال نموده **رباعی** آن صبی که بغض حسد در او شوکت و سکت خرسین
رهبر دارد مادر بخفا کرده امر و خطا در پشت پدر خطا ز مادر دارد **باب ششم** در نسب
عاصی له اصلاص صاحب کتاب در بیع الابرا را بر او نموده که با بغه مادر عمر و عاصی که یزید
انوز بن و عبد الله بن عاصی او را خرید و چون دید که بکاره است او را آزاد ساخت و ابو
وامیه و بشام ابن حمیره و ابو یغیان و عاصی بن ابل جهم در یک طبرستان ملعون فاجره وارد
شدند و در این میان لفظ است کون و آن فرزند و لبند که در میان ابامه و سکاره و شرکا
متعدد مشاع و شرکت بود چون تولد یافت شرکا و حمه هر یک دعوی اختصاص در نسبت
او سیکردند و چون عاصی کا بهی با و نفعه میداد مادرش گفت که از عاصی است اما عمر
مشابست با بنی یغیان بیشتر داشت لهذا ابو یغیان خطاب به عاصی کرده گفت **ع**
ابوک ابو یغیان لاشک قد بدت لنا فیک من بنیات الشام یعنی اگر در تورا
بعاصی نسبت داد اما بنی شکت تو از ابو یغیان که شکل و شمائل تو با بیشتر ماند **مصرع** ای تو
خوبی زکامت کومیم و در کتاب لواصح الابرا مذکور است که در یک روز چهل کس با
نا بغه مادر عمر و عاصی نزدیک کردند و در کتاب شوحات القدس از کتاب احسن
الکبار نقل شده که عمر و عاصی له اصلاص در مجلس معاویه یا امام حسن علیه السلام تراغ کرد
و سخنان نالین که لاین او و معاویه بود می گفت اما حسن شمه از معاویه ملعون سپان بود

از آنجا که مادر تو عورت بی سامان و بهر که میرسد زیاده و سفید ملاقات میکند و وقتی که تو
از فعل حرام بوجود آمدی ده کس از آنجا هست که با درت فساد کرده بودند دعوی فرزند
تو کردند و میان ایشان نزاع بسیار شد تا آنکه بقرعه قرار یافت چون قرعه انداختند
بنام عاص آمد و تو را گرفت و من فرزند خود فاند و اگر نه عاص را فرزند نبود و در کتاب
شیخ طبرسی آمده که عاص دوزی در حضور معاویه با حضرت امام حسن نزاع نمود
حضرت فرمود ندای عرو و مادر تو از فوجش بود و بعد از تولد تو ابو سفیان ابن حرب بود و این
معینه و عثمان ابن الحارث و نضر بن حرب بن کله و عاص ابن و ابل بریک از ایشان
کمان آن بود که تو فرزند اوئی و اگر نه عاص را فرزند نبود و حضرت سید کانیات عاص را
ابتر ماند و تصدیق قول سید کانیات فدای تعالی این ای فرستاد آن شانکت بو
الابتر یعنی بدستی که دشمن تو عاص و بناله بریده است و ظاهر میشود از کلام الکی عاص را فرزند
و منلی باشد و در کتاب انصاعه الایمان از جمهور اهل سنت روایت است که اردی و دختر عاص بن
عبد المطلب در ایام خلافت معاویه پیشام رفت و میان او و معاویه کیفیت کوی بسیار
که ذکر آن در این کتاب مناسب طلب نیست و عرو عاص معاوی او شد و منع او نمود که
تو با چه صد که با معاویه این قسم گفتگو نمائی اردی گفت ای پسر انبیه و نفع یعنی ظهور است
و عربان برزنجی که از او فساد و فحش بسیار بطور می آید او را نا بقیه گفت مدعی یعنی ای پسر
زانیه تو در حب و نسب از قریش نیستی بختی که پنج کس از قریش دعوی من کردند تو
کردندی بریک از ایشان کمان دارند که تو پسر او باشی و بسیار دیده ام مادر تو را که روزی که
منفی بود و اکتساب خطایا و معاوی می کرد و در راهم از غلامان زانی مشی جماع میکرد و
بوزن در می آورد پس تو ایشان که از ابتر که عاص است لایق تری و ایشان بتوشه پذیرند و
کتاب انصاعه شیخ طبرسی آمده که در حضور معاویه عبید بن ابی سفیان بحضرت امام حسن بن
درازی می کرد و میگفت که بخون عثمان تو را با یک دست بکشت فرمودند کسی را بکش که

می پستی که در فراموش زنت شرکایت بزرگ تو هست برفح او و شرکایت در فرزند تو ای که تو
لطیفی صاحب فرزند می و اگر نه تو را من فرزند می نیست و در کتاب حسن الکبار از امام حسن بن علی
و لید ابن عقبه آبن ابی سفیان روایت است که آنحضرت در حضور معاویه طاغیبه در حالی که ولید بن
عبیده نسبت با آنحضرت زبان درازی نموده بودند فرمود که اگر از ما در خود می پرستید که پدر تو
کبست در آن وقت که او ذکر آنرا کند است و ترک کرده بود و تو را بعد نسبت داد من از
بهر خود پیدا میکردی و تو از قریش نیستی که ذکر آن پر عظمی بود از اهل سفوی **نفسم** محبت است
مجوی بی پدری که دست غیر گرفت پای مادر او **باب محبت** در نسب زیاد ابن ابی سرحیت
در کتاب روضه القفا مسطور است که ابو سفیان پیش از قبول ایمان فوجی بطایفه افتاد
و در زمان خاری ابو مریم نام سرد و آمده مشرب خورد و در اثنای ایضا عبد بنار بنو سفیان
از ابو مریم شاد طلب نمود ابو مریم ستمی را حاضر کرد و ایند و ابو سفیان دفع فضل خود نموده ستمی
بزیاد عامل شد و مر ولیدت که ابو سفیان بخدمت رسول اقدس و اله آمده او عا نمود که زیاد فرزند
حضرت رسول پرسید که از نکاح یا از سفاح ابو سفیان گفت از سفاح رسول و اله فرمود
که الولد لغزشش و المعاهر لحر یعنی من فرزند از شوهر است و زنا کنند را سناست حال
گنید یعنی رجش باید کرد و معاویه که رسول خدا را باطل کرد و زیاد بر پدر خود صلح است
و بموجب کل طایفه طبر مع شکله مثل خود حرام زاده را برادر خود کرد و ایند **شعر** کند هم حسن بن امام
بنس پر زاده که بر تو را کتوترا باز باز و در کتاب احسن الکبار مذکور است که نامه امام حسین بن علی
طاغیبه نوشت و قبایحی که از معاویه سر زده بود در آن نامه درج نمود از آنجا که زیاد ابن سرحیت
که از نطفه کی از غلامان بنی سحیف بوجود آمده بود دعوی کردی که زنا ابو سفیان بوجود آمده و در کتاب
انصاعه الایمان آمده که معاویه ابو سفیان در خانه عبیده نام مردی بود و زیاد از معاویه ابی سفیان
در فرمایش ابو عبیده متولد شد و معاویه کذب ابو عبیده نموده ادعا کرد که پدرش
ابو سفیان با معاویه است که معاویه باشد نزدیک نموده زیاد از ابو سفیان بهر رسید و برادر

حکم از او را

عمر معاویه است با آنکه خودش فرزند ابوسفیان بود نقل است که شخصی پیش معاویه آمد و عرض کرد
میکرد در پستی که در شهرش غیر متولد شد بود گفت فرادیا تا میان شما کم کنم چون پادشاه بود
سستی در پیش نهاده اشاره بقول حضرت پیغمبر للعالمین محمد بن عبد الله که گفت تو را قسم میدهم
که بگوئی چرا در زیاد این حکم نکردی روایت است که یکی از اولاد زیاد با یکی از اولاد او گفت یا ابوالفضل
گفت مرا دشنام مده بجز نیک بگوشت و شرف و عزت یافته ایم و نیز روایت است که چون معاویه زیاد
بخود طعنی کرد بخاطر مدان کران آمده بر آن انکار ظاهر نمود و ندید در آن جرات مخالفت ظاهر
بود با تو که سید کائنات و آله و ائمه عالمین و زید و زیاد همیشه در مقام تصحیح آن نسب ملید
بود و هرگز نتدیر در آن باب میسومود و از آنجمله خواست بدیدن و خراب ابوسفیان روایت است که
بر او روی او را مانع آمدند و دیگر نامه نوشت بعایشه باین لفظ الی عایشه ام المؤمنین من زیاد
ابن ابی سفیان و غرض او آنکه عایشه در جواب او بنویسد الی زیاد ابن ابی سفیان و نوشته
عایشه در حکم شهادت باشد بر آن نسب عایشه در جواب نوشت من عایشه ام المؤمنین
الی زیاد ابن ابی سفیان که زیاد ملعون جز پسند سخی نموده که ویران زیاد ابن ابی سفیان خاندان و
از خوف آنکه خلاف قول رسول شود نگفتند و عایشه او را زیاد ابن ابی سفیان نام کرد و بدان شهرت
عمر بن سبقت علی بن ابی طالب و تزک الونفوس و تصفو البحار فتمارایت محبت
فتم الزکاء و تم الفیاض و ممانارایت عدو الی ففی اصل نسب معارفه فلا تعد لوه الی فضل
مخیطان دارا پندار **باب هشتم** در نسب عبید بن زیاد در کتاب مناقب الصحابه
آمده که زیاد با مادر خود سیمیه مقاربت نمود عبید الله هم رسید این باید سیمیه مادر
و عبید الله قد باشد و در کتاب تحفه عباسی مذکور است که عبید الله را پدر زین العابدین بود و معاویه
او را بنیاد نسبت و دلیل غرضی که ذکر آن طولی دارد **عمر بن** اولاد احمد کل بنی شهاب
القیاب طوح کاراک و بنو الزینات یلکون علی الوری و سبحان ما لخلقنا علی الاطلاق
باب نهم در نسب عمر بن سعد بن و قاص و عمر آن سکیت کرد در کتاب بروی بکر گو

مصطفی

مصطفی و زود دیده مرتضی شاه شهنا است و آنحضرت را بفرموده آن شهید کرده در کتاب مناقب
المؤمنین از کتاب مناقب نقل شده که نسب سعد پدر ظاهری عمر بن قاص درست نیست
بلکه سعد از نطفه کی از بنی عذره است که دوست امیه بود و دلیل بر این آنکه در وقتی که سعد بن
و قاص معاویه کفایت که من سزاوار ترم از تو بخلاف معاویه با و گفت که بنو عذره این دعوی
را از تو قبول میکنند و معاصر آن جهت استخر با دی بروی را کرده در کتاب فضول الحق
که سعد بن و قاص مدعی غایب بود و یکی از بنی عذره را خادم جلالان خود نموده و آن خادم در آن
حیث بنی عذرت زوجه سعد رسید و عمر از وی بوجد آمد و معاویه روزی بکفایت نسب تو
بر بنی عذره تمام شود و سعد بن ابی و قاص از اهل ثوری بود بواسطه آنکه سر در نمونان پدر او را در
یکی از حروب بقتل آورده بود که بنی عذرت در دل گرفته میل بخلاف عثمان کرده در راه
قاصی زاده کرده رود آمده که چون نوبت خلافت بحسب ظاهر بخت امیر المؤمنین رسید
سعد و قاص از خدمت امیر المؤمنین دوری نموده بنزد معاویه میسر نما و بر رفت و اعتقاد
صاحب روضه شهید است که سعد از اخبار است و قد اعلم **عمر بن** بغض الوصی اخی
القی علامه و سمت بها و جنات اولاد الزینات من لم یوال من الانام و صیه است بان عهد
باب دهم در نسب زین العوام ابو منذر میثام ابن محمد بن السائب الکلبی در کتاب
مناقب الصحابه آورده که عوام پدر زین العوام بنی سعد بن غلام او بود چون خویند او را پسند
با و منسوب گردید و قاصه بود عرب را در زمان جاهلیت که هرگاه میخواستند که غلام خود را
نسبت بخورد و بنده و اهل سازند او را در نسب خود آن غلام را از او میگرداند و او را زین
میل و نذ از فقیه عرب و در زین صفیه بود که از جمله انبیاء و خویش بود و در کتاب فضول الحق
ذکر شده که محمد بن السائب در کتاب خود نقل کرده که روزی عدی بن ابی حاتم مجلس معاویه
آمد و حال آنکه یک چشم او در جنبت حمل از دیدن باز مانده بوده و عبید الله ابن زین العوام
از پیش در آن مجلس بود زین بنی سعد کفایت یا عدی در کدام وقت چشم تو را بین

عمر بن

پیش آمده است گفت در وقتی که پدر تو از معرکه قاتل کر سبخت و کشت انکار او را کشت و قورا
اشتر فاست که ضربتی بزندان او کر سبختی و از جنگگاه بیرون شد بی پس عدهی چند پیست گفت که
مضمون یکی از آنها این است که پدر تو پدر تو نسب صحیحی ندرد و بنده و بنده زاده و فرزند
و عده دیگر انکار این سخن شواهدت کرده و دلیل را که ز پدر را پدر شخص نیست کلام مجرب نظام حضرت
بنویست که آنحضرت فرموده است که کثیرا قائلین صغیرا ثنار حضرت امیر المؤمنین در جنگات
جمل در وقتی که این جبهه من ز پدر با بقتل رسانید شاست از او و خواستار آنرا و آید تعالی
در باب احوالات زبیر ذکر فاشد و از کلام مجرب نظام رسول خدا ظاهر میگردد که زبیر پیشتر
نداشت باشد از برای او اگر ممال زیاده موجود آنحضرت از ابعاد خطاب میکرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین
بکرات بعز این خطاب نموده گفت یا ابن صهاک الجبیه اللهم العن ابن صهاک و ابن صغیر
والعن من توخت فی اعدائهم باعی از آنکه وجودش از نضاح است زبیر را که کارش همه کی پی اصل
خطا چون این اثر از عداوت میرفتست و بی گمان تو همیشه لعن از بهر فدا **باب ازوم** در
طلحه ابن عبید الله بر وجهی که بشام قتل است کلجی و کتاب مالبا آورده است که
صعبه دختر حضرت امیر المؤمنین از جمله غایبها و فوجش بوده که از غایت شهرت و رعیت فساد
بمباشرت او را تبری بر پا می نمود در خانه خود در اثنای آنکه ابو سفیان بر او واقع شد عجب آید
این عثمان تبری او را ترسج نموده و بعد از شش ماه از ترسج طلحه متولد شد و در بعضی نسخ ذکر شده
که عبید الله تبری بر او بر کست و ابو سفیان و عبید الله بر سران فرزند و لبند منازعه نمودند
و اخر صعبه را که مادر او بود در میان خود حکم ساختند طلحه را طلحه بعد از قدر ساخت و چون
مردم بصعبه عتاب نمودند که با ظهور نسب طلحه ابو سفیان مکتوب طلحه بعد از قدر ساختی گفتند
که رعیت و ابو سفیان بخیل خود است بخیل منوب باشد و بر او یعنی که صعبه گفت ابو سفیان را
حکرم و عبید الله را دید بجلال مد و ایتست که روزی حسان شاعر بطلمشعری فاند که دلالت
ممال زاده کی او میگردد و مضمون آن بیت این بود که بحسب از قبیل عبد شمس که بر او در خود را گذاشتند

الکر

که گفته شده و قوم نسب شما را میداند و ابو سفیان زنده است و دعوانی سب زندی تویی
کنند و پدر عاریتی تو عبید الله مخنث بوده و معاشره که بر این معنی گواهند و طلحه ازین سخن تحمل
شده بیسب کفخت و دست و دشمن ازین گفتگو در تعجب آمدند و صاحب کتاب خط
المعارف که از علمای شافعی است که روایت میکند که در کتاب عبید الله حداد انصاری آمده
که پدر طلحه پشت بود و مهر که میل میسند این عمل را با او میکردند و حضرتی که بعد ماری طلحه بود
بخواند حرس ابن امیر که شمش و نزد نجاشی شد و چون باز آمد صعبه از ابو سفیان بستن
شده بود حضرتی گفت همیشه این بدیه که مراد می رود ابو سفیان گفت که اندوه مد که صعبه
را با حق و رعیت که عبید الله است فامم و پس زنی بعد از قدر داد و بعد از شش ماه طلحه را
او آورد **بیت** بر سبکی گز و سبکی با شیر زدن چینه زدن که همه آهوی تا آست در مجلس خطا
باب دوازده او رسوله نسب دشمنان حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول و امرویت
دوست مینماید و امیر المؤمنین علی را اگر کسی که ممال زاده باشد یعنی از خلفه حرام بهم رسیده
باشد و مراد است که هر که دشمن دارد آنحضرت را حرام زاده است و دشمن آنحضرت کسی
است که بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین را بی فاصله علیه حق نداند و دیگر با آنحضرت
ترسج و بد چنانچه در مناقب ابن شاذان از ابن عباس روایتست که حضرت رسول
و اله فرمودند که علامت بغض و عداوت با علی ابن ابیطالب است که دیگر بر این حضرت
مقدم دانند و در کشف الغم از ابو زعفراری رضی الله عنه روایتست که حضرت رسول
دست بر کتف علی علیه السلام زد و گفت یا علی هر که مارا دوست دارد او دشمن است و
هر که مارا دشمن دارد او علی است و علی نام کافر نیست از کفار عجم و شیعه تا آنکه ممال زاده
و صاحب اصل و شرف باشند و شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت نموده از جابر ابن
عبید الله انصاری که مجز صادق می گفت با امیر المؤمنین که تحقیق مخلوق شده ایم من و تو
از یک طینت و از یک خاک و از زیا در طینت ما شیعیان ما خلق شدند و چون

مستحق

روز قیامت شود بجا آید همه مردمان نام مادر ایشان مگر شیعیان مادر که بنام پدران ایشان
از برای آنکه اصل ایشان پاکست و در میان شیعه مافرنزند زنا نباشد و از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که دوست نمیدارد ما را محنت و نزدیوش و نه فرزند چیزی
و نه فرزند زنا و این شعر کلام معجز لفظ حضرت امام محمد است **عنه** و من سزا
نال منا السوره و من سائنا ساء میلاده و ما فاز من فاز الالباب و ما غاب من جنانا
و من کان غاصبا حقنا فینوم القيمة میعاد و در کتاب ملتهقات از ائمه معصومین
صلوا علیه جمیعین روایت است که علامت و نشانه فرزند زنا و دشمنی و عداوت
ماست که اهل بیت رسالت و در کتاب روضه الواعظین از حضرت سیّد السالین که هر که مرویست
دوست ندارد و حجت مایکی از سرچشمه یا منافی است یا از زنا بهم رسیده است
یا فرزندیت که در حقیقت بهم رسیده باشد **حکایت** در کتاب فضول الحی آمده که جوینی
که از او ششمنان اهل عامه است در تاریخ خود ذکر فرموده که پدر ابو یوسف چون
این حدیث را شنید که دوست ندارد اهل بیت رسالت را فرزند زنا و فرزند
حیض گفت در این تنگ و شبه بنیت زیرا که پسر و دشمن امیر المؤمنین و اولادین
آنحضرت و مقتدا و این چنان بود که من ششمن همان در فغانه بودم و کینه صاحب فغانه
و با آنکه عارض بود با او مقاربت و نزدیکی نمودم این پسرسم از زنا و هم از حیض تولد یافته
و پاک و پلیدی ابا و اجداد تا دم و حواله دوستی و دشمنی امیر المؤمنین علی بموجب این
ظاهر میسر کرده در کتاب خویش که آنکس مخالفین است ذکر شده که شخصی بجزمت حضرت
امیر المؤمنین آمده گفت من از دوستان شما ام آنحضرت فرمودند که دروغ میگوئی
محنت و دیوش و ولد زنا دوست نمیدارد و بعد از چند روز قضیه صغیر پیش آمد و همان
مرد از مدد کاران معویه بود و در آن معرکه مجرب و اصل شد در کتاب معالی الاخبار مرویست
که حضرت رسول و از خطاب بزوجه قبول نمود و گفت یا علی هر که دوست دارد مرا و تو

در کتابت بر برای الازخرف

دوست دارد آمده که از فرزندان ششمن بد رستی که دوست نمیدارد ما را مگر کسی که پاک
باشد و ولادت او و دشمن نمیدارد ما را مگر کسی که پاک نباشد و ولادت او و در کتاب
الواعظین از حضرت رسول رب العالمین مرویست که هر که دوست دارد مرا و اولاد
مرا حمد خدا کند با اول نعمتی که با او از رانی داشته است از آنحضرت پرسیدند که اول
نعم که امام است کفایت پاک و ولادت و دوست نمیدارد ما را مگر آن کسی که پاک باشد و ولادت
او **نظم** ملال زاده ششمن علی ششمن را از آنکه نور و چشم ملال زاده علی است و در کتاب
معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق روایت است که هر که سیاید دوستی ما را در دل خود
پس در حالی بسیار کند ما در خود را و بد رستی که مادر او خیانت نکرده پدر او را و در کتاب
روضه الواعظین از حضرت امام محمد مرویست که هر که صبح کند و سیاید دوستی ما
در دل خود پس حمد خدا کند بر ما و بی عیب از آنحضرت پرسیدند که امام است تبا
نعم کفایت پاک و ولادت چنانچه در دیوانی که مشهور است بمولای مؤمنان خطاب بجهان و
و شیعیان خود فرموده اند **عنه** طلبتم حدیثا حکما قد طاب لکم و الشوک لا یحیت جی من
فرع العنب یعنی که پاکست شما عالمی که نوید چنانکه پاکست اول شما و از سر شاخ خار
انگور شما چسبید مترجم آن کتاب این صحنون را در رشته نظم کشیده **عنه** بسید شما
پاک زنا پاک و دوست پاکست چه اول شما را دوستی است این همه زانکه نیت در اصل
مقصود آری شما زنا چندین انگور پس از اخبار و آثار اهل بیت اطهار ظاهر میشود که نطق
مخالفان و دشمنان حضرت امیر المؤمنین از مطلقه تمثیل اند و این علیقت و در زود
و مرضی است ناسی از سو میلاد **حکایت** در کتاب فضول الحج ذکر شده که روزی متوکل بر عا
داد نظرش بر شخصی افتاد که وضع مردم از زمان نداشت از او پرسید که از چه قبیل و چه نام
داری گفت که از بنی مخنم نام من منصور است پس متوکل پرسید که بعد از حضرت رسول
خلیفه که بود گفت اسد العالیب و مظهر العالیب مولانا علی ابن ابی طالب پس متوکل

روضه

بغلامان امرئ سرموده که او را بر نهند در مین زدن غلامی باو گفت که بگو ابو بکر گفت بگو
پس گفت متوکل که میفرمود دیگر گیت گفت الطاعن بالرحمن والضرار بایست خیز
و صلی القبلتین الی الحسنین امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب باز متوکل گفت بگو
اورازند غلامی باو گفت که بگو عمر گفت یا امیر عمر متوکل گفت دیگر بگو که گیت
گفت ابن عم الرسول و زوج البتول الذی انزل الله فیہ انما ولیکم الله ورسوله الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون مولانا و مولی الثقلین علی ابن ابیطالب
باز بهمان طریق متوکل امر بزود او بنود یکی گفت بگو عثمان گفت یا امیر عثمان متوکل
گفت که دیگر گیت گفت یا امیر حجاج ابن یوسف متوکل گفت یا اخ المحدثین
یا که نوبت علی بود او را چو ترک کردی گفت یا امیر بر بار که نام علی بر دم امر بزود
کردی باز از زود تو رسیدم کسی را که چون ایشان باشد حجاج را دهم بنابر
نام او را بر دم پس متوکل گفت عایشه افضل بود یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت
چو گفت زیر که فدای تعالی منم زوده که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه و جا
در بره چنانکه دانی جنکت بسیار کرده عایشه فازی شد و فاطمه از خانه بر سوخت
متوکل گفت از بنی محمد کسی شیعته نبوده است تو چون شیعه در آن قوم گفت که
انام همی بگویم گفت اما سنت گفت بدن بسبب که مادر و اجداد من زنا کرده اند و از
زنا حاصل شده اند پس متوکل او را از بغداد اخرج نمود و خطیب خارزمی از او بر بره
و شیخ ابو جعفر طوسی در مال و غیر ایشان نیز از علمای طریقت از مختصر صادق اهل کرده
در مدینه که ذکر آن طولی دارد که دشمن میزند علی را از فریض کبر سخی در از قوم انصا
الایهود و از عرب الادیعی و نه از سایر مردمان الا شقی و در روایت ابن مسعود نه از زنان
الاسلمتی و سخی معینی زنا کاره فاجور است و دخی آنکه جمعی را بر براد دعوی باشد و ندانند
که از نطفه که بهم رسیده و پدرا و گیت و سلفی زنی را گویند که حیض او از راه دیگر است

چنانچه در کتاب فردوس دینی که از عمده کتابهای اهل سنت است ذکر شده که زنی نسبت
حضرت امیر المؤمنین امده گفت یا علی بغض تو دارم مولای مؤمنان منم بود که کبر سلفی
زن پرسید که سلفی چه معنی دارد آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مودند که یا علی دشمن نذر تو را که زنی که سلفی باشد و سلفی زینت که خون حیض از او
پند زن گفت که رست فرموده است رسول الله و من این حال را دارم و بدرد و مادر من خیزد
عریه از فی مجلس ذکر و عیایه و سبطیه و فاطمه اگر کسی آجری بعضی ذکر می گویند
اتنا سلفیة **نظم** بدعا علی کافر مطلق باشد بدعا بی و بی دشمنی حق باشد هر زن که بود در
بغض علی بی و خد غدا لعین سلفی باشد و در کتاب کبشی که یکی از کتاب اهل سنت است
ذکر شده که با برین عبد الله انصاری در اخر عصر عصائی بدست گرفته و کوه های مدینه
می گشت و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار او بود اولاد که علی حب
علی ابن ابی طالب من ابی فلنظرفی شان امیر یعنی حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از پیغمبر
سایر مردم بهتر است و هر که از قبول این معنی ابانما بد کافر است و امی جماعت انصار
لا و من زندان خود را محبت امیر المؤمنین پرورش میدهند و بزور دوستی او مزین
دینند و هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت سر باز نهند تحقیق حال مادرش کنند **کتابت**
در کتاب فضول الحی آمده که روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم گفت
با جمعی در کوه های بغداد میسر نمودیم و تشریف بردمانه رسیدیم و آب طلب کردیم
و در آنجا نه دو کوه کت با زنی میسر و ندیکت کوک و میگفت علی امام بر حق است و دیگر
میگفت که ابو بکر غنیف سخی است پس من کلمم که رسول الله و الله گفته یا علی دوست ندارد تو
مؤمنی که ظاهر الولاده باشد و دشمن نذر تو را که کفر نذر زنا و فرزند حیض پس زنی
از آنجا که پرون آمد سخن گوید کان و حدیث من شنید و گفت صدق رسول الله بدانند که این
برد و فرزند من استند آنکه با امت علی اقرار می کند از طهر تولد یافته و آنکه دشمن آن

حضرت است و با ما است ابو کریم عزت نماید این چنین قول داشته است که پلاید در جیبش با شتر
مانودان ناصبی بهم رسید و در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی ذکر شده که دلالت بر آنست
که بعضی از المؤمنین بشاگردت شیطان لعین از لطف حق کون میسازد و آن ولد از نا
فرزندیت که از پدر حاصل شود و مضمون حدیث اینست که حضرت امیر المؤمنین فرمود
که در خدمت حضرت رسول نیت سه بودیم در در کعبه پس ناگاه پیری در آمد پشت حقی که موی پر
او چشم او را گرفت و از شدت پیری و در دستش عصائی بود که سر او را با من گرفت بود
و بر سر او کلاه دراز سخی بود که بر آن بر سر میگذاردند و در او جامه صوفی پس نزدیک حضرت خیم
آمد پشت بجانم کعبه کرده و گفت یا رسول الله طلب آن زرش کن از برای من آنحضرت
فرمود که ضایع است سعی تو ای پیر و تبا هست کردار تو پس چون رفت حضرت پیغمبر فرمود
یا ابا الحسن ای شناختی این پیر را گفتم بخدا که ندانم گفت آن لعین شیطان است پس
حضرت امیر المؤمنین فرمودند که از لطف او در چشم ما رسیدم با و زودم او را از زمین
و نشتم برینند او و کذا شتم دست خود را بر طوق او که او را بکشتم پس شیطان گفت
مکن یا ابو الحسن که من از هملت یافته گانم تا وقت معلوم بخدا شتم یا علی من دست
میدارم تو را و دشمن منمیزد و تو را کسی که آنکه شکریم با پدر او در وطنی مادر او پس کردید
تو فرزند نامولای مؤمنان فرمودند که قسم شدم و او را کذا شتم و نیز این با بویه
در کتاب امتحان از ابن عباس نقل نموده که گفت حضرت رسول با نوح قبول در برابر خانه
کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان نشسته بودم که شخصی بصورت فیلی از طرف رکن
یمانی میزد و رسول خدا با و گفت اعنت بر تو با و حضرت امیر المؤمنین عا گفت یا رسول
الله این کیست فرمود که آیا این بی شنامی این ابلیس است حضرت امیر المؤمنین بر
خرطوم و پشانی او را گرفته بر زمین زد و گفت یا رسول الله من این ملعون را هملت نمیدم
پس سید کانیات گفت یا علی ایامی را که او را هملت داده اند تا روز قیامت که وقت

توضیح در حدیث

معلوم است مولای مؤمنان او را کذا شتم حضرت انصاف داد و شیطان گفت
یا علی تو را بشارت دهم که ما با تو و شیعه تو و منی نیست که تو را دشمن دارد الا آنکه من در
لطف خدا شکر یک شوم و من زنده از لطف من و او بهم میرسد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید
فرمود که و شاکرکم فی الاموال والا ولاد حضرت رسول فرمودند که چنین است
و در کتاب تنزیل الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی از حضرت امام جعفر صادق مرویست
که هرگاه مردی زنی که کند بزوجه خود و اسم خدا را بر زبان جاری سازد و در شود شیطان
از او اگر اسم خدا را بر زبان جاری سازد داخل میسازد شیطان ذکر خود را پس در وقت
هر دو شکر کند راوی گوید که از آنحضرت سوال نمودم که چه چیز شناخته میشود این معنی آنحضرت
فرمود که بدوستی و دشمنی با بدان ای مؤمن پاکت اعتقاد که هر که دوست دارد آن معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین است و دلالت لعل است و شیطان شریک در لطف مؤمنان
و هر که بعد از حضرت رسول نوح قبول را بی فاصله علیه سخن نماند و دیگر بار آنحضرت فرمود
دیده ولد از نا است و شیطان در لطف او شریک است و مولانا محسن کاشی در ثبوت
الهدی فرموده **نظم** حکایتی گفت بشنو شناسا شو که این حدیث پذیرش نعمت بود است
مجو طهارت مولد دشمنان علی که عمل باور این قوم از دو امام است یکی پدر و یکی امیر
است دخول را اختلاطه و اب آن عدو حق نداشت حسد چه پیری ای دشمن علی بر
ولای ای جی روزی گذشته است **حکایت** حدیثی این ای دلف عملی ذکر نموده که برادر من
دلف ابن ابی دلف بعضی حضرت امیر المؤمنین بود روزی پدر من از مجلس برخاست
پروان رفت بر او دم دلف گفت که همیشه پدرم میگوید که لا بعضی علیا اعدا الا کان
از تیره یعنی دشمن منمیزد از حضرت علی را کون کسی که از آن ناهم رسیده باشد و شما عزیز امیر
پدرم امیدند و هیچ کس زبان طعن با بل حرم او در آن نکرده و عصمت و پاکت است
بر موضع و شریعت ظاهر است بخدا شتم که من بعضی گویند علی را در دل دارم و در آن

دشمن

اشا بدر با بود لغت داخل آن مجالس شد برادر م که پدر را دیدت بطنم پدر بر ما است پدرا
گفت که بمن رسید آنچه در لغت و جنود و ایچی که در این باب وارد شده حق و صدق است
هو و قد ولد زئیه و حیضه یعنی او سجد استم که فرزند زئیه که از مادر عال حیض بهم رسید
صورت عال و بیان این مقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادر من جاریه خود را بجاری نزد
من فرستاد و چون مرا نظر بر او افتاد و خانه از اغیار خالی بود عیان کشید بمانی از دست
با او صحبت داشتم و از او نظرت این ولد الحلال در آن عال بهم رسید و چون اثر جل او
ظاهر شده و مادر م از این مقدمه اطلاع یافته آن کنیز را بمن بخشید و چون این سپردن از نا
عالت حیض حاصل شد کشید و عدوت او با حضرت امیرالمؤمنین از این بدبخت
و اما عال این مطلب را اظهار کرده و مخفی میداشتم و در این وقت که سخن پاکت بیستم
رسید و بر من لازم شد که و جبران را بیان کنم پرده از روی کار بردارم **نظم** هر که را
کین غلامان علی در دل بود که برادر باشد گویم گناه از مادر است **حکایت** منصور خلیفه عباس
جمع را موکل ساخت بود که هرگاه کسی بخیریت حضرت امام جعفر صادق رود یکمقال طلا
از دست بماند و بر کس که نبرد او حیضه شقی رود یکمقال طلا بود بماند روزی شخصی بقصد
بوسی امام تمام قبل از نام از خانه بیرون آمده قدم در راه نهاد و شب رنجی که راه خانه آن حضرت
ابوحنیفه از استخا جلد میشد رسید با خود گفت که سجدت امام رفیق اگر چه موجب عظمی است
و سعادت کبری است اما موکلان خلیفه زار من طلب میدهند و انواع از او ذلت بمن
میرسانند و مرا قدرت و استطاعت و دون آن و بر خیزت سجانه ابوحنیفه میروم و زنی گرفته
صفت معیشت خود میگویم و شیطان که بیان او را گرفته بدرفا ابوحنیفه فرید چون فاست
که داخل خانه او شود ازین معنی نمود و پیشمان گردید با خود گفت که چگونه دین را بفروشم
و بزهارت و تنویر از راه بیرون روم و در دنیا و آخرت این ننگ را بر خود قرار دهم
از اینجا برگشته متوجه درگاه امام علیه السلام شد و بارش شیطان او را و موسسه کرده از باره

بدر خانه آن ملعون آورد و چند نوبت بسبب این تردد خاطر این تردد نموده عاقبت بهم راهی و
مساعدت توفیق سجدت و ملائمت امام بحق جعفر ابن محمد الصادق فائز گردیده چون حضرت
او را دیدت بستم شده فرمودند که ان فعلت کت فعلت یعنی ما درت این کار مسیک و تو
تو این کار مسیک دی و بعد از آن امر دینجا آمده صورت و افعدا بمار گفت و تحقیقت قضیه
او را از او استفسار نمود مادرش متبک استر و اطاران ستر را رضی نشده گفت که
اراده امری که خلاف صواب بوده باشد پس رسول خاطر من نگذشته و در مدت العمر بکار
نا لاین ارتکاب ننموده **حیت** شکر خدا که برده ناموس عال است و اما ان غایبم که نیا
بیمه بایش بر گفت بچند است که سخن امام دروغ نیست و در تحقیق آن عال الحاح و ما بعد
بسیار نمود مادرش چون بغیر از راست گفتن پاره ندید سر پوش از سر آن برداشته گفت
پدرت که مرا از تو بچ نموده است شست سال در خانه او بودم و بنا بر عدم قوت رجولیت ستم
دست بموس او از او من مظلوم کو نامانده بشعب ارزویش کو هر مراد سفینه کردید شقی
بام خانه با او در یکت بستر فایده بود بر قوت شهوانیه و هواسی لغفانیه عیان چشمی از دست
من برده از کنار پدرت بر فاسته متوجه بام دیگر که علام فایده بود شدم و بر سر العین
غلام رفتم که او را پیدار کنم و پرده ناموس و عصمت را پیکت سواند از من حیا مانع شده باز
کشم و بجای خود آدم بارش شیطان مرا و سوسه کرده بفر لغت و مرتبه دیگر بستر
سابق سنجاب کاه علام شتاهم و از خدا شرم داشته مرا جمع نمودم و چند بار این
مقدنر کردار یافت عاقبت آرزوی لغفانی و موسسه شیطان را از خاطر بیرون کرده
بغرم بجزم و نیت ثابت از ان عمل مبیح و فعل ناشایست توبه و انابت نموده رفتم
در کنار پدرت فایدهم و در این اسأ پدرت پذیر شد و غلای تبارک و تعالی قوت بجز
با دوده با من مبارک شد و در همان شب توبه بستم شدم و غلای تبارک و تعالی را
بکار گرامت فرموده **رابعی** آماج ولایت علی بر سر می هر روز مرا خوشتر و سیکوتر می

شکرانه آنکه میردین حیدر می از لطف خدا و نعت مادر می **باسم** در پان کفر و ارتداد
خلفای ثلثه لعنهم الله حضرت امام محمد است در تفسیر آیه کریمه و الکفر و العنوق و العصیا
فرمودند که مراد اول و ثانی و ثالث است یعنی ابابکر و عمر و عثمان و در رساله قاضی زاده
کره رود از حضرت امام محمد است علیه السلام در تفسیر آیه کریمه و یوم القيمة تری الذین کذبوا
علی الله و جوهرهم مسوده نقل شده بر این وجه که هر که در دنیا خود را امام گوید و بتکذیب
و اقرار نام خود را علیه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر خود می نماید که غایبی
دید که کسی که بدو رخ و خلاف واقع برسد منافقت نشسته باشد در صحیحی محسوس
روسیاه و نام تباہ در صفت مجرمان و روسیاهان غایب نماید و نیز در این کتاب
که از وجود و آله بر کفر ابابکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان روایت منسوب بحضرت امام
موسی کاظم علیه السلام است در تفسیر آیه و من اضلتمن اتبع هواه بغیر نبی من الله حضرت
فرموده که معنی این آیه امنیت است که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس کند استیجابی
انکار او را دوی از جانب الله تعالی باشد کیسه بر چیزی دیگر ننهد و باشد که او ترین کلمات باشد
و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق روایت است که مراد از طایفه که مدلول علیه است
فلذین کفروا بر تبسم غذا باشد یا است جماعتی هستند که بر گردن از حق تعالی
و خلافت امیر المؤمنین که از جانب الله تعالی است انکار نمایند و در این آیه صحیح است
و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اگر امام آنحضرت را بجائی رسانیده که مرود او را مرود خود است
و تعبیر از آنحضرت بر تبسم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین حق
سبحانه و تعالی بوده و نیز در آن کتاب در آیه کریمه ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا
کفر فرموده که مراد ابابکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان هستند و این آیه دلالت بر آن دارد
مردودان میکنند بنابر تصریح بلفظ امنوا و در کتاب شواهد القدر و در کتاب طبقات
در حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایت است از حضرت امام حسن عسکری نوالی نموده اند از ایمان

شیخ یعنی ابابکر و عمر و عثمان که ایمان ایشان بطوع و رغبت بود یا بجزوا کراه آنحضرت
جواب از آنحضرت صاحب آزان صلوة الله علیه و آله علی ابانہ المعصومین رجوع نمود حضرت صاحب
فرمودند که ایمان ایشان از بطوع و رغبت بود و نه بجزوا کراه بلکه ایمان ایشان از بطوع
سپهرت و ریاست بود و ایشان در ظاهر ایمان آورده بودند و در باطن ایشان ایمان نبود
و در کفر اصلی باقی بودند چنانکه حق تعالی در سوره بقره رسول خود را از کفر باطن ایشان خبر داده است
ومن الناس من يقول امنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین **بخلاف**
الله و الذین امنوا و ملئوا جحیم الا انهم هم و ما یشرعون فی قلوبهم
مرحمت فراد هم الله مرخصا و لهم عذاب الیم بما کانوا یمکنون و در خصال
بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که سه طایفه است که الله در دنیا
با ایشان تکلم نماید و ایشان از انصصیت پاک میکنند یعنی سزاوارند دخول جشت نبی سازند و بعد
شدید معتذب میکنند یعنی سزاوارند دخول کی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام کرده اند و
او از جانب خدا منصوب میباشد و یکی دیگر اعتقاد دوی این باشد که آن دو کس را از اسلام
است و مراد از آن دو کس ابابکر و عمر است و کلینی در کافی از آنحضرت روایت
نموده که من لمیت امامت من الله کان مشرکا بالله یعنی هر که امامت وی از جانب الله
نباشد و دعوی امامت کند مثل کسی است که سجدهای تعالی شرکت آورده باشد و خدا
زاده کرده رود در رساله خود ذکر نموده که این بابویه در یکی از تصانیف خود از حضرت امام
نموده جعفر صادق نقل کرده من ادعانا امامة فلیس با امام فذو الظالم الملعون یعنی هر که دعوی
کند دوی امام نباشد یعنی خدا و رسول او را جنت این امر تعیین نموده باشند شخصی این
چنین از اهل ظلم و استحقاقین لعن و از زمره کفره است و در کتاب مجلی مرآت المعجزات از حضرت
رسول کرده است که آنحضرت فرموده که من نارح علیا لخلافه بعدی فهو کافر یعنی هر که
منارعت و حضومت نماید با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در مخالفت بعد

من انکس کافرست و نیز در آن کتاب آمده که حضرت سید کائنات فرموده در تاریخ
علیا الخلفه بعدی خدا انکر نبوتی و نبوت الانبیاء من علی یعنی هر که نزاع نماید با علی علیه
در امر خلافت بعد از من پس تحقیق که انکار نبوت من و نبوت انبیا می که پیش از من بود
اندرموده است و در حقیقت ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق مرویست که هر که
شکست کند در کفر دشمنان ما و جماعتی که ظلم کرده است بما انکس کافرست و ازین
مسعود مرویست که شنیدم از حضرت رسول واکه که میگفت هر که ایمان بمن آورده است
و تصدیق گفته و فرموده من کرده و دشمن دارد و علی را انکس کافرست و منیت
مومن و نیز آنکه هر که یکی از علمای اهل سنت است از ابن عباس از حضرت رسالت
پناه و اله نقل نموده که آنحضرت فرمودند که بدستی که خدای تعالی کرده اند علی را نشان
میان خود و میان جنس یعنی با و خلق راه بخدای ما بند پس هر که او را پشت ساخت
مومن است و هر که انکار کرده کافرست و هر که او را برابر مساوی داشت با دیگران است
مشرک و هر که او را دوست داشت و دوستی او اختیار کرد و فایده بود باجی و دستکار
ای ناصبی بدنگم را از دوستی و اطاعت است کبھی فاصله حضرت امیرالمؤمنین را
وصی و ولیفه و جانشین حضرت رسول و اله دانی **رابعی** شاه قریشی که مصطفی را
و زبیر تو باطنش جهان نورانیت **عش** سبب رحمت یزد منیت بعضی اثر عذاب
جاوید منیت **و** از شیخ الطائف ابو جعفر طوسی رحمة الله و ایت است که ابن عباس
از حضرت رسول سوال نمود که وصیت کنند او را با مری که در دین و دنیا از ان انقلاص
یابد آنحضرت در جواب آن فرمود که بر تو باد بودت و محبت علی ابن ابیطالب که قسم
بلنت پاک انکر انجلی فرستاده که حق سبحانه و تعالی هیچ حسنه از من بر ندهد و قول
کنند آن دوستی علی ابن ابیطالب از او سوال نماید اگر از اهل ولایت آنحضرت نباشد
یعنی در دنیا هیچی در دنیا تالی نموده باشد اعمال او در جبه قبول یابد و اگر محروم از این

باشد از او سوال نموده و انرا محبت کند و در بیان عباس سیدانی که مر انجلی فرستاده که
اقرش بر دشمنان علی پیشتر غضب او دوست مخصوص بر کسی که کان وی است که خدا
تعالی رهنر زنده میا شد این عباس کوید که گفتتم با رسول الله ای کسی دشمنی با آنحضرت
در خاطر داشته باشد فرمود علی طایفه که نام ایشان با من است من بر زبانها جاری شود و دشمن
وی باشند و ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد و علامت عدوت آنحضرت تقدیم
او بر او است و ابن عباس روایت میکند که چون ازین حدیث ایامی گذشت و
رحلت حضرت رسالت نزدیک شد گفتم با رسول الله چه می فرمایند که ما بران عمل نمایند
فرمود که یا ابن عباس مخالفت کن با هر که مخالفت علی باشد و هیچ وقت ناصر و مددکار
مباش کسی را که مخالفت او باشد یا ابن عباس اگر فای که ملاقات پروردگار نموده
از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی و دشمنی کن با دشمن علی یا ابن عباس هر چند
باش که در ماده علی شکست در خاطر نگذاری که هر که شکست کند در ماده آنحضرت نزد الله تعالی
از قبیل کفره و مشرکین است و در تحفه الابرار طبری از حضرت رسول مرویست که آنحضرت
خطاب بولای مؤمنان نموده فرموده که لا یقصدتک بعدی الا کافر اولاد تا آخر **ع**
کافر او مراد است که بعد از من کسی بر تو تعقدیم نکند الا کافر و مراد ابو بکر و عمر و عثمان و معا
بجان ایشان اند و اما جمعی که متاخر شدند یعنی تخلف از بیعت ان حضرت نموده است
مسکات عثمان و الحاکم و دیدند بر این وجه است که معاویه علیه اللغه و عبدا الله عمر و حسان
ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و معاذ بن قاص و امثال آنها که بیعت بان حضرت
نکردند و کتاب فتوحات القدس از ابو حمزه ثمالی روایت است که روزی در خدمت
حضرت امام زین العابدین بودم و آنحضرت سوال نمود که یا ابن رسول الله مراد تو الی است
که جواب آن چشم روشن کرد و در دلم از که در دست پیرون اید آنحضرت فرمود پرس
آنچه فای گفتم یا ابن رسول الله چه کوئی در حق اول و ثانی یعنی ابوبکر و عمر گفت بر ایشان باد

انواع عقاب الطبی و اصناف عقاب نامتناهی بخدا گویند که هر دو در قفسه این دنیا درها
 که کافر و مشرک بودند و در سندان احمد بن حنبل و در جمع بن الصالح است و صحیح ابن داود
 و صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول ص و در روزی خطاب امیر المؤمنین کرده فرمود
 یا علی لا تحبک الامؤمن ولا یغضک الامنافع یعنی ای علی دوست منیدارد و تو را
 مگر کسی که مؤمن باشد یعنی ائمه اربعین و صدیق بجان و عمل باو کان و استیفاء
 و دشمن منیدارد و تو را الا شخصی که منافق باشد و زبان کلمه گوید و در دل از خدا و رسول بکینه باشد
 چه منافق بقول خدا و رسول کافرند و این سه ملعون سر کرده منافقین اند **نظم** هر که در باطن
 دل کفر تیر میندازد و نش بر کفر دور کند معتبر مسطور است که بعد از او افعه غدیر ختم چنانچه
 نفازا اصحاب محمد انکار و در و ساسی ان المنافقین فی الذرک الاسفل من النار از دین بغير
 رهت با طاعت هوای نفس و رضای شیطان از اهل ارتداد است که ارا می ناسده ایشان
 باطفا نور وجود چراغ نبی عدنان یعنی رسول اصوات زمان مسترار باشد و شب ظلمانی
 از بالای عقیده در آمد ستمگمای کران بجایب نافر حضرت بنوی را کند که نافر حضرت رسول
 انچه است آن صدر میدهد که ان اثر سپهر رسالت را بر زمین اندازد و هنوز داخل عقیده نشد
 بودند که خدایه میانی را انحضرت که نام نافر را نگاه دارد و عمار را سرافرمود که از عقب
 شتر فاعل کرده از صدای آن ستمگمای آن نافر را اضطراب رومی داد و از خطاست بجا
 ان عالیجناب بان نافر که اسکنی با مبارک آن رسیدن با رسیدن و آن حرکت است بکون
 مبدل گشت خدایه روایت می کند که چون اصحاب عقبه را معصود حاصل شد متوجه
 شدند که نافر انحضرت را بنزد دست حرکت داده چنان سازند که سید کانیات **نظم**
 از پشت وی در افتد من و عمار دست بشتر کرده ایشان را از ان امر مانع آیدیم و خدای
 در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این قسم امری شده بودند دو مرتبه مبارک فرمود
 در هر مرتبه حضرت رسول در استی می دود تا نوبت تیم اسمی ایشان را بر زبان بجز

بیان گذارند و ان جماعت چهارده نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده و عبد
 الرحمن و سعد بن وقاص و معاویه و عسکرم و عاص و ابو موسی اشعری و سعید و اوس
 ابن حدان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری و در بعضی نسخ مذکور است که ابو طلحه
 ان شب همراه ایشان بود اما برقرار داد نمیرایشان مطلع نبود چون خدایه را از نو
 دیدن ان ملاعین بود صورت این معنی در اینده خاطر بنوی اشفاش باشد بود برق جفا
 تاب در و شتاب شبیه بر تو آفت سزا ز کربان عقبه مظهر پرده آورده دوست از
 دشمن و مسلمان و موافق از منافق متمیز کرد دیدند و بر طبق امر که میعرفت المجرمون بسیم
 و دعوی ایمانسان بطور نقیض آن بطلان یافت و این دلیل واضحی است بر کفر و نفاق
 ان کرا ان با دیضالت و شقاوت و محقق رومی فرموده **نظم** تو سزای با این کفر
 رستی که کفر و اخارت را که مستی مسلمان نیست از تو جز بانست منافق این بود
 بیانت نفاق این بی خبر چیست که نیست زبان کو یاد دل را زان خبر نیست زبان
 کو یاد دل را زان خبر نیست اگر دل با زبان یکسان کنی تو بهر چه گفت حق فرمان کنی تو مسلمان
 حقیقت گشت نباشی و در روز غدیر ختم اول کسی که صحبت بخضر امیر المؤمنین کرد عمر بود گفت
 صحیح لکت یا علی صحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و این صحبت کردن ان سکت بعین
 بخضر امیر المؤمنین از نسیم قلب واقع شد بلکه زبان ان منافق با دل موافق نبود و بنا
 بر ضرورت و مصلحت کار خود ان عهد بست و اخر از او وقت فرصت شکست و
 و شیخ علی ابن احمد در باب انکار منافقین صحبت روز غدیر را گفته **نظم** لا سکران غیر
 خرم کالشمس فی اثر فبا بل اظهر ما کان مرفوعا باسناد ال خیر البر ایا احمد لایکنه هیه
 امامت حیدر و جلاله و ملا رحمتی العیبه **نظم** اولی الامام بان یوالی المرء القنی من یا نذال حکام
 عنه و یا تر یعنی انکار کن احوال است روز غدیر خم را که ان چون افتاب است بر روشنی بگشاید
 تر و هر چه اسناد بر بول آمده باشد انرا انکار کردن شاید در زان روز حضرت

انکه هر که در باطن
 دل کفر تیر میندازد

کنند

امیرالمؤمنین جید را امام و جانشین خود ساخت و جمال و بزرگی و جانشینی انحضرت را مردمان باقیامت یاد کنند بهترین و نیکترین مردمان کسی بود که دوستی و توبه کند برضی علی و از انحضرت عادت و روایات نقل و اختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول و زوجه قبول را خلیفه و جانشین دانست ترک دیگران کند و ایستد که واقعه غدیر خم باعث این شد که چاره نفرضه قتل سید بشرف نمودند و باخبار جبرئیل امین شرف آن ملائین از سید المرسلین رفع شد اما بعد از ولایت حضرت رسول صحت روز غدیر نیابا منیا انکما شتمه در حقیقتی ساعده جمع شده اول بار عمر با بی بکر صحت کرده و بعد از آن باقی مائین خاتم با شاره آن مفضل لعین با بی بکر صحت نمودند و کردند آنچه کردند و این افعال دلیل صحت بر کفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر جز آنان نمایند جنبت انکه چرا حضرت امیرالمؤمنین را در غدیر خم وصی و جانشین خود نموده و این امر یکی از اشیان رجوع نشده زهی اراده باطل زبی خیال جمال و عارف نیشا بوری گفته **میت** رونقی کان دین پیغمبر گرفت از امیرالمؤمنین جید گرفت لافقی الاعلی از مصطفی است و غذا و نذجهانش علی است از و دستش لافقی آمد پدید و دستش علی آمد پدید ان سه فرس جو سپردن شد براه کان آمد و فرس مهر و ماه چون بنی موسی علی هرون بود که برابرشان بگویی چون بود هر دو یکت لحم اندیم و آمد موسی و هرون بهدم آمده و در کلمات اجتماع شیخ طبرسی قصه عقبه باین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول تمتو بغرزه بتوک شده و بتوک اسم مصطفی در و یار و امیرالمؤمنین را تا مقام خود ساحت منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال چون هر دو از بهرم مفارقت کردند افامی ایشان سهولت میسر است پس اصحاب عقبه جمعی از حجابان و دوستان خود را در مدینه گذاشتند که بدفع حضرت امیرالمؤمنین مبارک دست نمایند و خود را خدمت حضرت رسول تمتو بغرزه بتوک شدند پس آن سبب با بنحان چاه عمیق در راه امیرالمؤمنین گذاشتند که عمیق آن چاه زرع بود

دندان

و فاشاکت سر از او پوشیده بودند و جمعی از ارباب ففاق بخوبی که قبل ازین اسامی ذکر شده که در رکاب حضرت رسول عاقبت بودند بلاسمای سیاه مانند لیسای پوشیده و در سر عقبه با بهمای پر سبکت ریزه نشسته که تا آن سرور را بر مانند جبرئیل امین ملک بلبل خب عقبه و چاه را بستید المرسلین بر سبیل تفصیل بیان نمود و چون امیرالمؤمنین با جمعی از مسلمین پیشقبال رسول رب العالمین بر سران چاه رسیدند و لدل پیر کرده بخضرت امیرالمؤمنین معروض نمود که در سر راه چاهی کنده اند و سر آنرا خاناک انده اندامیرالمؤمنین فرمودند که برو اندیشه منما که چاه بازین برابر فاید شد و لدل پیر بر سران فاشاکت گذاشته بگذشت اعدای دین که در کمین بودند متعجب ماند حضرت امیرالمؤمنین ببل از زمان رکاب انتاب امر شده بود که راه را نفس و فاشاکت پاک کنند که پیغمبر می آید چون فاشاکت را بر گرفتند و چاه عمیق پیدا شد انحضرت از لدل پرسید که این کدکین کنده و بفرموده که خرموده اند لدل سی گشایشان داد که با ففاق و مشورت کار کرده اند حضار عرض نمودند که این قضیه را بخدمت رسول معروض نما امیرالمؤمنین گفت حق تعالی او را خرد و دستید کاینات نیز اصحاب رکاب خود فرمودند که جبرئیل را خبر داد از کید اصحاب ففاق که در مدینه با مولای مؤمنان کرده بودند و اقد تعالی او را محفوظ و مصون داشت منافقان و منافقان قول و گفتند رسول خدا را باورند آشته مکان که که خبر فرت امیرالمؤمنین رسیده و از ایشان پنهان می کنند در این اثنا حضرت امیرالمؤمنین با جمعی از اصحاب بخدمت حضرت رسول آمده صورت واقعه را بعرض رسانید پس بنوی رسانید ندان ملائین مرتد عمل بر خود نموده گفتند که محمد و علی و در سحر همارت تمام دارند پس انحضرت متوجه مدینه طیب شده در آخر شب بنوا حنی عقبه رسیدند چنانکه قبل از این ذکر شده و این نیز دلیل صریح بر بیان روشنی است بر کفر آن منافقان که اراده قتل سید انبیا و سرور اسفیا و اوصیا نمایند و کذب و سحر با ایشان نسبت دهند و در کف

موتعات القدس از کتاب احسن و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل
این حضرت رسول رب العالمین را از یکجا صاحب عقبه جزو خدیفه را از زوی دیدن اصحاب
عقبه بود و در تحقیق جماعه مخالفین مبالغه می نمود حضرت رسول و اله خدیفه را امر نمود که برو
بر و بر سر آن عقبه و اسباب سنگی است بان سنگت بگو که رسول خدا امر نموده که مراد رود
خود جای دبی و چنان کن که ان کرا مان با ذی نفاق مران پند و من ایشان را بر پشم چون
خدیفه پیش آن سنگت آمد پیغام حضرت رسول را رسانید فی الحال این سنگت شکافته شد خدیفه
را در رون خود جای دو و راجی گذاشت که خدیفه اصحاب عقبه را بپند و ایشان او را خوانند
و سپس اصحاب عقبه رو به پای بسته آمدند و می گفتند که تقصیر کسی نیست که کسی اینجا
نباشد و چون کسی را ندیدند رو به پای خود را کشیدند خدیفه ایشان را دید و دانست که
اجتماع منافق بر کسانند پس راده کرد که بخدیمت حضرت رسول رود و در وقت
که مباد از درون سنگت بیرون آید منافقان او را بپاک سازند سنگت باواز
آده گفت ای عاقل که تو را در میان من جاده داده قادر هست که تو را بصاحب تورا
که منافقان تو را از پند بیرون آوی و روان شو که حضرت رسول انصهار تو می کشند
پس چون خدیفه بیرون آمد خدی می تعالی دو بال باو که است نموده که از اینجا پرواز نموده
بخدیمت سید کائنات رفت و حقیقت حال را عرض کردند و نیز در آن کتاب احتجاج
آمده که مراد منافقین و کمید ایشان بسید المرسلین حاصل نشد و ناقه سید کائنات
بسلامت از عقبه گذشت حضرت رسول عصای مبارکت خود را بهار یا سر داد و گفت
به بالای این کوه و این عصارا بزین بستران این ملا عین و دور گردان ایشان از آن
عمار بفرموده سید ابرار عمل نموده بناقه بهر یک از ایشان عصائی زد و عصا بناقه
که میخورد آن پیدین از آن ناقه بزین می افتاد و بعضی را باره شکست و بعضی را پاک شکست
را بهلوه حضور یافت و وجع و درد سر بسیار از آن افتاد و ایشان رسید و اما

لای

شکست کی جنگی و در اعضای ملا عین باقی ماند تا وقتیکه در کت الاسفل را مقام خود
ساخته و در کتاب مناقب بر تقوی از کتاب موات که از کتاب اهل سنت است از ابی سالم
مرویت که از جابر انصاری پرسیدم که آنچه تو از فضایل و کمالات مرتضی علی علیه السلام
از رسول و اله شنیده چیزی بیان کن جابر گفت امیر المؤمنین علی بعد از خیر النسب است پس
نصوح استانی و اعدا و پیش موجب سجانی خیر البشر است پس کعبه مملوئی در حق انما کعبه
عمد نموده و حکایت روز غدیر را فراموش کرد مذوح او را محض نموده و عدوت
و دشمنی او را در دل داشتند گفت انما تحقیق کا فرزند و دشمن نذر و علی را مکر فرود آمدند
مصل و رسند خود بچنین طریق فعل کرده که حضرت رسول و اله فرمودند من اذنی علیاً
فقد اذنی ایها الناس من اذنی علیاً لعبت یوم القیامه بیود یا او نفر آتیا یعنی هر که از آن کند
علی را در بر سخنان او را پس بدستی که از او انرا کرده است مرا ای کرده مردمان بر که اینها
رساند علی را بر آنچه می شود روز قیامت بیودی یا انسانی و حشر بان کرده خدیفه
که راحه با آنها باشد ظاهراً است که مثل ایشان بی دین و کافر ما بد بود و مال و عاقبت
بجای خدیف رسید و این سه نذر طعون در انداز او از آن حضرت بغایت بغایت رسید
بسیج که در تقصیری نموده و این دلیل قاطعی است در کفر خلفای ثلاث که در مرتبه پیروی و نفعی
اند بان و طایفه محمد در جهنم فامند شده و در کتاب سلیم این عیس مذکور است که چون
ایک بعد از مقدمه شب غار را ملاقات کرد از احوالات سید کائنات میانه ایشان میگفت
ابوبکر گفت قبل از واقعه مزبوره امر نبوت محمد نزد من مشکوک بود کای عقل صحبت آن
کای بیطمان آن حکم مینمود و چون منکام استقرار در آن موضع دست بر چشم من مالید
و بعد از آنکه چشم کشودم در یابی شبه کشتی جعفر که روانه میشد بود تمام چشم من در آمد
ازین صورت مرا علم بسحر او حاصل آمده دانستم که آنچه از فارق عادات از او صدق
یا هغه از مقوله احوال سا حوانت و چون عمر این حکایات از ابوبکر شنید را ای

برساحی انحضرت ستر یافته در این امر سوخ یا فشد و این نیز بلیست قاطع و بر تانی
ظاهر کفر ایشان و دیگر حکایات عاقله نیز بر این معنی دلالت میکند که آن ضال مضل را حق
برسالت و نبوت آن سرور بنوده و بیان آن اینست که علامه شیخ ابوری در تفسیر خود آورده
که زنی از اهل کعبه نام با مید رعایت و طبع نوازش بدین طریقه آمده از اکثر اصحاب
رعایت یافته مراجعت نموده شخصی اسم وی خاطب بن ابی بلدغه مکتوبی با اهل کعبه نوشت
چون حضرت رسول در آنوقت عازم فتح مکه بود این مضمون را در آن نامه نوشت و در
مؤده و عاقله در میان موسی سر خود پنهان کرد و روانه کرد و در جبرئیل امین رسول رب العالمین
ازین حکایت خبیر داد آن سرور امیر المؤمنین و عمر و شخص دیگر را بر اثر عاقله روان ساخت
فرمود که مکتوبی شتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن با کعبه همراه او دست مکتوب را از او بکش
و اگر انکار نماید قبول کنی و چون ایشان روانه شدند اول عمر باور رسید و از او طلب
مکتوب نمود عاقله انکار نمود و سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی همراه من نیست عمر قول کوفه
اورا قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت امیر المؤمنین از عمر سوال نموده که مکتوب را کوفه
چرا بیاورد که گفستی مکتوب یاد نموده که نوشته و مکتوبی نزد من نیست و بعد از استماع
کلام ناخر جام از عمر پدید بی اسلام حضرت امیر المؤمنین متوجه شده بعاقله رسید گفت
واحد که پیغمبر خدا هیچ وجه خلاف و کذب نگفته و هر چه فرموده اند از وحی الهی و پیغمبر
گزار می جبرئیل بوده عاقله چون دید که گشته میشود ناچار مکتوب را از میان کبیس خود بیرون
آورد و تسلیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده و بر صاحب ایمان ظاهر و هوید است
که اگر کسی اعتقاد بر رسالت محمدی داشته و گفته و کرده او را قبول نموده و از سر نموده خدا
و اندو احتمال کذب در سخنان آن صادق القول بر امون خاطرش میگردد پس چگونه قول
زنی که کافر است بر قول خدا و پیغمبر او رجحان داده و سوگند است پرستان را تصدیق نموده
پیغام خدا و گفته مصطفی را است بازنماید و بنا بر این عمر پدید در کفر اصلی باقی باشد و ازین

الحکم

اسلام ظاهری او را فایده و نصیبی نباشد **رباعی** دعوی بسرزبان خود رستی در خانه
بیت نشکستی کوفی که بیک شهادت از بیت رستم خدوات کند خارا کنون بستی
کتاب کاشف الحی از کتاب فعلت و لایم نقل شده که چون خبر شهادت امام حسین علیه
علیه رسیده عبد الله بن عمر از زده شده متوجه مشغول گشت که زید را ائمه نماید چون
از مدینه بیرون آمد به منزلی که میر رسید اظهار کفر و فسق بزی میس کرد و مردم از بیعت محبت
او میس کردند و مردم نیز چون او را پسر خلیفه میدانستند از آن قبول میکردند تا آنکه بشوق
رسید و قرآن بخین واقع شد چون عبد الله رضی در مناقب حضرت امام حسین
پایان نمود شروع بلامت زید کرد و زید او را بملکوتی برد و گفت خط پدر خود را می شامی عبد
گفت بی صدا و قهقه حاضر ساخته مکتوبی در آن میان بر پارچه حریجیده بدست عبد الله
در آن جا نوشته بود که این عهد است از عمر بن خطاب مبعوث این ای سفیان که بدان ای
معاویة که محمد آمد و بجد و سحر ما از عبادت لات و غری و هبل باز داشت و او در سحر بود
و عیبی و بی اسرائیل غالب بود و من بر همانم که بودم و ترک لات و غری و هبل و کنتم و نگرد
ام و چون محمد از میان ما رفت من چهل کس را بر آن گفتم که گواهی دلوند آنکه محمد کلمه الامین
فرستش علی را از خلافت عزل ساختم و خلق را بر بیعت با بکوه گفتم و بطاهر اظهار نیت کرد
اما باطن بر همانم که در جا بلیت بودم و با اولاد محمد سب و معتد بودم و بازنده ام نامم
و تورا که معاویة نصیب من است که تا معذور باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجزگش را صنی نشوی و
اگر شوائی که فاندان محمد را بیکت بار برداری بطاهر از شرع او سجا و زکنی تا امت او بر تو
خروج کنند و باطن با آنچه تورا دست رس باشد دفع آن می کن و زنهار که محبت لات و غری
از دل بیرون کنی و چون آن مکتوب را سراسر مطالعه نمود دیگر بدیش داده بعد از آن و یکی دیگر
تا آنکه قریب مکتب جزو کتاب ازین مخطوطه عظیم نوشته دید عبد الله ناموش شد گفت
پدر بر کز این را از کفایت و اگر دانشی هرگز تورا امامت کرد می و عذیب یار ما

وزید عطای بسیار نسبت با و بفعل آورد و با عطا یا جوارزب یا بجزیه بر گشت و بعد از
 ان به منزل و مجلس که رسید یک گفت ما فال یزید الاصدقا و عدلا لود دست افی شارکت لوفی
 فعله یعنی گفت یزید بفرزند است و بجز عدالت از او بفعل نیامده و من دوست میدارم
 که من در کار و کردار او شریک می‌شوم **نظم** برتر لعنت که آید پیش ما آگیزش است قتل
 مظلومان که بلا از پیش اوست و دیگر دلیل بر کفران سه منافق آنکه خلافت قول و حکم که قول
 فعله نموده تخلف از پیش اسامه کردند و او در دشمن خود و تریدی در صحیح خود و مسلم
 و حمیدی و احمد حنبل و غیر ایشان از دشمنان اهل سنت برکت در صفات خود
 این منوال ذکر کرده اند که سید کانیات در مرض الموت در عین ارتحال اسامه بن زید
 این عارضه را در او صاحب جسمی را شکر کرده بجز سید کذاب علی اللعنه نام زید موده
 ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی از اصحاب را مقرر داشت که متابعت اسامه نمایند
 و تابع او باشند و اسامه بر ایشان والی باشد و بیلا شام شهر یکم سیست بدر دوم از اقامت
 فلسطین رفته با سید حورب نماید و در کتاب فضول الحی آمده که سید کانیات شام
 بدقه الجندل فرستاد که اهل انزبا سلام در آورند و الا جزیره بر ایشان لازم سازند و
 در باب رفتن ایشان تا کید و مبالغه تمام نموده فرمودند چیزی را پیش اسامه لعن الله
 من تخلف عنه یعنی کار ساری شکر اسامه کنید که دور کرد اند خدای تعالی از رحمت خود
 کسی را که تخلف کند از شکر اسامه و آن منافقین پدین از مدینه طیبه بیرون رفته بعضی
 از آن راه را طی نمودند و در مسارعت اجمال میوزیدند و چون شنیدند که بیماری
 آنحضرت آزاره یا دوام شده است بنا بر آنکه مبادا بعد از آنحضرت بی مانعی و مانع از
 بان شاه کشور ولایت قرار یابد رجعت نموده باین عذر و بهانه تمسک جستند که خبر
 اشتداد کوفت آنحضرت ببار رسید طاقت مفارقت نیاروده صبر شویست
 اندم ما آنحضرت را ملازمت نمایم و در بعض کتب مطبوعه است که عایشه صحابه کبری
 از آن

فرضت ما و از شدت مرض آنحضرت مجتبر ساخت و ان منافقان در همان شدت و قبل
 مدینه شدند و در ان شب سید کانیات قسم یاد نمودند که راه یافت بدین شهر سید
 و دیگر باره ایشان را امر نمود که معاودت بکیش اسامه نمایند و آن ملاعین ناسنیده انگشت
 پس هرگاه حضرت ایشان را تابع رعیت اسامه ساخته باشد ایشان خلافت فرمان بر
 کرده باشند و آنحضرت آنها را لعن نموده باشد چه گونه قابلیت خلافت در ایست
 دارند و این ظاهر است در کفر آن که امان با دین ضلالت و نفاق که در سبت پرستی
 لات و عزتی باقی باشند چنانچه محقق بود می فرموده **رباعی** ما در بهتاب لعین
 شامت را آنکه انبت ما و این سبت از ده است بت شکستن سهل باشد سخت
 سهل و سهل دیدن لغز اجمل است جمل بر لعین مگری و در هر مکر از ان غرض صدق
 با فرعونیان و نیز در کتب معتبرین بطرق متعدده و احکام عبارات روایات
 ذکر یافته خلاصه آنکه احمد حنبل و سید اختیار در مرض الموت کاغذ و دست و قلم طلبیدند
 که وصیت نامه برستم بر قلم در آورند و چون می دانستند که چون فاجعه نوشت انگار نموده
 اسناد بزدان بیدار نش و جان دوه مانع بجزا شده و دست و قلم و کاغذ پیش آنحضرت
 برداشت و در بعضی روایات آنکه عر کاغذ پارچه کرد **عربی** اوصی ائمتی فقال قائلهم قد
 ضل جرح سید البشر و اری ابابکر اصحاب و لا یجوز قد اوصی الی عسر یعنی وصیت نمود
 پیغمبر و آن در باب خلافت بر کفایت قائمی از ایشان که خطا کرد و بزدان میگوید سید
 و بود ابوبکر بر صواب و درستی و بزدان نمیگفت و قتی که وصیت خلافت میکرد و بعد
 از ان کلام گفتار در حق نبی و آل اطهار و اورا که عقیده شش چنین است آن مرتد و کافر و
 لعین است غرض آنکه ان کافس بدین در حال وصیت منع حضرت رسول از آنجا
 نموده و نگذاشت که وصیت نامه در آن باب بعلوم آورند و بزدان بصاحب و نا متیقین عن
 الهوی ان هوا لادکی بوجی السنت و ده که مبادا آنحضرت در آن وصیت نامه درج نماید که

از من این مسند خلافت و سنن او مرتبه امامت علی ابن ابیطالب علیه السلام و آن نوشته
 در دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و آن ملعون علاج و چاره آن شود که در
 این افعال و اعمال محض کفر و زندقه و الحاد است و آن مثال مثل باعث افساد است و افعال
 و سفکت دماء و تلفات اموال و خلود و من سئل عن اللاتمة فی النار و استبانه فزوج حرام و اکثا
 تولد و مسائل بر سبیل سفاح و زنا و انتشار بدعت تار و زبانه و از شوکت است و استبداد
 بهفتاد و سه فرقه شد بهفتاد و دو سو سه فرقه را که او آید مانند خود و غیره که ساخت و یکت
 فرقه است بکلمه المیتین دوستی و محبت اهل بیت زده از شران شیطان است نجات یافتند
 عارف نیشابوری این مضمون را در رساله نظم کشید **نظم** ساختند یک خان را بهفتاد و دو سو
 ازین احمد جز باب یک نام بگفت مصطفی را که کفرش فرموده علی بابها **باب چهارم** در لعن جلفا
 ثلثه و ثواب لعن و لعن جماعتی که مستحق سنن او را لعن اند و لعن در لغت عرب را لعن و دور
 کرد اندین است از رحمت امر زکار و انزال عذاب و عقوبت است از حضرت سرور و کما
 و لعن بر آن کسانی که سنن او را زبانه و استحقاق غضب الهی اند از جمله عبادات و **حجبت**
 در رفع درجات و سبب خلاصی از بلیات است زیرا که اقد تعالی جل جلاله در شران جمیع
 لعن با عدل و منافقان کرده است و امر لعنت ایشان فرموده قوله تعالی **اللیات**
الله و لیلعنهم الالیاتون فرموده انذ الیات علیکم لعنة الله و الملائکة و
الناس اجمعون و لعنت در این دو آیه اگر چه در صورت اخبار واقع شده لیکن مراد
 از او امر است چنانکه در آیه کریمه و المطلقات یتوزنن بافضهن ثلثة قو و کرمه ادا
 است تا اخبار و شکست نیست که چون مکلف بر مقتضای امر معبود خود عمل نماید
 ثواب کرده **نظم** زاعدا دین کر بر کنی مقامت بفرود مس اعلا کنی و نیز حضرت رسول
 صلی الله علیه و اله لعنت کرده بر اوستیانیان و همچنین سید و صبا لعنت بر معاویه و عمرو
 و ابوموسی اشعری و ابوجوز سلمی کرده و در دعای صغری فریشت که **ثواب** حضرت امیرالمؤمنین

لعن ان سه تبر که سرور کفار فریشت اند شده پس اگر لعنت موجب ثواب نشد حسنی
 بر او مرتب بودی سرور با نیا و سید و صبا صلوات الله و سلامه علیه با ان شد
 نیز فرمودند و در دعای صغری فریشت که کلام مجربان آنحضرت فرموده اللهم العن
صغری فریشت جببتیهما و طاغوتیهما مراد از صغری فریشت ابوبکر و عمر است
 و مراد از دو جببت و دو طاغوت دو دختر بد اختر ایشان که عایشه و حفصه است و عبد
 الحمید بن ابی لهب که در شرح نهج البلاغه آورده است که بعضی از علما اختلاف در کتب خود کرده
 کرده اند که اول کسی که در لیس است مرد ما را لعن ابوبکر و عمر امیر المؤمنین علیه السلام است
 و نیز روایت از ابوجزیه نیشابوری از حضرت امام زین العابدین که هر که لعن کند جببت
 و طاغوت در هر بار یک بار یک مرتبه بنویسد خدای تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار برکت
 و محو کند از نامه اعمال او هفتاد هزار برکت و سینه و بلند کند و اندازد برای او هفتاد هزار برکت
 راوی گوید که این حدیث را نزد امام محمد بن عیسی که در کرم آنحضرت فرمودند که او میکند خدای تعالی
 هفتاد هزار برکت حاجت او را پس چون آنحضرت در گذشت بخدمت امام جعفر صادق
 علیه السلام آمدم و گفتم که از پدر و جد تو چنین و چنین شنیدم آنحضرت فرمودند خوبی که
لعن بر جببت و طاغوت برای تو زیاد کنم کفایتی من فدای تو کنم سرور که هر که
کند جببت و طاغوت را در هر بار یک مرتبه بنویسد خدای تعالی بر او در آن روز کنای
تا شام و هر که لعن کند جببت و طاغوت را در شام یک مرتبه بنویسد خدای تعالی بر او کنای صبح
و مراد از جببت و طاغوت ابوبکر و عمر **بای** عمری بچس و بچس بر سر بودم بی علم و نقل بود
و خبر معلوم شد از لایله و محمد بن عمر که لعن عسبره چیزی بهتر بود در رساله که مراد بود
از بریده عجمی آنحضرت نام محمد بن عمر روایت در تفسیر آیه **اللیات الذین لعنهم الله**
و من یلعن الله علی یجعل نصیبها حاصل افاده آنحضرت است که هر که از اهل بیت
 آدم کمان کند که در طریق هدایت خیرش راه گشود و ولایت و در دست حضرت رسالت با صفت

ذکر

الصفا پر زینت شخصی این چنین عنده تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد و در این
از ثواب و بهشت و نعم جاودانی نبوده مخدول و منکوب صحرا می محشر کرده و نیز در بهشت
بر که در هر صبح لعن بر ابلیس و عمر کند بقتل حسنه در نامه اعمال او ثبت می کنند
می کنند سینه و بلند می از نذر برای او در وجه و در کتاب ملتقات از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که مراد از قول خدا می تعالی که من جاهد بالحقنة فله عشر
أمثالها لعن فلان و فلانست که اول و ثانی باشد که هر که بر ایشان یک مرتبه لعن کند
خدا می تعالی ثواب کسی که در بار لعن کند در نامه اعمال او ثبت میکند **نظم** انکوز او تشره و مید
از تو کی فایده میدهد ای عزیز خود را معاف مدار از لعن خلفاء ثلث لعن ایشان
دختر بنیاد است و تا لعن ایشان کنی هیچ عبادت تو مقبول درگاه خدا تعالی نشود
مطلب بنیاد حضرت تو را حق تعالی بپسندد این سه مرد در بر می آورد و از اجل حجرت است که
کسی را مشکی پیش آید یا چیزی از او فوت شود مگر لعن آن ملاعین باین طریق بر زبان جاری
سازد اللهم لعن عمر بن الخطاب و عمر بن الخطاب لعن عمر بن الخطاب
نموده و کم شده او پند شود و این روش مشهور است لعن چهار ضربه را جهت هر مطلبی باین
باید خواند و مرویست که هر که مطلبی و مدعائی باشد یا از برای ادوی دین و دکه شده باید که گوید
بکنده و صد و یکت یکت حاضر سازد و هر یکت یکی که دست بگیرد و یکبار لعن چهار ضربه بگوید
و در آن حفره اندازد چنانکه در یکت آخر صد و یکبار لعن چهار ضربه گفته باشد و روی آن حفره
بسکات پوشاند بزودی مطلب او حاصل شود و کم شده او باز آید **نظم** ای شیعیان را چه
صیقل و شکمی معاش کند زشتی یکی از طعاع افتاد که در بالای کوی واقع بود و امیر و عالم آن
ملت و جماعت بود و مولی را بحسب اتفاق با زنی در آن ایام در کنار کم شده بود چون
بالای آن حصن نظرش آن شیعه افتاد او را در بالای حصن طلب نمود و چون آثار صلاح
و دانش در بشره او ظاهر بود از او شخص نمود که بجهت کدز تو باین مکان واقع شد از تو گفت

بنا

از برای صیقل و شکمی معاش گفت چندی فایده گفت بلی گفت مرا با زنی کم شده دعای
بنحوان با زمن باز آید و اگر باز آید تو را انعام و نوازش بسیار کنم و بسکه و ما و می تو تو
روان سازم و الا بروح چهار بار بگو که ام نامم که تو را از این حصار بزرگ اندازند این چهار
در کار خود حیران مانده که سنگی و سنگی معاش را فراموش کرد ما چارته روز مملکت
نمود و دل بهلاکت گذشت بخاطرش رسید که از برای زد کم شده لعن چهار ضربه
محرکت در گوشه آمده حفره کند و صد و یکت حاضر نموده هر یکت مرتبه که لعن یک
یکت در آن حفره می انداخت و چون فارغ شده آن حفره را پر خاک ساخت و در آن
روز با زانوئی باز آمد آن شیعه را اگر ام بسیار نمود روز دیگر جز آن امیر رسید که با
تو را از حکومت این حصن معزول ساخته با زان شیعه را طلب نمود و گفت چنین چیزی
بمن رسیده دعای بنحوان که پادشاه بر شیعه افتاده باز حکومت این حصن را بر تو
دارد و الا امر میفرمایم که تو را از این بریزند از آن چهار نیز بطریق روز گذشته مشغول
چهار ضربه بعد از چند روز خلعت شاهی از برای او آوردند و باز محافظت آن حصار
رجوع شد آن شیعه را طلب نموده در احترام او پیش از پیش کوشید و گفت این دعا
بمن تعلیم کن که در سختی و شدت مدومت کنم تا حاجتم روا شود آن شیعه کتابی از نصیب
پردن آورده دعائی با نمود که این دعا را تعلیم گیر من این دعا را جهت حل مشکلات
فایده ام مطلب تو حاصل شده آن ناصبی کتاب را از آن گرفته گفت بنحوان تا بشنوم
گفت من این دعا را حفظ نموده ام و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو فایده ام
دروغ میگوئی من در وقت فاندن دعا از گوشه مشاهده نمودم که یکی چند در پیش خود جمع
نموده بودی و بی نوشته و کتاب چیزی میخواندی من دست از تو باز ندارم تا این دعا را
تعلیم کنی و الا تو را از بالای کوه بریزند از من شیعه چون این حال را مشاهده نمود یکبار قطع
حیات خود نموده در کار خود در مانده که اگر تعلیم نکنم کشته میشود و اگر با ما موزون ناصبی

سب و لعن خلفای ثلاثه از او بشود بطریق اولی امر بقتل او صادر نمود عاقبت الامر بغیر این
چون چاره ندید گفت بیک شتر طایین دعا را بتو می آموزم که اول قسم یاد کنی که از تو
بمن ضرری نرسد و مالی قسم یاد نمودن شیعه ان سنی را کوشه برد شروع در لعن چهار ضرب
کردن و مالی دست در کوشش که شتر شروع در توبه کوشش نمودن شیعه گفت نه عای
من امنیت که از برای مطالب میخواهم دیگر تو میمانی در احتمال انوالی را تو فین رفیق کردیده
میشن با دی راه شده تبرا از خلفاه ثلاثه و توبی با نده معصومین علیهم سلام احد نمود و خود را در
غلامان و موالیان مولای مؤمنان و پیشرو اهل جهان در آورده شیعه اشعی حشی شد
و انرد موثمن را انعام و اگر اهل بسیار نموده مال من روان با و از انانی داشت و وطن
و ما و ایش بر و ان نمود **سب** انرا که در این دو پیمبر خیر است و اندک که علی بن ابی طالب است از
روی یقین با حقین **سب** موقوف بلعن چهار ضرب عمر است و در بعضی روایت
آمده که هرگاه شخصی **سب** روز جنت اوستی دین و وسعت رزق صد بار این طریق لعن
چهار ضرب کند بزودی اوستی دین او شود و وسعت رزق او کرده لعن اعدای عمر عمر ابوبکر
عم و در رساله لعینه شیخ علی عبدالعال که در وج مذمب حق و انده شاعره است و گفته
و نیز مصنف کتاب فضول الحق که از علمای اهل شیعه است در ان کتاب ذکر نموده که
بخاری و مسلم و حمید و احضاب جامع صحاح سته که از علمای اهل سنت اند هر کس که
اینها در کتاب خود آورده اند که دلایل مسترانی و حجج قرآنی که دلالت بر لعن خلفا ثلاثه میکند
این ایست که حق تعالی در سوره مجید فرموده است ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعداء لهم عند ابا مهابت
یعنی بدستی و راستی که آن کسانکه ایذا و آزار بخند و رسول خدا میرسانند حق تعالی جل جلاله
بر ایشان کرده و آماده کرده از برای ایشان عذابی که موجب امانت و مستلزم
فیضیلت باشد امانت و دو به استدلالات این که بر ابوبکر و عمر و عثمان سزاوار لعنت اند

عثمان

عزیز

حضرت رسول و اولاد در شان حضرت خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمه بضیعتی
من اذی با فخر اذانی و من اذانی فخر اذی الله یسخر فاطمه و حرمین پاره ایست از من است که
او را بر کجا نذر انجا نیند و هر که مرا بر کجا نذر حق تعالی را بر کجا نیند باشد و آن دو نامن ایذا و آزار
بسیار بخصرت سیده النساء صلوات الله علیها رسانیده اند پس بگویم ای مذکور و مید
بنوی و الدان ستمنا فحطعون پشند و بیان اینها می آن مردودان بخصرت سیده النساء
در باب مطاعن آن ملاعین در منع فکرت و غیره ذکر ما بد شد و نیز در رساله لعینه شیخ علی که از
جمل آیات قرآنی که دلالت بر لعن ابوبکر و عمر و عثمان میکنند این است که حق تعالی عطف شام
می نماید یا ایها الذین امنوا اذ القیت علیکم الذین کفروا فاحفظوا انفسکم لعلکم
تدبوا و من یتولهم یتولهم یومئذ دبره الا یسخر فاطمه لقتال او یسخر فی الفتنه فصل بابه
بغضب من الله و ما وجه جهنم و بش المصیر یعنی کسانی که ایمان بخدا آورده اید و قویا
که فرار سیدند سپاه کفار از برای قتال و جهاد پس باید که در آن وقت ثابت قدم باشید
و پشت بر شکر کفار رو به بنزیمت نیاورید و من از شما نماند که در آن حالت فرار و انهرام شما بود
نیت الادر صورت یک یکی از شما نماید که یک کند و انهرام نماید از من که سرورن رو و پس بیکر و در
بلاکت نماید در صورتی که فاطمه خود را بگریزی رساند از گروه مسلمانان و تقویت ایشان با
عمار بن مایه در غیر این دو صورت که گفتیم انهرام موجب غضب و مستلزم دخول در دو
و عذاب و عقوبت است پس بکسب بعض قرآنی و حکم بیهامی هر مکتف که از جنکت فرار نماید
مغضوب حضرت پروردگار و بعد از رحمت امرز کار است و دو به استدلالات این است که
ایشان است که آن دو نامن از قتال کفار در حالت جهاد سزاوار نمودند و پشت بر اعداء
کردند و این صورت در چند موضع واقع شده یکی در جنکت تبوکت احد که حمزه عم رسول در آن
شهید شد و دندان و لب مبارک آنحضرت در آن جنکت شکستند و ابوبکر و عمر و عثمان از آن
جنکت فرار نمودند تفصیل ان در کتب تاریخ و سیر مذکور است و دیگر در غزای جنین فرار نمودند

کفار

و فرار ایشان در آن روز ثابت و محقق است کسی را در آن غلظتی منیت و دیگر در جنبه فرار
نمودن نقشه و حکایت مشهور است که در روز اول ابابکر در روز دوم عمر رضی الله عنهما
پس فرار بیت اسلام را برده است متوجه فتح قلعه خیمه شدند و بر روز پنجم شده مثل ماهه ثقات
از معرکه کار و فرار نمودند پس بحکم ای مذکوره مغضوب حضرت پروردگار و سزاوار
لعنت ما هند بود و معنی غضب و لعنت قرین یکدیگرند و شاعری در باب فرار ایشان
در جنگ خیمه گفته است نه بجز خیمه خیمه کنده که این کار با نومی حیدر کند و این است
در بستی از نصیده شش فرار ابابکر را که نموده و آن بنیت **حیره** و بیس نیکه فی چنین فرار
فی احد قدر خوفنا و حیره یعنی تعب منیت کرد در زمین ابابکر که سینه در احد و خیمه سیم
که خیمه بود نذر و ایست که عمل تبیح ترا ذکر سخن هم در احد کردند که چون گسست عکرا
اسلام را قوی دیدند و شیطان آن محمدا قدمات در داد ابابکر و عمر صبر کردند که در
بشرب رسد و بیستند که چه میشود فی الحال بدر خانه عبد المطلب ابی سلول منافق رفته
بدست او افتادند که شاعت ایشان پیش با سفیان مکنند و عذر گناه اسلام ظاهر است
بجواید و ابوسفیان ضامن شود که در مکه گفارا را ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را هم
در این قضیه داخل میدانند و جمعی میگویند چون عثمان بعد از سه روز پید شد و در سن بنای
عبد المطلب ابی ملون سسره بنوده و پید نمودن او سه روز منع میکنند که رفیق ایشان
نباشد و یکی از شعرا فرقه ناجیه در شبات قدم و شبا عمت و دلاوری شاه اولیا و سید
او صیاد در آن رزم مانس بروده **نظم** در فضل و کمال خیمه است این نکته تو را است و
مانند علی شهبی و لا و در تصدیق مکن که منیت باور در بد و حسین روز خیمه حقا که
بنود شل حیدر در روزا مد که بود که آرزو انجم مهاجرین انصار بر امی نور شدت کمال
اختلافش ز اهل انصاف او ضارب و ثابت و مصاحب باقی همه بوده اند تا رب
نصرت همه جا شعارا و بود خیر دینی و فتح کارا و بود محبوبی علی است اید دست است

علی و دیگران پوست از آنکه منافقین چنین است بر بان اما شش متین است
رساله لعینه شیخ علی قدس سره و کرده که از جمله ابای قرآنی که ولایت بر استحقاق علی
نشد میکند این است که حق تعالی جل جلاله در ستم مجید فرموده است و من است حکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم کند یا آنچه خدا فرستاده است
از احکام و تغییر در احکام الهی نماید و بر خلاف آن حکم کند او از جا حد است و
این آیه بر لعن آن منافقان است که ابابکر و عمر و عثمان علیهم السلام اللعنه و این آیه
و تبدیل در احکام الهی کردند و هر که در خدا نازل الله تعالی حکم کردند و هر که بر ضد حکم
آن حکم کند که ذکر کرده و کافر مستحق لعنت است و بیان مخالفت ابوبکر کتاب خدا و حکم
بر ضد نازل الله تعالی است که آن ملعون میراث حضرت رسول بر قبول حرام کرده است
منافق حکم نداشت و مستوجب غضب رحمن است پس بحکم آیه مذکوره آن ملعون کافر
و کافر مستحق لعنت است و بیان مخالفت عمر علیه السلام و تغییر در احکام است از آنست که
ولد الحرام را که اندیشه متعین را یعنی متعه زمان و متعه حج را و این جنس در میان مخالف
و موافق مشهور است و بیان این در مطالعین او مفسدا ذکر نماید شد و این دلیل است واضح
بر کفر او چون کافر باشد سزاوار لعنت است و بیان مخالفت عثمان علیه السلام و این آیه
احکام دین و تغییر آنچه حضرت پیغمبر فرستاده است که حضرت پیغمبر حکم این عاص را
از مدینه اخراج فرمود و در زمان حضرت رسول و آل و در زمان خلافت ناقص ابوبکر و عمر
ملعون در مدینه بنمود کسی تجویز رجوع او بعد از مدینه نمود زیرا که تجویز رجوع او ضد حکم رسول
بود و حکم حضرت رسول مکرر پروردگار است و عثمان در زمان عمارت خود ادا سخنانند
و تعظیم کرده و مکن دزد و ظالم است که این حکم از عثمان خلاف ما نازل الله است
پس حکم آیه مذکوره عثمان ملعون کافر کرده و کافر مستحق لعنت است دیگر از اخبار و اما و شایسته
که دلالت بر لعن ایشان میکند خبر پیش اسامه است و این خبر چنانچه نزد شیعه است

در کتب اهل سنت نیز بطور هست و بیان این در باب کفر ایشان سمت گذارشی یافته
رباعی غضب فکت از بتول عذرا که نمود و ابی بکلام مصطفی گفت که بود و برش امام
لعن احمد که کرد انسرور دین زبان طبعن که گوید و نیز دلیل ظاهر است در لعن آن خدای
مفضل که مانع آمد حضرت رسول را از وصیت نمودن و بنیان با حضرت نبوت و اوان چنانچه
باب کفر ایشان ذکر شده است و همچنین از اخبار دیگر دلالت میکند بر لعن این سه مدبر نبوت
که در کتاب بحر المناقب از ابن عباس مرویست که سید کاینات فرمودند که در شب
معراج دیدم نوشته در در پشت لاله الا الله محمد رسول الله علی صلی الله علیه و آله و سلم
صفوانا و الله و فاطمة امه الله و علی باغضهم الله و فاطمه و طاهر و روشن است که آن سه مرتبه
و شمس حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسین علیهم السلام بوده اند **نظم**
نوشته بر روی صفت قضا بخت علی که جانشین محمد بخت علیست علی و در تحفه الابرار
از حضرت رسول و اله مرویست که خدای تعالی فرموده است خلقی را که منیت از اولاد
آدم و منیت از اولاد شیطان و لعنت میکند و شمنان علی ابن ابی طالب را گفتند
یا رسول الله کدامند اینها گفت ایشان قناریزندند می کنند در سحر بر سر درخت الا
لعنت الله علی بیغض علی ابن ابی طالب و در کتاب مناقات در مدحی که ذکر
آن طولی دارد از آن سخن ابن عمار القیرنی روایت است که بنده است امام موسی کاظم از فتم
گفتم باین رسول الله خدای تو شوم از پدر شما شنیدم احادیث بسیار در باب اول و
ثانی حضرت امام موسی فرمودند یا اسحق اول بنزل کوسا است و ثانی بنزل
سامری و مراد از اول ابابکر است و ثانی عمر است و چنانکه سامری امت موسی علی بنیابنیا
و علیه اسلام را بافتن کوسا که گمراه نمود و در وادی ضلالت انداخت عمر نیز بجهت
پیعت ستانیدن مردمان از برای ابی بکر علیه السلام است او امت محمد را که او در
سیاه ساخت و این نیز دلیل ظاهر است بر اینکه ابابکر و عمر مستوجب لعن

مصطفی و درسی از رحمت پروردگارش و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد صلی الله علیه و آله
که بدستی که خدای تعالی فرموده که بوی از زبرجد سبز بر کرده دنیا و سبزی آسمان از شرع است
و فرموده در عقب آن کوه خلقی را و واجب نکرد ایند بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرموده
میند هست از نماز و روزه و حج و زکوة و دیگر از فرض و واجبات اما بر ایشان واجب است
و لازم ساخته است لعن و نفرین و در و از این امت که ابابکر و عمر و نیز در آن کتاب
حدیثی که ذکر آن طولی دارد از حضرت امام رضا ع روایت است که در عقب این دنیا خدای تعالی
بهنقاد هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جن و انس است و هم ایشان لعن
خلایق و فغان میکنند و مراد ابابکر و عمر است و مؤید این مقال این حکایت است **حکایت**
مناقات از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که حضرت امیر المؤمنین بر شیب
جمعه از مدینه طلیح پرون میرفت و بهیچکس نمیدانست که آنحضرت بجای میروند و یکی از
شبهای جمعه طعون از عقب آنحضرت روان شد که بر این ستر مطلع کرده تا آنکه رسید
به شهر بزدکی که سخنان خرمای بسیار داشت و آبهای روان در آن شهر بسیار
مولفه شهری چو پشت در کوهی باغ ارمی بتازه روزی و آنحضرت داخل یکی از خانه ها شد
و وضو ساخت و در پای درخت خرمائی بنام استاد و عمر بنیاب رفت و چون از قبا
بیدر شد ایتمو منان و سرور متیقمان را ندید و خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود
و جمع را مشاهده نمود که او معرفت بحال ایشان داشت و نه انقوم از امج شما فرمود
یکی از اهل ان شهر از عمر بنیاب نمود که از کدام شهری و از کجای آن طعون گفت که از مدینه
مبارک ام آمده گفت کی از آن مده طلیح پرون آمدی گفت و شیب آن شخص گفت ای عمر
خاموش باش که مردمان از تو این سخن را بتول بخشند یا تو را بکشند یا میکشند که این
دیوانه است و من دست از تو باز نذارم که تمامی احوالات خود را بر آستی بیان نمایم
عمر مرد و چون بجزاز است گفتن چاره ندید گفت علی ابن ابی طالب و بر شیب جمعه

از عین بیرون میرفت و من بیند استم که بجا میرو و شب از برای مطلع شدن بر این متر
از عتق آنحضرت روان شدم و باین جا آمدم و او بنهار مشغول شد و من غایبم و چون
از غاب پید شدم او را ندیدم و الحال بمنید استم که چه چاره کنم آنحضرت گفت علاج تازه
توانست که داخل این شهر شوی و در اینجا توقف کنی تا آنکه در شب جمعه دیگر در خدمت
النور در بیکان و ما و ای خود روی و از اینجا تا مدینه مشرفه زیاده از دو سال راه است پس
عمر داخل شهر شد و دید مردم شهر را که جمع لعن میگردند و دشمنان امیر المؤمنین را و آن
جماعتی که ظلم بر اهل بیت رسول نموده اند و بیش تمام و نظیرین یکیک از منافقین را بنام
و نسب یاد مینموندند و ای کسی را که لعن میگردند و این خطاب بود که هر کار میگردان
لعن بر عمر میگردند و آن کار آسان بر او آسان می شد و در وقت و جنت نشاندند
و و آنکه کاشتن نیز لعن عمر میگردند فی الفور سبزی شده با رسید و عمر ملعون چون این
کلام را از اینجا عتق میند جهان در چشم او تیره و تار کردید و از حرکت خود نادم و پشیمان گشتید
و تا شب جمعه دیگر بدان سختی میکشیدار میند و در شب جمعه بان مکانی که در خدمت مولای
مؤمنان آمده بود رفته فرار گرفت و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بان مکان ^{لعن} رفت
آورد بعد از سارق از نماز و عبادت عمر در خدمت آن سرور بیدنی با کشت و نماز
و در مسجد مدینه با رسول خدا نمود و بعد از فراغ از نماز سید کانیات متوجه عمر شد
فرمود ای عمر در این بفته کجا بودی که ما تو را ندیدیم عمر پاسخ بر سر او گذاشته بود در خدمت سید
کانیات بیان نمود سید کانیات فرمود که ای عمر فراموش کن آنچه پیش خود
دید و بگو مش خود شنیدی و چون آمدند از خدمت رسول بیرون رفت گفت این اند
کیست از سخن بی نامش **نظم** که لعن عمر و طربناک کنده خاک قدمت ناز بر طربناک
کنده چون نام عمر بری بر او لعنت کن که کین غسل از ان جنابت پاکت کند و در رساله لعنیه
شیخ علی و دیگر کتب شیعیه آمده که روزی جمعی از مخالفان جنبه امتحان نزد حضرت امام جعفر

عادل

صادق آمده از حضرت سوال نموده که چه سبب گویند در حق ابابکر عیبه و حال خلافت
حضرت امام در جواب فرمودند ما ما بین عادلین قاضین کانا علی الحق و اما علیه
رحمة الله علیه ما یوم القيمة یعنی ایشان بودند و امام دو عادل دو راست کار بودند
و مردند بر حق و هر دو بر حق رحمت خدا بر ایشان خابد بود و روز قیامت پس چون
اصحاب و خواص آنحضرت این کلام را از زبان مجربان حضرت امام شنیدند و این الفاظ
را از ان مقتدی دین استماع نمودند بغایت تعجب شدند و چون مجلس از مخالفان قضا
شد پرسیدند که ای سید و سرور عجب سخن بر زبان مبارکت شما جاری شد و غریب کلام
از زبان در افشان شما استماع افتاد میجو ای سید که ما را از غنچه ماوارا طافی و تیر این
بر ما ظاهر کرد و آن حضرت امام در جواب فرمود اول آنکه گفتیم کانا ما بین یعنی ایشان
دو امام بودند بدینکه امام بود و صفاتی که امامی است که سبب بلایت و نجات خلقان است
خیرات مردمان میشود دوم امامی است که مردمان را بید و زخ میخواند و سبب پاکت خلقان کرد
چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرماید و مبعثنا هم آمده تید بحوث الی النار معصود من از امامت
ایشان قسم دوم بود دیگر آنکه گفتیم عادلین مراد من عادل از حق بود یعنی بر کردند
از حق و در گذراننده از صواب چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و اما الکثیرین کثرت
یعنی اول و اما آنکه گفتیم قاضین بلیند قاضی را در معنی است یکی راست و درست و
دیگری جبار و ظالم چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده و اما القاضون کثرت
حطبا و مراد من از قاضی معنی دوم بود و اما آنکه گفتیم کانا علی الحق این معنی را اراده کردم که
امیر المؤمنین محق بود و ایشان باطل و بر امیر المؤمنین که حق بود مسلط بودند و حق او را سلب
کردند و آنکه گفتیم رحمت الله علیها معصودینست که حضرت پیغمبر و رحمت خدا بر
در روز قیامت پس اصحاب آنحضرت چون این تاویل و توضیح شنیدند بغایت متعجب
و محرم گردیدند و این دلیل و امیخت بر لعن آن منافقان و نیز از اخبار و روایاتی که دلالت

کفر و

ملفای طوسی کند انکه شیخ ابو علی طوسی در تفسیر آورده کرده و زنی حضرت رسول خطاب بفرج
بتول نمود و منسوب بود که من اذانی شعرة منک فقد اذنی ومن اذانی فقد اذنی اقد فعلیة
اصدیعی هر که ایضا از اربیکت موسی تورساند جنانت که بمن ایذا رساند و بر که بمن ایذا کند و بر شکر
مرا خدا می تعالی را در سجده است و هر که ایذا رسانیده است و هر که بکجا ایذا رساند بلفظت
و غضب الهی گرفتار است پس آن ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن شاه و لایست پناه و لایست
لعنت و شایسته غضب و عقوبت اند و یکر از اخبار یک دلالت بر لعن ابابکر و عمر میکند
که شیخ ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی حدیثی است در کتاب تهذیب آورده که در کتب
نام مردی که از شیعه اهل بیت بود بخدمت امام محمد باقر آمده سلام داد و زانوهای مبارک
النور را بوسید و از آنحضرت سوال نمود که چه سبب کوفتید در باب ابی بکر و عمر
فرمود که ایشان اول آنجا است بود که بر ما ظلم کردند و حق ما را با حق بردند و ما را با
دیگر کردند و این نوع ستمی بر ما رفت و خونمای ما بر گردن ایشان است و غیر از
ما کسی بر حضرت ابراهیم علی خانیست و در کتاب لوامع الاخبار حدیثی مذکور است که
ذکر آن طولی دارد خلاصه آن آنکه اولی و سر کرده ملاعین عمر بن خطاب است و ملعون و طعن
سنافقان دیگر سزاوار است به او صلب تر بخت تر بود در عدوت اهل بیت علیهم السلام
دیگر از اخبار روایاتی که دلالت میکند بر لعن شیخین حدیثی است که از کتیب ابن زیاد
که از اخبار شرای شیعه اشعی عشریه و با حضرت امین امام محمد باقر و امام جعفر صادق
معاصر بوده روایت نموده که روزی از حضرت امام التماس نمودم که مرا از حال شیخین
خبر دهید و مراد از شیخین ابابکر و عمر است پس آنحضرت فرمودند که بقدر ظرفت جهالت
خونی ریخته شده الا انک و بال اود کردن ایشان خا بد بود تا در زیر کتف قائم یعنی صاحب الزما
علیه السلام در مخالفت روی زمین قائم و ظاهر کرد و در مخالفت بنی هاشم امر کرد
ایم بندگان خود را بسبب لعن ایشان و برشت و پنداری از آن پدنیان و در آن کتاب

مثل این حدیثی از حنان بن سید بر او ان پد ر خود و سدید از امام محمد باقر روایت نموده و
کتاب تهذیب آمده که امام جعفر صادق در نماز بهشت کس لعنت میکرد و ندچار از مرد
و چار از زنان اما از مردان ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه و اما از زنان عایشه و خنزه
و حفصه و خنزه و هند مادر معاویه و غاویه و ام جمیل زن ابی لهب که در شریک شریک بر ابی
عمر معاویه منزل تا ویر و مراد از جمله آن خطیب است و چون این رساله کتبخایش زیاده از این شد
در این باب بهین قدر گفته شود **مؤلفه لعنت** ابابکر و عمر عثمان و عیسی و بر عمر ابن العاص بود
بر سفیان و عیسی و بر عایشه و حفصه و طلحه و زبیر و بر خالد و بر زبیر بر مردان هم بر بوسیفان و
بر شمر لعین بر سعد و سعید و عاص بن ایمان و عیسی و بر طغیبت کتب ابن سعد ملعون بر زیاد
مایه عیسیان هم بر روح قتاده بر سنان ابن المن برنا صیدان و جب الیزان هم
باب پانزدهم در ذکر جمعی از مصلحتین ملفای ثلاث که هر سه در آن شرکت و سبب اند نظیر
اول آنکه در تجنیز و کفین حضرت رسول خلفه شد حاضر نبودند و در تفسیر حسن ابن علی الطوسی
گور است که حق تعالی در دوره مریم ذکر بسیار فرموده **فخلف من بعد هم خلف لنا**
عوا الصلوة و اتبعوا الشهووات منووت یلقون غیبا که مراد از امضا عوا الصلوة نیست
ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان نماز بر جنازه حضرت رسول کردند و مراد از اتبعوا
استعدا و مخالفتت که ایشان بطلب خلافت رفته که مبادا که متوجه نماز جنازه آنحضرت
شوند امر خلافت بر بنی هاشم منتقل شود و ایشان محروم مانده و در اکثر کتب فیهما بین
که بعد از حضرت رسول از رفقا برای بقا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از بنی
بر بجزیره و کتفین حضرت بنی مشغول شدند و بر اسم عواد ماتم نشد ابابکر و عمر و عثمان
و وقت عمل و کفن و دفن و نماز بر آن در حاضر نبودند و در حقیقت بنی ساعده که صفت بود که از
سر انجام مهمات در آنجا جمع میشدند جمع شدند بتعیین نمودن خلیفه مشغول شدند و غیبت
امیر المؤمنین علیه السلام فرصت و غیبت داشتند چنانکه گفته اند **نظم** چو شیبی

مانند زبیر شیره شغالان و آینه بستان دلیر و ان ملا عین بعد از سه روز که امر گفت
فاطمه جمع کرده بود نماز کند که بر رسول خدا نماز گذارند و اراده ان داشتند که بنشیند قبر حضرت
رسول نموده چند مبارکتان سرور از قبر پرور آورده و نماز گذارند حضرت امیر المؤمنین
مانع آمده مکنند ان ملا عین کچان امری اقدام نمایند و بعد از نماز صبح و محراب بسیار که
میان حضرت امیر المؤمنین و ان منافقین روی نمود و ان نسبت را یافت که بر مردم منظر
حضرت رسول نماز گذارند **حکایت** در کتاب اجتماع شیخ طبرسی آمده که یکی از شیعیان
و موالیان سرور مومنان از ابانریل علف که یکی از انصاریان سیدین و پیروان علی است
نوال نمود که بعد از سید کانیات مقدم و شوا و امام کعبیت ابانریل گفت ابانریل که
حضرت رسول نموده که قدم او آخر که در اول افضل که مردم همه با امامت ابانریل راضی شد
ان مؤمن گفت ای ابانریل هرگاه سید کانیات این سخن فرموده است و ابانریل
نگفت که اقبلونی دست بچشمم پس ابانریل سخن را اگر دروغ گفت بدستی که خلافت
قول رسول نموده و خلاف کننده رسول و دروغ گوئی امامت را نشاید اگر راست گفت
بطریق اولی و انکه گفتی مردم همه راضی شدند دروغ گفتی زیرا که انصار می گفتند که من
و منکم امیر و زبیر از مهاجرین بیعت نیکو و تا آنکه شمشیر او بسکت و چند کس دیگر بر ابانریل
حجت گرفتند و بیعت با ابانریل نمودند و مسلمانان که گفت ای قوم که بید و کردید و چه دید
که چه کردید و ابانریل را خبرده از گفتن ابانریل بر سبب که مرا شیطان است که گمراه سازد
و در غلطی اندازد و بوزن میکند و او شمارا خبر دهد که من این حال دارم و چنین کسی امامت
نشد و سبب مرای ابانریل از آنکه عمر بر سبب گفت که کاشکی موئی بود می بر روی ابانریل و در جمع
دیگر بر سبب که بود بیعت ابانریل و انکه در غایتی عالی از شران نگاه دارد پس بر شمارا
بخواند مثل آن باید که کبشید و این بود که میان این دو سخن اتفاق افتاد این قدر صبر است
ده مرا که حضرت رسول بعد از خود خلیفه تعیین فرموده و مردم ابانریل را خلیفه کردند و ابانریل

عمر تعیین فرمود و عمر بنور انذاخت و من متافض میان اینها می پسنم و دیگر را خبرده که عمر
شکست شوری و نطق او این بود که ایشان همه را اهل بیعت اند و گفت که اگر مخالفت کنند و چنان
رایا سر را و عید الرحمن عوف با ایشان نموده باشد باید که کبشیدان دورایان سدا
پس ای که این دیانت است که بقتل اهل بیعت امر نماید پس ابانریل چنان شد که نه با نشاید
نذا که بیکت کلمه جواب او بگوید و فرودستی گفته **نفس** بدل بر که بعضی می کرد جای زمار
بود عیب ان تیره رای که ناپاک زاده بود و جنم شاه اگر چند باشد بر ابان کاهه قلم بر سر ان
همچون که که بود نامش بر انجمن **طعن** و **معم** که هرگز در ان شرکت نکند اما اقدام کردند بر کار که حقوق
ان بودند بر اوسط بیعت جمعی که بر ایشان نیز حرام بود ان کار زیرا که بیعت ایشان بی اذن
خدا و رسول واقع شد و بفرموده خدا و رسول و وصی و جانشین آنحضرت ز فوج قبول بود
چنانکه در کتاب مضمون الحی از ابن معاذ بنی شافعی روایت است و در جمع بین تعیین مذکور است
جمعی از اصحاب و بنی ماسم در خدمت حضرت سید کانیات نشسته بودند که ناگاه پست
از آسمان نرسد و آمد پس حضرت رسول فرمودند که در خانه هر که این ستاره فرود آید کس
من است بعد از من استاره در خانه حضرت امیر المؤمنین فرود آمده جمعی از منافقان و ان
باب گفتگو های زیاد و ناخوشی که در پیش خدای تعالی این آیه فرستاد که بم اصد الرحمن
و الجحیم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما نینطق عن الهوی ان هو
الا حی قوی علیه شدید القوی ذو جمة فاستوی و هو بالافق
الاعلی یعنی بی ستاره که فرود آید که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد و اهل و خطای نمود
و مرکب باطل نشد و سخن بنسباید بهوای نفس و اندوی طبع خود و نیت او کرد و می که در شتاب
می شود با و آمخت او را این فرشته بیعت با فقه را یعنی جبرئیل ع که مامور است و مستقیم کا
در است و اموارات خود و این آیت صریح است که امیر المؤمنین و وصی آنحضرت
دیگری و ان سه منافق و بیعت سید کانیات را انبیا فسیا انباشته مرکب امر یافت

شدند و در اکثر کتب تواریخ و سیرت تفصیل ذکر این شده و جمعی اذعان در این رساله بیان نموده است
که چون حضرت سید المرسلین جهان فانی را و داع نموده پریشان جاودانی نزول نمود
و مسلمانان چون جزو وفات حضرت رسول شدند از همه جانب بدین جمع آمدند تا پرسیدند
که امر خلافت بکفر خوار خوار گشت و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان در سینه بنی
جمع شده بعد از قیل و قال بسیار که در میان صحابه و انصار در باب خلافت واقع شد
اتفاق نمود یعنی که با حضرت امیر المؤمنین را در روز غدیر خم نموده بودند نیامیثلاً
انگاشته بانی بپرستی کردند و اول کسی که سبعت نمود عمر بن خطاب بود و در این جمع عمر
تمیث یافت و آن ضال فضل جبر او را بکفر بر سر نهادند خلافت ممکن ساخت و اکثر صحابه
و انصار را ان شیطان امت از راه برده پرستی ابابکر را آورد و الان بی ماسم و دوازده کس
بهشت از صحابه و چهار از انصار که مخالفان نموده بپرستی ابابکر کردند از صحابه خالد بن ولید
العاص و مقداد ابوداتی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبید
ابن سعید و بریده الاسلمی و ان انصار خرمه بن ثابت و الشادقین و سهل بن صیف و ابو
ایوب انصاری و ابو الهیثم بن الیهام و چون ابابکر بر غنم رفت ایشان در کار وی با یکدیگر
مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا زویم و در از منبر رسول نشود و دنیا و زویم و بعضی
گفتند که اگر چنین کنیم بر خون خود یاری داده میشویم و خود را در خطر افکنده باشیم و حق تعالی
فرموده است و لا تلتقوا ابایدکم الی التملک و لکن بروید تا نزد یک حضرت امیر المؤمنین
شویم و با وی مشورت کنیم پس نزد یک آنحضرت شدند و گفتند امیر المؤمنین بغیر خود را
گذاشتی و صحنی که تو بان اولی تری ترک کردی و ما فاسقینیم که پیش این مرد شویم و در از منبر
فرود آوریم چرا حق حق است و لیکن کراحت و دشمنی که کار می کنیم بی مشورت تو حضرت امیر المؤمنین
گفت شما طاقت حرب این مرد شوید و در اجزای بیدار آنچه از پیغمبر شنیده اید و نصیحت ابابکر
ایشان بر فتنه ناکر و جزو نوارا در فرستاد و از روز جمعه بود که ام از ایشان بنوبت بر خانه

از منبر رسول فرمود که ای کسان

پسند از منبرند و موعظه بود نسبت بانی بکفر بقدم رسانیدند ابابکر از خطیبان فی الحجه مشبه شدند
غیر از آنکه و گمانه خود رفت و سه روز در خانه نشست و بیرون نیامد و در روز سیم از خانه بیرون
آمد و در خانه جماعتی که باو صحبت کرده بودند در خانه استخاره صحبت میکرد و میگفت ای قیل و قال
دع و عثمان و ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی خدیجه و عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص
برکت با صد مرد و خالد بن ولید با جمعی عظیم و مغیره با مردم بسیار جمله اسلحا باو شنیدند
ابو بکر فتنه نمود ابابکر را گرفت و گفت بر خیز تا بمسجد برویم ابابکر با نمود و گفت ای قیل و قال
این زمان ای قیل و قال میگوئی که ما خود را در زبان خلق انداشتم که تو این کار را انکلی و قلیح
نمانی مردم بر ما لعنت کنند ابوبکر گفت من استخاره میکنم و گفت تو از ما انداختی نموده
دور خلافت شروع کردی اکنون استخاره مینمائی اگر چه هست متصدی امر خلافت شدی
نیکت و الا تو را بکشم ابوبکر گفت من همیشه در از روی امر خلافت بوده ام و این مهم را غایبم تا
مردم بر من اقامت حجتی گنند و من بر سر منبر خیل شوم و عمر و اصحابش غلغله از مسجد
رسول آوردند حضرت امیر المؤمنین با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند عمر گفت ای صحابه
علی بن ابی طالب اگر یکی از شما مثل ان سخنان که قبل ازین گفته اید بزبان جاری سازید سر من از تن
بر کمر پس خالد بن ولید بر سعد بن العاص بر فراست و گفت ای پرصهاک همیشه بیای خود ما را
تحمید میکنید با جمعی خود ما را تیرا شنیدید که همیشه بیای ما از شما شتر است و ما از شما پیشتریم اگر بعد
اندر کیم زیرا که حجت خدا در میان ما است سجده اگر از استی که من میاید کم که فرمان بروی امام برین
اولی تر است من پیشتر بر شایدمی و با شما جدا کردم و در راه خدا پس حضرت امیر المؤمنین و گفت
بنشین یا خاله که خدای تعالی مقام تو بشناخت و بی بعد از ان مسلمانان فارسی بر فراست و گفت
اعتد ابابکر ای کبر شنیدم از حضرت رسول و الا بعد دو کوشم که باو میگفت که برادر و پسر منم
نشسته باشد که جماعتی از کسان دوزخ بد و آئید و من گشت بی گنم که شما شنید ان کسان حجت عمر
صد و کردی حضرت امیر المؤمنین حجت او را بگرفت و بر زمین زد و گفت ای سپهر صهاک

اگر نه و میستی بود از پیغمبر و آل او بودی که کلام است از ما صغیر تر و در کتاب احتجاج شیخ
طبری و در کتاب شیخ الفاضلین ذکر شده که چون ابو بکر کجاست و امارت مقرر شد پیغمبر
رسول آمد به منبر بر آمد پری در رسید در غایت پری و ضعف کتیر بر عضا کرده بود و شکست
صحابه او را نمی شناختند منبر بالا رفت و میکسیت و گفت الحمد لله الذی اخرجتنی من
فی هذا المكان البسطید کن فانی اری ان ابوبکر یعنی حمد مر خدا را که مرا اینگزیند تا تو را در این مکان
دیدم دست بکشای بدستی منو ابرو تو سچیت کم ابو بکر دست بچو و دان پیر ابو سچیت که
و از منبر فرود آمد و بی توقف از مسجد بیرون رفت و اول کسی که بی بالا رفت و برانی بکر
بیعت کرد آن پر کفنت بود سلمان فارسی گفت که من در انوقت در مسجد بودم و چون حال
بدین منوال دیدم بچند دست مولای مومنان رو پیش رو اهل جنان آمده اخبار نمودم او را
آن سچیت نمودن مردم با ابو بکر آنحضرت فرمودند ای سلمان ای اول کسی که در مسجد برانی بکر
کرد دیدی و شناختی گفتیم دیدم پیر او و صفت آن پیر و اقوال او را عرض نمودم و قسمی کلام
پر برین بیعت صحب بود زیرا که چنان معلوم شد که شامتت میکسیت و بیعت رسول خدا
منمود حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای سلمان ایستی که آن پیر که بود گفت فرمود که آن پیر
و بیعت آمدن بیعت کردن و شامتت نمودن او آن بود که در روز غدیر که حضرت رسول
مرا با امت و خلافت منصوب کرد انید و فرمود من گفتم مولا و فعلی مولا علی علیه السلام
ابا له و شیا طین و اصحاب او نیز او فرمود که این امت مرحومه بر من و آل من است و او را
و سو سو نمودن و انرا کردن ایشان من بعد من نیز خواهد شد جهت آنکه استند که امام ایشان بعد از
رسول گیت و معتدای خود را شام خند و بر او بیعت کردند از کشته ایشان خرون ماندند پس
زیاده شد و گفت من من است که این امت بعد از فوت رسول ترک علی کرد که راه شوند و
مولای مومنان منسرمه که منبر صادق مرا از این حال اخبار رسیده بود و فرمود چنان فایده
ابلیس است و امت بعد از من ترک فایده کرد و با بی بکر افتد اما بنده نمود حضرت رسول منسرمه و علی

چون ابلیس بر منبر من بر ابو بکر بیعت کند و از مسجد بیرون رود ابا له و شیا طین و مرده است
خود را جمع کند و گوید غم شمان بود که من بر اعزای ایشان قادر نباشم و ایشان
کراه نشوند دیدند که ایشان را چگونه اغوا کردم و کراه کردند ایندم که ترک کردند آن کسیرا که خند
در رسول او مبتا عبت و اطاعت و انقیاد او امر کرده اند و بدیگری بیعت نمودند و افتد کرد
که در شان اجتماعت کراه احد تعالی منسرمه و لقد صدق ابلیس ظننه فاتبعوه
الاخفیة من المؤمنین و در کتاب احتجاج شیخ طبری از سلمان فارسی روایت که
چون مردم با ابو بکر بیعت کردند در شب حضرت امیر المؤمنین حضرت فاطمه زهرا را اجرت
بر قوم بر جماری سوار کرده دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام گرفته بخانه برفت
از اهل بیرون و حجاج و انصار ره فرود آمدند و طلب اضرت و یاری از اجتماعت خواست پس
قبول اضرت آنحضرت نمودند هیچ یک از ان قوم که چهل و چهار مرد و آنحضرت انهارا امر نمود که
سرهای خود را بر شید و سلاح جنگ و جبال پوشید و در اول صبح حاضر شوید و آن چهل و چهار
مرد در شب بیعت نمودند که تا کشته نشوند دست از قاتل و جبال باز ندارند و چون صبح شد
از اجتماعت و فال بعد و پیمان خود نمودند که چاکر کس که سر بار آید به بیعت آنحضرت آمده
بعهد خود و فایده نذر سلمان پرسیدند که ان چاکر کس که آمد گفت من و ابوذر غفاری و مقداد
الاسد الکندی و سایر العوام و تا در شب دیگر آنحضرت بهمان طریق بدر فانه اهل مدینه میرفت و از
مدد و یاری طلب نمود و بعد از آن چهل و چهار کس قبول اطاعت بنمودند و چون صبح شد در بیعت
آنحضرت آن آن چهار نفر کوی حاضر نمود چون ان پو فانی از ان کرده که راه شامه نمودن
نشسته بود و جمع و تألیف نمودن قرآن مشغول شدند و چون از آن موهظ امر فراموش شد پیغمبر
رسول آمده با و از بیعت فرمودند ای مردمان از آن روز بیکر رسید کاینات از دنیا رحلت نمودند
فراغ از غل مدفن آنحضرت مشغول بودیم هیچ نمودن استمان در قرآن ای منیت مگر آنکه فراموش
تاویل از آنحضرت رسول و با کشته بنزل خود شریعت بود و چون ابابکر و عمر منسرمه بیعت

گرفتن از آنحضرت آفتاب بودند همان طریق حضرت فاطمه حسنین در خانه اهل مدینه آمده
تبعی یکا از ایشان قبول حضرت و باری آنحضرت نکرده مگر آن چهار کس که ایشان سرهای خود را ترا
باند و سجده امیرالمؤمنین نمودند و بروایتی اگر آنحضرت از مدینه بیرون رفتند از قبایلی که تیره
بودند طلب باری نمودند و یکس باری نمودند و چون آنحضرت پوفانی قوم و اجتماع مردم بر روی
مشاهده نمود و از اولام بسیار از ابابکر و عمر با آنحضرت رسیدند روی تقدی و جبر از آن
بیعت کردند و در بیعت نمودن آنحضرت بان بیعت اختلاف بسیار واقع شد
انشاء الله تعالی بعضی از آن بعد ازین مذکور خواهد شد و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام
ناظم جعفر صادق روایت کرد که چون حضرت امیرالمؤمنین را بمسجد آوردند و نذر ابی جعیت
ابی بکر لعن الله مولای مؤمنان روی بقره حضرت رسول استاده این را خواند یا بن ام
ان العتوم استضعفوا و کادوا یقتلونی یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کرده
و نزدیک شد که بکشند مرا پس دستی از قریب ارادت آنحضرت بلند شد بجانب ابی بکر که
شناختند که دست حضرت رسول است و صدق آنرا برآید که بلند شد که صدی حضرت بود
و این آیه را شنیدند که گرفت بالذی خلقت من تو اب تم من نطفة ثم سوالت و جلا
ایا کافر شدی بان فذی که تو را از خاکت از خلیک پس از نطفه از خلیک پس تو را بجد بلوغ و راجعت
رسانند و مردی کرده و نذر آن کتاب در حدیث دیگر وارد شده که چون دست فاطمه را بر آن
نوشته بود در کتاب احتجاج ذکر شده که گفت سلمان که من و زبیر و ابوذر و مقداد و زبیر
و اگر ابی بکر بیعت نمودیم و بعد از روی رعفت بان بیعت جمعیت نمودند و در آن روز بود
ما چهار کس بیعت کردیم در وقت که ترا از نبر که چون بیعت با ابی بکر که خطاب به خطاب نمود
گفت یا بن صهاک اگر این جماعت از زمین برشته اعانت و یاری تو میکنند و در هر کوه مقیم
میداشتم تا این شهر عمر از شنیدن نام ما در در غضب شده گفت تو ام صهاک می توانی مردی
گفت صهاک کسیت که من نام او بنام صهاک کنیز عیسی بود از مدین عبدالمطلب ذکا کرد

وز ناکرده با و فقیل خطاب پدر تو بهم رسید و چون عبدالمطلب باین معنی وقوف یافت
صتا که انضیل بخشید بعد از تولد خطاب خطاب بنده من است و زانیده شده از ناپس
صلح نمود میان ایشان ابی بکر و دست از نبر برداشته و چون ابابکر فاطمه از بیعت امیرالمؤمنین
و آن چهار نفر جمع نمودند خطاب گفت چون که صاحب تو و تو بیعت کردید با حال هر چه
بگویند سلمان گفت که کفر کواهی میدهم که شنیدم از حضرت رسول و آنکه گناه و ذنوب ابابکر
و عذاب این دو منزل بر او برود و وبال و عقاب جمیع این امت پس آنوقت بگوهر سخنان
هرگاه تو و صاحب تو بیعت کردید با سلمان که یک کفر که فایده ام در بعضی کتب که خدای تعالی تو
است هم و سب و صفت تو را در یکی از روی و در شرح آن گفت بگوهر سخنان سلمان که یک
کفر در وقتی سوال کردند از سید کانیات از تفسیر آیه میونسند لا یهدی الله عبدا ظالما
ولا یوفق و ثمانه احد آنحضرت فرمودند که آن کس عزیمت که عذاب هیچ کس برابر
عذاب او نباشد پس آنحضرت فرمودند که عذای تعالی خاموش شود که عذای تعالی خاموش کرده و از آن تو را این حضرت
حضرت امیرالمؤمنین خبر داد که ای سلمان ساکت شو پس خاموش شدم و بعد از آن که آنحضرت
امیرالمؤمنین میسر کرده بر آینه خبر میدهم هر چه بزرگ نازل شده برای او و صاحب او و در بعضی نسخ
بخط رسیده که حضرت امام حسین بحساب اهل فرس در همان روز بود که با تمام مردم سقیفه بنی ساعده
عقد بیعت جنبت ابابکر گرفت و ظاهر است که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق من را الهی است
خواری میگردانند این همه خون بناحق ریخته می شد و صدیقین این مقال آنکه شخصی از حضرت امام محمد
سؤال نمود از خلافت ابابکر و عمر آنحضرت فرمود که بجز سب است که بقطر خون در زمین از شمشیر
ما که آنکه بال آن بگردن ابابکر و عمر است تا روز قیامت روایت کرد که یکی از عمر از آنحضرت پرسید که بخیل
ترین مردم که باشد گفت ابابکر که در روز سقیفه بنی ساعده با من شریک کرد که دست دراز کن که با
من شریک بیعت کنی من با ما هم نمود و چون من دست پیش آوردم که ابابکر بیعت کند از من قول
نمود که نشسته شافل نمود تا چار من جنبت تمثیلت این تمام با و بیعت کردم شیخ طبرسی که از علما

امامیه است و کتاب اجتماع آورده که بشام ابن محمد که از ابا بکر را بیان امین جمیع جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام از کوفه بصره آمده و اعلم اهل بصره عمر ابن عبیده بصری بود و بر جعبه بر فراز بنبر فرشت و مسائل حلال و حرام بیان نمود پس بشام گفت ای اعلم علمای این زمان من مردوخیم مرا حضرت است که چیزی بر پرسم گفت بر پرس بشام گفت تو ای چشم داری عمر و گفت اگر چه نوال اصفا نیست چشم دارم گفت چه کنی از آن گفت بان مشاهده اشخاص و الواو می کنم باز گفت آیا بینی داری و چه کنی از آن گفت دارم و بشام را بگویند ایاز بان داری و چه کار تو می آید گفت زبان دارم و بدان سخن مسی که گویم و نیز از گوش پرسید گفت دارم و بدان استماع مسی که گویم می گویم و بدین چیزی میخورم و می آشامم و بیامیرم پس گفت دل داری گفت دارم همه اعضا و جوارح هست و اگر شک و شبهه حواس را باشد نزد دل میرود و در بهمانی میکند و از آن شک که از آنها مینماید بشام گفت پس دل امیر جواس و جوارح هست و راه غنائی ایشان از اوست عمر گفت آری این چنین است بشام گفت ای دانی زمان خدای تعالی جوارح را بی امام و امیری نگذاشت و گذاشت این همه ملائق را بی امام و امیری تا که ملائق در حیرت و شک و اختلاف بمانند و امام و امیری تعیین نموده که از مردم شک و حیرت و اختلاف از ایشان رفع نماید و ایشان برای خود امام تعیین کنند هر کدام هر که را خواهند نام و دانند از امریت انجالی بچند پس عمر ابن عبیده مسیچ گفت و از بنبر بر آید و بشام را در گرفت بخانه برود و از بنبر مقوله دیگر سخن بنمود **نظم** ولای مرتضی وانی که امینت هر کسی که مادر بار است اگر اصلش در دست و پاکت باشد و لشرا میل با پاکان چرانیت خطای مادر اندوی اگر نشوئیت این که مسیچ خطانیت پاتا از سر انصاف بکره که گویم که تو را امیل جفانیت سلوئی باطلی و بی برابر جمیدری تو را شرم از خدا امینت **نظم** اگر چه عمر بنموده اما بکر واقع شده اما عمر شریک غالبست و عثمان نیز در این باب ایشان موافق است روایت کرده سلوئی که

موردان

و طبری دو هادی و ابن عسکالر و صاحب کتاب اصناف الحامد و عمر ابن شیبه که همه از اعیان علمای اهل سنت و جماعتند که چون امامت با بکر در دلهار سوخ یافت عمر ابن خطاب و خالد ابن ولید و سالم مولای ابی حدیقه و غیره بدر جبهه فاطمه علیها السلام آمدند پس عمر بیابا ابو الحسن و با ابابکر سعیت کن امیر المؤمنین گفت که من شغول بمصیبت حضرت رسول و حجج کردن قرآن عمر گفت با علی اگر تو سپردن منی آئی من داخل سر میوم حضرت فاطمه گفت تعالی بر تو حرام کرده است که بی اذن داخل خانه شوی که من می مقتضایم تا سه بار آن ملعون گفت که من در سر می می آمیم و همان جواب از حضرت سیدنا شد پس عمر داخل خانه آن ملعون معصوم شد با جمعی که با وی بودند حضرت خیر النساء فریاد بر آورده و کلیمی که در خانه فرخنده شده بود بر گرفت و بر سر انداخت و آن منافقین که پیمان حضرت امیر المؤمنین را کرده بودند از خانه بیرون آوردند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از عجب آنحضرت بیرون آمد فریاد کنان و اشک ریزان چون ابابکر حضرت فاطمه را دید گفت باز کرد و ایند علی را و فاطمه را چشم نیارید که من از حضرت رسول شنیدم که هر که فاطمه را بخشم آوردم چشم آورده باشد در هر چشم آورده خندم آورده باشد و بر او ای آنکه در خانه حضرت امیر المؤمنین را در نزد خود و داخل شدند و عمر منزل مقر مکلفت بگذرتم که فاذر بنما میوزانم با بحیث بحیث بر سیاید ابی بکر سعیت کمی کشید و بهر تقدیر چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه در پیش نشسته است عمر در بر شکم آن معصوم مرد که فرزند محمد حسن نام ساقط شد و علامه عمر تا نماند برکت آن معصوم نزد ایشان آمدنی ماند و باقی یاد پهلای ان طایفین در آنروز در مطاعن عمر ذکر میشود و در اینجا بهمین مستدا که گفتند و با بافتنی فرماید **شعر** من ان امام سخوام که آتش افروزه و بر آ صدرا الكلام و کعبت امام من ان امام سخوام که بهر باغ خلعت کند زحر من بهر زنده مصطفی برام من ان امام سخوام که در غلا و طاه بر بند تا با بدیدش بعفت نام حدیث حاکم بنده رحمت جماع چه است بار قبول زن و مصتیب عام میان حق و باطل مکیو نه فرقی کند

مقلد یکدیگرند هر از اعمال **طعن چهارم** آنکه آن سر کرده و منافقین خود را امیر المؤمنین فاندند
با آنکه میدانستند که این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و در بعضی نسخ ذکر شده که چون ابوبکر طغیان خود را علیه رسول خدا میدید و چون نوبت
رسید خود را امیر المؤمنین فاند و همان نیز مشایخ را عیب نمرد و طغیان بنی امیه و بنی عباس
نیز بر روی ایشان نموده هر یک که با مرتکب شدند خود را امیر المؤمنین فاندند و در کتاب الفتح
که از مؤلفات محمد بن جریر است طبری نامیست آورده که روزی یکی از بزرگان بنی امیه که
از اکابر دروایان امایین همان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است پرسید که مشهور است
که علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین است و عمر ابن خطاب را امیر المؤمنین میخوانند یا در آن فایده
و نام نهادن صادق بود یا نه بشام گفت صادق بود یکی گفت پس چرا انکار استحقاق
امامت عمری کشید بشام گفت فدای تعالی نیز از زبان ابراهیم و صفی کرده اصنام
بآلوده در اینجا که سیر مایه شریع الی آخر است و حال آنکه فی الحقیقه از پیشیند و در صدق کلام
حق تعالی شک نیست پس بر این قیاس میتواند بود که علی ابن ابیطالب و صفی عمر با امیر المؤمنین
کرده باشد و فی الحقیقه چنین نباشد و نیز میتواند بود که حضرت امیر المؤمنین اجرامی اوصاف
بر ایشان بحسب اصل وضع لغوی کرده باشد یعنی اگر گشته بر مؤمنان و بر چند نفر
بوده باشد چون امر او بر مؤمنان جاری شود او را امر کنند بر مؤمنان میتوان گفت و
بیان آنکه این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین است و بر دیگران این اسم جا نرسید
در کتاب فتوحات العتس مذکور است که روزی سید کانیات خطاب بخبر حضرت
المؤمنین علی علیه السلام نمود و فرمود یا علی تو امیر اهل آسمانی و امیر اهل زمین هستی و امیر
که بگذر شده و امیر کس که باقی اند و می آیند تا روز قیامت و در کتاب توحید از حضرت
رسول الله روایت که در شب حجاج حضرت باری تعالی چهارم حضرت خطاب بن فرمود
که علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین را از من سلام برسان پس نام نبردم با این نام بیکبار

قبل از آن و نام برده نشود با این نام هیچکس بعد ازین و در کتاب فروس الاحبار از خداوند
نقل شده و همواره اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که اگر میدیدند مردمان که چه وقت فدای
جلی و جلال علی را امیر المؤمنین نام کرده و بان نام از خانه و مسکن نفضل او نمی شنند و آنرا حق امیر المؤمنین
فاندند و حال آنکه هنوز آدم در میان روح و جسد نبود یعنی روح داخل جسد نشده بود و در وقت
که حضرت عزت تعالی شانه خطاب بوزیات آدم کرد و گفت که آیا نیستی من پروردگار شما
گفتند بلی تو پروردگار ما لی پس خطاب با ایشان رسید که من پروردگار شما نم و محو بنی شما است
علی امیر شما است و در کتاب فتوحات العتس آمده که مدعی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد
و گفت یا اباجسن تو را امیر المؤمنین میگویند پس که تو را امیر کرد بر مؤمنان آنحضرت فرمودند که
فدای تعالی مرا امیر ایشان را حشر من بفرمود حضرت رسول رفته گفت یا رسول الله ارا
میگویند بلی که فدای تعالی او را امیر مطلقا خود ساخت پس سید کانیات در غضب شد و گفت خدا
تعالی او را امیر مؤمنان و ولی خود ساخته و بالای عرش و ملائکه را بر او کوفت علی علیه السلام
اورست و پیشانی مسلمانانست طاعت او طاعت خداست و عصیت او عصیت خداست
و منکر امامت او منکر نبوت من است و هر که او را دشمنانست مرا دشمنانست و هر که فضل او را
ندانست فضل من اندانست و جنک او جنک ما است و هر که او را دشمنانست تحقیق نامش را
مرا و از من است و خلق شده از طینت و سرشت من و شوهر دختر من است و پدر و فرزندان من
و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ز امام از فرزندان حسین عجبتهای فدایم بر خلقان و دشمنان ما
دشمنان خدیند و دوستان ما دوستان خدیند و در کشف الغم آورده که روزی حضرت رسول
گفت یا اباجسن با افسان سخن کن که با تو سخن ناید حضرت امیر المؤمنین خورشید را مطاب
ساخته گفت اسلام علیک ایها العبد المطیع هد پس افسان جواب داد که اسلام علیک یا
امیر المؤمنین و امام المتقین و قاعد قر المجملین یا علی انت و شیعتک فی الجنة و در کتاب مناقب
از حضرت صادق روایت که نوشته شده است بخوار شدن و جلی در و در عرش کبری

لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و خازمی که یکی از علمای اهل سنت است و یکی از کاتبان
خود ذکر کرده که در روز غدیر حرم که حضرت سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین را با مرد فرمان
رب العالمین علیه و جانشین خود گردانید و در آن روز فرمود که ای گروه مسلمین بر من پسندیدید از خدا
تعالی و عیت گسیدید یعنی که او امیر المؤمنین است و کسی که اول باو باین اسم بگولای مؤمنان
سلام کرد و بیعت نمود عمر بود که گفت صحیح است یا علی حضرت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه
یعنی خوشحال تو یا علی گردیدی پس شوای من و شوای بر مؤمن و مؤمنه و تا اینجا کلام خازمی است
و در کتاب بکر المناقب روایت از سالم مولای علی که گفت روزی بودم با حضرت امیر
علی علیه السلام در حیوة حضرت رسول که آمدند ابابکر و عمر و هر دو گفتند اسلام علیک یا امیر المؤمنین
در حقه آمد و بر کاتبین جمعی از منافقان گفتند ایشان که حضرت علی امیر مؤمنان است در
حیوة حضرت رسول پیش گفت بفرموده خدای تعالی و با حضرت رسول علی امیر مؤمنان است
حکایت در کتاب حسن الکبار و لواضع الابرار در کتاب عدیه شیعیه مولانا احمد
در علی اده که در وقتی که عمر شام رفته بود عباس همراه بود اهل شام عمر را امیر المؤمنین میخواندند
عباس گفت او امیر المؤمنین نیست بر او باین نام سلام نکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر
گفت عباس بر بخند و گفت اگر فاجی تو را خبر بسم کسی که سزاوار این نام و این کار است
عباس گفت بلی عمر گفت مرد است که او را در مدینه کند استیم و او علی ابن ابیطالب است
عباس گفت که هرگاه او را حق میدهند تو را ابابکر چه عرض کنی او میگوید عمر گفت ما فضل
می شناسیم و بدان است سرداریم و لیکن در مقدمند استیم از آنکه قریش گفته او در دل
داشتند ترسیدیم که عرب بر او جمع نمایند و آن کار از دست ما رود و تقدیم ما و تا خبر او بیاورد
و خلافت ابوبکر کار ناگمانی بود خداوند ترا و نگاه دهشت ای سکت حرامزاده این چه عزیزی نا
موجب است این قدر گریسته که از علی در دل قریش بود صد برابر او از رسول آوردل ایشان بود
پس بستی که از زمین قرار حضرت رسول را نیز بر سالت مردمان قبول میکنند و ندو آنچه بیان

۸۶

دو جمل

و ابو جمل را مقدم میدکشند و چون خداوند حضرت رسول علی را بر قبائل کفار نمود پس
اولی دانست که مردم از خدا و رسول بر بخندای مرتد نمایند که عداوت با او عداوت است
در دوست و گفتی که ترسیدم عرب بر او جمع نمایند اطاعت عرب شرط امامت نبود
پس ازین ستر تو را با بکر و خلفای بنی امیه و بنی عباس همه امام بشید چو اگر عرب طاعت
شما کردند و بیعت ابابکر ناگمانی نبود بلکه تو را در مقدم دهشتی تا او هم تو را مقدم و از
و حکومت از دست نرود و چون خلافت ابابکر ناگمانی باشد که در روز اول زیاد و بر چهار
کس که یکی تو بودی کسی دیگر بر او بیعت کرده و تو نیز بر او بیعت کرده و عید مردم بر او بیعت
ملعون پسید و آوردی و بخلافت ناهض در روز خود را و جمع کثیر از امت را حاضر است
ساختی و الحال بر کردار خود و افشای امامت شیعیان سودی ندارد و در کتاب ذخیره القدر فی
ترجمه تنبیه الکر امامه که در روز اول خلافت ابابکر بعد از بیعت عمر بن خطاب چرا کس
بیعت با بنی بکر نمودند ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی سعید و اسد بن حصین و شیران سعد
و غیر از این چرا کس در آن روز دیگر کسی این ملعون بیعت کرده و در کتب فریقین ازین
عباد و بیعت که حضرت رسول را در رسانیدند که جمعی از قریش انکار می نمایند که علی ابن ابیطالب
با امیر مؤمنان نام برند و آنحضرت را لایق و نامیست این امر میزند حضرت خاتم النبیین
بر غیرت و فرمود که ای گروه مردمان بدگستی خدای تعالی بر آنکس که از بوی شما بر پیروی
کرده مرا که بگو نام علی را امیر شما و هر که من می نامم علی امیر است امیر ساحه خدای تعالی
علی را بر شما و اگر مرا که بگویم شما امیری او را تا بشنودید از من و اطاعت او کنید بر
علی امر نماید او را بکنید و از هر چه نمی شناسید مرا بکنید و علی امیر شماست و در حیات من
و بعد از وفات من بدگستی خدای تعالی امیر ساخت علی را بر شما و نام برد او را امیر المؤمنین
نام بزرگ و هیچ کس را پیش از او باین اسم درسانیدم شما با آنچه ما مور بودم از پروردگار شما هر که
اطاعت قول من کن تحقیق که اطاعت خدا کرده است و هر که کفر را قبول نداد تحقیق که کفر را

ظنرا کرده است قبول و در آن روز خدا رحمت نخواست و در آن روز خدا بود و در آن روز خدا بود و در آن روز خدا بود
اقد تعالی و من بعضی اقدار و رسوله و تبعه احد و ده دین خلد نادا و در کتاب
کشف الغم از سنن ابن مالک مرویست که حضرت رسول و ائمه رسوله که ای انس کنسک
امروز اول یا در این روز در آید امیر المؤمنین و سید المرسلین و قائم الوصیین و قائم الغیبت
پس در ساعت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بجزرت حضرت رسول آید
و در کتاب مختار الفین ابن مردودیه روایت میکند از بیره که حضرت رسول ما را امر فرمود که
سلام کنیم علی ابن ابیطالب عبارت با امیر المؤمنین و در کتاب کشف الغم از ابن عباس
روایتست که روزی حضرت امیر المؤمنین بنزل حضرت رسول رب العالمین رفت دید که سر
در کنار و حیرتگویی است مولای مومنان سلام کرده و حیره بعد از جواب سلام گفت یا علی من تورا
دوست میدارم و تورا نیز دوستی منی مدعی هست که تورا از ان خبر دهم تو امیر مومنانی
و پسر و سفید روی یا ای بجنات انعمیم یا علی تو بهترین اولاد اوست بعد از پیغمبر و لوای احمد بدست تو
خدا بود در روز قیامت و تورا کوشیده را با آرایش تمام بهشت عین سرشت زمین است
در آورند یا علی سیر و زمی یافت مگر که بتو تولی کرد و زبان زده شد آنکه او از تو اعراض نمود
مجان محمد و دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو اند و دشمنان محمد تو از شفاعت
محمدی بهره و بی نصیب فایده بود یا علی نیز بکیت من ای و سر بر عترت خود را در کنار کبریا سپرد
سر انور را در کنار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نهاده و بیرون رفت و چون حضرت
رسول از غاب درآمد فرمود که این چه سهم و گفتگو بود شاه و لاسیت پناه آن قصد بر من
حضرت رسالت رسانید حضرت رسول فرموده که یا علی ان حیره بود بلکه حضرت جبرئیل بود
که تورا بنامی خاند که خدای تعالی تورا بان تسبیح نموده است و خدای تعالی محبت تورا در
دلسای مومنان راه داده و طیبیت تورا در قلوب کافران انداخته و در کتاب ابن شامه پیش سفید
از ابن عباس مرویست که حضرت رسول در ایام سکونت بشنو و گواه پیش که علی ابن ابیطالب

امیر المؤمنین و سید الوصیین است و هم در آن کتاب از ابن عباس مرویست که امر کرده با
رسول خدا که سلام کنیم علی بن ابیطالب امیری مومنان و هفت کس بودیم از آنجا که بگویم
و طمحه و زبر بودند و همه آن حضرت سلام کردند بر این نوع که السلام علیک یا امیر المؤمنین
و حضرت رسول در پیشش با استاده بود و در کتاب مناقات از عابد بن عبد الله انصاری مرویست
که حضرت رسول فرموده که هر افتاده است مرا با کوهی که سلامت می کنند مرا در دوستی بر آورده
علی ابن ابیطالب پیشتم یکی که مرا پیغمبری فرستاده که علی را دوست نداشته اند اگر امر کرد
خدای تعالی مرا بدوستی او و چه افتاده است مرا با کوهی که سلامت می کنند مرا در تقدیر علی است
ابن ابیطالب بر دیگران پس بعزت و بزرگی خدا قسم که من اورا مقدم نداشته اند اگر امر
کرد مرا خدای تعالی که اورا مقدم و پیشوای مظلومین گردانم و گردانند او را خدای تعالی امیر المؤمنین
و امیر است من و امام و پیشوای ایشان ای گروه مردمان بدگستی چون در شب معراج آسمان
بمقدم بر آسمانی که رسیدم دیدم در دران نوشته لاله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب
امیر المؤمنین و چون رسیدم کجا با همی نور دیدم در هر محلی همین نوشته است و چون رسیدم
بهرش با هم در هر کجی از آن گمان ان همین شهادت نوشته بود حکایت ابن نمبر که از خندان
شید و است در یکی از مؤلفات خود نقل کرده و ابن طاکوس در یکی از تصنیفات خود
آورده و مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقه شیعیه ذکر کرده که در کتاب اعلام کمال
پست از تصانیف مامون علی بن عباسی و تاریخ کتاب و روایت و پنجاه یکت بود
از حیرت در اینجا از مکم ابن مروان از حبیب ابن صلت مرویست که در ایام خلافت
عمر ابن خطاب علیه اللغه و العذاب روزی عمر را مسئله مشکلی شده بود بر منو است
و می نشست و پیشو چه جل آن بنویسند نمود پس رو به ما حیرت و انصاری نمود و گفت
شماره در این باب چه بنما طر میرسد ایشان در جواب گفتند توئی امیر المؤمنین و مشکلی
چه در پیش تو حل میشود پس غضبناک شده گفت ای جمع از خدا برتسید و از او

پر بریزید و آنچه راست بگوئید بخداست که من و شما میله یک کشتا و این مشکل از که میشود و اما
 باین نحو مسائل کسیت یاران گفتند که بیا عرض تو علی ابن ابی طالب است عمر کفایت کن بغیر او و یکی
 هست و بجان و آری مثل او فی سلسله گفتند اورا طلب کن گفت او غرض من نیست و بهترین ال
 تا شتم و معدن علم او بجای من میزد و بلکه مردمان بخداست او میزد اگر کاری میگذرد بخت
 او برید که او را با علوم اولین و آخرین است پس با حضار مجلس بخداست آنحضرت رفته و دید
 که پستی در دست دارد و از آن کو تا به پوشید و پتیمر در خانه مشغول است و این این میخواندند که
الحب الانسان ان يقول صدق اللفظة من معنی یعنی یعنی ایامی بنظر او آید
 اگر فرزند شتر شود ممل و محفل که بدینیا مکتف و بعضی معیوش کرده ایم آنچه است و می
 قطره ابی ریخته شده در رسم و آنحضرت و مردمان بگریه در آمدند و بعد از لحظه آنحضرت و مردمان
 بگریه در آمدند و بعد از لحظه آنحضرت و مردمان ساکن شدند و آن سلسله را پرسید و جواب شنید
 و چون خاطر جمع شد گفت یا علی حق تعالی تو را برگزیده بوده بجهت بلائیت و در بنامی خلق تعیین کرد
 و لیکن قوم تو از آن سر باز زنده نگذاشتند که حق بگزیدند و سر باز نداشتند حضرت امیر المؤمنین
 گفت ای عمر روز قیامت روز است که هر چیزی شخص میخورد بر کس شسته خود را میدرد و در عهد
 گاه همه است و کبر سن بجای خود میرسد عمر از خدمت آنحضرت پرور آمد اما کت رویش سیاه
 و تیره شده بود و این ملا و کس بعد از نقل این حکایت گفته که از آنجا ظاهر میشود که هر دو صاحب سابق
 بلکه بنبرد مردم میدهند که سزاوار امامت و پیشوائی آنحضرت است و معلوم است و دیگران غلام
 و تندید آنحضرت عمر القیامت نیز اشاره باین معنی بود و عمر هم دانست و فهمید و لیکن از سر کت
 گذشتن و حق را صاحب آن تسلیم کردن اعظم و کارشکلی است و عارف دنیا بوری
 شیخ فرید عطار گفته **نظم** امیر المؤمنین انشاء سرور و حق و ابرح است و اما و همما حمده و بعد
 او باشد اما هم و عا و ذکر او که بدین نام محمد را وصی او شد تحقیق خند داده است او را علم کت
 بنظر از او اگر واقعی امامی زمانه خود برادری در حرامی بخت او تو ارفقت پرورن ازین کرد و اب

بک

سر کرده ان پر خون **طعن پنجم** از طاعن خلفا نوشته انکه کت و بعضی عهد و پیمان روزی
 خم نمود و بجهت از روزانستیا مینا انگاشند صاحب مجسم البلدان گفته که خم نام موضع
 غدیر است و ان کوهی بود که اب باران در آنجا جمع شدی و آنحضرت امام جعفر صادق روایت
 کرد روز غدیر عید بزرگیت نزد خدای تعالی و حق سبحانه و تعالی هیچ چیز را نخواست
 الا انکه او را معلوم کرد صورت این روز را و نیز از آنحضرت روایت است که گفت پیغمبران معتمد
 او صیای خود را در مثل این روز از نصب کردند و در این روز حضرت رسول و آنحضرت
 امیر المؤمنین علیه اسلام را نصب کرد و بر جای خود بداشت و روایت است که ثواب روز این
 روز برابر ثواب روز عید دنیا است و امام محمد غزالی که از علمای اهل سنت است دعوی اجماع بر حجت
 حکایت روز غدیر نمیشمارد هر که مشتمل است بر کلمه پنج گفته که روز اول قبول حکم الهی
 و رضاد او اندوختیم کردند و بعد از آن هوا بی غضب و محبت جاه در یاست که ایشان از آنکه
 نام بر بوند و محبت انکه علمها و نشانهای خلافت در پیش مرفته باشد و اسباب و
 سواری دست و پای از رسم گذرانند بصورت شبکه منظرشان در آید و مردم بر دروغ
 ایشان صحیح شود چنانچه روکش حکام دنیا است عهد و پیمان روز غدیر را فراموش کردند
 در پیش پست انداختند و آنوقت را بدینا بهای سهل فرود شتند و بد خرید و فروختی بود
 و تا اینجا ترجمه عبارات غزالی است و حکایت میر محمد و م شریفی شیرازی علیه با علیه زین و کت
 بکلام غزالی است که چون بگره مشرفه رفت اظهار استن نمود و منصف نقابت خطاب
 که معظمه را با دونه تا بجای در و اج بدینستین مبالغه نمیکند و کتاب نوافض الروافض
 نوشت و در آنجا چیزی چند نسبت با بل پت اظهار و عصمت ذکر کرده و افرا نامند که هیچ
 نامی نگیرد و گوید روز و از روز حال مردن بجز می و حبت کرده انما سب می بود که مرعش غزالی
 و درین بر و کس امامیه فای که از آنکه گفت هر کاه و تو با بر حقیقه آنها را چه اکتفی و پیشوای
 کشیده است که کجاست آورده گفت حجت جا رسد و خدو و جان است تسلیم کرد و مجلس از حکام روز

خبر که در کتب معتبره مخالفین ذکر شده مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و
ابن کثیر که این شش صحاح را صحیح حسته مانند دیگر کتب ایشان چنین مرقوم است که
چون حضرت سید المرسلین از هر اسم و وظائف حجج الوداع فارغ شده در روز پنجشنبه
شهر ذی الحجه الحرام سنه عشرت من الهجرة بعید فرمود رسید با وجود آنکه آن مکان منزل نبود
و علف بهم نرسید فرود آمد در آنجا زول فرمود که قبل از تفرق اصحاب حضرت امیرالمؤمنین
مخلافت و پانیشنی خود نضیب نماید و چون اراده انلی مقتضی آن بود که تمامی افراد از
شاه ولایت پناه و قوف یا فقه مطلع شوند این ای که یک قبل از نزول آن مکان نازل شده که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت
رسالته و اذ الله یصلک من الناس یعنی ای رسول برسان چه چیز که نازل شد بوی تو
از پروردگار تو و اگر چنین کنی پس نرسانیده باشی رسالت او را و حال آنکه خدا تعالی نگاه
میدارد و تو از شر مردمان و این نهایت مبالغه و تاکید است که در این باب وارد شده و در
فتوحات العکس ذکر شده که ابن مره که از علمای اهل سنت است در کتاب مناقب
عبد صمد بن محمود روایت نموده که ما میخواندیم این آیه را در عهد رسول و الدین طولی العلیا
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان الله
فما بلغت رسالته و اذ الله یصلک من الناس و چون بنا بر مدلول ای که میوه وجود
نضیب امیر المؤمنین عجلت و وصایت تحقیق استجا می حضرت قائم نبیین در صیغ
غذیر نسیم منزل گزیده فرمود که در سایه بعضی از دشمنان فارغیتان در آن پابان پالان حضرت
جمع کرده بر سر یکدیگر نهادند و بلال حسب الغر موده سید کانیات مردمان را نذر کرد چون مخالفین
جمع گشتند سید کانیات بر بالای پالانها برآمد و علی مرتضی نیز خراب الامر از نور بالا در شرف پالان
است آنحضرت قرار گرفت و حضرت خیر المرسلین بعد از محمد و ثانی رب العالمین و بی نصیب
مسلمین و آگاه گردانید مردمان از اشغال خود بجا آمد گفت آری انکس است اولی الامر

من انهم

من انهم یعنی ای مردمان ای ایستیم من بهترین اولی الامر مومنان از لغتنامه ایشان از اطراف
و جنوب آواز برآمد که علی یا رسول الله تو از ما کسی میباید و چه اولی الامر است امیر المؤمنین
علیه السلام را که فرمود من گفتم مولاه فخذنا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و اضر من اضره و فخذل من فخذله یعنی هر که را من مولاه و سپهنا و اولی الامر حضرت امیر
در دین و دنیا ای او بعد از من علی مولاه و سپهنا و اولی الامر است در امور او خدا یادوستی کن
با آنکه با علی دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یار باش و یاری کن هر که با علی یاری
کند و خار و زویون و اگر کسی را که علی را خار و زویون دارد و بعد از تمام وصیت فرمود که سلوا علی
علی یا امیر المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی یا میری مومنان و در آن روز پنجشنبه فرموده شد
المرسلین امیر المؤمنین در خیمه شست تا طوایف خلافت بمذاقش مشام شده که با دست بر او سلام
و صد بیت هزار کس در آن روز با این طریق سلام کردند که اسلام علیک یا امیر المؤمنین و اولی الامر
و ثالث مقدم بر یکس بران سلام کردند که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر بران افزود
گفت کج کج لک یا علی اصحت مولای و مولای کل مومن و مومنه و کل شیخ را عوب در حال رؤسا
وقت تعجب استعمال میکنند و شیخ یعنی پیر و خوشحال تو امی علی که با خدا کردی در وقتی که تو را
من و مولایم بر من مومن و مومنه شدی و بعد از آنکه مردمان از سلام فارغ شدند زمانی که در آن
همراه بودند ایشان نیز آمده با آنحضرت تهنیت گفتند و سلام کردند بر او ای آنکه در آن روز یک
آمدند و دست بردست آنحضرت گذاشتند بجز آنکه در پانیشنی رسول فدا صحت کردند و اول
کسی که دست بردست آنحضرت نهاد و صحت کرد و عمر بود و در کتاب کامل بهائی مذکور است
که صحت زمان با مولای مومنان جهان بود که امیر المؤمنین بفرمود تا طوایف بر آب کردند و دست
مبارکت در آن طشت نهادند و فرمود که در آن طشت را بر در خیمه آنحضرت گذاشتند و زمان بسیار
و سلام میکردند با صحت و امیرکی مومنان و دست در آن طشت می نهادند و باز میکردند
صحت ایشان بود و در بعضی روایات واقع شده که حاضران در آن روز هفتاد هزار بودند

قوم موسی علیه السلام در آنوقت که حضرت موسی برای برادر خود هرون بیعت می کردند
بزرگ بودند و اشراف ایشان آن بیعت را نیکند و حدیث من کنت مولاه نزد جمیع بزرگان
و این حدیث بتواتر رسیده و بیعت را خلافت و زعامت خوانند و شیخ مفید حدیث
علاء الدین ابن کثیر شافعی در تاریخ آورده که ترجمه محمد بن جریر شافعی کتاب بیعت تل برود و جمله
احادیث غدیر خم در آن جمع است و ابو المعانی جوینی که مشهور و معروف است با نام الحارثی بن عقیب که
و یک گفته که در بغداد و جلدی در دست صحافی دیدم در پشت او نوشته بود که جمله بیعت و بیعت
من کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو علی عظامی همدانی منقول است که بیعت من اینی شد را از
در پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جریری شافعی که از امام معتز حدیث اهل سنت رساله مشهوره
در تواتر حدیث غدیر خم دارد و بالجمله این حدیث در شیوع و ظهور در مرتبه است که بیعت
ان شواهد بود حکایت روزی قاضی عبدا لبحار معری در بغداد در مجلس درس نشسته بود
و علمای فریقین آنجا حاضر بودند شیخ مفید قویا آمد مرقد که در آن عصر مجتهد شیخ
بود و قاضی عبدا لبحار نام او شنیده بود اما هرگز ندیده بود در آن مجلس حاضر شد
در صفت نعال نشست و بعد از آن خطبای خطاب بقاضی کرده که گفت اگر اجازت باشد بگو
دارم قاضی گفت بپرسم گفت این خبر که طایفه شیعه روایت میکنند که من کنت مولاه
فعلی مولاه مسلم است که من خبر در روز غدیر خم گفته یا شیعه فرام بافته اند گفت لا بد خبر
صحیح است گفت چون خبر صحیح است بلفظ چه موهی محمد گفت اولی بقره و در ستانی
شیخ مفید گفت پس این خلافتها و خصوصیتها صحبت قاضی گفت این خبر روایت است و خلافت
ابا بکر درایت مردم عاقل از بهر روایت ترک درایت نیکند شیخ ابن سلیمان فرمودند که
و گفت بیگویند در این خبر که پیغمبر علی را گفت یا علی حرکت حربی و سلطنتی قاضی گفت
صحیح است شیخ مفید گفت پس در حق اصحاب جمل و سیر ما میمانا بقول تو کافر باشند
قاضی گفت ای برادر ایشان تو بگویند شیخ مفید گفت آنها القاضی حرب و بیعت

و تو بر روایتست و خود در حدیث غدیر خم رسیده بوده که مردم عاقل درایت را بر روایت اند
ندهند قاضی متحیر شده فرمودند و ساحتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر بر آورد و گفت تو
کسی گفت من محمد بن محمد بن المغان الحارثی قاضی برخواست و شیخ مفید راست بگر
و بر جای خودش ایستاد و گفت انت المفید حقا بحقیقت تویی مفید علمای آن مجلس را خوش
نیامد و محنت بر سرچندند و سپهر در ایشان افتاد قاضی ایشا ترا گفت ای دانشمندان این مرد
مرا الزام داد و جواب اورا من ندارم اگر شما جوانی دارید بفرمائید تا بر خیزد و بجای خود رود و بعد
ان این خبر سلطان عضد الدوله رسید و شیخ مفید را طلب نموده و آن ماجرا را بر او شنید
مرکوب قاضی با قلاه و زین و فرسها از زین و فرسها از زین و دستار رنگین بگونی و صد دینار در ظرفی
و بنده بدو داده بر روزه من و پنج من گوشت از برای او معزز داشت و عارف مینا بوری
شیخ عطار جمعی از حکایت روز غدیر را بنظم آورده **عظم** تو چه دانی سران سلطان دین
اوید صدهت در همین بیعتین ز خدا گفته است در خم غدیر با رسول زایات فیما اتیان
این بود الهام او را که از حق آمده پیغام او گفت احمد بن ابی ایوب این ندا بهستم این دم خود
رسولی پر شما همه حق گفته است خود من ان کنم بر تو اسرار خدا آسان کنم چون که خبر بل آمد
با من بگفت من گویم با شمار از نهفت این چنین گفته است قمار حمان جمی قوم ان
خدا می عیب دان مرخصی دلی درین ملک من است هر که این معنی ندانند ان نکست بلکه کفر از
سکان دون بوده همه انشمرا لعین ملعون بوده اند و کوشش و طریقه شیعه آنا عشره و نه بسخن خبیه
امیر چون حضرت رسول در غدیر خم زوجه بتوال را بخوبی جمعی ازان ذکر شد غلیظ و جانسخت
در از روز قبل از آنکه انجمن متفرق شوند خبر بل امین حضرت رسول رب العالمین را بحال
ساخته بایر گوید مبارک الیوم اکملت لکم دینکم و انتم علیکم همتی و در حدیث لکم
الاسلام دینا ثابت است دو معاصران روز غدیر را با که اسلام در از روز کامل شده و تمامیت
الهی بر بندگان در زمانه خوشنودی فائق ارض و سما از مسلمانان در از روز بحصول پیوسته

و بعد از نزول این آیه حضرت رسول و آل فرمودند که علی اکبر علی اکمال الدین و اتمام انعمه و رضا
الرب رسالتی و لایه علی بعدی یعنی بزرگت خدا فی کعبت نهاد بر من بکامل شدن زمین
و تمام شدن نعمت در ارضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و ولایت و امامت از برای علی بن
ابنی طالب بعد از من و در کتاب مناقب آمده که در روز غدیر خم بعد از نمودن معیت آن
شرفناخ اول ایشان بخدمت سید بر آمده گفت یا رسول الله هیچ چیز از عمر خود ننموده ام
مگر این چیزی که با امیر المؤمنین علیه السلام نمودم و بچقیق که کمان دارم که خدای تعالی بزرگت
این بیعت مرا قهر فای فراخ در بهشت کرامت کند و بهترین آن جامعی بهم که در بهشت
ما کند و منزل دارند بعد از آن عمر گفت که خدای تو کرم یا رسول الله هیچ چیز از عمر خود ننمودم که
بباین اعلی بهشت تو م و از دروخ نبات باجم کربان یعنی که با علی علیه السلام نمودم و بچند
من در خاطر ندارم که نقض عهد و پیمان کنم و اگر از تحت التری تا بخش همه جوهر فخره باشد
و از این در عهد بر این یعنی که با امیر المؤمنین نموده ام از آن بهتر ندارم و بعد از آن عثمان
برخواست و گفت یا رسول الله این مقدار خوشحال و شادانم باین بیعتی که کرده ام که یقین
میدم که اگر بوده باشد مرا کناه تمام عالم بر این میریزد و محمود میباید این بیعتی که با مولای تو
منان نمودم و در کتاب جامع الاخبار این طایفه از حضرت امام جعفر صادق روایت نموده
که مراد از طایفه که مدلول علیه است رفیع رفیع چون فعه احد الله فیک و فیها جامعی شدند
در روز غدیر اقرار و اعتراف نموده بولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین و انتخاب آن
نمودند در روز خفیه ساعده و در کتاب اجتماع شیخ طبری در و اوع الا نوار و در حسین الکلبانی
در کتاب مناقب مذکور است که در روز غدیر فرخ حضرت جبرئیل علیه السلام صورت شخصی
بخشش شد میگوید با من معطر بود بهای خوش در آن مجلس حاضر شده بود بعد از تمامه دست
و خلافت شاه ولایت گفت خدایم که ندیدم بچیز از روزی که نشنیدم هرگز که بچندت
و بچیز تا گیدی از برای پر ختم خود عقد ولایت و خلافت نموده بدستی که حل این عقد بخواند

کرد و این که در آنجا بود و مگر کسی کافر شده از خدا و رسول گشته باشد و عقاب عظیم و عذاب
ایم خاد بود کسی را که حل این عقد کند و عمر این خطاب از جمله انجما عتی بود که این کلام از آن
جوان خوش صورت میگوید با من شنیده چون انکه نیم سوخته کجاست رسول احد آمده است
بود بیان نمود پس آنحضرت فرمودند که آنجا از ایشان ختمی که گفت من او را بر کنیده یعنی
شناسم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبرئیل امین و سپک رب العالمین بود و بچیز
ای عز از انکو گشائیده ان که با من بدستی که اگر تو حل عقد نمائی از زفره کفایت آن گنج
غایب بود که خدا و رسول و مؤمنان از ایشان هزار ماهند بود و مع بدان که این کلام از جبرئیل
شنیده و از سید المرسلین استماع نموده حل آن عقد کرده و عهد و پیمان گشته خود را
عذاب و عقاب ابدی ساخت و مولوی معنوی در تفسیر اشاره باین نموده **نفس** نقص
بیشاق و عقود از احمقیت حفظ ایمان و وفا کافقت چون در دستها آدمی و بی عهد
بیخ رانیمارید بچیده عهد فاسد بیخ بوسید بوده و زنده لطف بسزیده بود شاخ و برگ
عهد اگر چه سبز بود با فساد بیخ بزی نیت بوده و در اکثر لغات و کتب شیعیه مطور است
که چون خبر وصایت و خلافت حضرت شاه ولایت با طراف و جوانب رفت عارفت
نمان قهری که سردار و بزرگت ان قوم بود مجلس حضرت رسول در آمده گفت ما را بوعده
خدا و رسولیت خود و نماز روز و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم با نهارا نفی شد خلافت
بر پر ختم خود و حال نمودی این از فرموده نیت یا از جانب خدا حضرت پیغمبر است با و نموده
این بفرموده الهی واقع شده پس از مجلس روگردان شده گفت الهی اگر آنچه میگوید حق
در است بفرما که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید که مرا تاب شنیدن این حکایات است
هنوز سخن او تمام نشده بود سنگی از آسمان بر سر او آمده از ان ترسش بیرون رفت و ان
ملعون بچند و اصل شد و مقارن آنحال این سوره نازل شد منسل سائل عذاب واقع
یعنی نوال کرد سائل عذاب را که هیچ چیز واقع نگذرد و آن واقع شد **حکایت** در روز غدیر

بعد از آن دو سر کرده منافقین با بکر علی بن ابی طالب حضرت امیر المؤمنین معیت کرده اند
مجلس بیرون رفتند بوسه‌های در راه ایشان بخورد یکی از ایشان بگری گفت واقعه
ولایت بذا الصلح حبیب الدین من ولایت علی بن ابی طالب یعنی قسم بکنده ولایت این
سومار را دوست ترست از ولایت علی بن ابی طالب بکلیس حضرت بنوی آمده است
شنیده بود عرض نمود آن سروران سومار را در گوشه جاوده تا با بکر عسر حاضر شدند
گفت که چرا شما با علی از سرفاق معیت کرده و در زبان می‌تار و در دل انکار می‌کنید
گفتند معاذ که معیت ما با علی از سر حسد و انکار باشد پس بفرموده رسول آن سومار بزرگ
فضیح و بیخ آنچنان دو منافق شنیده بودند بیان نمودند ایشان گفتند که بگوئید اگر شما بکر
بشعورین قول او گواهی دهید قول او می‌گویی که پیغمبر از غلی تعالی زبان چیز سوخته کرد
هم سخن شده هر کس بگفتی دیگر در یکبار شهادت دادند آن دو منافق سپیدین سر شده و
از خدمت حضرت رسول بیرون رفتند چون حضرت رسول از دار فناء بدار بقا ارتحال نمود
عمده همان روز غدیر فراموش کردند و قول خدا و وصیت مصطفی را ناسنیده انگاشتند
کردند آنچه کردند مولوی معنوی در وصف حال انظایفه گفته نظم گویا می‌رود صد و آید
بس وصیت کرد و شح و عطف کاشت چون زمین شان نوره بود مولوی نیکو **معنی ششم**
منع نمودن فرکت از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن بر سه منافق در این امر تیر
و بشورست هم کرده اند اما عمر شریکیت غالبست صاحب محبم البلدان گفته که فرکت خوریت
در حجاز که میان آنند نیده دور زراست بعضی گفته اند سه روز آن قریران کفار خیره بود که بطریق
مصلح در تحت تصرف آنحضرت در آمده بود و بوجوب امر الهی فاطمه حضرت رسالت بنا
شده بود و در آنجا چشمه آب روان در رخسار خرم بسیار بود و در کتاب لطایف
الطوائف مذکورست که روزی بیرون آمدند بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام گفت
فرکت را محمد و کن تا او که درم که رسید نام در آن امر عظمی را ابله است رفته است امام گفت اگر

بسیار از این است

گفته اند

محمد و کنم چنانچه خداوست و آنم که تو را اول بار ندید که بمن باز گفتاری بیرون سوکنند خود
که و امیکند از امام موسی که خدا اول عدلست رنگت بیرون ازین سخن یکبشت گفت
دیگر که بگو امام منس بود که خدا نانی فرمود است رنگت بیرون زد و شد و گفت دیگر امام
که خدا نانی از بقیه میفرست رنگت بیرون از زردی بر سرش کشت از غایت خضبت گفت
دیگر امام منس بود که خدا بیع در یای از بقیه است رنگت بیرون از سرخی بسیار کشت
و مدت مدید سر در پیش افکنده بعد از آن سر بر آورده و گفت ای کاظم تو مدد و محالک
نام بر روی که حق بی فاطمه است و بی عیاس غضب و طم کرده اند امام منس بود که ای بیرون
من اول یکبختم که باین قسمت را معنی نخواستی شد رواست که چون ای که مرقعات خدا
الغریب حقه نازل شد حضرت رسول فکر انفا علمه علیها السلام بخشید و تاسید کانیات
در حیوة بود فرکت در تصرف حضرت سیده النساء بود و در بعضی نسخ بنظر رسید که
سه سال در حیوة حضرت رسول عامل حضرت سیده النساء در فرکت بود و چون حضرت
رسول وفات یافت و ابابکر تاجرتی امارت و خلافت شد عمر با بکر گفت که مردم تنبذ
کان دنیا و طالبان درم و دنیا را ندی پس من را و ارانت که منع کنی از علی و اهل بیت او منس
و فرکت را از بیت آنکه چون شیعیان و محبان علی بن معنی را ناسنیدند او را ترک نمود
بوی تو اقبال میکنند طلب دنیا پس ابوبکر بفرموده ان شیطان است بجز و تعدی با
نمود و در کتاب حسب طبری روایت از عمار بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق
که چون مردم با بی بکر بیعت کردند و کار بر او راست شد بفرموده عمر کس فرستاد تا کلیل
حضرت فاطمه زهرا را از فرکت بیرون کردند حضرت فاطمه علیها السلام نیز دیکت ابابکر
آمدند و گفت چرا میراث پدر را از من باز گرفتی و کلیل مرا از فرکت بیرون کردی و بفرمان
خدا بی تعالی رسول و فرکت را بمن داده است و تو را از پدر میراث منیت ابوبکر گفت گوا
حاضر کن و این نیز خلاف حکم خدا و رسول است بواسطه آنکه حضرت فاطمه زهرا است

فدک بود و صاحب بدو حضرت رسول فرموده البیت علی المدعی و الیمین علی من انکر حضرت
ست قد الشفا طهره ام ایمن را حاضر کرد و گفت یا ابابکر کوی بر تو اقامت کنم تا انکه بر تو
حجت آرم که رسول خدا گفته که ام ایمن زینت از اهل بیت گفت بلی چنین بود ام ایمن گفت گویا
می دهم که چون حق سبحانه و تعالی ای فاتیما ز العقیقه حضرت را حضرت رسول و از کف
حضرت فاطمه را بفرموده فدای تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده بطریق ام ایمن کوی
ده و در باب فدک میان حضرت فاطمه علیها السلام و ابابکر گفت و گوی زیاد واقع شد فرمود
ابابکر ملعون از جواب حضرت بول جگر گوشه حضرت رسول عاجز آمده قبل از چینی نوشت حضرت
فاطمه علیها السلام دو مضمونش آنکه فدک حق حضرت فاطمه است کسی که بکری آن تعویض نماید چون حضرت
سیده النساء قبل از آنکه رفت و از مجلس ابابکر بیرون آمده متوجه حجره ظاهره شد عرض فرمود
با حضرت رسید پرسید که ای فاطمه ناراحت و محاصمت تو با علیقمه کجا رسید از آنجست و از آنجا
پس حاصل شد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که اینست کتاب و قباله آنکه فدک حق من است
کسی را در آن و فعلی نیست عمر ملعون خشم آورد آن نوشته را از فاطمه در روبرو پاره کرد و گفت
در مجلس ابابکر در آمد و در کشتی نمود و گفت تو دیر جز آنکه نمودی که فاطمه را در فدک حق نیست و
مکمل میکنی که فدک حق اوست یعنی آنکه این صورت در امر خلافت حضرت و محل است و موجب طعن
میکرد و بنی هاشم بان خورسند میشوند چون عمر علیه السلام تفریق کتاب حضرت کرد آن
مظلوم با فاطمه تا آنکه فرمود که فرقت کنانی مرقع احدی بلکت یعنی کتاب مرا پاره کردی فدک
تعالی شک تو را پاره کند و آفرود عای المظلوم در حق آن ملعون استجاب شد و در ایام امامت
و حکومت او کس را پاره کردند و بدو خورش فرستادند و حضرت فاطمه علیها السلام که این و نا
بماند آید حقیقت حال را حضرت امیر المؤمنین عرض نمود و آن سید اوصیا متوجه مسجد کوفه
دیدن شد و جمعی از مهاجره انصار را کرد و او گفته گفت ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میبری که از
رسول باور سیده و در حال حیوة رسول مالکت و تصرف بود ابوبکر گفت خدیجه است و جمیع

در آن سر بیک

در آن شریک به سبب آمد اگر جمعی شناسد و هند که رسول فدک را با فاطمه داده است از او است
و الا فاطمه را در فدک حتی نصیبی نیست امیر المؤمنین گفت یا ابابکر در حق ما حکم میکنی بیک جهت
مکمل فدک گفت زد گفت اگر دوست مسلمانان چیزی بود که او مالکت و تصرف آن باشد من خود
کنم بنیاد آن که میخواهی ابابکر گفت از تو گفت اکنون چون است که بنیاد از فاطمه میخواهی در چیز دیگر او مالک
و تصرف است و از مسلمانان چیزی میخواهی ابابکر فرمود شش شش سر گفت دست از سخن بدار که ما با تو
شواخیم آورد اگر کو امان عادل حاضر کن حق تو است و الا از مسلمانان بود و تو را و فاطمه را در آن
بهر حال بعضی از اصحاب از ترس آن شر المآب و بعضی از عدم بر ترس بوم الحساب با علم آن
کتمان شهادت نمودند و از جهت آنکه در مان همیشه از اطراف نرسند و نگویند که فدک را از فاطمه بگیر
و تقدیر گرفتند از هر آینه کاینات نمودند و این حدیث را وضع نمودند که سخن معاشرا لانی لانی
ما سر کنه و خود صدقه و حضرت امیر المؤمنین و عباس حجت تمام حجت بنزد ابابکر شد و عباس
بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعوی کرد ابابکر گفت ای عباس باید داری که حضرت رسول
در بدو اسلام چهل کس از اولاد هاشم را طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت کسیت که در این
کار معاونت من نمائید که وزیر دارت و دومی و برادر و طیف من باشد و سه نوبت این سخن را تکرار کرد
و هیچکس قبول نکرد مگر علی ابن ابی طالب که بر نوبت سکینت انا و از آنکه یار رسول الله و بار خدیجه
رسول گفت ای علی فانت ایچی و میستی و وزیر می و وارثی و طیفی من بعد من عباس گفت
پس تو بر او ظلم کردی و وزارت و مسامت و خلافت حق او بود و تو عاجبی و ظالم هستی ابابکر
دو گزینیدینهار از من که مرا فریب دادند و با من مکر کردند و بعد از آن عباس باو گفت که تو
گفتی که رسول را میراث بنهادی و آنچه از او بماند صدقه است و با بر سبب فدک را از فاطمه
گرفتی چرا اکنون میراث رسول حکم کردی پس ابابکر محلی من فعل شده و دیگر صورت نزد ای ملعون
بخی ایمان و مخالفت و انفعال در دنیا سهل و آسانست از دنیا قیامت اندک تر کن که بنی حشر است
و در دو بال چیزی نمانده باشی چنانچه حکم شانی گفته **تفهم** مثلث است در سر ای غرور

چون سخن فرودش نیشابور در تو زبان تکلیف ننهاد و پیش بکت خریدارند و دراد لریش بخ
کذازان شده زگر می مرد بادل در ذنک و بادم سرد این چنین گفت و اشکت می بارد که کسی
زان نماند کس بخزند و شیخ جمال الدین در تاریخ الخلفاء مذکور است که چون ابابکر فر
از حضرت فاطمه علیها السلام غضب نمود از آنجا که خود ساخت و باز نده بود تصرف و ا
و از آنکه یکدیگر نیاوریدند چنانکه از مسلمانان نداد **حکایت** در کتاب نزهة الکرام از ابوالقاسم
جعفر بن محمد قزویری بسندیک متصل است باین عباس فعل میکند که روزی بجان ابوبکر فر فر
ابن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف را بجا بودند و خلوتی ساخته دور بازم نمود که کسی
بجای حضرت او اذن دخول ندهد من هم حضرت داخل شدم و بصحبت مشغول شدم تا که پیری در
آمد جامه سرخ مخطط از بافته صفا پوشیده و روی عدنی در بر افکنده مغلیه خنجر در با و عتقا
از چوب شوتخ در دست گرفته سلامش باز او بگو بگفت ای پسر نشین پسر کنیه بر عصا نمود و گفت
من مصلح دارم و مرا بسیار است بمن گفت تو کج میروی باشد که دینی استخفی که مصلح است
پیغام مرا برسان بان تا تو راواب باشد کفتم بگو پیغام صیبت تا برسانم گفت من زین عقیق و
پدریست که وفات کرده و مرز عیون میراث گذاشت که معاش من و فرزندان من از آن بود
و مرز عدرا امیر شهر بغدادی از من گرفت ابوبکر گفت شکونی میباد ان عالم فاجر را که از آن
مرز عدرا کرده است تم گفت ای نایب رسول بغضت تا ان عالم فاجر در میان خلق بغضت کنند
و بسزای کرده از بکش رسانند تا من بعد و یکی می کتاب این امر شنیدم نو پس بر بگفت پناه
بمیرم بخدا آنم عذاب خدا یا که باشد عالم تر و فاجر تو که بر د خرد رسول خدا ظلم کند و از خانیز
رفت ابوبکر گفت پسر باز آن یکی از اهل مجلس بطلب پسر پرون رفت پسر را نیافت و با در
عتاب کرد که کفتم بر حضرت کسی را نگذاردید در با من قسم یاد کرد که بی اذن کسی را نگذارد
ماند شود و بچاکس پرون رفت پس ابوبکر گفت شنیدی گفت شنیدم و در او چون ازین
پشتر و عظیم تر دیدم و شیطان بسیار وقت مرد مرا بخیا لها افکنند در این سخن بود که شنیدم

که یکی با و از بلند میخوانند و صاحب از اندیدم **عریبه** یا من تحمل با ما لایق به عادل علی السیس
المیابین و اجتمعت الخضر علیها السلام و بکت و المذاهب من بن المصلین و فتنب الی الله
مما قدر بکت به الی النبی و روح علم الوتین سخن التهود و قد ولت علی فذک و بنت ابی کبیر
غیر مفتون و فاقه یعلم ان الحی حتم و لاحق تیم و لاحق العیابین و در شهادت افا تیم و صیه
العالم الاصلح القوام بالذین لا اظلمن افا تیم اجسن از حضرت اهد من بن الوصیین حضرت
النبی علیا یوم کفر کم بالعلم و الحسب و الفرقان و الدین پس ابوبکر گفت یا بن عباس حلی را
افتمت باید که این حکایت را کسی از تو نشود و کفتم چنین کنم و چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین
اندم آنحضرت متبتم شد من بعد یا بن عباس خبری از ابیات بیاد واری کفتم بیاد و ارم
المعمر از من گرفته اند که باز نگویم گفت من قصه را با تو بگویم کفتم یا امیر المؤمنین شمس کفتم
و از آنجا کسی نزد تو نیاید گفت ان پسر خضر بود بزمن آمد و قصه با من گفت چنانچه فرمود
حضرت این اشعار را بخواند بی تفاوت و سخن از او ببرد و برترس خلفاء مثل عثمان که نشد
این حکایت را کبکی کفتم موفق این اصحاب المکی که مهر و زنت بصدر الائمة و از علمای اهل سنت
و جماعت است روایت کند پس سناد خود از ابن عباس که حضرت رسول و اله بتولا
مؤمنان فرمودند که یا علی خدای تعالی فاطمه را بتو ترویج کردم و تمام روی زمین را صد
فاطمه کرد ایند پس کسی که بر روی زمین شکی کند در عالمی که بغض فاطمه داشته باشد را چرا
رفته باشد و یقین که فاطمه را ضعیف بخواند بود که دشمن او در ملک او باشد و شکی در ملک خنجر او
مالک حر است پس شکی دشمنان اهل بیت نبوت و رسالت بر روی زمین حرام باشد
ای ناصبی هرگاه اکابر علمای شمار ولایت کنند که چون ایر کریمه فارت ذوالقربی حقیقی
شد حضرت پیغمبر حضرت فاطمه را طلبید و فذک را بان دود و نیز روایت کنند که کل
زمین را خدای تعالی صدق حضرت فاطمه کرد و ایند و یک در باب منع فذک چه حدیثی
آورد پس بقول شما کل روی زمین در مهر حضرت فاطمه باشد اگر بعضی از مهر خود را

طلب پر امور منع شود و در این شک و شبهه نیست که حضرت فاطمه زهرا از غنای ثلث شما شکست
بعالم تقابل محال بود پس بر این تقدیر بر می که ایشان کردند و هر چه از ایشان صدور یافته
همه حرام باشد و نیز آنحضرت بمشی و راه رفتن شما در روی رضی نیست که دشمن آنحضرت و دوست
خلفاء ثلث را بدو بودن شما در روی زمین حرامست بهتر است که همه یکبار در کت الاصل را مقارن
و مسکن سازید که هستی شما در اینجا محالست و در کت رکعت الفقه از ابی بصیر روایت است که آنحضرت
امام جعفر صادق سوال نمودم که چرا امیر المؤمنین در وقتی که در ای شد فکرت را انداخته بود و حضرت
نگرد آنحضرت جواب فرمودند که ظالم و مظلوم هر دو از دنیا رفته بود و نه در هر یک بقدر استحقاق
نیست و بدو جز ایام آنحضرت نمیست که استرعاغ نماید یک کجی که حق تعالی غاصب را بدین عقاب
نموده و مفسور بر او ثواب کرامت فرموده و نیز امیر المؤمنین در ترک فکرت ائمه آنحضرت رسول
کرد که چون حضرت رسول از کلمه عظیمه صحبت نمود عقیل فغانه از فرزندت بعد از من است که بعضی
گفتند یا رسول الله چرا بجان خود رجوع میکنی نموده اند ای عقیل فغانه از برای من گفتند که با
رجوع کنم و از ان ایام مرده گفتم ما اهل پیغمبریم که رجوع میکنیم در راه خدا بجز یکی از ما
گردد و ایست که چون عمر عبد العزیز را ای شد فکرت را آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام
رد نمود و بنام خود و از سر سرخ و سفید از مال عمر ایشان داد و همچنین آنحضرت بنی فاطمه بنی مای
بود که در زمان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبد الملک بزرگ و هندی غضب نموده بودند
با ایشان رد نموده و بنی هاشم در زمان امارت و حکومت او غنی شدند و بعضی از استعصبان
بوعمر عبد العزیز گفتند که این کار یک تو کردی طبعی است بر خلفاء ثلث عمر عبد العزیز گفت که آنحضرت
رسید و بر شما نیز ظاهر است که فاطمه زهرا و حضرت رسول خدا بود که دعوی فکرت کرد و در حضرت
اد بود و او از کذب و دروغ بر می بود که بجز آن رسول دروغ نسبت دهد و مثل امیر المؤمنین ام
این دام سگله کاذبان داشت و حضرت فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و بر من ظاهر است
که فکرت حق فاطمه زهرا است و حق را بورد صاحب حق رسانید و باین تقریب تقریب میجویم بر

اند و با امیر المؤمنین و امید وارم که فاطمه و حسنین شیخ من شوند در روز قیامت و بعد از
عمر عبد العزیز باز فکرت را از اولاد حضرت فاطمه گرفتند و در تصرف اهل طیفیان بود تا آنکه
که او تصرف بجز حضرت اولاد فاطمه و اکت داشت و معصوم و ائمه نیز ایشان سلمه شدند
که مامون از ما علم است آنچه او ارضای او نموده و ما نیز انصاحی بنا مییم اما چون متوجه گردید
اول از ایشان گرفت و در ارضای او ولایت خود ایشان و اکت داشت و بعد از آن معتقد
فکرت را از اولاد رسول منع نموده خود مقصود شد و گفتی در ایام خود حضرت فکرت را با اولاد
داد و وضعی را خود تصرف داشت در میان نوشتن این ملعون امیر محمد علی شیخ الاسلام سمنان
این مصنون را در ملک نظم انظام داد و **فکرت** از فکرت هر که منع زهر کرده و خویش را در زبانه
کرده اگر آن جنم ترضی باشد اصل او شکست از خطا باشد چون وجودش زتاب پاکت بود
از چنان کرد و با شش یک نبود و تو گوئی که او از اصحاب است چند گوئی که با رفاغ بود و از
فلقی نه غار بود و کت با صاحب کفایت شد مردم یار غار از غری نشد آدم اگر بدتر بود
بجای تو خود بگو چون شود ملیفه تو لعنت بی شما و چند و عمره بر ایاکر و ان دو یار و کر
علم غیبت بزرگترین افعال خمس است از اهل بیت طاہرین در کتاب کاشف الحجب روایت است
که چون ابوبکر ملیف شد بفرموده و ثورت آن و یکری آنچه از برای معاشش عالیه و حضرت تهر بود
و چندان ساختند و آنچه از برای امام حسن و امام حسین و سایر اهل بیت معین بود و کلمه کشیدند
که در وجه شکر و سپاه که بجای دید خستاد ضرورت و منع خمس بر ذریه رسول آید نبود
و گفتند محمد العیاذ بآله و سفید کرده است و فلانند است که گفته که واعلوا انما غنمتم من
فان الله حننه و اللرسول و لکن العزیز بر روز مبلانی از بیت المال جهت خروج نمود
ساختند و ابابکر سپیدین چون بدرکت الاصل اشغال نمود پست و دو هزار دینار طلا از بیت المال
در ذمه او مانده بود و نیز عمر ملعون روزی که بر شتاد هزار درم از بیت المال در کت کشید
و هم در روزی که عثمان مرد در بیت المال یکدینار نبود که بجهت اتمام و اصراف نموده و در مدت

کتاب انصاح امیر المؤمنین

ملافت خود بچو یکیت از جماعه و انصار را چیرنی ندو و جمیع را بر بنی مروان و زرد بجان خود داد
و ابابکر و عمر هر یک در ایام ملافت خود هر روز از نیت المال مبلغی بر میداشتند
اجرت که ما بجز فلا یقیم و بی مزد کار کنیم و عثمان کل نیت المال را بصیغه اجرت صرفا
نمود پس مزد و اجیر مردم بکشند تا امام و خلیفه **نظم** بغض علی اذا ساءت میلا و
این کین بعلین علت مادر زاده است بی مهر علی عقد کسی نیست درست . زن عقد مخالف
کره بر باد است **طعن هشتم** اگر آن که مرود در جنگ حنین و غیره باقی حروب پیش ما
شمالان روی بهر نیت نهادند چنانچه در باب احسان سمعت گذارش باقیه آن
شیر پیش شجاعت و پردلی امیر المؤمنین علی العتوه سرخه علی در هر جوی و در زمی شکر و عساکر
و ضلالت از بیخ و بنیاد برسیکند و بر کفران نمودند **نظم** قور امیر سداشی و سروری که
عیب و عاری فراری بری که در بخی از تو شد مخفی قوی ناصر مصطفی یا علی . تو را گفت
جریل مدح و ثنا . بفضل تو قائل شده مصطفی . و نیز صاحب دلی گفته **نظم** نه بر ستاره
که دیدی چه زهره تابانست . نه بر سواره کین پی پد شاه مردان است . غزای چیر خندق زرد و بنا
ناید که آن مناسب عالی ز شیریز است **طعن نهم** که هر سه در آن شرکیند که ابابکر
محمد بن مومن شیرازی از تفسیر اهل سنت نقل کرده که انس ابن مالک گفت روزی در سنت
حضرت رسول نشسته بود سخن از شخصی در میان آمد که نماز روز و صدق از او بسیار
میاید حضرت رسول فرمود که او را نمی شناسم که دیدیم نماز پیدا شد بطرفی رفت یا را گفتند
یا رسول الله این است که حرف او گفته شد پس چون چشم مبارک حضرت با او افتاد با بوی
گفت شمشیر بگیر و برو و این مرد را بکش که از لشکر شما طعن است پس او بگریه و بعد از
باز آمد گفت او را دیدم که در ایام بود با خود گفتم هرگز او را نگویم که نماز نشو است
محل اشاره بهر که در وقت خود که شمشیر بگیرد و برو و او را بقتل آورد که از او فرشته بسیار
عزیزتر از کوفه و بعد از آنکه باز آمد گفت یا رسول الله دیدم که در وجود او با خود گفت

قوله

سخن اویم گشت کسی را که در بجهه باشد **نظم** مدعی ناز که تو فریق عبادت یا و شیت . خاک غصبا
بسه تو فریق جای دیگر است . پس روی حضرت امیر المؤمنین کرده سنه بود یا علی بر خیر که اگر
کشتی در میان امت من خلاف نخواهد بود امیر المؤمنین چون رفته او را ندید برشته
گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رسول فرمود که امت موسی بهفتاد و یکت فرقتند
بکفره از ایشان ناجی بودند و باقی در استقامت علی بن موسی بهفتاد و دو فرقت شدند یکی رستگار
و باقی عقده و نار و زود باشد که امت من بهفتاد و سه کرده شوند یکی ناجی اند و دیگران مالکست و کاف
مؤمنان گفت یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند از مؤمنان فرمود که راه و طریقی اصحابی را
داشتند باشند و از این عباس مرویست که آن مرد و بیکه ابابکر و عمر از کشتن او امتناع نمودند
حضرت امیر المؤمنین در روز صفین او را کشت و ذوالشکره مشهور همین است که از جمله خروج
صفین پیش و در دست سید و بند و الشیر آن بود که یکت سینه او چون پاره کوشتی بود در اند
بدن او چون می کشیدند پرون میآمد و هر گاه میکشیدند بدن او فرو میرفت و در کتاب
لوامع الاثر آمده که آن حاجی که حضرت رسول حکم قتل او کرده معاویه نیز نمایه است و در
کتاب حسن الکبار مذکور است که کوه ساله این امت ابوبکر بود که خلق پریش روی نمودند فرعون
ال رسول عمر بود و سامری عثمان و ذوالشکره سحویه که سر کرده خوارج بود حاصل کلام که از
پنجویر شنیدند آنکه اگر این مرد بماند امت را بفضالت می کشند و ایشان را امر بکشتن او
کرد و مخالفت نمودند باز شنیدند که در سجود بود یا در نماز بود مخالفت قول رسول را تجویز می نمودند
و کشتن این قسم است که ما جان نمیدانند با آنکه میدانشند که فرموده رسول با مر فدا است
و مخالفت در روانی و ناسخه ثانی عمر زیاده از ابابکر است که عود و بار از پنجویر شنیدند و خلاف گفته
ان صادق القول نموده و آنکه دل آند و بدل یاری نداد که بقماش اقدام نماید ظاهر است
استخانی معنوسیت که ارواح و اباسم میباشد **شعر** ز راه نیت هر روح با حق
دری از هشتمانی است مفتوح و این طعن را نیز از مطلق عقوبان شمره در برای آنکه در

مدت و از ده سال خلافت ناحق خود که این حکایت را بسیار شنیده بلکه خود در آن روز
در خدمت رسول خدا حاضر بوده میبایست که امر بقتل او نماید یقین که اگر این خدمت با
رجوع میشد و نیز موافقت ایشان میکرد **شعر** الهی روحشان شادان از آن باوه که اینها
بلغت میکنند **طعن در اسم** آنکه آن سه مدبر بکار با اسم مشورت کردند که علی را باید
گشت تا کار خلافت بالا گیرد و این فرجه بنام خالد ولید برآمد که او را سیف اهدی
گفتند و آنچه فرستیدند آنست که در دست سیف اهدی بماند بود
از دست او پروان نموده طوق کردن آنست که طعون ساحت چون کار بر او ننگ
و توارش و نیز دیکت بود که از صاحب آن یار موافق روح از کالبد پاکش مضارت
کنند با تماس و تصریح ایام و احیای بسش آنحضرت انطوق را از کردن او بر آورد و این صفت
بطریق مختلفه در آیات متعدده بنظر رسیده و برخی از آن ائمه اهل بیت در باب
احوال آن خالده که فرما شد **شعر** در علم و در شجاعت و در فضل و در کمال مانند
معلی بود جمال ای فارسی رقیبت تو را با علی زانغ لعنت بدینا علی و محمد **طعن در کمال**
در کتاب لوامع الاقوال ثبت است که جنیان بخدمت حضرت رسول و اهل کعبه
یا رسول اقدس را هر سه ماکن که بکن و مکان مآدمه مشران بیایم و زود اندر
حضرت امیر المؤمنین و ابوذر غفاری و ابو بکر و عمر و عثمان را بر فاقه جنیان بود **طعن در**
خستاد و با ایشان سفارش نموده که باید که در آن وادی دوس با هم نباشید و
با یکدیگر نگوئید و حتی که پیش من رسید و چون بود حصره رسیدند از بسیار **طعن**
و غار داخل افزادی شوند شدند ابو بکر رسید پیش رفت و سلام کرد و جواب داد
و او از بی کوشش او رسید که نسب خود را بگو چون نسب خود را گفت چیزی چند
که از آن رنجیده گشت و گفتند ای پسر سلا باز کرد که تو صاحب مایستی و بعد از آن عمر
لعین پیش رفت و سلام کرد و جواب سلام او ندادند و از نسبش او پرسیدند چون

آن بود

ان نمود چیزی چند باو گفتند که آن دل حسته ترو پریش شران ابا بکر گشت و گفتند ای
صهاک همیشه باز کرد که ما را بتور جو می نیت و عثمان رفته سلام کرد بان نیز همین شیوه
بردند ابوذر بر قاست و سلام کرد جواب سلام او را حسن و صبر دادند و بعد از آن اظهار
نسب خود نمود او را دعای خیر کردند و باو گفتند باز کرد که تو صاحب مایستی بعد از
ان مولای مؤمنان بر قاست و سلام کرد و جواب سلام آنحضرت را از دوی افاض
دینده کی گفتند و چون آنحضرت نسب ظاهر خود را با ایشان بیان نموده آن فاروق
از هم جدا شد و راه پاکت کرد و یکسبع بهم رسید جماعتی آمدند باخچی و آنحضرت را در آن
نشاند و در میان خود بردند لعین بانی بکر سپید گفت که ما را از کار علی لغایت کرد
یعنی آنحضرت که گشتند و ما را از او فارغ گویند و چون حضرت امیر المؤمنین با جماعت
جنیان قرآن تعلیم نموده هر جهت بخدمت حضرت رسول کرد و سید رسل فرمودند که شما
امر کردم که با هم دیگر نباشید و مکالمه میان عمر و ابو بکر گشته بود آنحضرت همه ایشان
نمودن دو خارجی گفتند که یا رسول الله ما بر علی رسیدیم و این در واقع چند طعن است کی آنکه
بنیان جواب سلام آن سه منافق ندادند و اینها از او امانت با ایشان رسانیدند دیگر
خلافت قول رسول نموده با یکدیگر حرف زدند و دیگر آنکه هر گاه آن سه مرد و قابل تعلیم و
قرآن بخنیا نباشند چگونه قابل خلافت و امامت جمیع امت قانند بود **طعن در**
کان الغراب دلیل قوم سیدیم طریق تا لکینا **طعن در** آنکه چون کار خلافت بر ابی
مقر شد روزی آن سه منافق با یکدیگر گفتند که ما لکان این نبود که این کار بی علی بنظر آید
و چنین در امر خلافت محروم شود این خود درست شد اما قرآن در دست است و او علم را
میداند کاری با یکدیگر که اظهار علم است ان شواند کرد و بر ما زیادتی نداشته باشد پس مساک
کردند که هر کس اتقی یا زوره را وارد باید که حاضر کند و دو گواه بیادد یا گویند که که از آن
و تبدیل کرده است و مردم آید و سوره میآوردند و سولکنند بخوردند یا گواه میکنند و آید و انا

سخن نزلنا الذکر وانا لم نحافظون را فراموش کردند وایه ولکن اجتمعن الجبن والا
لین را کویا شنیده بودند علی ایامی که جهلش کم ازین باشد برای مرتبه از چند منافقت
بیکار نمایند چنانچه شیخ عطار فرموده است **نظم** را بر در راه احمد رقصی است و غراز
این ره من نیندلم کجا هست که تو غیز از او بگیری رسیبری در جهان مبرک حقا که کثر از تو
رو بر راه رقصی کور منما هست در معانی مطهر نور خداست رو بر راه حسد رکرا تو را تو را
تا شوی از علم برخوردار تو را و کج کم حق تو را باشد ولی که نداشتی تو بی شکت جابلی او نما
اولیا را سر بوده او بشهرستان احمد بود **طعن چهارم** که هر سه دران مشرکند اگر در کاف
مسجدی که حضرت سید المرسلین بفرمان رب العالمین امر بسد و نموده بود در خانه بیست
از صحابه بسجده رسول با زنی شد الا در خانه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و چون از دروان
خلیفه شدند و با بازرگند و مدعی لغت ضد و رسول را از سبب ترین امور انکار شد و از آن
روز جز آنند که در آن را اشقام شنیدن از خود رسول نام کردند و با این خوش و میا تا
کردند که این قسم کار نایم توانیم کرد و چنانچه این طغنی است که هر سه دران مشرکند و در برایشان
بستن بسط طغنی است که هر سه دران مشرکند و اگر مستحق طعن نیست بود در برایشان بنشیند
بر محمد بر چند سیاه نامم در محشر از برون دوزخ خدا بگذرد زیرا که در می غلیت نام بود در
تاز عثمان ابابکر و **طعن پنجم** در بنی و فغانی و فریب و عذر و مکر آن سه لعین با حضرت
امیر المؤمنین ابن معاذ فی شافعی در کتاب مناصب بسند خود ذکر کرده است که حضرت رسول
بزوج بتول گفت یا علی امت من بعد از من با تو خدا فایند نموده و بگو فریب و فغانی سلوک
فایند کرده بانی و باعث آن ابابکر و عمر و عثمان بودند که حضرت امیر المؤمنین پوفغانی نمودند
و بگو حیل امت را فریب دوه تابع امرونی خود ساختند و اینجا عت نیز بنی و فغانی را شعاع خود
ساخته بعت روز غدیر خرم را فراموش نمود و فریب و پس شیطان امت کذاب مراتب
عمر بن خطاب با ابابکر بعت نمود چنانکه روزی مولای نومنان داخل مسجد شد و خطاب با ابابکر

نموده فرمود **طعن ششم** لعلم ابابکر و لا کت جابلا فان علیا خیر خاف و ناعلم و ان رسول خدا صی
بخته واکذ فیه تو کذ فی الفضائل و لا تحب نه حقه و اردد الوری الیه فان اعدا لیسین **نفاظ**
یعنی بدین ای بابکر و جابل مباحش که علی بهترین پارسینه کان کفوش پوشانست و ننگ
رسول وصیت کرده در حق او و مؤکد کرد اینده کلام خود را در فضائل او که مکن حق او را و در حق
مرد ما را بسوی الپس بدرستیکه خدی تعالی غافل نیست یعنی و اما هست بر کردار بندگانش
حکایت در کتاب مناصب ابن معاذ فی شافعی از ابوبکر ابن موسی حافظ نقل کرده و او بسند
خود از ابن عباس روایت بنماید که روزی با رسول خدا السیر بستان مدینه رفیق بود و علی
بنی طالب سهر بود و سیر چندین باغ نمودیم و بهر باغ که رسیدیم حضرت امیر المؤمنین
باغ خوبیت حضرت رسول بودی گفت که باغ تو در بهشت بهتر ازین است و در آن خود دیدم که
مبارک بر سر زود و باواز بلند بگوسبت حضرت امیر المؤمنین علی پرسید یا رسول خدا سبب کینه
چیت فرمودند که از برای آن میسریم که در سینه جیحی کینه تو هست و تا من است ممانند
و شطرنج که مراد میان زمینند و کینه با می خود را با تو اسکار کردند و کینه است
این قسم احادیث و روایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر اعماد با عادیث و اقوال خود
و از ناپس چرا از خلفاء مثل تبراه دور می میکنند دست بدمن محبت و دوستی کنیم
و بیعت نیز نشد و اگر بد روغ نیوسند پس اعتباری با اقوال و افعال ایشان نیست و بنای
طعن هفتم آنکه بموجب وصیت سیده النساء فاطمه زهرا علیها سلام نامه منافق موفقی
نماز کرده و در آن **طعن هشتم** آنکه بنیامشند و جز از مرقد مطهر آن مظلوم برده شد و از یاران نیز
محرور مانده و این بنا بر وصیتی بود که آن معصومه مظلومه بحضرت امیر المؤمنین فرموده بود
که از آن تنگس ظالم مرود نامخوش شود و در اضی نمود که ایشان تشیع خبازده او نموده بود
نماز کنند چنانکه در کتاب تجلی مرات المنجی آمده که اخطب عازم در کتاب خود ذکر کرده که
حضرت فاطمه از دنیا رحلت فرموده و در آن حال از ابابکر چشم کین و از زده بود از خبثت

و بموجب وصیت حضرت فاطمه حضرت امیرالمؤمنین در شب حضرت سیده انسا را دفن
نمود و مرقد آنحضرت را بارزین کیسان نمود که احدی بر او مطلع نگردد و روز دیگر او بگردد و صاحب
ایشان از حضرت امیرالمؤمنین از احوال سیده انسا سوال کردند مولای مؤمنان فرمود
که بفرموده و بموجب وصیت سیده انسا او را سپندان دفن نمودیم پس فرگفت که مرقد
آنحضرت را طلب کنند تا بر او نماز کنیم هر چند اصحابان طاعین تقصیر بکنند نمودند آن
نشان نیامشده **عربی** ما فقت فاطمة الزهراء غسلنا عن امرأ بعلها الهادی و سبطا
و قام حتى اتى بطن البقیع بهما صلی علیهما ثم ولداه و لم یصل علیهما منهم احد ما شاکنا
من صلوة ثم واراها حتى اذا أصبح العوم الغدات اتوا بجل البتول و لم یدروا بشوفا
قالوا لایا ابا سبطین ما فعلت بنت النبی فانما قد فقتنا **عربی** ما برسم محنت المصطفی
فلو علیه غیضا و حقنا صین اخفا **طعن** **شامی** که صحیح است که بکار چون اباذر و سلمان و
عمار و مقد و بنی هاشم جمعا بر سید چکرام از خلفاء ثلثه بیعت کردند و سعد بن عباد و سید
ابن حدکه از اکابر انصار بودند سر بیعت ایشان فرود نیاروندند و اگر ایشان بیعت با
بکنند با سید بموجب الضرورات تسخیر المحظورات فایده بود روایت است که سعد بن
عباده با جماع فاضله و عامه بیعت با ابوبکر و عمر کرد و در زمان خلافت عمر روزی او را در بازار
دید که بیعت کن ای سعد یا از مدینه بیرون رود گفت پسر ام از ولایتی که تو در آن
امیر باشی و از مدینه بیجا نباشم رفت و در حبس بسیار بود در قرآنی شام هر هفته
در شهری بسر بردی شبی از دبی بدی بیعت بفرموده عمر تری با وزند او کردند
و بروایتی که عمر خالد و لید را از برای کشتن سعد بن عباد و شام فرستاد و او در
شب فرصت یافته سعد را بقتل رسانید و در بعضی روایات آمده که ابوبکر در ایام امامت
خود بمشورت عمر خالد و لید را بشام فرستاد تا سعد را بقتل رسانند ای ناصبی حضرت
و با شنیدن رسول خدا چنین باید کرد که در دبی کنه را از برای بیعت بنا حق ننمودن بقتل

فرمایند این را نیز از مطاعین عثمان است چون شمر و بیعتن که اگر سعد بن عباد در زمان حکومت
عثمان بیعت نمود نیز بیعت او را ضعیف نمیدانیم سخبات اگر طبعی اقتدا بکند که من اقتدا
بعقلی فقت بخانم **بار طعن** **عربی** انکه برگاه کدام از خلفای ثلثه سی سال و چهل سال اجماع
و پیش تبت مشغول بودند و در پیش لات و عجزی پیشانی بر زمین سینه اندوز تا آنکه
بسته تبت در گردن و صندوق کفر بر پیشانی میبودند و این معاذلی شافعی در کتاب سخبات
از عبد خدا بن سعید روایت نموده که حضرت رسول فرمود که امر نبوت و ولایت بمن علی
منتهی شد و بس چکرام ازین دو سجده تبت بسچو چه نموده و همیشه غذا پست بود و ای که
ازین جهت که عبادت تبت و اعتنا م ازین و علی صدور نیافته بود مرستی نبوت
در سالت و علی را سزاوار امامت و وصایت و بسته ام نبوت بمن و مرتبه وصایت
بوسی بعلت توفیق و در کتاب فتوحات العکس در تفسیر آیه که **انما جعلناک للناس**
امامان و من ذویق قال لا ینال عهدی الظالمین آمده که حضرت هبوا الله تعالی
حضرت ابراهیم خطاب میکند که بدرستی که من نور امام امام فاهم کرده اند حضرت ابراهیم
از حق سبحانه و تعالی مسئلت نمود که در روز قیامت من را نیز امام گردان حضرت باری تعالی
فرمود که عهد و پیمان من که امامت و خلافت است بمنیزه بفرزندان تو گنیت پرست باشند
و حمیدی از عبد الله بن سعید روایت کند که سید کانیات در شان نزول این آیه فرمود
که انتمت الدعوة الی امام لم یسجد لکما فاختذنی فاختذ علیا و استیا یعنی دعوت است
ابراهیم که جهت ذریه خود کرده است شده و با ما می رسیده که هرگز پیش هیچ تبت
سجده نگردد باشد پس بنا بر این حضرت حق تعالی مرا پیغمبر مرسل خود گردانید و علی را وصایت
کرامت فرمود و در کتاب منبع الفاضلین آمده که ابوبکر در چهل و شش سالگی و عمر در سی و پنج
سالگی بیعت اسلام مشرف شدند و در تاریخ گزیده که اگر کتب اهل سنت و جماعت است
ذکر شده که ابوبکر در سی و هفت سالگی و عمر در پست و دو سالگی و عثمان در سی و سه سالگی

مسلمان شدند ای نامحیی بریدین برگاه امامان و پوایانها بعد از سی سالگی و چهل سالگی بشرف اسلام
رسیدند و ترک عبادت بت و شرک شمسید و شصت بت نمایند بگونه قابلیت امامت
و خلافت هشتاد هشتاد باشند **لغظم** انکه بت را سجده کرده و نمر خورد و نزد بت کمر خم کرده و مویز
مرد بهر با علی چند ترسی سعد یا شمری بدار آخر کوه نیت بعد از فصلی مولای بالا علی
طعن چهارم آنکه پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک یا قند بود و غذای صحیح
و شام چهل ساله ایشان از این جهت نفعی بود و معرستخوان ایشان از این پرورد
طعن نهم آنکه مدت مدید که در مکه معطر یا اعتقاد ناقص خود مسلمان شده بودند بنفاق
زنده کافی میکردند و کفار را از خود راضی داشتند نه برای حضرت رسول شعب فرست
و نه با جعفر و دیگران بکیش و نه در از آنکه اهل اسلام از کفار کی کشیدند بکار شریک شدند
یا رفیع ازاری و انتمی از اهل اسلام کردند بکری باطن با کفار شریک بودند و جان نفاق
جیبی جمع ایشان شده بود که در مدینه بهرم ترک ان مؤانند کرد و چنانچه ایشان ائمه
بعضی از ان ذکر خواهد شد **طعن دهم** در کتاب الواسع الا نوار ذکر شده که حتی سجان و تعالی است
و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت را بر بر مکتف واجب کرده اند است بدلیل قوله
تعالی قل لا اسئلكم علیها اجر الا المودة فی القربی و ایشان خلافت فرموده
مندی تعالی نموده عدوت اهل بیت رسول را بدل عهد بستند و زبان ظاهر کردند و با بناد
از اهل بیت رسالت و نبوت هر یک از ان سه طعون بغایت کوشیدند **طعن یازدهم** آنکه در آن
کتاب ذکر شده که ان سیدین با آنکه علم داشتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلم
و فضل و جسیع صفات کمال و حل مشکلات است و بر مردم و مان مرجع است
فایق ایشان تابع وی نشدند و بر آنحضرت تقدم جستند **طعن بیستم** آنکه زوران کتاب
آمده که حکم و سنن الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه بنامند وی نزد که لا ادخلوا
بیتنا عینا یومئذ حتی تستأذنوا و ایشان بی اذن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین

و اهل خانه ایشان شدند چنانچه بعضی از ان ذکر شده و برخی نیز مذکور نماد شد و حرمت خانه
واده حضرت رسول را ملاحظه و رعایت نکردند و خدا و رسول را و اهل بیت را از خود شستنا
ساختند بد حال ایشان در روز قیامت و ایل من شعاعا خصمانه **طعن بیست و یکم** آنکه عا
الولاده بنودند و از زمان و سفاح بهم رسیده بودند اکثر علمای ایشان بر ان معنی نمایند
چنانچه در باب انساب ایشان رقم زده کلک بیان شده و هر که در سواد انساب ایشان
ننگت وارد البته در انساب و خطانی واقع شده و از علل زاده که بی بهره و بی نصیب است
چنانچه رازی ره بنسب نموده **لغظم** که بود حبل جدیدتی ساقی آب و حوض کوشتری که
نباشی محبت شیر زند من بکویم گناه ما درتی **طعن بیست و چهارم** آنکه مسجدی را از بطریق سنت پیغمبر
بنام مسجد وند و محراب را و اهل مسجد میکردند و لند حضرت امیر المؤمنین و در زمان خلافت
فاهری چون نفع محراب میدید میفرمود که از امر کسی نند **طعن بیست و پنجم** آنکه حکم الهی آن بود که
مسلمانان با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند که یا ایها اللین امنوا لا یکنوا
وعدا و کراهیاء و ان سه منافق با اهل شرک و نفاق دوستی میکردند و مواسلت حتی بستند
و هر چند در باب ان ایات سبحانی و حجج فرقی نازل شد مشتمل شد **شعر** دزه کند بر من
سماست جس خود را چه کاه که با **طعن بیست و ششم** آنکه نماز قیامت فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آن سه طعون بمشورت هم چهار کتبه است را و دند و در ان قرانت سوره و فاتحه نیت ایشان
بجای شادین فاتحه و صلوات مقرر نموند و ابو بلعسکی که از علمای اهل سنت است در کتاب
آورده که اول سیکه مردم را در نماز میت چهار کتبه امر نموند و اما سه سنت سید المرسلین
عزیز خطاب بود **طعن بیست و هفتم** آنکه حکم الهی کا فر کس العین است و ان سه مرد و اهل فرود
پاک میدند و خلیفه امده و الملائکه و الناس الی یوم القیمة بلا عدو لا قیاس **طعن بیست و هشتم** آنکه حکم
لشکر العیث ساتری الفضل بالعیث الفضل **طعن بیست و نهم** از مطاعن ایشان خبر شریف است
چنانچه سابقا در باب کفر ایشان بهمت گذارش یافت **طعن بیست و دهم** آنکه حضرت رسول

بکلی نخواستند و جبهه اخذ صدقات و ذکوات و این قدر هم آنها بر ایشان نبود که با این
ما مورث شوند **طعن سی** آنکه هرگز امیر و سرکرد و لشکری نشدند و قابل سرداری جمعی
طعن سی یکم آنکه حضرت رسول و اله عمر و عاص را بر ایشان امیر کرد اینها آنکه مردمان
بدانند که ایشان داخل رعیت اندند قابل خلافت و امامت و هرگز عملی در خدمت ایشان
ندید بر جبهه نشد **طعن سی دویم** آنکه از سلاح و میراث حضرت پیغمبر چیزی نزد آن رسیده
و هر چند بطاعت لیل فاستند که از سلاح و میراث رسول خدا چیزی بدست آوردند
ممكن و مقدور نبود و نشد و بفرموده خدای تعالی میراث حضرت رسول بزوجه قبول کرد
طعن سی سیم آنکه بر ایمان شان اتفاق نبود و بعضی اعتقاد اسلام بر ایشان داشتند
و بعضی نداشتند و ایمان شان متفق علیه امت نبود **طعن سی چهارم** آنکه آن ستمناهی صحیح
کونه قرابتی و نزدیکی بستید کاینات نداشتند بجز الله و البته **طعن سی پنجم** آنکه با اتفاق خلافت
و موافق نماز نبی تشدید صحت و چون سلام دادند نماز تمام می شد ایشان بمبناور است
این عبارت ساختند سلام علیک ایها النبیین و رحمة الله وبرکاته علی عباد الله الصالحین
اشد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مردمان نماز را بی شهادتین کرده باشد
طعن سی ششم آنکه آن رسیده بر بعد از محمد این را سنت نهادند لفظی که از نماز نداشتند و قلم
کرده باشند عرض از اینها هم بدین بود که هر مصلحتی که در شریعت توانستند بکنند و آنچه توانستند
ان تقصیری زلفت **نظم** هر که او را مقتدا بعد از نبی بنویسد علی در ره دین بولدین شاه شایسته
اقتدا که هزاران سال بی حجب علی طاعت کنی و آنرا اهل و زوجهی هست ان همه طاعتت بجا
طعن سی هفتم آنکه اذان و اقامت که سنت است و هر سال پنج مرتبه بر ایشان هرگز
و پنج بار میگفت و می شنیدند و جبرئیل از جانب خدا میزد که از زبان ما مورثان بود فقره که گوید
که علی خیر العمل است و یکش فقره بران افزودند که الصلوة خیر من النوم است و تا وقت
خروج قائم آل محمد این بدعت از ایشان یاد کار ماند و ثواب بان بروج ملید ایشان

عاید میکرد و حمیدی در جمیع این صحیحین این حدیث را ذکر نموده که هر سه در این کار با هم
شریکیت بودند همیشه از این بدعت مشاب میدادند و در بعضی نسخ این بدعت را بر
ملعون نسبت میدهند که در زمان خلافت او بهر سید چنانچه از او سوال کردند که چرا با
این بدعت شدی گفت از برای آنکه هر گاه مردم بداند و بگوشش ایشان برسد که نماز بهتر
اعمالست همه مشغول نماز می شوند و حرکت جمادی گشتند **طعن سی هشتم** آنکه بدعت صحیح
نمادند و در بار متابعان خود در ثواب و صنو شریکیت ساختند و بطعن ابوی گرفتارند
طعن سی نهم آنکه مردمان خود را امر کردند که در نماز دست بر سینه گذارند و بجهت احیای سنت
یهودان این بدعت را در میان امت یاد کار کردند و ارواح یهود را از خود نشان
خوش نمود کردند و روح مظهر حضرت رسول را از خود آزرده نمودند **طعن سی دهم** آنکه بدعت
در رفع یدین را که از سنت نامی میگویند نماز بود بر طرف کردند و امت را از این حق محروم
ساختند **طعن سی یازدهم** آنکه هرگز با یکدیگر در ایام خلافت خود گفتند مرا غسل با پا و مسح گوش
و سر کردن و خوشتر می آید عمر و عثمان گفتند که ما را هم چنین بخاطر می رسد و باین روش
وضو ما شنیدیم و اینگونه خوشتر است از آنچه خدا و پیغمبر او فرمود پس با تابع و پیروان
خود امر کردند که بجا می مسح پا بپوشیدند و در عین مسح پشانی سر و گردن را مسح نمایند
و این بدعت از ایشان یاد کار بماند و این اضافاتی که ایشان می کشند اضافات است که
شیطان در سر و گردن آن پدیدتیا کرده و سر از او دست دارد که مباد ایشان
پیش از شیطان داخل جنب نموند **طعن سی دهم** آنکه حضرت رسول و اله فرموده که در
نماز آنچه شتر باشد که اول زانو را بر زمین نهی بلکه اول دستها را بر زمین نهی
و در رکوع و سجود و سجده و سجود و سجود و سجود و سجود و سجود و سجود و سجود و سجود
که منتقار بر زمین زانو برود و در تشهد تا سکت بر سر با پایانشیند بلکه بر سر برین چپ
نشینند و مثل بویزه کان چرب و راست نشکرید و این بدعت داران ستمناهی بهم رسانند



والحال ان صبيان و بکليان بر دم نمی نشینند و امر کردند پیران خود را که آفتاب غروب
 ناکر و نماز شام گذارند و افطار کنند و این افعال ناخوش بود که در زشت همه خلقت
 حکم خدا گرفته حضرت مصطفی است **طعن چهل و نهم** در کتاب فضول الحج مطلق است که حضرت
 رسول و اورد در وقت رحلت از او فرمایند ای بقا فرمود که ملک کنی دست و برادر
 برکت از مالیه و حنصه بدینال پدر خود فرستادند چون درآمد حضرت پیغمبر بنا
 ننهاد با ایشان سخن نکرد و یقین که اگر عثمان را در او فرستاد خستی حاضر بود و او را طلب نمود
 آنحضرت نیز او را با این نحو لوگ میفرمود پس حضرت فاطمه زهرا فرمود که میخواهد جز علی را برود
 آنکه عایشه گفت مراد علی است و چون امیرالمومنین حاضر شد حضرت رسول با زشت و آنحضرت
 با سینه خود ختم کرد و مدت مدید با او از گفت و آنکس خود را نکشت و اگر پس بلال را
 بخواند و گفت ای بلال زره و مغز من و جامه که در احد پوشیده ام و علم و ذوق الفکار که در
 لیله الاسری داشته ام و آزار یانه و عصا و فلین مرا حاضر ساز و دو استر من که شبها دو لنگه
 و دو شتر من که عضبا و قصور است و دو سب من که جناح و خیر و است و خرم کن عیفر است
 بنام و ربه انهارا بجزنت امیرالمومنین داد و وصیت بر مصاربت جفای قوم فرمود و لب لب
 او ننهاد از دنیا طلبت سر مود و ای ناصبی یقین بدان که اگر ایبا که عمر را در پیش سید بشر
 خدی تعالی هر تب و قرب و تشریف بود و قابلیت مسند خلافت و مرتبه امامت میداشتند
 در وقتی که حاضر شد نزد توبه ایشان می شد و از مروت و کات خود چیزی ایشان عنایت نمود
 و اگر عثمان را نیز پیش خدا و رسول مرتبه و منزلتی بود حضرت رسول و اطلب سینه و دند و از مروت
 خود او را چیزی میدادند **طعن چهل و نهم** در کتاب طرا هیئت از کتاب بیون الاجناس نقل شد
 که ایبا که روزی بر بنر نشسته بود و موعظه مشغول بود که حدیثی از او صادر شده چنانچه حاضران
 استماع نمودند نیز در آن کتاب مذکور است که روزی عمر بن عمر بر آمده پند و نصیحت مردمان
 مینمود ناگاه با دو ستمانی از او جدا شد گفت و کوی خود را قطع کرد و گفت ایبا انکس مالا



مرده شدم میان آنکه از روی ریاء و سمعه با وجود بطلان وضو موعظه خود را تمام کنم و یا آنکه شایسته
 فدا منظر و داشته آنچه توقع یافت بگویم اما رضای حق را اختیار کرده و بدینند که عیال
 از من صادر شده موجب بطلان طهارت من شد این کیفیت و از غیر برزیر آمده و از غیر ازین
 مثل این فعلی در هیچ فعل و حدیث منیت که معاویه که در شام چنین فعلی شیعی از او بر سر
 سرزده و از غیر برزیر آمده بی وضو اراده امامت نمود و معصمه سر او بر آورده که ای اهل شام
 شما بر من عهدت کرد و الحال اراده امامت دارند و یقین که اگر از عثمان چنین فعلی
 می یافت بر رضایقه در امامت فلحان بی وضو نه است **طعن چهل و نهم** و نیز در کتاب
 آمده که بعد از غسل جنابت امر نمودند که تنوی و جبب بسازند و گفتا بغسل نماز عیار منیت
 و الحال در میان این بدعت شایع است و مع بنده احمد غنبل و در مسند خود آورده که سید
 هرگز بعد از غسل جنابت وضو نمی ساخت و نیز در صحیح بخاری و علیه ابی العباس از حضرت
 مرویست که هر که وضو بعد از غسل جنابت سازد اهل اسلام منیت **طعن چهل و نهم** و در آن
 کتاب ذکر شده که جمیع میان و نماز فریضه چون ظهر و عصر یا مغرب و عشاء حرام گردانند و
 و انفضال میان اینها فرار و دنیا آنکه جمعی روایت میکنند که سید کانیات نماز ظهر و
 و نیز مغرب و عشاء از بی یکدیگر او اینمورد **طعن چهل و نهم** و در آن کتاب مذکور است که سید
 حرام گردانند آنکه در جمیع پنج تن حین و دیگر گفت ایشان آمده که حضرت رسول سجده کرد
 بجای آورد **طعن چهل و نهم** و در آن کتاب مذکور است که شریعت نمودند که سجده در حالت نماز
 بر ناکت کنند یا آنکه در صحیح مسلم آمده که حضرت رسول در حالت نماز سجده بر ناکت میکرد
 و نیز در کتاب صحیح اللعنه که از قصاصین اهل سنت است آمده که معنی سجده دو جا چنین بر ناکت
 مایند است **طعن چهل و نهم** او نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور در غسل منیت بر طرف
 ساختند یا آنکه در کتاب ایشان ذکر شده که در زمان رسول این امر شایع بود **طعن چهل و نهم**
 و در آن کتاب ذکر شده که منع نمود بر وجه در میت پوشانند یا آنکه در جمیع بین انصاف
 و دیگر

اینست



دو کتبی ایشان آمده که حضرت رسول را بر سر جبهه و دفن کردند **طعن پنجم** و یکم و دیگر کتبی
 طریقت آمده که منع خریدن نموده اند که بهیئت همراه نمایند با آنکه در صحاح ایشان
 است که حضرت پیغمبر امران نموده **طعن پنجم** و دیگر کتبی در آن کتاب آمده که امر نموده اند که در وقت
 تشییع جنازه پیش بسجده نماز و نذر با آنکه جمعی در جمع بین صحیحین و در رسد احمد
 معتدل و تاریخ خطیب مذکور است که حضرت رسول فرمودند که از عقیقه جنازه رو نماند
 از عقیقه جنازه میرفت و آنچه در این باب مذکور شد آن بر سه طعون در آن مشتمل است
 و رضای یکدیگر کرده اند که اکثر این بدعتها اگر چه در زمان خلافت ابابکر عاودت شد با جمعی
 تمسک یافت و عثمان نیز با آنها را رضی بود بلکه ترخیص می نمود و در ایام خلافت تا وقت
 مستر بود و اکثر این بدعتها را اهل سنت در کتاب خود ذکر کرده اند و از فضائل خلفای خود
 بشمارند و آنچه بعد از این ذکر میشود مطاعنی است که هر کس با آن مخصوص اند بر تریقی
 قلم این مستدرق تمسک کرده است **طعن اول** در آنست که **طعن پنجم** و دیگر کتبی
 پیغمبر ابعثین عثمان پدید می آید عیال است این جمله نسبت است اسما است **طعن**
باب نهم در ذکر جمعی از مطاعنی پیش المنافقین ابابکر این ای تمایز علی
طعن اول در کتاب فضول الحق آمده که او دو جهت تانی در سنن خود از تندی در صحیح
 خود و سلم و حمید و احمد منبیل هر کس در کتب خود روایت نموده اند که چون جاری
 حضرت پیغمبر شد و یافت و اندک غمی تازی شده توانست که از برای نماز بیرون رفت
 و بلال و در آن وقت الصدوق عایشه گفت بگوئید که ابابکر با قوم نماز کند و بعضی از آن در نشاندن
 را عقیده است که عایشه بفرموده حضرت رسول گفت که ابابکر با قوم نماز کند بر تقدیر
 چون حضرت رسول آواز ابابکر را بشنید و تیری بر او پیش فضل این عباس گفتند و می
 و از ضعف های مبارک و در زمین می شنید و نزد محراب آمده امامت قوم نمود و ابابکر را
 مغزول ساخت و عجب حالتی است که پیشینازی از هر چه بفرموده عایشه باشد دلیل و

بن

و جهت خلافت او سازند و عزل او را که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمایند
 و اگر پیش نمازی قومی باعث خلافت عام می شد باستی که ابولباب که در غزای
 و ام مکتوم که در عام لغت و ابذر که در غزای احد کس حضرت پیغمبر علیه و در مدینه بود
 و پیش نمازی قوم میکردند و حضرت ایشان را مغزول نکرد و کسی را انکاران نرسید
 بعد از صلوات کاینات هر یک غلبه با شین حضرت رسول بودی **طعن** بشوین
 این حدیث ای نیک سیر و کر کن عمر تو را بود و دفع ضرر لعنت بائی که بر لعنتان میکن
 لعنت لعن بر سر از لعنت لعن **طعن دوم** روایت که چون ابابکر بیخ افتاد شد و مردم
 با وصیت کردند تا آنجا که ششم و دوازده کس دیگر از مهاجر و انصار که سر بیعت او فر
 نیاوردند و باستصواب و شورت حضرت امیر المؤمنین است آنجا عمت مسجد رفت با بکر
 پند و نصیحت نموده چنانچه قبل ازین ذکر شد ابابکر در بنبر فرود شد و گفت ای یلوی هست
 بخیر که و علی فیکم یعنی پیغمبری که با من کرده اید در باب خلافت بر طرف ساخته اماند
 فتوحان نمائید که من بسته و سزاوارتر از شما نیستم و لیاقت این منصب ندارم تا
 علی در میان شما هست و بعضی گویند که مراد آن ملعون ازین کلام نافرمانی است که در
 مردم بوده بهلاک و استیصال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه بعد ازین در
 باب احوالات خالد و لید ذکر نمائید مدای نامصبی که راه چشم خود بمال و دیده بصیرت
 و پیش بکشا و اضاف بسیار که انکار از روی علم و عرفان سلونی گفته با آنکه از روی جبل طینا
 ایقلونی بزبان عجم زبان آورده که یکدکایت قاطعیت خلافت و جانشینی پیغمبر خدا و
 و شایسته من است و هدایت اند و عقل عقلا که بجزیر نماید که امامی که از جانب خدا
 در رسول منصوب باشد و مکر بر سر من بان مجز میان کشاید و کلام حق نظام سلونی بیان
 فرماید و معسر مان برد از آن نماند و ایمان که از روی عجز و کسار کلمه ایقلونی گفته
 قل هل یتوبی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتوبون الی الله العالی

طعن پنجم

و در کتاب توحید در تعریف آن مذکور است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که مراد از الذین لایعلمون دشمنان مانند و مراد از الالباب شیعیان **ما اند شجر عظیم**
و ما سببان ذو خیر بصیر و احوالها بلایه و **رباعی** عالم که بجای از همه اعدا باشد **قد**
ز کمال و علم بالا باشد و آنکه بعلم و عقل بنا باشد **حاشا** که باهل جہل مبتلا باشد **و دوست**
و دشمن و ایشان و بیگانه اتفاق دارند که آن قائل کل سلوئی میفرموده که سلوئی قبل آن
تقدوئی یعنی سوال کسی است من پیش از آنکه نیاید مرا و سلوئی مادون العرش سلوئی
من کتاب حد فاسم آیه **الآنزلت** کجند فی جبل و سهل ارض یعنی سوال کسی است **لنزلن**
از آن تحت عرش و سوال کنند از من از کتاب خدایس **بیچ** ای نازل نشد مگر آنکه او
و عالم که چگونه نازل شد کجند فی کوه نزول کرد یا زمین هموار و سلوئی من طرف
فانی اعرف بهما من طرف الارض یعنی سوال کسی است در زمین از راههای آسمان
بدستی که من دانم ترم بر آنما از راه غایب زمین **نظم** یعتین بدانکه سلوئی به آن قبلی
برون اگر نوی فاجازده انصاف و بی نصرت شد باید و بنص رسول **ناکسی** اگر کوش
نام پیری بکذات **حکایت** در کتاب فضول الحی از محمد بن موسی شیرازی که از علمای **صفت**
روایت که شیخ فخر الدین واعظ بغداد روزی بر بن کفایت خاتم خلفا علی ابن ابیطالب
گفت سلوئی ما تحت العرش و از علمای اسلام من **بسم** میگویم سلوئی مادون العرش
ناگاه زنی گفت ای امام فقیه و پشای مسلمانان دعوائی بزرگی کردی باری بگوئی که عقد
عمانه که بر سر داری چند است و اعطای گفت ای زن لعنت خدای بر تو و بر شوهر تو باد **حضرت**
رسول فرموده است که هر زنی که از خانه بیرون شوهر بیرون آید تا سجده رخس خدای تعالی
و ملاک را لعنت می کنند و اگر با زن شوهر بیرون آید تا سجده رخس لعنت بر شوهرش کنند
زن گفت ای ناصح این در این مدت چزانان لب میار و مجلس و عطا تو حاضرند نه طریقی دریا
این است که تو چنین حدیثی دانی و پنهان داری و زنان را منع کنی که دیگر از خانه بیرون نروند

والمعنی

والمعنی

و بیکر گو که ازواج حضرت رسول را چرا سباحت بازنمونه گفت زیرا که رسول و اله در حکم زنده
کانت زن گفت بیرون آمدن عایشه بر حضرت رسول بود یا حضرت آنحضرت
اگر نوی بر حضرت آنحضرت بود کافر شدی و اگر بر حضرت بود بر پت چه لازم میاید و اعط
بسهوت شده جواب ندانست که بگوید پس زن گفت من شوهری ندارم و کینه حضرت
امام جعفر صادق بودم که مراد از کرده حاضران مجلس از حسن مقال و لطافت گفتار او بسیار
مانند و حضرت رسول و محترمت او صلوات فرستادند **طعن** **سیم** از مطاعن ابابکر در کتاب
بعضا عن الایمان آمده که سلمان فارسی را بجهت ابابکر فاندند راضی نشد و گفت ای من با میر خدا
و فرموده حضرت مصطفی در روز غدیر خم حضرت امیر المؤمنین **عش** مکرده ام اگر جمعیتی است و از نزول
شده چون سلمان این گفت چنان بر کرده که سلمان زنده کردن سلمان کج شد و ابان حضرت
و میگفت من بنده علی ابن ابیطالبم و آنحضرت مولای من و من مطیع اویم حضرت امیر المؤمنین
فرمود که باع یا سلمان فان الامر قوتب و الجوا و عند الله جلیل پس سلمان دست چپ خود را
دراز کرده و گفت بدست راست خود و حیوة حضرت رسول و اله با امیر المؤمنین **مبعث** کرده
ام و بدست راست با کسی دیگر غیر از علی **مبعث** میکند و این است دست چپ من مبارک
مکرده اند خدای تعالی بر شما حکومت شما را و همچنان کردن سلمان از آن زن کج بود پس
حضرت امیر المؤمنین فرمودند که قسم میدهم شما را بخدا و رسول که حضرت رسول میفرمودند
که سلمان من ابل البیت من غضب سلمان فغده غضبنی همه گفتند بخدا قسم که این چنین است
حضرت امیر المؤمنین گفت که راضی شوید که **مبعث** کند شما بدست چپ او بگر راضی شده بدست
چپ با و **مبعث** کرد ای ناصحی این چند طعن است بر طایفه شما یکی آنکه مرد را بجز و اگر او **مبعث**
خود را آوردند دیگر کردن سلمان زدن بخو بیکر کردن او کج شود و دیگر آنکه سلمان بدست چپ
با و **مبعث** کرده بدست راست و دیگر آنکه گوی را بر سجده نشد و سیم گفتند که پیغمبر در حق او فرمود
که هر که چشم آورد سلمان از چشمش آورده است **حکایت** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و

و در کتاب تنقیح ذکر شده که چون کار خلافت بر ابی بکر قرار گرفت هر چند بجز حضرت امیرالمؤمنین
انعامه کی و نیز یکی میسر و آنحضرت از آن دوری و سبب امری میبود و آن برای بکر بجا
و شاق بود پس ابوبکر روئی تنها بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمده گفت که مرا باین امر
خلافت میل و رغبتی نیست اکنون چه توانم چیزی در ضمیر داری و با کراهت و شرم بر من
یشکری آنحضرت در جواب او فرمود که هرگاه تو را میل و رغبتی که باین امر شود چه مرا کسب این
شده و مطلقا بلکه اموری و تو میدانی که خلافت حق من است و تو بغیر حق و راستی خود را
غیبه مسلمانان میدانی و بیعت روز غدیر و وصایای حضرت رسول را بیاورد آید ابی بکر بیا
بگسست و گفت ربهت گفتی یا ابولحسن امروز مرا حملت ده تا در این باب بگویی که آنحضرت
گفت چنان کن و ابوبکر از خانه مولای مؤمنان بخانه خود آمد و آنرا در خلوتی ساخت و نامش
کسی نزنه خود دستور می نداد و آنشب رسول را در غاب دیدند و یک آنحضرت شد تا بر او سلام
گفت حضرت رسول وی بگردانید سلام کرد و جواب نشین بعد از آن گفت یا رسول الله
بسیج کاری و مدتی بمن رجوع کردی که بتقدیم نرسانیده باشم آنحضرت فرمودند که من
جواب سلام تو بگویم و تو شستی کرده باشی با علی و خلافت او جانشینی مرا از او غضب نموده با
باید ابوبکر بر فراست و سبک است تا نیز بیک شاه و لایسته پناه آمده گفت دست پیرون
کن تا با تو بیعت کنم و فغانی که دیده بود عرض کرد حضرت امیرالمؤمنین دست پیرون کرد و ابوبکر با
آنحضرت بیعت کرده ام خلافت با آنحضرت تسلیم نمود و گفت من بجز رسول را و آنچه در
خواب دیده ام هر دو مان گویم و خود را ازین کار پیرون بروم و با میری بر تو سلام کنم حضرت فرمود
چنین کن پس از پیش آنحضرت بر فراست رنگت کرده و در راه باور رسید و گفت پیوسته
است تو را امی جانشین رسول ابوبکر او را از اسمحاله جزو او گفت که این از خبری است که
و ان شیطان است انقدر و سوسه با بکر نموده تا با بکر و ایند او را از رای صواب و برهان خبر
باطل خود محکم شد و چون حضرت امیرالمؤمنین با اهل مسجد شد در آن مکان کسی را ندیدند

که آن ملعون با رویک سعادت را نکست است پس زیارت حضرت رسول نموده بخانه خود بازگشت
و فرمود کسی گفته **میت** درختی که تلخ است و بر سرشست که او را نشانی باغ بهشت بود از
جوی خلکش اینکام آب بیابا انگبین بریزی بشند ناب سر انجام کو برکت بار آورد و همان
میوه تلخ بار آورد یعنی فروشان اگر بگذری همه جامه تو شود عسبری و گرز روی نمره نکشت
از او جز سیاهی نیابی و **کرطمن چهارم** متفق علیه فریقین است و در اکثر کتب طرفین پنا
ان شده که چون سوره برائت نازل شد رسول و اهل بکر را طلب نمود چند آیه از آن سوره عظیمه
باورد که در موسم حج از جانب آنحضرت با اهل بکر رساند ابوبکر آیات را گرفته روانه بکر عظمه
شد و چون طی بعضی از آن مسافت نمود جزیرت ایلین نزل نمود و گفت یا محمد بدستی که حق تعالی
بجای شانه تو را سلام میسراند و میفرماید لا یؤدی عنک الا انش او رجل نکات یعنی باید که از جانب تو
سوره برات را بکنار بگردانند احدی بگراند تو خود مرکت و محتمل ان امر شوی باید که از تو باشد
حضرت رسول فرمود علی بنی و انامن علی یعنی علی از من است و من از علی ام چنانچه حکم کرده است
گفته **میت** مصطفی را که کرد بزدهش همه جان مرغی جانش هر دو بیکت قبلاند و خود شاک
دو هر دو بیکت روح و کالبدشان دو هر دو بیکت در زبکیت صدف بودند هر دو پر از صدف شرف
بودند و در زنده پنداخته گردون و در برادر چه موسی و هرون و تمام سوره را آنحضرت امیرالمؤمنین
دو امر فرمود که خود را با بی بکر رساند و ان چند آیه برات را از آن بستاند و طریقه رسالت و سخا
بجای آورده و انرا با اهل بکر خواند و حضرت رسول فرمود که ابوبکر بخیر است اگر خدا بد در کتاب تو باشد
والا با بکر و حضرت امیرالمؤمنین بموجب فرمان واجب الاذعان از عقب روان کرده اند
ان آیات را از ابوبکر گرفته تمام سوره را در موسم حج بکنار بگردانند و ابوبکر از همان محفل
برگردد و برواچی آنگه در خدمت امیرالمؤمنین بگرفت و ابی بکر ازین معنی دل خسته و آزرده شد
و با مشرکان عهد نموده که اتفاق نموده بعد از حضرت کند لکن مؤمنان خلافت کند پس در خانه
کعبه رفتند و عهد نامه بر این طلب نوشند و در بسرو وقت این عهد را مجد میافزاید آنحضرت

رسالت پناه رحلت فرمود ان ملا عین بانی بر سعیت کرده خود را لایق سپین کرد انداختن
در کتاب مل و کل مذکور است که ایشان به تجیز و تکفین حاضر شده متوجه امور دنیوی شدند
و عینت علی را فرصت داشتند از مردم بچست میکردند و این بابویه در بعضی از تصانیف خود
آورده که از حدیث لایق بودی عنکات ظاهر شود که ابو بکر از حضرت پیغمبر نباشد و بر این تاریخ
بود و بسبب قول تعالی فمن تعین فانه منی که هر گاه تابع آنحضرت نباشد محبت و دوستی
او نیز نخواهد بود بدلیل قول تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یرزقکم
لکم ذریه کثیره و هر گاه محبت خدا نباشد بغض او خواهد بود و محبت خدا و رسول ایمانست و بغض
ایشان محض کفر و طعنانست و ازین کفر و نفاق انشقی ظاهر میشود و همین خبر درست شد
شاه ولایت پناه از حضرت مصطفی است ای ناصبی حق سبحانه و تعالی ابابکر را سزاوار آن ندانست
که آیه چند یا بل کدر ساند و از آن منع نمود و چون لایق مرتبه خلافت و شایسته میندامت
خابد بود شعر زان مودی سوزی و غضوب غده بشنو و حکایت ایتونی راه مرده خدا را لایق بودی
از بعد رسول خلق را راه فنا و کتاب انصاف از حضرت امام محمد باقر است روایت کرد
روزی حضرت امیر المومنین ابابکر را دید بن ای را بر او ماند لا کتبس الدین فقلوا فی سبیل الله
اموات بل احیاء و عند ربکم برزقون پس گواهی میدهم که حضرت رسول شیدان را رحلت نمود
و خدا قسم که بتوانیم آنحضرت را پس چون مشاهده انور زمانی یقین بدانند دوست و شیاطین
بصورت و مثال او را نیند پس حضرت امیر المومنین دست ابو بکر را گرفتند ملعون مشاهده
بجای پیغمبر بود و حضرت رسول فرمود که ای ابابکر ایمان بجلی دیار زنده سر زنده او بیاور
که ایشان مثل خند مکر پیغمبری که مخصوص منست و تو بر او بازگشت کن سجده تعالی از آنچه
در دست تو است که این قسم حق تو نیست پس حضرت امیر المومنین دست ابابکر را
گذاشت سید کائنات از نظر آن ملعون فایده مطالعین از ظاهر ابابکر قریب
مالک ابن نویره و بسبب او و سایر کردن فرزندان و زنان ایشان است در اکثر کتب

فرغین ذکر آن شده و عبارات مختلفه در آیات متعدده خلاصه کلام مالک ابن نویره
رئیس و سر کرده قوم بنی حنیف بود و از شیخان روزگار و فضیلتی زمان بود و بنی حنیف
طایفه از عرب بادیه اند و در زمان حضرت رسول مسلمان شدند و یکی ایشان از جمله
محبان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بودند و مالک ابن نویره شرح حضورت
حضرت رسول در یافته بود آورده اند که چون مالک ابن نویره پیشین که ابابکر اهل بیته
ساخته اند و را پسندید و از همت خود متوجه مدینه طیبه کرد دید اتفاقاً روز جمعه پیش
رسید و چون مسجد را آمد دید که ابابکر بر منبر حضرت رسول خطبه میخواند پس بانی بگفت
یا رب انی فخر فی غرض خود زیاده از حد طاقت بار کن و در گوشه خانه خود بنشین و طلب
امرزش گناه خود کن و حق را با صاحب حق بسپار ایام شرم بنیداری از آنکه جا و مکانی
مقام میزانی که خدای تعالی در رسول از بر دیگر مقرر ساخته اند شعر تکیه بر جای بزرگان
موان زو کلاف مگر سباب بزرگی همه اماده کنی یا مکر فراموش کردی سلام کردن و
بیعت نمودن خود را در روز غدیر حرم علی ابن ابی طالب بر این عبارت که است علی
یا امیر المؤمنین و دست بدست آنحضرت نهاد بیعت نمودی ای ال جهاج و انصار
حق را بر که اصلی خودت را ندید کار بر شما شاق و دشوار خواهد شد ابابکر چون آن سخن را
بشنید بر اشقت و مالک را گفت خاموش شو که تو از اهل سابقینستی و در راه اهلا
مجازه نمودی و انصحاب و هم نشینان و ائمه حضرت رسول بنودی پس مالک گفت
تو از اینها چه ضعیب و بهره است تا بگری انما کنی و همیشه ال تیمم که تو نموده اند از ادا
و ارزال و تابعان دیگر اقوام بودند ابوبکر چون آن سخن درشت از مالک شنید حاضران را
که گفتند که سید و در ساندین اعرابی بول کنند بر پاشنه پای خود را پس جماعتی بر
او سیخند و او را لگد کاری کرده از مسجد پرورن کردند و او پیش از او اسحال تهدید مینمود این
آیات را در رشته نظم کشیده خوب اطعنار رسول احد ما کان سینما و یا قوم ما شانی

و شان ابابکر اذ مات بکرام و مقامه فتکات و منبت الله فاصغر الظفری و چون ابابکر از
فارغ شد و نیز از خود رفت خالد رسید را که میان او و مالک است بنویزید که در زمان خلافت
کینه و کدورتی بود نزد خود طلبیده و بدو گفت که هرشت در مرد که میخای پس بر سر او مالک
این نویره را بهمانه منع زکوة بقتل آورد و قوم او را اسیر سازد که قیر سم که غلی در کارها اندازد
پس خالد صد بار برداشت و از مدینه سپردن رفت و چون میان قوم می خیزد رسید
در جنگ ندید و از شجاعت مالک که دلیراندار بود برتر رسید اظهار نمود که بن بجای
دیگر میرم و شب اینجا میمانم لاجرم مالک و قوم او او را اگر ام نمودند و ضیافت کردند چون
لطف شب شد خالد بر فراست و شمشیر برداشته بر بالین مالک آمد که بر فرشت
خود خاییده بود او را با شجاعت بعد و مکر کثرت و بعد از آن شکر باز بخواند تا سوار شوند و اکثر
ان قوم را کشتند و بعضی را شخ آمده که هر یک هزاره و دویست نفر از مردان قوم را کشتند
رسانیدند و زنان و فرزندان پشیمان را اسیر ساختند و مالهای ایشان را بغنیمت گرفتند
همان شب خالد طلب مالک را بفرستش خود آورده بوی نزدیکی نمود و سیزده غنیمت را
برداشته نزد ابی بکر آورد و چون این شجاعت را ابابکر از خالد شنیده نمود گفت این
خالد ایضا من سیوف الله و از نزد خالد را من سیوف الله بنمودند و فعل است که مالک این
نویره در ایام جاهلیت دوست و صاحب عرابین خطاب بود و چون قصه شکر مالک آورد
ایشان قوم او را بدین سینه کشیدند و آمدند و دید که خالد جامه پوشیده که از اسام و بدن زره کشته
گرفته و سه تیر بر سر زده و در سجده روی خوشحالی و انشای کشتن مالک و اسیر کردن قوم
می خراشد پس عمر باو گفت که ای دشمن خدا و رسول در جبهه پیغمبر خدا مبارزه دوست تاجی خرا
و حال آنکه تعدی کردی بر مردی از مسلمانان و او را بعد کشته و زن او را زهرام سیاه کشتند
انگاه دست دراز کرده تیر را از عمامه او پرون کشید و شکست و او را از مسجد پرون کرد و
و اندک که او قدرتی بهرسد تو را همچون مالک خاتم کشت پس خالد از مسجد کربان و نالان پرون

رشته زود ابابکر رفت آن ملعون عمر را طلب نموده او را از سخت نمود که خالد را در این واقعه کرامت
مکن که شمشیر ماست و آنچه کرده با من مکن که در صلحت و آن بود لاجرم عمر در آن باب کینه
چیزی نگفت و ابوبکر بر خالد حکم غذا جاری کرد و او را خند نزد زن مالک را با کجاست بود
بعضی روایات آنکه چون ابابکر مال زکوة از مالک طلب نمود مالک پیغام فرستاد که پیغمبر ما
از خود زکوة بتو بجزیم و تو را امر کرده که از آن مال طلب کنی پس چرا طلب چیزی که خدا
رسول تو را بماند ما مرست آنچه از من کنی لاجرم ابابکر نام پشیمان را اهل رده کرد و بان بهنا
خالد را بر سر پشیمان فرستاد و نام او ان پشیمان را کشت و زنان و فرزندان پشیمان را اسیر
نموده و در کتاب صاحب ذکر شده که حضرت رسال پناه مالک تا بن نویره را عامل صدقات
قوم خود ساخته بود و چون وفات حضرت رسول و خلافت ابابکر بران رسید ان خالد
بر فقر او قوم خود سخت نمود و ابابکر طلب زکوة نمود و گفت بطریق که در حقیقه حضرت
بفقر او قوم خود سخت نمود ان حال بان طریق عمل مسیکنه و باعث قتل مالک این شد و
خالد او را کشت و زن او را منتصرف شد و قوم او را اسیر کرد و بر او مالک نزد ابوبکر
و در آن باب ابی بکر سخن گفت ایشان را باو کرد و الا زن مالک را که خالد بکرامت حضرت
شده بود و عمر در آن باب عظمت بسیار بخالد نمود فایده بر آن مترتب نشد و خالد از زن
زد نکرد و چون نوبت خلافت بعب رسید فاست که خالد را همچون مالک قصدا بنامید خالد
از او که رحمتی شام رفت و در آنجا بود و در تاریخ طبری مذکور است که چون نوبت حکومت
بعب رسید ویرانندیشه قتل خالد در خاطر بود تا روزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع
شده عمر روی بخالد نمود گفت یا خالد تو فحش کردی که مالک این نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی
خالد گفت میان من و او عداوت قدیم بود و در حقیقت تشفیغ نفس خویش کشتم اما از برای تشفیغ
تو و ابابکر صلح برین عبادت کردم چرا که کشتن او سپردن آمده او را نوازشش نمودم
یا خالد انست سیفا الله و بان احوال در میان عرب مشهور گشت و بروایتی آنکه چون صلح

سعد بن عباد در مدینه بود عمر روزی باو گفت با من بیعت کن با این مدینه بیرون رو
و سعد شام رفت و چون عمر قصد قتل خالد نمود خالد گفت که از کشتن من در کینه
تا بشام رفته سعد بن عباد که بتو و خلیفه اول بیعت نموده بقتل آورم عمر از او راضی شد
خالد شام رفت و در شبی فرصت یافته سعد بن عباد را بقتل رسانید و خالد بعد از آن
سعد بن عمرو را هتاش نمود **ع** چه لغت گفت که سعد بن عباد را امر کان پسندم و نیزه گفت
مالک ابن نویره و نسبت امراته لامرکان پسینه و در کتاب جبهه المخرج از عبد الله
علی و الخراجی روایت است که حضرت امیرضا علیه السلام از پدر و جد خود روایت نموده اند که
روزی جمعی از شیعیان که از جمله جابرین برید جمع می بود بخدمت امام محمد بن عبد الله آمدند و از حضرت
سوال نمودند که آیا پدر تو علی مرتضی با است اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر را معنی بود گفت
گفت لا گفتند پس چرا خویله نبوت خلیفه که از جمله اسیران حکم و اصواب ایشان بود بگری
از ایشان گرفت امام محمد بن عبد الله گفت جواب این سوال را از جابر انصاری باید پرسید
که آن در زمان بوده و معاینه شده است حال نموده است پس آنحضرت جابر را نزد خود
طلبید و در آن باب از وی سوال نمود جابر گفت که من حاضر بودم که خویله با اسیران
بمسجد حضرت رسول آورده اند چون نظر خویله بر من شد من خود حضرت رسالت افتاد
بگریه و حسرت میاد و گفتم سلام علیک یا رسول الله این جماعت که است تو اندر
بطریق قوی و دیکم اسیر کردند هیچ گناه و خطایی جز اقرار بنبوت تو و دوستی اهل بیت تو
از من بر سر نه بعد از آن با اصحاب جمعی که در مسجد حاضر بودند خطاب نمود که ایوم چرا را اسیر
و حال آنکه ما کفر لا اله الا الله و محمد رسول الله می گوئیم بوی که گفت بوی خطه آنکه از تو ای زکوة
اقتناع نموده ای خویله گفت چنین نیست و اگر چنین باشد که مردان ما از آن استماع نموده
باشند زمان مؤمنه را چه گناه است و هر که از اصحاب رسول در مدینه حاضر بودند آن
زمان از بطریق تنگت و بنده کی بر خود حلال ساخت الا حضرت امیرالمؤمنین که خویله نبوت جبری

که بود

که باو راجع بر خلیفه است بمقتضای کرامتی که او را بود بکنج خود در آورد و چون حضار مجلس شدند
گفتند که یکی از اصحاب را چشم مار کن که شکر تو باشد و تکفل احوال تو شود خویله گفت
شکر من کسی نمیتواند بود که از وقت ولادت من و آنچه را نواخت بر زبان من بیاورد
و بر سر من گذشت تا حال جنود بدو یاران گفت کوی او را حمل برید یان کردند هر سه
میگفت که در آن اثنا عالم رموز عظیم امیرالمؤمنین رسیدند انروز و نومان و دیگر
مستقیمان شمر بودند ای خلیفه چون ما در تو را وضع حمل نزد گت رسید میگفت با برائی
وضع حمل این مولود را بر من اسان کردان و اگر غایب نگذار و اگر غایب ماکش کن چون
متولد شدی در ساعت زبان باوا بگفتن شهادتین کشوی و ببادر خود گفتی بسلامت من
رضادوی و حال آنکه عنقریب سید ولد آدم و همی رسول مرابحی از کنج خود در آورد و از او
سیدی مرا حاصل خواهد شد و ما درت این کلمات را چون از تو شنیدم شرم بود که تا آنجا
را از آنجا بر قطعه مس شمش نمودند و در وقتی که تو را اسیر میکردند او را بر آورده بر بازوی خود
بستی و ببالعه عثمان و جمعی از حاضران آن قطعه را از بازوی خود کشوده با ایشان نمود بهمان
طریقی که آنحضرت حکایت نموده بود مشاهده کردند حضرت امیرالمؤمنین خویله را بجا نگی
از خویله آن او فرستاد تا برادرش بدین حاضر شد برضا و رغبت برادر خود خویله او را بجا
کنج خود در آورد و در میان و پسران ابابکر این را از منجات و کرامات او می شمرند و روز قیامت
بر کسین بجای کردار خود خواهد رسیدان چیز فخری او ان شرافت اخلاص از قتل مالک و قوم او
و اسیر کردن زمان ایشان سبب منع زکوة نمود بلکه بواسطه میل و محبت ان حبیب سبیل بجانب
حضرت امیرالمؤمنین بود که مبادا که انصار و اعوان آنحضرت بسیار شوند و بدان توست
گیرند و خلافت از دست ایشان برود و اکثر انجما عتی که در زمان خلافت خلفای اولی
تمت رقت برایشان نهادند و در مقام اسلام ثابت قدم بودند اما اطهار استحقاق
خلافت اهل بیت رسالت و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان می نمود **ع** چه میگویند

لعمریک است از اول و جان از بعد با بکر و عمر عثمان طعون ثلاثه را پندت بعضی است و این کیست
حق و ان سر باطل دان **طعن هشتم** آنکه طیفه که صحابه از برای ابابکر تعیین کرده بودند بر او
راضی شده بر سر بنزیره و در انما خطبه شکایت کرده بر مردم شیع زو که من فرد و تمام
اصح تمام بدید تا بر آنچه تعیین کرده بودند چیزی زیاده کرده و در کتاب بعضا خلاصه الایمان
ذکر شده که چون ابابکر با بارت نشست هر روز ده مشقال نقره و کوفسندی از بیت المال
میگرفت و در کتاب زهره الایمان آمده که شهر اردر هم بجهت عایشه و شهنار در هم
جبهه گرفته تعیین کرد پس چون خلافت عثمان رسید گفت بخدا که من بکنیم شما آنچه پند
شما و حق فاطمه زینب کرده و طیفه هر دو را قطع نمود و ازین بسبب بود که عایشه فتوی یافت
عثمان چنانچه ابوسحن الثعالبی در کتاب لطائف آورده که عایشه که میگفت اقلوا
اقلوا اصراق المصاحف یعنی بکشید بکفتاد و بکشید روزنده قرانها و غسل ششم شخصی
طویل الحجیه که عثمان با او از روی صورت و حجیه مشابیهی داشت و حرکت عایشه عثمان
گشته شد پس ابابکر طعون باین داشت طبع و اسانت صفات چگونگی خلافت
باشد مولانا حسن کاشی فرماید **شعر** هر آن که مرفعی را با ز پس داشت بدین بخیزند
در دو غایت کسی کو بغض حیدر داشت در دل نصیبش غیر نفع بود یا نیت
جهت لعن بر ایشان بگویم که در دستم ازین بهتر و عانیت نازب و خاک پاک آمد و جوا
بنا پاکان از ان میل و هوامیت کنارم پر زور نامی سمین است از ان میل بگویند نا
نیت خدیو از انان قومی که او را علی در دین امام و شامیت امام حق کسی دانند علی
کش اندر بتر ما و خطا نیت **طعن نهم** آنکه مخالفات و موافقات و ازین اتفاق دارند که
روزی حضرت رسول با مهاجرو انصار در مسجد نبی از ظهر مشغول بودند شخصی بصورت درویش
و کفیان کرد صفها نماز بر آمده سوال میکرد و میگفت چون هیچکس مردم احسانی بر جنت
فایش نهاد روی دعا بجا آمد و بنده بی نیت کرد و گفت الهی تو و افعی که از مسجدی غیر تو

محرک چون میروم در این وقت برابر حضرت امیر المؤمنین رسید و آنحضرت در رکوع بود
و عبارت درویش دلریش بگوش آنحضرت رسید آنکشت مبارکت را بطرف من حرکت
داده درویش را معلوم شد که غرض صحبت آنکشت را از آنکشت آنحضرت بر آورده شکفت
بجای آورد و جبرئیل امین در این حال از جانب رب العالمین نزول کرده این آیه را در
امیر المؤمنین بنزد جبرئیل امین آورد **و اما اولیکم الله و رسول الله و الدین امنوا الذین**
الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم ذالکون یعنی تا کم و اولی تحقیق در امور شماست
مگر خدا و رسول خدا و آنکسانی که ایمان آورده و نماز بجا می آورده و در انما نماز و حالت
زکوة را استحقاق میدهند و در کتاب منج الفاضلین ذکر شده که چون جبرئیل امین آنحضرت
رسول فاند آنحضرت متوجه امیر المؤمنین شد و گفت مبارکت ما تو را علی بدر جبرئیل
نزدیکت بدر جبرئیل و ابراهیم خلیل چون صحابه از حضرت سید کائنات این حدیث
استماع نمودند تا بمرتب که چهار صد انکشت در آن مجلس سبائل دادند و انما نسل شاد شد
وان همه از برکات انمولای مومنان یافت و حسان ابن ثابت در آن روز در مدح متوالا
مومنان این مضمون را در رشته نظم کشید **عریه** فانت الذی اعطیت ذاکنت **الکما**
فدکت نعوس الناس با حیرت که همانرا نزل فیک الله خیر ولا یر **عریه** فانت الذی اعطیت ذاکنت **الکما**
و امام غزالی که در میان انکار ابل نیت حجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین
نام کرده ذکر نموده است که آنکشتی حضرت سلیمان بود که بدست جمعی از بنیان افتاده بود
تقریبی در خدمت آنحضرت داشتند و از ابراهیم خلیل و هدیه بخدمت رسول احقرات
والد او روند آنحضرت اورشاه اولیا و سرور او صیاح نیت و شفقت نمودند و در وقت
خدیو فرموده حضرت رب العالمین جبرئیل امیر محمد سید المرسلین و سوال نمود و چون
از بیجا پس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را باین عطیه خود وقت کرد انید نائل جبرئیل و فاق
آنکشتی حضرت سلمان بود و در کتاب فتوح ماب القدس از امامی شیخ شریف نقل شده که آن

اکثرین وزن حلقه آن چهار مثقال بود از نقره و وزن نیکین آن پنج مثقال بود و کین آن
یا قوت مرخ بود و قیمت آن خراج ممالک شام بود که سیصد شتر از نقره و چهار شتر از
طلا بوده باشد و آن از طوق ابن حمران بود که حضرت امیر المؤمنین اورا کشت و اکثر ترا
از انگشت او پروان کرد و بخدمت حضرت رسول آورد و حضرت از ابامیر المؤمنین بود
ناصر خسرو فرماید **بیت** انچه علی داد در رکوع فرو بست . زانچه همه مردم و حاکم طائی و در بعض
تفاسیر آمده که چون این آیه در شان آنحضرت نزل نمود ابابکر را بخواطر رسید که نوحه
که با آنحضرت در این آیه شریک باشد یکی از منافقان گفت دروغی که در مسجد در میان
از صحابه در نماز بپشم در حالت رکوع بیا و از من سوال کن تا من اکثرین خود را بنویسم
و با علی در این باب شکر گفت نمایم و در این آیه شریک باشم از منافقان گفته اند
بیدین محل نموده در آنحال آمده از او سوال نموده ابابکر بیدین با آن مریدان هر چند
نمود که آن اکثرین را از انگشت پروان نماید هیچ سخن نرشد و آن مقدر تکلمش
نمود که نماز خود را باطل و عاقل راحت حضار همه ادراک آن نمودند که نماز او باطل شد
و مطلب او چه بود **طعن هشتم** آنکه شکر اسلام در جنگ حنین از ره کذب عین از او
چشم ابابکر بود و بین آنفریقین مشهور است شکستی که در روز حنین با بکر اسلام
از ره کذب عین و از شومت چشم بد بود و لکن اعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت همین
یعنی چشم زنده ابابکر بود و بعضی از اهل سنت نسبت بدیکری میدهند پس شکر حضرت
پس غیر بعضی دو هزار مرد و بعضی دوازده هزار مرد یا شانزده هزار گفته اند چون ابابکر کمر را
بان عدت دید گفت آن نعلب ایوم من است که ای ما امر و از آنکی شکر و شمن و پارسای
خود مغلوب شویم شد چون این خبر رسید بشهر رسیدند پس نندیدند و آنحضرت عین
و شومت چشم ابابکر چنان چشم زخمی شد که شکر اسلام رسید که ایشان بر سنگناخی رسیدند
و بدفعات یکدیگر شدند و عسکر دشمن با بکر چهار هزار کس بود و در راه بر ایشان گرفته

بجانب را

چنانرا بنحوی متفرق ساختند که حضرت رسول بغیر از کس نماند چنانکه حق تعالی فرمود
و در حسین اذ انجبتکم کفر تکلم فلن نعین عنکم شیئا و صافات علیکم الا
بما رحبت ثم ولیتهم مد یومین یعنی در حنین که انوادی است میان مکه و طایف
و حضرت رسول در آنجا با شکر موازن و تعطیف مقاتله فرمود و موجب آرد و شمار بر یکجا
شکر شاپس دفع کرد و از شما کثرت شما چیزی را از مصلحت دشمن و ننگ شد بر شما ازین
انوادی با کثرتی و فراخی که داشت پس شپت بدشمن کردید و بر شپتید از خوب در حالتی که
هنوت گمنده کان بودید حضرت امیر المؤمنین پای ثبات افشرد تا شبح نمود و لکن
از فضیلهای عیب که کفر کان ابوبکر الذی عانتم و علی اعانتم یعنی بود ابابکر آنکه هر چند
با شکر اسلام که همه کس بخت داشت دادند و بودند حضرت امیر المؤمنین آن صفت در یک بعد از
شکست لشکر اعانت و یاری نمود تا شبح میرشد و ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقاد است
که عین ابوبکر بوده در عقیده اشاره بان نموده گفته است **عریه** و بجهت نامن القوم کثرت
فلن نعین شیئا ثم هرول بدبراه و صافات علی الارض من بعد رجبها و لکن حکم لا یلیق
بالام یعنی بجهت آوردن دیکتاد میر ازین جماعت بسیار لشکر خودش و دفع نکردن کثرت
از عقیده دشمن پس کثرت و رفتن ابرو در حالتی که شپت داده بود و هر ول شکر شپت بر غیر
و بر شدی روشن است و ننگ شد بر او زمین با وجود فراخی و رضی الی را حکم است که دفع نشود
بجادر و مراد از رضی آید و یوم حنین است و قرینه بر اینکه مراد او ابابکر است آیات سابقه و لاحقه است
اگر کسی فایده کثرتین خود کند رجوع بقصه بشود باید کرد و ملاحظی شود شیخی در شرح گفته و قد سار
فی عشرة آلاف من المسلمین متعجب ابابکر من کثرتهم فقال ان نعلب ایوم لقله فانه من و اما
باجمع یعنی تحقیق که راهی شد و روی بسیر کردن نمود حضرت پیغمبر باده نیز کس از مسلمانان
پس تعجب کرد ابوبکر از بسیار ای ان شکر و گفت که مغلوب شویم شد ما بعد ازین بسبب
پس انهم را یافتند بیایمی و چنان که پیشتر من شد که رو پس نکردند ای ناصبی ظاهر است که شپت

از کسی در زالت و تنگت جوصلگی و دانات بیخیزد و صاحب این عیوب خلافت و امامت را
نشاید **طریق پنجم** روایت کرد که در وقتی که حضرت رسول از کفار فرستاد از آنکه معطر فرزند
ابا بکر در راه دچار سبیدار گشته حضرت بنوی جنبه آنکه سبیدار کفار را از آن واقع خبردار
گند او را همراه خود بخار برد چنانکه در کتاب نوز و بر آن که از صفات اهل سنت ذکر شده
که فاطمه رسول الله علیا فاطمه علی فرشته و شیعیان این اتفاق آن بدست می آید فاطمه معصومه
الی الغار یعنی امر که حضرت رسول علی را که بجای او بنما بد و بر سید از پس سبیدار تحفه که بساوا
دید آنحضرت را بخار بود که بخار فرود من همزاش بودم و در کتاب ریاض الایمان
آمده که چون صدی پای مشکان و در غار یکوش ابا بکر رسید فاطمه از گریه و زاری بنمود که شاید فاطمه
او را زور استنیده بخار در آید و آنحضرت که فخر کرده و هر چند آنحضرت کلام لا تحزن این
میخواند بدن منافق سپیدین اثر نمیکرد و ترک فریاد و بی قراری نمینمود تا در آن اثنای
پای آنلعون را که نیدان در دلمر زده چون بار بر خوچید و بر روی خاک می غلطید حضرت
مقدس نبوی آب دهن مبارک خود را بر چشم مار کرده ان ناپاک آکنده و جوع و الم
تسکین یافت و آنحضرت باو گفت که هرگاه بناحق پای نامبارک خود را بجای که از تو نباشد
گذاری این درد عود فایده کرد و در ایام خلافت ناحق خود را متقلب روی سیه هرگاه پا
بزمیکنداشت اندر دالم عود نمینود و شیخ عطار اشاره بدین نموده **پیت** بر کن حدیث عطار
که عازبت نزد عقل ان حزن پشیمانی شیخ معوم باشد امام انکه بغیر اینش بوده ماره آن
امام گزیده که با برم **حکایت** در کتاب فضول الحی تذکوره است که در کوفه در جمعی کبر شیعه
و سنی مجامعی ماسند و ابو جعفر محمد بن الطاق که از علمای شیعه است و این حدیث که از او نشنیده
اهل سنت است در آن مجلس حاضر بودند این ابی حذره گفت که ابو بکر کجا رخصت افضل است از
علی و شید را دروغ آن مکن نیست اول آنکه با حضرت پیغمبر در کجا دفن است و دوم ثانی آنست
در غار سیم آنکه غار با روم او کرد و در وقت وفات رسول چهارم آنکه صدیق است این

مؤمن گفت که من بر تو ثابت می سازم که علی افضل است از او و از بسبب صحاب این چنان
صفت که ذکر کردی مثال صاحب تو با بکر است و اطاعت علی بر تو لازم می آید و مردم
و رض رسول و بدلیل و اینجاست محبت میان ما باشند مؤمن الطاق گفت ای ابی
حذره پیغمبر را در خانه خودش و حق کردند و خدی تعالی طلاق را منع نموده از دخول
خانه آنحضرت الا باذن آنحضرت و اعتقاد ناقص شما که از امیر است و ایند یا صدقه با آنکه
مسکونید که پیغمبر امیر است بغیر آنکه امیر است کبری العالی شیعه خصمه نیم زرع سید
و اگر صدق کبری کافر و دم شریک بودندی باقی و در شرح حضرت داند و به جمع مردم
دخول خانه حضرت در حیوة و حماه بی اذن معصیت است و معلوم همه شما است که
حضرت رسول امیر است ابواب همه نموده از مسجد با رضای تعالی غیر از خانه علی مقتضی بود
که هر چه بر رسول و در آن مسجد حلال بود بر او نیز حلال بود پس حصار گفتند که چنین بود پس
مؤمن الطاق گفت که ای ابو حذره ربع دین تو رفت و این نسبت صاحب تو نیست که
مثالب و معایب است و آنکه گفتی که ثانی اشین از جانی الغار و را که کتب شما ثابت است
که در شب حضرت امیر المؤمنین در فرانس حضرت فاطمه سیدین نماید حضرت
رسول ابا بکر را همراه بخار برد از برای آنکه سبیدار کفار را از آن خبر بد چنانچه در همین طبعی
این حکایت ذکر شده بیان آن مفضل آمده پس حصار گفتند چنین بود پس مؤمن
گفت ای ابی حذره اضعف دین تو رفت و آنکه گفتی ابو بکر صدیق است ابا بکر گفت
بفر که اقل سبب من نمائید که نسبت من بهتر از شما اگر صدق می شود اول دعوی خلافت
من است که در اضعف نسبت من بهتر از شما و نفعی خیرت از خود نمیکرد و یقین میکند
امت را شد بهترین امت فایده بود و نفعی خیرت و بهتری از خود نمینماید و علمای سنی
متفق اند که حضرت امیر المؤمنین بر سبب سبب گفتند اما صدیق الا که حاضران جمع گفتند
راست گفتی پس مؤمن الطاق گفت ای ابو حذره ربع دین تو رفت و آنکه با مردم

در همین مرض و بیماری حضرت رسول نماز کرد و این فضیلت صاحب تو را تمام شد بلکه حضرت
او نزدیک رسالت که اگر با حضرت رسول بودی او را عزول نمودی از آن نماز که امر بان
بود و حال آنکه بی اذن رسول بود و چون واقف شد با وجود صعبت بیماری آمد و او را در کرد
تا بعد از فوت آنحضرت طلب خلافت و امامت نکند و مردم نیز بدانند که او قابل این
نیت و اگر امر نموده بود که با مردم نماز کند در زنگت سوره براءت و عزول آن بفرمان خدا
خداوند تعالی بود و این دلیل واضح است که ابابکر استحقاق خلافت نداشته است
همه تصدیق نمودند بعد از آن گفت یا اباعبدالله من تو تمام رفت اما دلیل مستان
خداوند تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا کونوا مع الصادقین بدستی علی بن ابی طالب
بارین منصفیت چنانکه حضرت عزت جل جلاله میفرماید و الصادقین فی المباسد و الصلوات
و حیثین المباسد الذین صدقوا و انک هم المتقون و اجماع امت است که
امیر المؤمنین اولی است باین امر از غیر خود زیرا که هرگز فرار از سر که کار روز از خود چنانچه
ابابکر و عمر و عثمان و سایر منافقان نمودند و اگر علمای شما اعتراف بفرار ایشان داشت
و در کتب خود ذکر کرده اند و حضرت رسول فرمود که ای ناکرک فیکم الثقلین ان منکم اهل بیت
تصلوا بعدی که کتاب اهد و عترتی و امثال این بسیار است و اما دلیل عقل آنکه مردم باید که
اطاعت عالم کنند و اجماع امت است که علی علم زمان است و هیچکس از علمای فریضه انگاه
این نتواند نمود پس هذره فحش شده از مجلس بر خاست **طعن** باینکه محمد بن حنفیه
طبری شافعی در تاریخ خود نقل کرده که چون ابابکر از رفتن حضرت رسول بجانهاش غار
مطلع شد بر صحت تمام راهی شد که خود را بخدمت رسول اهد بر باند و چون شتابی
بود از غار بگریزید که یکی از کفار است فاست که تند تر راه رود و بنده غلیظ مبارک است
پاره شد و انگشت بزرگت پای مبارکش بر سنگت آمده بشکافت و خون بسیار رفت
و چون بخدمت آنحضرت رسید از خوف آنکه مباد از رفتن بکار کفار را مطلع سازد

باید

بهرمانی راضی شده و یکی از آنکه گفته اول دم سفکت من رسول اهد بجنایه ابابکر یعنی اول
خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت بسبب جنایت ابابکر بود **طعن** باینکه
معنی آید و قول خداوند تعالی که فاکهت و ابابکر و عمر مذ استند چنانکه گفته اند فخر فرمودند
فلا افرض یعنی فاکهت را میدانیم که چه چیز است و آیا را میدانیم و چون این چیز بمولای من است
فرمود که آبا چه گناه حیوانیت چنانکه بعد از وفات او با در کلام مجید واقع شده است عالم
و انعام کم پس هرگاه کسی دعوی خلافت کند و خود را بنشیند پیغمبر اند باید که جمیع
مسکلمان مردان را صل سازند تا آنکه مثل خود در وصل مانده معنی آید از آنجا که در صاحب هوش
و پیش پوشیده نیت که هرگز از روی عقل و نقل نظر کند بر او ظاهر روشن میباشد که ابابکر
معلوم از هیچ قسم فضل و دانشی نبوده و اکثر امامی که اهل سنت و فضیلت فطنانی شد در کتب خود
ذکر کرده اند موصوفت یا اگر امامی بوده است که حضرت رسول در شان نزوح قبول فرموده اند
پروان و متابعان ایشان باین تغییر و تبدیل بود و جبهه جریب قلوب بجا است این طعون در موضوع خلافت
ایشان در دو لیا در باره ابابکر و عمر و عثمان ذکر نموده اند مجلی از آن بعد ازین ذکر فابعد شد
از پیغمبر اول کرد کسی که بگویند کسیت علم کتاب در جواب از راه موافقت گفت نیت آن
جز علی نکند در باب **طعن** در آرزو آنست بصری که در محبت ابابکر غالی بود و نیت که ابابکر
برین گفته که من بطن بر داری شمار اجماع فرمان بری من است خدا را پس اگر گفته و معصیت
و اطاعت حق تعالی نکنی شما نیز اطاعت من نکنید و اگر دیدید که براه راست میرودم تابعین
شوید و اگر از راه راست گم و براه کج استم از من کنار و کنیدا ثبات جو از کنار و عصیان
نمود کرد و رعیت راه و حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس بجان او در بعضی اوقات
واجب الاتباع است و در بعضی اوقات نه و چون بجز خطا و معصیت نسبت بخود کرد که من
کنند و گوید همه خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت را اعتماد بماند و چون و اثنی باشد برین
افعال و اقوال او بلی بر کس خود را بهتر می شناسد و طبعی که بعد ازین مذکور شود موافق نیت

الفکره

سیل

باندک تعاقب اما چون این برسد و طعن از طریق مخالفین است چه حججت مذکور بود این
اوراق را مین ساخت تا فرج هفتاد سال شیعیان و غلامان خاص با خلاص حضرت
امیر المؤمنین باشد و منافقان و ناصبیان از غصه و درد بمیرند یا اگر چون بر اجالات
و میمه غیر منیه مقتدایان خود مطلع شوند از طریق ضلالت بطریق سقیم عدول
نمانند **طعن پنجم** میزند استفق علیه فریقین است که ابوبکر بر نبی کفینه که مراد شیطان است
فجی سیدم را اگر کار درست و راه راست را در راه راست گویند و اگر بر راه غلط و کج راه
مرا راه راست آورید و ظاهر که شیطان او شیطان نیست که باطل را باطل گوید خود در
قبول ندارد و ندانسته و در میدان تبیین کوی مسابقت از او بوده و او را فریب شیطان
او از این خطاب است چنانکه در تفسیر علی ابن ابی طالب میسطور است قوله و تعالی و هو المومنین
الظالمون علی یل یعنی روزی که بدانند کبیر و ظالم دست نای خور و مراد از روز قیامت
قیامت است و مراد از ظالم ابوبکر است بقول یا لیتقی القتل مع الرسول **سپه**
یعنی ابوبکر که یادی کاشکی من فراموش کنم با رسول الله راه راست که دوستی علیست و او را
ولی قدا و جانشین حضرت مصطفی صید استم با ولی استقی القتل مع الرسول **سپه**
یعنی ای و ای من کاشکی من فراموش کنم با رسول الله راه راست که دوستی علیست و او را
بدستی که بر کرد و ایند و گمراه ساختن مراد دوستی و ولایت شاه سر بر پادشاهت و کائن
الشیطان للافسان خلق الامراء از شیطان عمرت یعنی عمر که گمراه کننده و فریب
دهنده انسانست و لهذا بکر و جیلد ابوبکر تا و اینا زلفیه و اضلال او نموده و او را فریب
خود زنا بر سر کرد ایند و بر عقل ظاهر و روشنت که آن ضلال مضل بعد از صلوات حضرت رسول
از او رفتا بدربار شیطان است شده تبیین مگر اکثر است را بضلالت و مگر ای اجنت
مگر ای که طایفه ناجیه اثنی عشره اند که نور هدایت رفیق راه ایشان شده و دست بجزوه الوفا و
جیل المومنین ولای حضرت امیر المؤمنین و ذریه علی بن اوزده از و سوسه و کید آن ملعون رسند

و بنیان سعادت دارین و دولت منزلین فایز گشته شد و فرمود سی طوسی گفته **طعن** علی بن ابی طالب
حسین و حسن همین یکدزدانم از ایشان سخن نذریم با دیگران هیچ کار بهم علی یکدزدان بود
کار **طعن چهارم** که در کتاب اجتماعی شیخ طبرسی ذکر شده که ابو جعفر را و صحبت نکرد و در
بود و چون با او نوشت که از خلیفه رسول الله ابوبکر بنزد ابو جعفر بداند که مردمان مرا بجهت کبر است
برداشتند و تو نیز بنویس و گفت قوم با او بر من صحبت کن که من امروز خلیفه خدایم و هر چند
تراقی تو را بهتر باشد و او در جواب نوشت که نوشته بودی که خلیفه رسول الله و جانشین او
و زمان مرا بخواست برداشته اند چه کبر من هست چون من خلیفه خدایم پس تو خلیفه
باشی ز خلیفه رسول الله و خلیفه خدا و اگر فریاد او را گفتی تو را بجهت کبر استن تو خلیفه کرده اند
پس من از تو استم باست مرا خلیفه کنند و تو بر خلاف حکم بر پدر خود جانشین خلیفه
شده و تو خود میسلی که این امر حق تو نیست اگر حق را صاحب حق که علی ابن ابی طالب است
و اگر ای تو را بهتر است که تو از عمده این امر برینی آبی و کتابت تو تحت اصفه است و اگر
امر را بگردد رسول باخته اهل پیش باین سنز او از ترند و اگر شرف من باقیستن از نوشتن
ترم دستام و چون آن کتابت بائی بگریسد از پدر آزرده شد کتابت پدر را بگشت حضرت
این طعن است که پنج طعن حساب میشود یکی صحبت نکردن پدر با ابوبکر امیر شدن بر پدر و یکی
کتابت پدر بگشتن و یکی خود را خلیفه خدا و رسول نوشتن و یکی کذب و افترا بخدا و رسول
گفت دادن و تو قاهمی این را بیک طعن حساب کن و قاهمی پنج دمن ای ناصبی سیدین خاطر
یک طعن حساب کردم که پر دولت نوزده تا نسیج این سعود آمده که وفات ابو جعفر در ایام
عمر این خطاب بود و حضرت و نه مر حل از مر حل زندگانی علی نمود **کتابت** در کتاب خراج انصرا
امام جعفر صادق روایت است که روزی حضرت امیر المؤمنین بائی بگرم طامات کرده گفت ای
میلدی یا فراموش شده که حضرت پیغمبر خدا امر کرده بود که با امت من است که ای و با
مؤمنان بر من سلام کنی و تابع امر من بشان من شوی ابوبکر گفت اگر دیگر برادر این امر که میگوید

عکس میاخی که میان من و تو حکم کند من بگفته اورا منی میشدم آنچه حضرت گفت که این ثالثی که
میگویی اگر رسول الله خودش باشد راضی خاهی بود گفت حضرت رسول را چون تو اعم
و بیشتر بود که با آن مسجدی قبار و عجم چون بان مسجد رسیدند دیدند که پیغمبر خدا در مسجد
نشسته است چون حضرت رسول را چشم برایشان افتاد فرمود که ای ابابکر من تو را
تکلفتم که نماز گفت علی کنی و او را تابع و فرمان بردار باشی گفت علی با رسول اقدس بگردد ام
بعذر زین شرط کرده ام که نماز گفت با علی کنم و چون بر شمشیر او راه دیدند آنچه
و شنیده بود نقل کرد و گفت که سحر جانی باشم را فراموش کرده و این قسم خیز تا
از ایشان بعید میدانی چندان و سوره شکر کرد که پیغمبر را ندیده انگاشت و سخن او را
نشنیده باز بر سر کار خود رفت و رسید با آنچه رسید **طعن پانزدهم** آنکه در صحیح مسلم
و بخاری ذکر شده که در وقت خلافت ناقص خود مکرر سب گفته بگفت چه بی بکر گفته ای
اعتدال مسلمین مشرکانه مثلها فاقه و معنی جمعیت کردن بانی بکرگانی بود از روی حسود
نارزومی سکر و تیر کرده باشند و نگذاشت حق تعالی بکر خود مسلمانان را از شر او
آن بچیت پس اگر کسی بعذر زین بکر کرد و بچکر مثل و مانند آن بچیت باشد بکسر
و از این کلام که مینویسد دوم گفت لازم می آید خطای او با خطای ابابکر چه در کتب شده اند
این دو ملعون چیز را که موجب قتل است از برای آنکه اگر ابابکر قابل و لایق خلافت و امامت
بود و مردم در بیعت او بر صواب بودند و در این کلام خطا کرده باشد و کاذب باشد و نفاق
و بیعت بخلی اول لازم آید اگر در این کلام صادق بوده لازم آید که ابی بکر لایق امامت
و خلافت نداشتند و مردم بر بیعت او باطل بوده اند و مکرر اول بیعت با ابی بکر چه در کتب
شده باشد که موجب قتل او باشد و مردم بنیدار نخواستند که این قسم فرخات که از پیغمبر و امام
خود نقل می کنند و در کتب خود مینویسند بی چون چنانکه بطلان مذنب محرمه ایشان ظاهر
شود این قسم سخنان بر زبان ایشان جاری می شود تا روز قیامت که گفته نوشته آن لایقین

حجت باشد **عریه** و توضیح صحیح عند البرایه از آنکه آن شهوات مخصوص **طعن شانزدهم** آنکه
اعتدال این بیست مرتبه در زمین برشته بشک کفار داخل شده و خالد و لید و اورا در حاکم
گاه بگرفت و نزد ابی بکر فرستاد و اعتدال حسب الشرح مستحق قتل بود اما بکر را خود
کرد که اعتدال از کار بر عسب و او را و پدر او را چون ما چندین خدمت کار بود اجرائی
بر او نکرد و نماز خود را بر زنی با و داده گفت اگر در جاهلیت بودی این نخست را را تیره نشدی
و اصیغ خویله حصیده در این باب گفته که یکی از آیات ان امنیت **عریه** امکان ثواب است
احیاناً و مکان ثواب الکفر ترویج الکبری یعنی بجای مرتد شدن او از زنده گذاشتی و
کارش در ظاهر مکرر زنی با و دادی امام وقت و نلیفه رسول چنین باید **طعن هیجدهم**
در کتاب لامع الانوار و در کتاب حسن الکبار مذکور است که حضرت پیغمبر در مرض الموت
خطبه خواند و در آن خطبه فرمود که خدای تعالی فرمود که از ظلم هیچ ظالم درنگند و پس
نزد من انمانتی یا حصاصی باشد باید که مطالب آن در دنیا از من بکسب و اقیامت نگذارد
در آن اثنا عکاشه محسن اسدی بر فراست و گفت یا رسول الله کبر و زمین تا زبانه زدی و
من بر بنه بود و امر و ز قصاص آن میخواهم مگر بگویم که بفرمای قیامت نیفتد آنحضرت
تا زبانه را طلب نمود و با و داد و گفت مبارک را بر بنه ساخت عکاشه بالای بنه آمده تا زبانه
بیک طرفت انداخت و روی خود را بر کف مبارک و مهر نبوت آنحضرت مالید
یا رسول الله پس از جان من فدی تو با من از تو شنیدم که هر که بوسه بر مهر نبوت زند
اتش و در زخ بروی حرام کرد و در غرض من آن بود که این شتر شکر در یافته خود را از آب
دو زخ غلاف سازم تا آنکه قصاص کنم و بعد از آن ابابکر لعین بر فراست و اراده کرد که تو
مهر نبوت بوسد آنحضرت فرمود که سبقت عکاشه و مانع اند که مهر نبوت با من
ناید و این بر با منیت ظاهر که ابابکر ملعون از اهل دوزخ است و اگر او از اهل دوزخ نبود
حضرت رسالت که رحمة العالمین است مانع او از بوسیدن مهر نبوت نمی شد

بگو **طعن پنجم** اسم آنکه جنبل نامی از بهشت آورد اما بکر حاضر بود حضرت رسول و غیره
 و سنین علیهم السلام از خوردند و با بکر حصه از آن طلب نمود و چون میوه بهشت بخورد
 بهشت را حضرت نیست که بخورد تا غافل کرده با حصه نندد نامی ناصبی اگر کسی از آنکس
 باشد میسند که شخصی که قابل آن باشد که او را زیاده بهشت اضنیب حصه باشد قابل
 آن خلافت و ریاست و امام میباشد که منصوب من عند خدا بوده باشد آنکه از پیوست
 علی خست و کرده و عمر و وصیت ابابکر را بشین رسول خدا شود **نظم** شماره پانزدهم که
 چند نهاد پای نقدی معاندین **طعن ششم** همروا که در خوردنیت و فرار است لیان
 مقام **طعن نهم** در کتابت صفات روحیت از سعید بن العبدی که سوال نمودم از
 حضرت امام زین العابدین که فدای تو شوم ابابکر حضرت پیغمبر و رحمت است که معظمت
 مشرف رفیق بود پس در کتاب از آنحضرت جلد شامم سر بود که چون ابابکر در خدمت سعید
 بمسی قیافه آمدند حضرت رسول اشعار قدوم بجهت نزد حضرت امیر المؤمنین می شنید
 ابابکر یا حضرت گفت پیا بر رویم بیدینه که اهل بدینه از دستم در مبارکت شما سر و فاه میشد
 و اشعار آمدن علی ملک که کمان ندارم که او تایکاه دیگر سایه حضرت رسول سر بود که
 ازین منزل کوچ کنم تا آنکه بر او را بر او چشم من میاید پس ابابکر در چشم شد ازین سخن و جسد
 با میر المؤمنین و این اول و ششمی و حد و قی بود که از ابابکر ظهور رسید بسید کانیات
 و حضرت امیر المؤمنین و ابابکر از آن منزل از خدمت حضرت رسول جلد شده بعد از حضرت
 خانم سبستین در آن منزل توقف نمود تا حضرت امیر المؤمنین از کعبه و با اتفاق داخل
 طیب شد **طعن هشتم** در کتاب فضول الحج ذکر شده که بخاری صحیح خود روایت نموده
 بعد از صلوات سید کانیات اسامه جمعی را که حضرت رسول در کت مکم او کرده بود و طاعت
 پس ابابکر کتوی نوشت با اسامه باین طریق که کتوی است از ابابکر رسول خدا با اسامه این سید کانیات
 اسامه بداند که مردم الا بق خلافت پس شد و نیکو کرده اندند و در خطایم امور العبر است حاج

بسیار است باید که حضرت توقف نمودی و است سلام و اسامه در جواب نوشت که ای
 بکر کتوی از تو بمن رسید آخر آن لغت اول آن که اگر تو عذبه رسولی چه و افلا در که مردم تو را
 لایق خلافت دانند و تو را عذبه کنند و اگر مردم تو را عذبه ساختند خود را عذبه
 گفتن چه صورت دارد و ای ابی بکر که تو را حضرت توقف داده که تو خصم توقف عمر را
 میخوانی و اگر کسی نیکت تامل نماید این چند طعن است که بر غلیظه اول لازم می آید **طعن**
نهم در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که چون ابابکر عذبه شد اسامه باین زید را از آن
 انشیک که حضرت پیغمبر فرمود است بود که شام روید غزل بنود و فالین و سید کانیات
 او منصوب کرد و ایند و کاتب شام خست **نظم** کسی که غزل کند که از نبی شد اضنیب
 پیکر زید شد دعوی وفاق **طعن دهم** صبح روز قیامت چه حال فایده است کسی که در حج
 می نفاق بنی **طعن یازدهم** در آنکه فحاشا لعلی را دعوت بیعت خود کرد و او ابانمود و گفت امر
 امامت مخصوص حضرت امیر المؤمنین است و تو فایده این همه نداری ابابکر گفت که او را
 اش الله خداوند مظلوم در میان تش کلمه عرض کرده بهشت فراهمید و هر چند او را ان
 عمل مخالفت نمودند فایده کرده بال او در کوشش با نده با ابابکر حضرت رسول را شنیدند
 می فرمودند لا عذبت انار الارب النار یعنی نه از او است که کسی بهتش عذاب کند
 کسیر العیز از حق تعالی که صاحب آتش است **حکایت** در کتاب کفایة المؤمنین و در کتاب
 فضیح الجراح از مسلمان فارسی روایت که زنی بود از اشعار که او را تم فروه کمی گفته
 سکه خلافت بناحق ابابکر بود و مراد از آن منع نمود و از عجبان حضرت امیر المؤمنین بود و در
 بان تر غنیب بنمود چون این خبر یافتی بکر رسیدم فروه العتقل رسانید قریب ام سر
 او را برده بر در خانه نشد و فرخ نمودند در وقت مولای مؤمنان در مزرعه بود و بعد از
 روز بعد نیز شریف آوردند سلطان فقه ام فروه در بعضی سخن حضرت رسانید مولای مؤمنان
 مستوبه فانه ام فروه شد سلطان کوید من نیز در خدمت بودم تا بسیر فرام فروه رسیدیم

در اطراف قبرش چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر کدام یکدندان مارمانند یافتند
در منقار داشتند و در روز آخر قبر او داخل شده بیرون میآمدند چون آنحضرت را دیدند با آنها
خود را باز کرده با اتفاق آواز بر داشتند و چندی پس عرض کردند که بغضیدیم و حضرت
مثل کلام ایشان جواب داد و آنحضرت در برابر قبر ام فرزه ایستاده دست مبارک
بدعا برداشت و بیکت دعای آنحضرت قیرام فرزه مشق کردید و ام فرزه از قبر روان
و جامه سندس سبز بهشت و برداشت و گفت یا مولای پرانی فحانه خواست که اطفالی بود
و کند خدای تعالی قدر تو را ظاهر کرده این چون این خبر بائی بگر طعون و عساکت رسید غیبت
متجرب شد نه حضرت عالم فرزه را بخانه شوهرش فرستاد و در پی بکیر از او متولد شد و
از شهادت حضرت امیر المؤمنین بشکاه و وفات یافت **طعن پنجم** آنکه ابوالبائی بگریه
نگردد و هر چند رو عده و عید نموده فایده نگردد و هر چند او را امر نموند و التماس کردند که باکت
نماز بگوید راضی نشد **طعن ششم چهارم** در کتاب کشف الابرار مذکور است که حضرت سید الشهدا
روزی بر وضو رسول نشست بود او بگریه میگریه کرد و گفت یا فاطمه زهرا صابک است ایلات
ربعای منی ای فاطمه زهرا فون شد در شب چهارشنبه و مراد آن طعونان بود که هر که در شب
چهارشنبه در فون شود در عذاب است و در آن شده حال ابد است و ازین گفتن منافق
ظاهر شود که ایمان بحضرت رسول بنیاد شده و تصدیق قول آن صادق القول نموده با آنکه
مطلب و تدعایش از او و اندامی سید الشهدا بوده نموده با قدمین بده المقتضی **طعن هفتم**
آنکه حضرت رسول و آل او در حج ازین بود خرید بود و قیمت از این بیوهی رسانیده بود و فاطمه
که همت آن بمن رسید حضرت پیغمبر با بکر و عمر هر که ساخت ایشان از رسول خذ و او
قیمت گواه طلب نمودند بعد از آن آنحضرت امیر المؤمنین را حکم ساخت امیر المؤمنین تصدق
قول رسول نمود و او را به همت دفع و گفت یا رسول الله ما تو را بوجی ایستاد تصدق کنیم
چگونه بمن در عین کنیز کینیم آن دو طعون از گفته خویش نادم و پشیمان شدند

خاست نمودند **طعن هشتم** آنکه حضرت رسول و آل او در حج خطاب را تولیت صدقات
دو دانانند دست او را مغزول ساخت و با بکر عمر را تولیت جمیع مسلمانان دو پس چگونه
فاصلیت تولیت صدقات نداشته باشد او را متولی جمیع امور مسلمانان سازند **طعن نهم**
میت آنکه ابوبکر روزی بر منبر حضرت رسول رفته و وعظ مینمود حسدیت میسوزید
گفتند این مقام چه است و تو را فاطمیت آن نیست که در این مقام نشینی و او نشانی
از منبر بر کشیدند آن ملعون نخل و منغفل از منبر برآمد **طعن دهم** آنکه خالد بن ولید
پسید بازن مالک بن نویره در همان شب که مالک را کشته بودند زان کس کرد و ابابکر حدیث
جاری نکرد و بسبب دوستی و محبت ابابکر با خالد آن بود که خالد را از دشمنان حضرت امیر
المؤمنین میدانست **طعن یازدهم** آنکه مطلقا ابابکر علم با حکام شریعت نداشت چنانکه
از او پرسیدند که کلام چه است و کلام شخصی است که او را پدر و پسر نباشد و فوت
شود و جده او از ابابکر پرسید که از میراث بمن چه میرسد گفت نیلایم در کلام حدیث
رسول که تو را حقی باشد با آنکه مغیره و محمد بن مسلمه با او گفتند که حضرت پیغمبر صبره را سب
مید و در بعضی تقاضا کرده که بر او در پیری و بر او را در کلامه سب گویند و در کتاب
مرات المنجی آمده که در وقتی که از ابابکر از معنی کلامه سوال کردند گفت کدام آسمان است
اندازد مرا و کدامین زمین بر او مرا که من لعشیه کلام الهی برای خودم و این خبر را بخواهی
مؤمنان رسانیدند فرمود که کلامه خابرها درسی و فاطمه پیری و فاطمه پیری و مادر لیت **طعن**
سی ام در کتاب لوامع الاوار مذکور است که خالد بازن مغیره زنا کرد و ابوبکر لعین خذ
جاری نکرد و آیات قرآنی را منظور نداشت و اسقاط عذاب نمود **طعن سی یکم** در ذریع
کردند دست پیش را بریدند چسبند صحابا گفتند که دست راست او را باید بریدند و دست
حکم خذ رسول کرد و هر بار غلطی که میکرد میگفت ان صبت من اقدوان احتیاط من
الشیطان یعنی اگر در صلی بر نبشانه خور و در دست کفتم از جانب خداست و اگر خطاتم

از جانب شیطان است مرا معذوره در آید و چون مشت منانه فرود است بجهنم علم
و دانش او کتفا نمودیم تا کلمه **شعر** چونکه شیطان بزوز راه تو را بچند نیست تو را
طعن سی و نهم این عبد آری در کامل التاریخ روایت کرده که چون با جلس نشینان
رسید و است که می میرد فاست که بارگناه خود را سبب بگرداند و از عمر استخوان
و خلافت را با دو دو حسن خلق را بجز او قهر و بیعت او امر نمود و بر حسب با او گفتند که تو غیر
حق در این کار شروع کردی و بر تو گذشت اکنون بر این ظالم را مدار و دیگر را گذشت
این کار ندارد بر مسلمانان مستطمن که الحال وقت توبه و استغفار است بهیچ وجه
قبول نکرد **طعن سی و نهم** در کتاب فضول الهی آمده که این عبد آری در کامل التاریخ
آورده که چون ابو بکر رضی الله عنه نامه نوشت که عمر بعد از من خلیفه و جانشین است
من است و عثمان و یکی دیگر از انصار بود که با اتفاق بر سر بنبر جوانند پس عثمان با پیش
بمسجد فرستادند ای کرده مردان این عهد نامه و وصیت نامه ای بکر است اگر قبول
دارید بخوانیم طمعه گفت بخوانید که این عهد نامه خلافت عمر است عمر گفت چه تیر
کمان کردی که بنام من باشد گفت بدانکه تو او را والی ساختی و در روز او تو را والی کرد
امروز عمر انکار کرد و بچندید و ایشان عهد نامه را بر مردان فاندند و بجهت سخن طمعه
کردید **حکایت** آنکه در وقت مردن وصیت کرده که در حجره مطهره بنویس او را در حق تبار
و محل دیگر نریزد و چون عمر بمقام جانشین او بود او نیز بچنانی و بی ادبی را
نخس کرده به بدعت ابابکر عمل نمود و از خدا رسول شرم کرد و از آن فایده روز جزا عمل اندیشه
نموندنای ناصبی سپیدین ایابابکر و عمر را در خانه سید کاینات چه حصه و حق بود که
فان رسول الله را کورستان میکردند و عایشه و حفصه چه حق داشتند زیرا که اگر برایشان
اشغال باقیست حصه دختر و زنان دیگر آنحضرت کو که قسمت نمودی و اگر قسمت می یافت
معلوم که عایشه و حفصه چه مقدار میرسید با آنکه ابوبکر از رسول خدا روایت نمود است که از

محران

از بنبران میراث منبیکرند و تر که ایشان صدقه است پس بر این عهد را از جمیع مسلمانان باشد
و عایشه و حفصه از آن ارکلام مسلمان گرفتند و کدام مسلمان ایشانرا حضرت داد و نمود
گفت که خانه از عایشه و حفصه بود زیرا که عایشه و حفصه را خانه نبود و حمیدی و محمد صحر حساب
طبقات و سلم روایت کرده اند که حضرت سید کاینات فرمود که مرا در خانه من دفن کنید
و نفرمود که مرا در خانه عایشه و حفصه دفن کنید **حکایت** یکی از سادات اراده زیارت
حرمین نمود چون بحدینه طلبه رسید و مدفن ابابکر و عمر را در روز ضعیف البصر مشاهده نمود و در
فاطرسش شک و شبهه بهم رسید که اگر ابابکر و عمر بر حق بنمودند در روز ضعیف البصر
مدفن نیشند و کی سزاوار لعن و طعن باشند و شیطان در آن حال بر آن دست یافتند
شیعه اشقی عشری را مژده فاطر ساحت و بان اندیشه بخواب رفت چنین مشاهده نمود که
داخل روضه مقدسه حضرت بنوی شد و قبر ابابکر و عمر شکافته شده در نهامت ناکجا
و ظلمت آن دو ملعون بصورت دو خوک با قلابه های آتشین در گردن و بند های گران
از قبر غضب ملک منان بر اعضای آن دو سکت و معذب و معاقبت آن سیدان
مشاهده آنحال از آن خواب گران پیدا شده توبه و انابه نموده در هر مجلس و محلی که میرسد
آنچه در واقعه دیده بود بسبع دوست و دشمن و دشمنان بی گانه میرساند **نظم** هیچ دینی
چرا شفا ندهد که کوروشل در مدینه پیغمبر ناکویند سنیان لعین که زاعجاز بیکر است
عمر طعن سی و نهم آنکه ابابکر در وقت مردن میگفت کاشکی فدک را از فاطمه حضرت سید
و کاشکی در خانه می شکستم و بنویسستم و پر حضرت سجانه او داخل نمیشدم و کاشکی در سینه
ساعده بردست عمر این خطاب الی عمیده جراح سعت میکردم و در این کار شروع
مینکردم و قوم منی حیف را می شکستم **طعن سی و نهم** در کتاب منهاج الکرام ذکر شده که ابوبکر
در وقت مردن میگفت کاش می پرسیدم از حضرت پیغمبر که ای انصار را در این امر
حق است یا نه و این دلالت میکند بر اینکه او در خلافت خود شک و اشتباه از روی صواب

این کار واقع نشده **طعن بیستم** آنکه ابابکر مبروص بود و باین ملاطفت مبتلا بود و بر سر آن چنگ
بود که بعضی از دو و حوالی کوشش او را فرود کرده بود و پیروان غلیظ خیز مبروص بودند و این را
از عجزات و کرامات او می شمارند و می گویند که خلیفه اول با وجه و اذن چضا و ارد با آنکه
علمای آن کرده که راه از حضرت رسول و آنکه روایت می کنند که تو منان مبروص و چرا کم آفتاب
نشد و تو از این معجزه فایده که با ایشان رسیدن بود که سلب میان خلیفه اول خود نمودند
و الحال تا صیدان بیدین مبروصی را که شاید به می کشند او را در یارت می کشند و در
اغزاز و اکرام او می گویند از برای آتشی که او را است بخلیفه اول و مطاعن ابابکر ملعون
بسیار است و این مختصر کفایتش زیاد از این ندارد و در این باب بهین قدر گفته اند
واعی بر کس که تیرانگند زان سلعین میدان حجیم عا و اربعین غایب که بدلی که گمانند
آنما بوجوه و عمر باشد و عثمان لعین **حکایت** در کتاب طعنات از معاویه این عمار و ابوبکر
روزی ابابکر بحضرت امیرالمومنین گفت من از حضرت رسول خدا بعد از روز غدیر چیزی در دست
تو شنیدم اگر چه در عهد حضرت پیغمبر تو را امیرالمومنین بگفتند و من هم می شنیدم و خبر دادم
که حضرت پیغمبر تو را وصی و وارث و خلیفه میست و زمان خود ساختار بود اما آنکه بر است خود خلیفه
و جانشین ساخته باشد از او شنیده ام لهذا من بر کتب این امر شدم و مرا گمانی و تقصیری
منیت حضرت امیرالمومنین با و گفت که اگر من رسول خدا را تو نمایم آنچه غایب از او شنیده
و زنگت شکت و شبهه از خاطر بزوانی اقرار غایب کرد که این امر حق من است و خود را از این کار
معزول غایب ساخت و اگر کنی معترف غایب بود که مخالفت خود در رسول او کرده یا نه گفت
اگر معترف باشم و از او بگویم و بشنوم بهمان گفته می کنم و دیگر محصل توقف منیت حضرت
فرمودند که چون از نماز شام فارغ شوی نزد من آی تا بوجه و فاکتم و ابابکر بعد از نماز شام
آمده با ابوبکر بجهت مبار خنده و رسول را در دست سجد می نمود و حضرت رسول با و خطاب فرموده بود
ای ابابکر بر سر لایحه بر آمدی و بجای او نشستی و حال آنکه آن مجلس مجلس رسالت و پیغمبریت و غیره

منزله او را نیست و علی مستحق امکان و مقام است و فرموده بود پس سر بلند حجتی و ملا
قول و گفته من کردی و خود را نشانه غضب من و عذاب الهی کرده امیدی برود باین
پیرامنی که بغیرت درستی پوشیده بکن که تو از اهل آن نیستی و طاقتت آن ندارد
و اگر آنچه گفتیم نشنوی و عده گاه خود و زخ است و مقام تو در حق منست اما بکر مصطفی
شده از مسجد پر و آن عازم آنکه خود را عدل کند و امر خلافت را با امیرالمومنین است
حضرت سیدنا و صدیقا و سرور انقیاد علیة الاف التیته و لبثنا بخدا آمد و اسحق که شکر
بود بسلامان بیان فرمود و سلمان گفت ای این جز را بر شوق و یار خود خاکه گفت حضرت
فرمود بی زود باشد که با و این جز را بگوید و مانع شده بوسه او بشعل خود مشغول شود بعد از آن
آنحضرت فرمود که بخدا قسم که تا نمی بینم کار را ترک نخواهند کرد و چون عمار ابابکر را جوارا
شد گفت که چه ضعیف ای می دبی عقل و بر تنده و بیدل بنوده میندلی که آنچه در این
حالت بخاطر آورده و آن او دیده اند که است از خوبی ما ششم زنها که این کس کار کن
و بحال خود باشم ملکوست را از دست مده **عریه** و کان ولی الامر بعد محمد علی و فی کل
المواطن صاحبه و صی رسول الله حقا و جاره و اول من صلی و من لان جانب **ابو صفیه**
در ذکر احوال ابابکر ملعون در حال نزع و احتضار و آنچه جاری شده در آن وقت زبان آن
خدا را نیکار و مقالات مناسب این باب قال الله تعالی فی کتاب العزیز یا است کنیت
زایا یعنی خدی تعالی فرموده که چون کافر موطن و مسکن خود را با آنچه چسبند او آمده و متبیا
از الان عذاب و انواع عقاب در حال نزع و احتضار در نظر می آید می گوید هر کس که
خاکت می رود و موجود می شد م و علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در کتب خود
آورده اند که حضرت پیغمبر فرمود ما من مختصر مختصر الا دیری معقده فی الجبهه او النابضی منیت
مختصری که در حال نزع و احتضار باشد مگر آنکه می بیند مکان و ما و امی خود را در کشت آورده
و در کتاب طعنات آمده که حضرت امام ناطق جعفر صادق فرمود من حسب لقا و قد

احسب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره لقاء الله انما الله انما الله انما الله
رسول خد برستی که ما دوست نیندازیم حرکت را آنحضرت فرمودند که این حالت در وقت
احتضاً مشاهده میشود که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین حاضر میشوند در وقت
در یک کس از دنیا بیرون میزند و هرگز در وقت احتضار موت نرزد او حاضر نشود و غلبه
هرگاه سرور و تنبیه و سید و صیاد را نمون در آن حال مشاهده کند خوشحال و نیک
بخت میگردد و چون حضرت رسول ارادوا انظراف و بارگشتن نماید آن مؤمن کوید یکجا میروید
و من اراده دارم که در خدمت و ملازمت شما باشم پس سید کاینات فرماید که ای دوست
میلداری که رفیق و همسره باشی آن مؤمن کوید بی پس حضرت رسول اشاره کند بیکت
الموت که قبض روح او کن بنبری و لطف که این دوست و محبت است و این طرفه اشارت
که قبض روح بنده مؤمن نمیکند مگر باذن او و چیزی نیستند قایلین ارواح را که این از جانب
ما است پس این آن کیست که دوست میدارد لغای خدا و خدا دوست میدارد و بلا و
شعر باین مرثیه که جان فشانم ز دوست که این مرثیه آسایش جان ما است و اما در این
محمد و علی پس هیچ چیز آن مقدر کرده نیست ایشان را زنده احتضار کردید محمد و علی از برای
آنکه در آن حال سیدانند که تصنیف حق حضرت رسول و حق حضرت امیر المؤمنین نموده اند پس
رسول بقابلین ارواح کوید که قبض روح این دشمن با را بگو پس این آن کیست که مرگه
لغای خدا و خدا مکره میدارد لغای او را و در آن حرکت مستطیبت که عارث جملتی چهار
شد و حضرت امیر المؤمنین بعبادت و پریش او آمد و آنحضرت عارث را از ملاقات موت
خائف و هراسان دید باین کلام مجر نظام او را بشارت داده اند آن خوف و ترس این و
ناخت و یکی از شواهد ترجمه کلام آنحضرت را در رساله کشیده و چون مناسب این مقام دیدم
عبادت کلام آنحضرت ترجمه منظوم را نیز مذکور میازم و آن اینست **عریه** یا عارث بنده
من بیت بر بنی من مؤمن او منافق قیلا **عریه** میدان بیعتین تو عارث جملتی که کس که

رود ازین جهان غافل بیند بعیان جمال من نهادی که اهل نفاق است اگر ایمانی **عریه** آنرا
که شوم بوقت مردن مشهور و ایش ناسد مراد من او را زود معلوم شود نام و نشان که
چه بود و او انکار او آمده باشد بوجود **عریه** و انت عند النظر ما عرض و لا تخف عثرة
ولا ذللا **عریه** خا بر جملتی چون گذارت افاده آیم بسرا راه تو از روی و داد که کویم بتولای عارث
جملتان برادر از آنحضرتش با مریس و بگذر برادر **عریه** اقول للتار صین توقف للعرض ذریه لایق
بی الریلا ذریه لا تقربین ان له جلا بجمل الوصی منقلا **عریه** کویم چه تورا توقف افتد با
کین نارنگر و کرد این کس زنده از نیکت مشو با و او را بگذار کورا بجا درست سرشته
کار **عریه** بهتکت من باره علی ضناه و تحال من باره عسلا **عریه** چون شکر کیت ر محمد
بکمال زان که نوزده جملت نزال کرد روی صلوات عمل آید بجای **عریه** و در شکر کی ایچو
فارغ بال **عریه** بدنا خالص شیقتنا اعطانی الله من العلم یعنی این که است
و مخصوص شیعیان ماست که عطا کرده است خدای تعالی بپا شیعیان و در تعیین
علی بن حسین زنده فی در کشف العزله آمده که هم عیال ابن محمد خیر که بسید شما در ایش
اما علوی بود و در اول طریق غیر ایشی عشری داشت و چون بخدمت ابی عبد الله حضرت محمد
الصادق رسید و از این طریق برگردانید و مذبح شیعیان ایشی عشریه اختیار کرد و
بسیار در مناصب اهل بیت اظهار دارد حسین بن جعفر روایت کند که در وقت یک
سید من بعبادت او دستم افغانا وقتی بود که سید در حال احتضار بود و موافق و عارث
از بسایر با بر کرد او بود ناکاه مکتب سبای در صورت سید غا بر شد و آن سبای بر شد
تمام صورت سید را عطا کرد و در آن مجلس عیش عثمانان بودند بسیار مسرور شدند
بسیار معنوم شدند و نگذشت اندکی که ناکاه مکتب سفیدی در روی او ظاهر شد و فری
و سبای محمود شد تمام روی او سفید شد در غایت نور و صفادر آن حال چشم
و این ابیات را انشا نمود **عریه** کذب الزعمون ان علیا لیس بنی محمد من بنات مد و بر

و گفت جبهه عدن و عفا فی الارض سبانی صفا بشو و الیوم اولیا علی و تولوا علی حتی الموت
شم من بعد تولوا اینست و احد بعد و احد بالصفات یعنی دروغ پنداشد زعم کند
که علی علیه السلام نجابت نخواهد داد دوست و محب خود را از غضب و عقاب سگرات
موت و عقاب آخرت و بجا بکند که در رضم بر پشت عدن و عفو نمود حضرت و
از کلمات و استیافاتی که مراد بود بر بشارت و بعد از روز و دوستان امیر المؤمنین علی علیه
که توفی کنسید بخت علی تا وقت وفات و باز توفی کنسید بر پیران علی و یکی بعد از یکی مرگد اما
که بصفت امامت و هدایت خلفان است باشد انگاه که شما دست عرض کرد و جان
بقا بعضی از معاصی و **برای** روزی که در آن جرم و گناهی بخشند تقصیر کرد و پاداش نمی بخشند
خوش باش و لا که در چنان معرکه ما را بجای رفتی می بخشند و در کتاب منبع الفاضلین آمده که
ابو بکر در حال نزع ناسف می خورد و میگفت یعنی لم اقول یوم استغفیر الامة و الخلفه یعنی ای کاش
روز استغفیر متولی امارت و خلافت نمیشدم و بگم ای که برید کشفنا سخنت عظامک **فصل**
الیوم حدیث در وقت نزع عاقبت این کارشاده کرده بود از آن جبهه پیمان و نام
گشته بود و ناسف می خورد و نیز در آن کتاب ذکر شده که ابو بکر در صین نزع با عایشه میگفت
بلکت ابوک بزار رسول الله عرضا عینی و بیشتر فی الی ان یعنی بلاکت شد پدر تو و رسول خدا بجز حضرت
در روی زمین کرده اند و بشارت میدهد مرا با تش و در کتاب ریاض الایمان
المنهاج الکرمه نقل است که ابو بکر مدین در عین احتضار و سگرات موت میگفته لیت حتی
لم یلحقنی بالیسی کنت ترثه فی لیست یعنی کاشکی مادر مرا نمی زد یا کاشکی میبودم کای درستی
که شایده عفو بابت الهی نمینمودم و بعد از ناسفهای که فراموشیدم و در کتاب فعلت سلام
و در کتاب کاشف الخی نقل شده که محمد بن ابی بکر گفت پدرم در حال نزع و سگرات حضرت
من و فاهرم عایشه و برادر محمد بن ابی بکر گفت پدرم در حال نزع و سگرات حضرت
و مراد نزع بشارت میدهند و صحیفه در دست محمد است و محمد بن ابی بکر گفت پدرم در حال نزع است

و مرا بخوانند و سبک و سبک و مقرب تو و عمر و عثمان و معاذ و سالم مولای خذیفه و ابو عبیده
جراح و وزح است چون عمر از پدرم این گفت کوشند گفت بدیانت سبک و بدیانت را از دست
نکویند تا بنی هاشم شامت ننگند پدر چشم باز کرده گفت ای عمر من بدیانت سبک و بدیانت
در غار بودم با محمد و آنحضرت فرمودند در همیشه سفینه جعفر را می پسندم که در دریا جاریست
من کفتم با رسول الله من نیز میخواهم که بیستم آنحضرت دست مبارک که کفتم با رسول الله
من نیز شایده نمودم و بعد از آن در مدینه بحال را کفتم تو کفتمی او را حسرت اما اکنون
بر من ظاهر شد که بسبب آن اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردیم معذب و محاسبت
خاییم بود و بدی عاقبت را محقق شد عمر بخندید و گفت بدیانت سبک و بدیانت سبک را در
عبد الرحمن از نماز بیرون رفت پس از رفتن ایشان گفت ستمای پدر کولالا الاله کفتم
بجدا که نکویم و غیره آنم گفت که تا بوبت و در نزع منسکند از کفتم به باوت گفت نمی شنیدی
در زیر جبهه طبق های دوزخ دوازده کس در آن می پسندم کی من و دیگری عمر و عثمان و معا
جبل و سالم مولای خذیفه و ابو عبیده و جراح و شش تن دیگر که قابل سپردم است و فرمود
و در دوران بنی اسرئیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و غیره دوازده سن انبیای خود را یکی از ان
تبدیل نمودن و تره را و دیگری تبدیل نمودن و بجهل را و در حال عجز و نام آن مکان غسق است و آن
حوادث آن و نزع تا پده میشود و کفتم با ابی اتمندی ای پدر من بدیانت سبک و بدیانت سبک
ما بهنزل عن الله من صماک الخبیثه موآذی سدی عن الذکر بعد ذجان فی سن القرین و مراد ذکر
که در ستران واقع شده و ولایت حضرت امیر المؤمنین یعنی بخند که بدیانت سبک و بدیانت سبک
پر صماک همیشه که او باز داشت مرا از ذکر که ولایت و دوستی علی علیه السلام است
بعد از آنکه با آمده بود ستران در بنامی او را محمود ساخت پس روی بر زمین نهاد و از
میکرد و او را راه و او بشوراه میگفت تا جائز با بلاکت دوزخ تسلیم نمود پس عمر و عبد الرحمن
آمدند و پرسیدند که بعد از نزع گفت آنچه شنیده بودیم کفتم عمر گفت بدیانت کفتم است اما

زندان که تو با علی بگریه بچسب که موجب شهادت می شود و در کتاب حسن الکبار و در کتاب
کاشف الحجب از ابو عسان مالک بن اسمعیل تمندی روایت است که محمد بن ابی بکر گفت در
نسخ پدر را بدترین عالمی دیدم گفتم ای پدر تو را بدترین عالم مشاهده نمی گفتم ای
من سیر از من مظهر است که اگر حلال کند امید بخاست گفتم انزه و کعبیت گفت علی بن ابی
طالب است گفت اگر کوئی نرزد او روم و انما سس نماید که تو را حلال کند گفت برو پس نرزد
آنحضرت رفتم و گفتم پدرم بدترین عالم است و بدی عاقبت را بجهت ظلم سندان که بر
شما کرده و حتی که از شما اشراغ نموده و من شده ام ضامن که از حضرت شما انما سس کنم که
او را بجل کنسید فرمود که اگر است لکت یا محمد اما بدت بلو که نرزد مردم اعتراف کند که ما
حق او نموده و بناحق اشراغ نموده تا من او را حلال نمایم و از تقصیر کرده های او بگذرم پس نرزد
رستم و ماجرا را با او گفتم گفت اگر این را بگویم مردم تا روز قیامت بر من لعنت کنند
آیه را بخواند و جانانت مسکوة الموت بالحق ذالک ما لکت من تخفید پس
ای کشید و گفت کاشکی مرا با فاطمه و خانه او کاری نبود و کاش فحاشی را پیش فرست
و کاش فاطمه خود را با شعث بن مرتین نداده بود می و کاش فدک را از فاطمه نگرفته بود می و
شکر اسامه تخلف نکرده می و خالد و لید را بقتل مالک ابن نویره نفرستاده می و بل و بل
مینود تا میان تسلیم کرد و در بعضی کتب مذکور است که چون ابابکر در حال نزاع و احتضار
عقوبات آسمی نموده که جبهه او آماده و حاضر شده است پس خود محمد را گفت یا محمد برو بخند
امیر المؤمنین و بگو تا از سرگردان زشت و کفآرنا صواب من گذرشته مرا حلال کند و بگو
مهاجر و انصاف صحابه حضرت رسول را حاضر ساز که نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که
مخلافت و امامت حق علی بن طالب است و من بخلاف حق و راستی اند و چه و تعدی از او
عصب و انشاع نموده ام و با آنحضرت محبت نموده و امر خلافت را در حیوة خود با او سپارم
محمد بن ابی بکر بخندست امیر المؤمنین رفت که ماجرا عرض کند و آن اشراغ ملعون داخل سرا

ابابکر شده و کیفیت انفعال مطلع شده پریشان خاطر و مضطرب حال شد که مبادا حضرت
امیر المؤمنین علیه اسلام با جمعی از مهاجر و انصار آمده ابوبکر خلافت را با آنحضرت تسلیم نماید
فی الفور ان شیطان است داخل خانه که ابابکر بوده باشد را از زیر سر آن ملعون
بر داشته بر روی او کذا است و بر بالای باشت نشسته انقدر صبر کرد که ابابکر خسته شد
و جان بمالکان و در نزاع سپرد و لعذاب و عقاب بدی گرفتار شد چون محمد نزد حضرت
امیر المؤمنین آمد و پیغام پدر را رسانید آنحضرت فرمود که باشت کار خود را کرد و تری اند
که در باشت هست که است محمد تعجیل گرفت چون داخل خانه شد پدر آمده دید و با
بنشانی که آنحضرت فرموده بود مشاهده کرد و پرسید که بعد از زلفش من که غسل اینچنان
گفتش غیر از غیر کسی دیگر پیش پدر تو نشسته است که ابابکر را آن ضال مضل خسته کرد و
درکت الاغفل نموده است و مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه و هفت روز بود و عمر او
شصت و هفت سال و بر او بی هشتاد و دو کت سال و در کتاب حسن الکبار ذکر شده
که ایمان آورد چهل و شش سالگی بود و هفت و سه سال در خدمت رسول آمد بود و بعد از
پیغمبر دو سال و سه ماه زنده گانی کرد و پدر او در روز وفات وی زنده بود و در تاریخ گزیده
از کتب اهل سنت هست آمده که اسلام ابابکر درسی و هفت سالگی بود و هفت و سه سال منقبت
سبب ظاهر اظهار اسلام می نمود و در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاخره بیست
عشر حرمی متوفی شده با غل در کات مجسم رسید **حکایت** در زمان خلافت با قطن ابابکر
ملعون شخصی در هم چند آورده بانگت باو داد و خود بفر رفت و در ایام خلافت حضرت
امیر المؤمنین آمده ان امانت را از محمد بن ابابکر باقی ورده طلب نمود محمد گفت که علم
بر این ندارم و هر دو حکم را بخدمت حضرت امیر المؤمنین آوردند آنحضرت تصدیق
قول نمود و گفت ای محمد پدرت مشغول الذمه این حق است و این مردان سینه را با
سپرده بر اولاد او لازم است که حق انفراد بدید لعبدان آنحضرت فرمود ای محمد بخون

پدرت را به پستی و از او پرسید که امانت این مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت بلایا
امیر المؤمنین آنحضرت فرمودند که از فلان دروازه کوفه بیرون رود چون فلان محل
برسی ماده خوکی غامبی دید که از تختباج چپند خوگت زیر سرش باشد پیش آنخوگت باز
برود و از او پرسید که امانت این شخص را چه کردی چون هم بفرموده مولای مؤمنان
از دروازه کوفه بدر رفت و آن مکان رسید ناگاه نظر آنخوگت چند افکند و مقدم
ایشان ماده خوکی بود و آن خوگان از تختباج او می آمدند محمد بنزدیکت آنخوگت ماده
از او پرسید که امانت فلان کس را چه کردی آنخوگت بزبان آمده گفت ای محمد مرا چیزی
من پدر تو ایام که مریب غلم و سستی که با سر و او لیا و سبدا و صبا نمودم و حق او را
و لغدی از او گرفتم خدای تعالی مرا بعد از فوت منخ نموده باین صورت و بیعت مبدی
کرده اند و بعد از الیم و عقاب عظیمم که فرام و بهر که با اهل بیت رسول احدی مکند بگریز
از دروخ مصلحتی نخواهی داشت و این عذابها را بدوستی و اطاعت شیطان است گفتم
مرتاب کلاب بن کلاب عمر ابن خطاب علیه اللغه و العذاب است کیشم و او نیز زیاده
از من معذب و معاجبت و امانت آنشخص را بی ساحت ام و در محراب مسجد دفن نمودم
برده با دیده و بدن ای پسر من هیچ چیز از خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب نیست و آنحضرت را بی فاصله نایب و جانشین معجز بدن دوست او
در بهشت و دشمن او در دوزخ است و محمد چون این کلمات را از پدر شنید و پندار
صورت مشاهده نمود در آن مکان به پدر خطاب نموده این ابیات را در رشته نغمه
عوسیه یا ابا قد و جدنا مصلح غاب ما انت اباه و فرقیح انما انقدنی منک الذی
انقد الدر من الماء الملح النیت العمده فی تخم و ما بلع المبعوث فی و شرح فیک ای
احمدی نصبا اولین ابواب غیره و شرح ام بارش قد تقصت بها بعد ما یخج علیک شیخ
ما عنی عذرتک فی الحشر غدا و یکت الان اذا الحق الفصح و ساکت المصطفی عن ماجوی

عن خطایا

عن خطایا کم و عن تکلیف العتج ثم عن فاطمه و ارشاد من بودی عنک و من ذاک شرح
و علیک الخیر من رب السماء کلها ناح صام و صرح بابنی الرزبه اثم عدنی و کلمتی حشر
میرانی ریح و اذ صحت و لا یلکم الا الی الی کلک قد یخ یعنی ای پدر ما تحقیق که با توستیم
که صلاح ما در است و آن دوستی و محبت امیر المؤمنین است زیان کار است آن کسی که تو
پدر او باشی و نسیل و رسو است بدرستی و تحقیق که نجات دده ما از تو خد و غفور آن
خدایی که نجات میدهد در از آب شور آیا فراموش کردی آن محمد را که است شده در درو
عذر و در آن روز تکلیف کرده و شرح دو از پیغمبر جنبه و لغض خلافت که احمد وصیت کرد از
برای تو شرف است یا از برای آنکس که ابواب چیز بدست او مغفرت است و آیا میراث کرده
خلافت را بعد از آنکه هیچ کس با او پس گفته بود عذر و دشمنی کرده بود آن مکان کافر
و نمی شاید که تو و بال تو نشود فردای روز قیامت و ای بر تو در این وقت که بر تو واضح
و ظاهر گشته و بدی کردی در تو را باین صورت منخ نموده و ای بر تو آنوقت که سوال
کنند مصطفی از فضایل افعال تو و قبایل اعمال تو پس سوال کنند از شما ما فاطمه زهرا و ک
اچو که گیت آنکس منع کرد آنحضرت فاطمه علیها السلام ارشاد او را که نقل نموده از من که فاطمه
ارشاد نیست و بر تو یاد خوبی و خدای و فرین و دوری از خدای استمان برابر بر من برین
که فریاد و نوحه کنی ای فرزندان زهر شما شنید چیزه من در روز قیامت و شب ما رحمت
میابد میزان من در آخرت پس اگر مطلع من در بازار و لایحه شما را بچ باشد و از زنده
من هیچ بان ندارم از سگان فریاد کنند و بعد از آن محمد یا نشسته به محبت امیر المؤمنین
اهد آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود آنحضرت امر فرمود که محراب مسجد را کنند و آن است
مطرا پر رون آوردند لجا پیش تسلیم نموده و در کتاب مشارق انوار الیقین در غیر
خدای تعالی که آن اگر الاصوات لصوت الحیر آمده که مردی سوال کرد از امیر المؤمنین که چه
معنی حیر که خدای تعالی آنرا انکار کرده و بد شمرده است آنحضرت فرمود حمیر ذوق و صفا

اوست یعنی ابابکر و عمر که در تابوت از آتش باشند بصورت دو حمار و هر کس که فتنه سازد و زند
این مرد و در آتش کرده نماید و بدید اهل نادر آواز ایشان **رباعی** بوکر لعین که از زنانش
عاصم در بغض و صحنی مصطفی شد مایل هر لحظه که از حرام کرد و پند **باشد** با ماست چنین
سکت مائل **باب چهارم** در مطاعن با بنی بدعت و شیطان است کلب این کتاب
عز ابن الخطاب علیه اللعنه و العذاب ای ناصبی سپیدین و ای پیروان آن سده لعین بدینیکه
مطاعن خلیفه دویم شامپشمار است اما این فقیر اندکی از نسب یاری یکی از هزار بلکه
از یکبار مطاعن او در حیرت تحریر میآورد و این را توشه راه انصرت خود میزند **طعن اول** در
اول خلافت و امارت عمر منزل ستر چهار صد کس بولایات و شهرها و قبایل عرب حجت
روض خلافت خود روان کرده اند که از مردم از برای او بعت بگیرند و هر که از اطاعت او با
و استماع نماید آنکس جز آبرو بعت او در آورند و ستمورین را بکشند و اطفال و عیال
ایشان را بر سر آوند و اموال ایشان را بتاراج ببرند تا چارم مردم سرباطاعت او در آورند و
بر طرف سخت و بدیاجست او فرستادند و نیز در او اهل خلافت بان سخنجویی را حجت
روض خلافت ان ملعون بقبائل عرب و امصار و جمیع بلاد اسلام فرستاد و انا
برو لایق نشیر بود که مردم را بظف و مهر با نئی و بچیل و مکر بعت ابابکر در آورند که با
چون مردم خبر فوت حضرت رسول و خلافت ابابکر را استماع نمایند جزو لعنتی آ
از سولان ایشان رسد از هر طرف پیرون آمده اطاعت نکنند و هر که را فایند
قبیل و طایفه بر خود امیر سازند یا آنکه چون وصایت و ولایت امیر المؤمنین **حکایت**
العالمین و بفرموده سید المرسلین با طراف و اکناف جمیع بلاد و قبائل رسیده
مردم از هر طرف بدین مبارکه جمعیت نمایند و امر خلافت را از ایشان گرفته بجا
رسانند در روز ویر خلافت عمر منزل مقرر با کثرت ولایات بهشتی نامها فرستاد
که من بوجدیت ابابکر خلیفه و جانشین رسول خدا نام و در بنامی مسلمانان خود مردم در ستم

در اطراف

در اطراف و اکناف بلاد اسلام عمال و حکام فرستاد و در روزان ملعون سپیدین
دینی ادب بر بالای منبر رسول آمده شروع بخطبه کرد و از خطبه که فارغ شد بدین سخن نظر
نامبارکش رسید چنانکه صاحب کشف در تفسیر و حمیدی در جمع بین صحیحین
منووده اند که روز چهارم خلافت ناقص خود بر بالای منبر گفت ای مردمان هر که هر زن را
زیاده از چهار صد در ستم کنند و از حد زنند و آنچه زیاده از چهار صد در ستم کرده باشد
میگیرم و داخل بیت المال میکنم زنی در مسجد حاضر بود از جابر ناست و گفت ای عمر قول
تو اولی است بقول و گفته حق تعالی عمر گفت فرموده حق تعالی انقورت این آیه را فاند
وان انیتیم لحدیهم حقا و اقل ما اخذ و امضا هشیا و گفت سچ چیز منع میکنی
ما را با آنچه خدا می تعالی می اعطا فرموده معنی آیه که باید اگر دوه باشد بدینکی از زنان را مال
بس یا بجزیه کا پین فرا بگیرد یا از آنچه دوه ای چیز را و گفته اند که قطار پوست کا و سیت که
ملوا زنده ملا و نقره باشد عمر خجل شده در کرد اقدام و گفت کل الناس ارضه من حتی الخیر
فی العیون یعنی همه مردمان غنیه تر و دانا ترند از عمر حتی زنان محننده در خانه و آنچه کسی حکم
بر جهل و نادانی خود کند و گوید همه مردمان از من دانا ترند و زنان را در و نش بر خود خریش
چه قابلیت آن دارد که پارسا با لا منبر سنجیه گذارد و دعوی خلافت و در نهانی مملای **حکایت**
در کتاب ضرایح و جرایح از سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه نقل شده که گفت حضرت امیر المؤمنین
رسانیدند که عمر ابن الخطاب علیه اللعنه شیعان و دوستان تو را بیدی یا میکنند و من در
خدمت بخدمت بودم که بر باغ از باغات مدینه تشریف پذیرد و بحسب اتفاق عمر در آنجا
شد حضرت امیر المؤمنین با و خطاب کرد که ای عمر من رسیده که تو دوستان و حجابان
بیدی یا میکنند سکنی عمر در جواب حرف نا صوابی گفت پس بخدمت بجا نر که در دست
مبارکت داشت بر زمین انداخت دیدیم که آن مکان از دانه می شد و بید می شد شتر نزدیکی داشت
باز کرده و بجانب عمر کرد که او را فرود برد عمر بجزع و اضطراب درآمد و شتر را بر آورد

که اقدار با الحسن العسکری بعد از این از برای خدا بفریاد من برس یا ابا الحسن بگویم
که بعد از این جهان ننگم و چشمت کویم و خود را در پناه آنحضرت در آورده و نضره فرمود
میگرد پس آنحضرت دست دراز کرد و دست او را بگرفت دیدند که همان مکان گمان شد که
در دستش بود و عمر ترسان و لرزان بخانه خود رفت چون شب درآمد سرور مؤمنان مرطلب
منو و کفایت بر و نیز عمر و بکوان مالی که امشب از جانب مشرق آورده اند بیرون آید و بر این
صفت کن و آنحضرت فرمودند که مال بسیاری امشب چنانکه بیکس را علم بزرگ
نیز او آورده و در خاطر دارد که کسی را در آن شرکت نکند سلمان گوید نیز در چشم
و پیغام را رسانیدم و گفتم پیش آنکه در مسلمانان رسوایی است بارشوی مال را با
صفت کن گفت ای مسلمان صاحب تو از کجا علم بر آن بهم رسید گفتم کبریا و چیزی
پوشیده است **عزیز** بر او علم بگریزه پوشیده نیست که بپند و پنهان نباشد پیش کسی
است گفت ای مسلمان بر تو مهر با تخم بیا و از او جدا شو و بپای پیوند که او از جمله
ساحرانست گفتم ای عمرید گفتی و او را بدست ناخنی آنحضرت وارث امر نبوت و
رسالت و علم لدنی است و نزد او از اسرار علوم ربانیه است پیش از آنکه بگوید
و شنیده بی پس چون از من بپرسد و ما امید شد گفت برگرد و بمولای خود بگو **عزیز**
یعنی شنیدم و فرمان بردارم و هر چه فرمائی چنان کنم چون بخدمت آنحضرت آمدم
فرمود که آنچه میان تو و آن گذشت بیان کن گفتم یا امیر المؤمنین بعین کرد انا
ترتی از من دید آنچه گذشته است میان من و او پس تقاضای گفت که او را بیان فرماید
و گفت بر تنس آرد تا به دست کام در آن آرد و او بیرون میزود و سمعنا و اطعنا را آرد
آرد تا میگوید و چون صبح شد آن مال را بر مسلمانان قسمت نمود **عزیز** از آن هزار
پند کتایت پندش نو آنجمله حاصل گفتی وقت درو رو و عمر بکار چون کندم و چون
دیگر گرم از علیست بر او بر و **عزیز** از قبایح و مطاعن آنزد و آن بود که در برکم

مشامل

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زده فرزند محسن نام در جسم بوده سقط شده و زخای
آمده که چون پیغمبر خدا از آن فرما بسری تقی و فرودس اعلا اشغال فرمود عمر با جمعی از منافقان
منزل سرد و سقیفه بنی ساعده جمع شده بانی بکر سبقت کردند حضرت امیر المؤمنین تجرید کتایت
قیام نمودند و بعد از آن آنحضرت مصابرت اختیار نموده در منزل مبارک نشست و طلب
حق خود نمود آن که هر که او دست از آنحضرت بر نیاید نشد و اراده داشتند که آن شاه و لایق
بر سبقت ابابکر آورند عمر و خالد و لید با جمعی از سقیفه آمدند بدر خانه آنحضرت آمدند
و گفتند اگر علی و اصحابش سبقت نمی کنند او را با بکر است در سخنان است میوزانیم و آن
در در خانه آنحضرت برافروختند و نهایت بلافت و بیچائی نمودند فاطمه زهرا و عقیب
آمده که از ترس شحات صاحب موعظه و نصیحت فایده بخاند و ناز و نفاق ایشان را مبطیغ
سازد عمر ملعون چون دانست که آن مضموم مظلوم در عقیب در است دست بردار گشت
بقوت تمام در راه حرکت داد که گوید و بوی او در میان درو دیوار نشد که از شدت آن
بتول عذرا و بضعه مصطفی آه در دناک کشیده و نغفلد و معکفات صواعق تند آفتاب
و از اثران ضرب فرزند محسن نام سقط شد و آن منافقین داخل خانه آن مطهره مظلومه
عمر شمشیر حواله بازوی مظلوم نموده بارزوی او را مجروح نمود و گفتند که قوم ابو بکر بعین بود
تا نیا در برکت سیدتنا النساء زده که از آن متالم کردید و در بعضی روایات آمده که در آن
خالد و لید پلید عمودی حواله حضرت امیر المؤمنین نمود و آنحضرت از اجوت سیرت خیر
از دست او بیرون آورده قاده کردن آن سکت ساخته و هر چند سعی نمودند که از کردن
انشار بی بیرون کنند نتوانستند و داشتند که آهن سرد کوفتن بگفتی نلارد و بعد از چند
روز که در آن ملعون خواب نرم شد حضرت امیر المؤمنین بعجز و التماس ابابکر آن
این را بی تابش کوره و آتش چون موم ناب داده از کردن خالد پلید بیرون آوردند
و آن منافقان پلیدین با این مجزرات که از حضرت سیدنا الوصیدین مشا به می نمودند که در حد

جبلعی و بعضی و عناد قدیمی خود را طایف بر احش از مساوت قلب و تفاوت ذاتی سبب باقی
نگذاشته و آتش و زرخ را معطل نماندند خود را بسبب این افعال بتیجی و اعمال شنیعه
خطب نارحیم و مستحق خدب الیم رسانند و در بعضی نسخ مذکور است که چون خالد و لید
جوش دینی اونی رفیق خود را دید و بیشتر شیره که با غلاف در دست داشت بر آن معصوم
فرو آورد و بعضی اسقاط جنین را از فعل خالد میدانند و آنچه صحبت پیوسته که از اثر
عمر معون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلوش شکست و بهمان سبب بعد از آنکه از دنیا
فاطمه زهرا را بدار ایمنان خواستند هر آتش بدر خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زدند
و در ریشم او کوفتند و استخوان پهلوی او را شکستند و جنین را اسقاط ساختند و از جنین که
در آنجا بود مذشر نگردند و از خرد و رسول اندیشه نمودند با اسلام و ایمان و با شنیعی رسول
جمع نمودن خالی از اشکال نیست **رابی** چندی بفرمودم و چندی بچشم دیدم کسی زایل و
و هنوز معلوم شد رخصت اهل بصره ذکر می نمود که ترا زین عمر **حاکم** ابن عبید بن جریج دوم
کتاب محمد ذکر نموده که آن تغییر بر پنده دین و طبیعت در وقت خلافتش برای مریضی
از آن قریش او را دیده گفت ای عمر ما تو را ندی عمیر مید استیم و تو را عمیر نام میرود یعنی
نام میرود و بعد عکس شدی چنانکه گویند مردک و خوک و سنگت و بعد از آن عمر شدی و
عمر بودی بعد از المونسین شدی و عالا تو را این نام میخوانند و اگر بیانی نیز دعوی چندی
خواهی کردی پس خطاب از خدا برترس و حق را بمن نه الحی برسان و از کرد نامی زشت تو بکن
که عنقریب تو مانده و زاین حکومت **طعن چهارم** آنکه مانع متعده شد از متعده حج و متعده
که حضرت حق سبحا و تعالی بان امرش مروده چنانکه مجموع جمیدی در جمع بین الصحیحین آورد
که گفت متعده کاتبی محمد رسول خدا ملائین فاما استرحما و اعاقب علیهما متعده **طعن پنجم**
و متعده است که در عصر زمان حضرت رسالت پناه ملال و مشروع بود و مردم را در آنجا
میاوردند بجهت فخر و رسول و امامان در این وقت آنها را حرام کردم و منع می نمودند

نسخه

ابن کثیر

و کتاب آن مردم را و ایضا و عقاب یکم هر که بران اقدام نماید یکی متعده حج است و یکی
متعده زان و در بعضی روایات آنکه گفت سه چیز بود صلال در زمان حضرت رسول صونا
انهارا منع نمودم و هر سرکه آنها را بعل آورد و او را زجر و عقاب یکم متعده زان و متعده
حج و گفتن حج علی خیر العمل در اذان و اقامت و بوجوب ای که بر می خوانند **طعن ششم** باعتمر
الی الحج این فرض خذرا از کردن مردم بلند خست و باطل کرد این حج مردم را حج
بپنجین متعده زان را بر طرف کرد با آنکه طوایف اهل اسلام اجماع و اتفاق کرده اند
که در زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابابکر و اوایل خلافت علی بن ابی طالب
و ستر و تابع بود و عمر از اصرافت طبع بحس خود حرام کرده و نیز بر طرف ساختن حج
علی خیر العمل را و اذان و اقامت و در بعضی روایات آنکه در زمان خلافت ابابکر طفا
لثه بمشورت یکدیگر گفتن حج علی خیر العمل را در اذان و اقامت بر طرف کردند
چنانکه قبل ازین سمد گذارش یافته و مشهور است که میانه شیعده و سنی بر مسئله متعده
بود سنی از شیعده پرسید که تو را بر علیت متعده چه دلیل است گفت دلیل من قول عمر بن
خطاب است که در جمع بین الصحیحین از چندین طریق علمای شافعی کرده که عمر گفته الامرن
کاشانی زین رسول اهد و انا امرهما کدام دلیل با زین است که او میگوید که در زمان پیغمبر
بود و من او را حرم کردم تو سر بردی و او زدی تو خدا نیستی و پیغمبر خدا نیستی چون چیز را حرام
میکنی و سنی بهین بجهت الزام یافت و ساکت شد و لعین و در روشن گشت که تابع و
بر داری رسولی که از جانب خدا ملال و حرام امر و نهی میفرماید ولی است از ما عبت
که خلافت او بمهر بافی ابابکر ثابت شده پیر ضاحی خند و رسول و هر که خلاف گفته خدا و رسول
او کند از جهاکفار و ملاحده و مستوجب لعن و طعن و عذاب و عقاب و ای که بر می خوانند متعده
به گفتن فاقوهن اجورهن **طعن هفتم** که در قرآن مجید در باب حجت متعده واقع شد یعنی
آنچه که بان استعمال کرده اند از زمان پس بدیدند آنچه را با ایشان یعنی همه ایشان را بید

که واجب و لازم است و مفسران از روایات ثقات روایت کرده اند که مراد از استتماد
این یا بکلی است و علامت حسی در پنج الحی ذکر کرده که این عبارتست فما استتمعت به
منهن الی اجل مستی فاقوهن اجورهن فریضه قرئت می شود و در کتاب اواع الاثواب
ذکر شده که در صحیف ابن معبود باین طریق ثبت نموده و مراد از اجل مستی در این آیه مدت ایام است
و این صریحیت در اباحت متعه و اعمادیش بسیار در طریق اهل بیت اطهار در ثواب متعه
و ترفیظ بان وارد شده چون درین مکان مناسب دیدند ذکر بعضی از آن مبادرت نمایند
روایت از حضرت رسول و آنکه هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد و پیرون فیروز از دنیا
انکه متعه کند چهل زن را و نیز از آن حضرت روایت که هر کس متعه کند زن مؤمنه را مثل آنکه
زیارت فاذن مذکور باشد و همچنین از آن حضرت روایت که هر که متعه کند یک مرتبه از او می شود
از آتش دوزخ و هر که متعه کند دو مرتبه از او می شود و ثلث او از آتش دوزخ و هر که متعه کند سه مرتبه
از او می شود جمیع بدن او از آتش دوزخ و از آن حضرت روایت که هر که متعه کند یک مرتبه است او در
مثل درجه حضرت امام حسن و هر که دو مرتبه متعه کند است او در درجه مثل درجه امام حسین و هر که
کند سه مرتبه است او در درجه مثل درجه حضرت امیر المؤمنین و هر که متعه کند چهار مرتبه است او
او در درجه مثل درجه حضرت رسول و اگر در ده مرتبه از مسلمان فارسی و عقد با او کند عیال
این با سر رضی الله عنهم که بودیم با روزی در خدمت حضرت رسول و آنکه آن حضرت رجوع
و خطبه فاند و بعد از حمد و ثنای حضرت باری روی مبارک بطرف ما کرد و منسوب بود ایمان
جبرئیل این از نزد حضرت رب العالمین جبرئیل من تحفه آورده است و آن متعه است که این سخن
پیش از من هیچ پیغمبر نرسیده و من با هر کس که شما را متعه کردن که متعه سنت من است
و بعد از من سنت مرا بسایمی دارید و هر که قبول کند فرموده مرا و عمل کند بان و زننده و در سنت مرا
او از من است و من از او میم و هر که خلاف امر من کند خلاف فرمان خدای تعالی کرده است
که از صحابه من یکی گند سب قول من کرده منع متعه نماید که تو ترک این سنت مردم را مباد فرمودی

پس فذرا کوا هم یکم که آنکس از اهل دوزخ است لعنت خد بر کسی باشد که خلاف امر من
کند و از این سنت و هر که انکار کند سنت مرا پس خلاف امر کرده است و هر که خلاف امر من کند
تجسس که خلاف امر خدای تعالی کرده است و چنین کس نسبت از اهل نار و تحقیق که محض
ساخته است خدای تعالی متعه را بمن و تفضیل داده است مرا باین سنت بر دیگر سنتها
هر که متعه کند و عمر خود بیکر ترا و از اهل بهشت است و هر گاه مرد با زنی که متعه شده او پیش
در یک مکان نرسد و میاید از برای ایشان دو مالک که حفظ ایشان کنند تا آنکه از آن مکان
برخیزند و هر گاه حرف بر نیند فاد بود گفت کوی ایشان با یکدیگر ذکر است و هر گاه مرد
زن را بکند و میرسد کنان ایشان از آنکشتهای ایشان و هر گاه بد بود زن را بنویسد
تعالی برای هر دو هر دو سیدن حج و عمره و هر گاه معارضت واقع شود بنویسد خد تعالی برای
ایشان بهر لذت و شوقی که خواهد احسانات مثل کوه ناپس هر گاه برخیزند و غسل کنند
و بلند برود پروردگار خود را و بلند کند که متعه سنت من است خدای خطاب میکند بملاک نظر
باین دو بنده من که بر خاستند و غسل میکنند و میبندند که من خدای ایشانم کوه باشد که
امروزیدم هر دو را و نیز سبب بونی از بدن ایشان مگر آنکه بنویسند ز برای ایشان بعد بونی
که در بدن ایشان است و چشم و هر طرف سازند از ایشان ده توبه و بلند سازند از برای ایشان
ده درجه را و یکی که بر خاست از جای خود امیر المؤمنین و گفت یا رسول الله من تصدق بک
و فرموده شما کردم چه چیز است اجران کسی که سعی کند از برای برادر مؤمنی متعه بهم رساند حضرت
رسول فرمودند که سعی کنند را ثواب و جناب برابر ثواب هر دو است حضرت امیر
گفت چه چیز است ثواب هر دو آن حضرت فرمودند که هر گاه برخیزند و غسل کنند خلق میکند خد
تعالی بعد و هر قطره ابی که از بدن هر دو چکیده خست که تسبیح و تقدیس کند کند و ثواب آن از
برای ایشان است تا روز قیامت با علی هر که بشود این حدیث را و دوست نند و نیست از آنجا
که بمن ایمان آورده باشند و من از او پیروم و نیز روایت که روزی سید کاکیات نشستند

من

دور خدمت آنحضرت ذکر متعده و ثوابان مذکور شد پس آنحضرت فرمودند که ای امید کنید
چه چیز است ثواب متعده کردن حضا که گفتند یا رسول الله گفت بدستی که جز نیل بگزارت آمد
بمن گفت ای محمد خدی تعالی تو بسلام میبازد و مخصوص ساخته است تو را جیه و اگر ام و سیکو
ای محمد یکت در رسم که معنی متعده بد بهتر است نزد خدی تعالی از هزار در رسم که بدت
بعینه متعده در راه خدی تعالی یا محمد خدی و نه جلال کرده است در بهشت حواله این را از برای
آنکه متعده کرده است در دنیا یا محمد هر گاه مؤمنی صدقه متعده بگوید مؤمنند را بر خیزد از مکان
خود تا آنکه امر زنده شود و از برای مؤمنه است مثل ثواب مؤمن و نداد کننده ناکند از آن
بدستی که خدی تعالی مسکو بیدی بنده من تو متعده کرده و امید ثواب و از آن من که تو را
امروز خوشحال کنم بخشیدم سیئات تو را و زیاد کردم حسنات تو را و نیز از آنحضرت است
که متعده کند یک مرتبه این شود از غضب خدی تعالی و هر که متعده کند و مرتبه حشر میکند او را با دیگران
و هر که متعده کند در بهشت همراه من است و هر که زیاد کند زیاد میکند خدی تعالی مرتبه او را
و بلند شود درجات او یا علی این تحفه است که خدی تعالی تبارک و تعالی تو داده است یا علی و نه
قیامت میآید قطع و متمتع بر شتران از نور سوار با صلوات رحمت و کرامت بر او نازل
بهشت پس گذردند با حدی مگر گویند که این کمالی مقرر بند و پیغمبر سلیمان پس گویند اینها را ناکند
و نه پیغمبر اینها اجتماع آنکه متعده کردند و در او دنیا پس داخل بهشت شوند چه چیز ایشان را
گناه بودن که بهما و عدد یکت پایان باشد و امید خدی تعالی هر یک از ایشان از او چشت
چهل هزار شهر از طلا در بر شری چهل هزار هردر بر هر قری چهل هزار فانه و در بر فانه چهل هزار
مانده و در بر مانده چهل هزار کاسه و در بر کاسه چهل هزار نکت از طعام و شراب و در بر
فانه هزار شخت با از طلا طول بر شخت هزار نزع و عرض آن هزار نزع در بر شخت حوری باشد
حواله این و هر حوری سیصد گیس و امشته باشد از نور بر او نند که بوی او از هزار گینه و آن که
بشکت و عجز معطر ساخته باشند تا آنکه و فاکره باشد خدی تعالی اجور متعده این را و بد بدت

تعالی در غنیمت انبیا انشان را ثواب هزار شهید و چهل صدیق و عمل شصت هزار زاهد
و طلب امرزش گفتند برای ایشان اقباب و ماه و دو اب و طیور و هر سنگت و درخت
و خشک و تر تا آنکه باهی در دریا ماه و برکت در درختها و بنویسد خدی تعالی برای ایشان ثواب
چهار حج و چهار عس و با پیغمبری از پیغمبران و هر غره با صدیق و شهیدهای و از حضرت امام حسین
مروست که هر که در متعده کند فایده روز قیامت اجزاع و مراد از اجزاع است که بینه عطر و توبه
باشد مثل کسی که پنی یا یکت عصف و ناقص باشد و نیز از آنحضرت مروست که متعده کردن از این
مادون پدران ما است پس هر گاه کسی عمل کند آن عمل کرده است بدین او هر که انکار کند او را
انکار دین با کرده است و در دین دیگر است متعده کردن نوز دل است و اما است از نکت است
که فرزند کسی که از متعده بهم رسید خدی تعالی از او بدی بهرسد و انکار کننده متعده کافر و در
و هر که متعده باشد در متعده کردن مؤمن است و هر گاه مؤمنه متعده شود مؤمنی بدیناری و صدقه
کندان و نیار از بنویسد خدی تعالی از برای او و ثواب یکی ثواب صدقه و دیگری ثواب متعده
حکایت در کتاب منبر الفاضلین آمده که روزی عبد قدس بن زید در مسجدی سخن میگفت
عباس در اضر عمر گفت و ناچار شده بود داخل مسجد شد عبد همد ز پر گفت که کوری که خدایا
او را کور کرده است اطلاق میکند متعده را و متعده زانی محض است عبد خدا عباس چون آن
سخن شنید زبشت و گفت خدی تعالی چشمهای ما را بست و عقل های شمارا و بخت کور
شده متعده در کتاب خدو صحابه در زمان حضرت رسول متعده میکردند آنحضرت از آن نهی کرده بود
رسول و دیگر نیامده که حرام کند متعده را و دلیل بر این قول عمر است که گفت دو متعده است که در دنیا
پنجه خد حلال بوده من حرام میکنم آنرا که او ای عمر قبول کردیم که در زمان رسول خد حلال بود
و تحریم او را قبول نکنیم و تو خود از متعده حاصل شده پس با در خود را از دور بر عویس عبد
زید بخاند رفت و از روی غضب با او گفت جزوه مرا از دور بر عویس مادرش در جواب گفت
تو با رسول خدا بودی و عویس نام بود بدید و او رسول آنحضرت آنها را بر پدر تو داده و پدرت

بهرت از تو

دو برادر این دو و من بجه او شدم و بوجو حاصل کردیم و توانسته حاصل شده و در کتب میرزا
مسطور است که عید سعید عید سعید و عید سعید و جا بر این عید سعید و ابو سعید مدبری
و سلم این کوع و غیره این شپه اسماء بنت ابی بکر و صبی دیگر از فضیلهای صحابه و ابوعین محمد
الغفاری کرده با بابت متعه فتوی میدهند و بران عمل نمینویزند و میگویند که از حضرت رسول
شنیدیم که متعه حلال است و بقول عماران باز نیکویم و بر این اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت
نمودند و در صحیح ترمذی آمده که مرد شامی از ابراهیم سوال کرد از متعه سنه ۱۰۰ این عمر گفت
شامی گفت پدر تو از آن نمی کرده این عمر گفت بگفته پدر خود ترک سنت و فرمود و پیغمبر
کرد و در سنه ۱۰۰ منبیل مسطور است که عمران این گفت که نازل شده ای متعه است
خدا و ما عمل میکردیم آن حضرت و جمیع صحابه بر متعه میگردند و شنیدیم که در قرآن نسخ
کرده باشد یا رسول الله منع نموده باشد تا اگر رسول خدا از دنیا رفت و در صحیح مسلم مذکور است
که از بزرگین عید سعید انصاری پرسیدند که آیا متعه مشروع و حلال است و حضرت فرمود
متعه از مشروع کرد و بگویم خدای تعالی و شامی مقاصد و صاحب هدیه گفته خفی نقل کرده اند که
مذهب است که متعه حلال است و تعلیمی در تعقیب خود رواست کرده که حضرت امیر المؤمنین فرمود
لوانی عمر عن المتعه ما زنی الا شقی یعنی اگر نمی بیند که هرگز زنا و اقربتی ندکند از بدینجه و یکی این
اکم که از جمله مشایخ فواسب بوده و فتوی تحریر می نموده مشهور است که مرض از دست و طول
بر خود حلال میداشت و نیز مشهور است که با بنی بخت و شیطان است عازر بن خطاب
داشت و بدین علت و مرض گرفتار بوده و افطخ غلام وی در خدمت او استاده کی نمینویسد
یکی از شعر اشاره بدین کرده **نظم** امام اوست که خلق جهان غلام و بندند تا که از بنویسند
بزی پای غلام **حکایت** در کتاب مجلسی مرآت المصنفی در کتاب مجلس المؤمنین آمده که یکی از
دشمنی را زنی سوه همایه بود و مردی غریبی هم روزی به آنجا آمد و می آمد آن ناصبی از آن مرد غریبی
که در آنجا آمدن تو به آنجا این زن حدیث گفت او را نکاح متعه کرده ام چون آن ناصبی این سخن از او

فی الحال او را گرفت و فریاد برآورد که سپاسیدای مسلمانان که راضی متعل متعه را کرده ام از هر طرف
حکایت از مسلمانان بر او جمع شدند و آن غریب چهاره را گرفتند و پیش قاضی بردند قاضی
پرسید که باین مرد غریب چکار دارید گفتند که میگوییم من فلان زن را نکاح متعه کرده ام
ناپان قاضی که در باطن حال شیهه اش عیش بود بر فراست و نزد آن مرد غریب فرست گفت
اگر خلاص و نجات خود را میخواهی باید که نزد قاضی بگویی که زن کرده ام و بعد از آن نزد قاضی آمده
گفت این مرد مظلوم منی کتاب است و آنچه او میگوید غیر الحنت که این جماعت میگویند بر قاضی
صورت حال از آن غریب پرسید چون او بعلیه نام قاضی اعتراف برنا نمود قاضی او را
رها کرد و آنچه عتی که او آورده بود دست از او برداشت و اظهار محذرت نمودند که ما از او شنیدیم
بودیم که گفتی متعه کرده ام و اگر میگوئی که زن کرده ام متعرض نمیشیم و الحکاه این جماعت متعرق شدند
و از غریب چهاره بواسطه اعتراف برنا از سر ایشان غلامی یافت ای ناصبی سپیدین اگر کسی
در بلاد شما برنا و لواط که در هیچ طریقی و شرعیتی حلال و جائز نبوده که برادرت نماید متعز
نمیشود و اگر اقدام بکلیت متعه نماید متعز او شده که تقبل او میکنند که چرا بفرموده خدا
در رسول عمل کرده و خلاف گفته نموده و یکی از شعر اسباب درت باین نموده **عربی** زنا که لعنوا
عنا و نانی ایکم من المستعین قلتم **طرحیم** انکه عجزه زنی در ایام خلافت ناقص خود
در شامی گذریش افتاد بد نماز رسید بجان انکه اهل خانه شرب خمر با بغل مسکری است
نمانند از یار خانه و اهل شد که امر معروف و نهی از نکرست نموده ایشان از داخل نامشروع مجموع
سازد و اهل خانه را که نظر بر مجال ناموش او افتاد گفتند ای تناسر خناس وای شیر ترکان
الذی پوسستی فی صدور انکس در این وقت کجا بوده و بچه کار آمده خدام آن خلافت
پناه خلافت دستگاه فرمودند که بجهت آنکه شما شرعی اقدام نموده اید آدم کشتار متع
و زجر نمایم این جماعت گفتند **عربی** تو بر فرمایان چرا خود تو بگفته که ای ناصبی که تو از دل
خارجی و الا استحقاق تو در ایضا و استحقاق بر استثنای از ما پیشتر تو بمنع و تشیع اولی بری

اگر از نیکت تعصیر سرزده باشد ز تو چو چند جبت در همین کار من لغت مکن خدا و کشته بود
مستعدده از تو در این امر چون در اصل با پاکت خطا واقع شده اول آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده
ولا تجسسوا یعنی تجسس احوال و عیوب مردم نکنید که خدای تعالی ستار الیموسکت و لو که کبرت
شکست خود را غلیظه میدانی باید که سرپوش باشی نه پرده درو دیگر آنکه حق عزوجل فرمود
ولیس الیونان ما قوا البیوت من ظهورها ولكن البیوت افضی واقوا البیوت
من ادوابها یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانه شدن یعنی است که از ظاهر بتریزد
و از ادواب خانه داخل شود و در آن کشته شود چون در روان و شب روان از دیوار در آمدی
و از سبکی و تقوی که خدا گفته سپا و نیاردی و دیگر آنکه حق سبحا و تعالی فرموده که ان بعضی الظن
اشم و لو تخان بد در حق با بردی و اتم شدی دیگر آنکه خدای تعالی فرموده و ان جانکم فاسق البیاء
فنبئوا و تو تحقیق ناکرده بر سر آمدی و ما را رسانیدی دیگر ازین دعای فرموده لا امل خلوا
پو تا غیر میو تکم حتی تسناشوا و تو بر حضرت و اذن داخل خانه ماشدی اگر خانه دیگر
نیز از خود میل کنی بگو و اگر دعوی اسن میکنی چون تو از جنس انس نیستی ماسا و کلا کار با تو
بوده باشد **نظم** دیو و جشت دارد از دیار تو انس را حیرت فراید کار تو آخرا می خول راه
و ای بو الفضول نمرود و نزن بچه جملاطه اش تانی سرزده بمنزل آمدی و چون در روان
و شب روان از دیوار بچه کار و اعل و باق و کاشانه ماشدی اگر بطبعی آمده بجان عزیز است
در سر کار ما بسج در کار نیست **نظم** رسیده کار بجائی ضعف و بی قوی بی تو بی که موش غایب
راه میرود و بعضا دیگر آنکه حق تعالی فرموده و تسلوا علی اهلها و تو چون دیو یک از بند
باشی با محابا باندرون در آمده از حقیت و سلام کنست مؤمنان و شیوه اهل جنان است میاز
زدی و مانند ابلیس لعین و شیطان رحیم که رومی و سخوت و خود پستی شعار خود ساختی و چون
دیوانه بگردد که در آمدی و از دیدار که بر زشت و گفتار ناخوش درشت عیش و صحبت با بریا حضرت
کردی اولی و از نسیب است که با این سلامت نفس و کار دانی مشکوک و عیب برداری و نسیب است

باز می

و با شینی رسول را بصاحبش گذاری و عزیز می ناسب این مقام گفته **نظم** تو را چه صد که نمی آبی
بر مقام رسول تو را رسد که کنی شب روی و عیاری چه فرق نیست پر شیت حلال را ز حرام
چرا تو دست ازین کار برینداری تو مست با ده جملی بر عقل و بهوش طاعت سخن نده از سخن
چند زبان آری لبان عقرب کاشان کزنده کی نمانی چه مار دم نده تا چند مردم از آری
نظم در کتاب بود و پانز که از کتاب اهل سنت است در ذکر طبقات مشایخ آمده که
چون حضرت رسول فرمود که اعرفوا لنا مناهقین خذ فیهم یعنی دانم ترین شما باشد ما حقن مناهقین
خذ فیهم است عمر و بار نزد خذ فیهم رفت و گفت پیغمبر تو را از مناهقین خبر ده ایمن از ایشان
خذ فیهم گفت ما گفت لا فاشوا سر رسول الله یعنی نیت من از آن کسی است که فاش سازم سر رسول
اندر او اسامی مناهقین که حضرت پیغمبر خذ فیهم را خبر داده بود در باب کفر خلفا و کشته مذکور شده
و سر کرده آن مناهقین عمر بود و شیخ عطار علیه الرحمة در کتاب مظهر عیاش کشته **نظم** هر که
شد بدون زده مگر اشد بچو عمر رانده در گاه شد **نظم** حمیدی در جمع بین صحیحین ذکر کرد
انکه در ایام خلافت خود حکم بر جمعی ماله نموده حضرت امیر المؤمنین فرمود که اگر تو را با این
سلطنت نیست میت تو را سلطنت بر آنچه در شکم دیت بگفت لولا علی لملکت عمر یعنی اگر
نمی بود علی هرگز نسیب ملکت می شود **نظم** احمد بن محمد بن فضال در مسند خود از حسن بصری روایت
نموده که عمر در ایام امارت و ایالت خود مجنونیز امینو است مدینه حضرت امیر المؤمنین گفت
حدش مزن که برده اشته شده است قلم از دیوانه تا بهوش آید عمر گفت لولا علی لملکت عمر
و همچنین در مقدمات از روی جبل احکام از او صادر شده مولای مؤمنان او را نسیب است
تا زیاد از نسیب او موضوع عمر زین عجز پان جاری ساخته که لولا علی لملکت عمر و اگر گفته او را
می شود که فاشی یعنی حق و راستی دوه است و آدم و پشیمان از احکام خود شده و بطلان او
خود اعتراف نموده که احکام و اقوال او بر پنج صواب نموده است **نظم** حمیدی
پنجاهمین فصل کرده است که چون حضرت رسول از در فتا لبرای بقار طت فرموده

اشتباه شد که شاید مردن یا حضرت روان باشد و ما بجان آنکه روی مرده چیزی چند که او را
نباشد و ما را بان امور آثم و کثرت کار ساخته بخوار سازد پس نزدیکی بکبر رفت و حال
دی گفت ایو بکر این آیه را بخاند و آنکه قیامت و انهم حیثون عمر گفت پذیر می که من این آیه را شنیدم
پس هر دو با اتفاق بیالین سید المرسلین آمدند ایو بکر چادر از روی حضرت رسول برداشت
و آنحضرت از این عالم رفته بود روی آنرو که پیشیده گفت فدک ای و امی پس ایو بکر
گفت البدر البدر قبل البوار یعنی ای عمر بشناس بطلب خلافت و از مردم بجهت تن
پیش از آنکه علی بدین کار پردازد و امر خلافت از دست ما بیرون رود ایو بکر و عمر از نزد
بشتر پیرون رفته بطلب خلافت و بجهت ستانیدن شدند چنانکه ذکر شده **حکایت** سید مرتضی
و در حضا ایضاً نوشته است که در عهد خلافت عمر مردی از اهل انزلی بجان را شتری چند
بود و آنها را بکرایه میداد و معاش خود را از آن میکند دانید تا که هشتاد سال از او باغی شده بر
بصحرانماند و چند تن که کسی کرد رام نشدند مردمان او را زینمانی کردند که بدین رود و آنرا
رسول خدا درین امر استعانت و یاری جوید چون بدین آمده او را بنزد عمر بردند و آنجا
رسول بر او ترجمه کرده بر کاغذی نوشت که من عمر امیر المؤمنین امی مرده ایچون و اشیاطین ان
تذلولوا بذا المولای یعنی این رفته است از من که امیر المؤمنین امی مرده ایچون و اشیاطین ان
فرمان بردار باید که چون فرمان امیر المؤمنین برسد ان موالتی و چهار پایان را ذلیل و خوار
بردار این مرد سازید و الا بر شما غضب نماهم که در این بجاست که یکدیگر در آن مجلس حاضر بود
از این رفته غمناک شدیم بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمده حکایت را نقل کردیم آنحضرت
فرمود بگویند ان کسی که در آنرا میرود یا نداند و آدمی را میآفریند که این مرد بزودی ستم رسیده و
بر جا بگشت پس مدتی بر نیامد که دیدیم بر گشته زخمهای منکر بر سر و رو داشت از آن پرسیدیم که
حال تو چون شد گفت با انصاف از ستم و رفته را نمودم از میان شتران دو سه تا جدا شده رو
بمن کردند و در میان کرده نزدیکی شد که مرا بگشتند دست بدعا بدیدگاه آسمی برده است

کشمه فلذ یا شتر اینها از من کفایت کن و بحسب اتفاق جمعی از خویشان و برادران رسیدند و
خلاص کرده بخانه بردند مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این زخمها که می پستی التیام یافت
ببزرگ جانشین رسول رفته او را خبر کرد عمر گفت دروغ میگوئی رفته مرا با ایشان نموده آن مرد
بجهد او رسول ستم خورد که حرفی از دروغ بر زبان نیاورد و ام عمر او را از پیش خود رانده
این دروغ کو را بیرون کنیز بن عباس کوی که او را بخدمت امیر المؤمنین بجهت و صحت مطلق
تبعیم فرمود گفت من تو تکلم کنم عنقریب مناسب و فاسد بزرگ کرد و از در دل داری نمود
گفت با منضیع برود کوی علی مرا فرستاده و این دعا بخوان اللهم انی اتوجه الیک بنیابت
بنی الرحمه اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین اللهم ذلیلی صعوباتها و الغنی شرفها
الکافی الغالب القاهر المزمع و متوکلان خود شده سال دیگر دیدم که آمد شتر از راه او داشت
و بخدمت مولای مؤمنان آمد و مبلغی بنزد آنحضرت آورده که این را بصدق تو از کرایه شتر با یافته
بر من بخت نه و قبول کن آنحضرت فرمود ندک قبول کردم و بگو بخدمت و احوالی که میان او
او گذار شده بود آنحضرت بجهت امزد پان فرمود امزد گفت بگذر که کند که گویا به سه راه من بودی و
چون ایند عاغاندم و بنام مبارک آنحضرت تکلم نمودم یکت میدویدند و خار و زین من
و فرمان من میردند چنانکه هرگز گویا میان من و ایشان کدورت و جدائی نبوده و بدو
از قرصن و پریشانی خلاص شدم و مبلغی نیز در دست دارم و آنحضرت رضعت الضراف حاصل
بازگشت و آنرا ندیده بود مالی که با آنجا آمد و مال سپار از آن شتران بهم رسانید و آنحضرت فرمود
بر کس را از جانب اهل مال صعوبتی رود بدو یا مشکلی رخ نماید باین دعا توسل جوید البتة خدا
تعالی کفایت کننده است و بهر امر بر او آسان گشته است هر مشکلی را در خبر است که احو
ان شخص را بعر رسانید و آن نیز سر با رخصه و بغضها شد **طریق** و آنکه حجیت نامه ایو بکر که نوشته
بود با مضامین خط رسول آمده و در باب فدک آنحضرت فاطمه سبند و پاره کرد چنانکه حکمت
گذارش آید و در باب مطاعنی که هر سه در آن مشرکیند و بدعای المنصوم مظلوم و مشکلم الظلم

پاره کردند **شعر** شکم پاره کردش بر تیغ و عابد بگره شسته **مصطفی طعن** **پاره کرد کتاب**
الحق آمده که بعضی را بر بعضی در عطا یا تقصیل و دو مهاجر را بر اضرار و عرب را بر جسم زیادتی
و حال آنکه حضرت رسول همه را برابر برسد و اینها نیست الا بدعت و مخالفت از نزد رسول
ناصدمان پدید در کتب خود ذکر نموده اند که عمر در تقصیل عطا یا اقتدا بخیرت رسول بود که آن
در جنگات حنین بعضی را بر بعضی تقصیل داد و بعضی از پدنیان میکوشید که عمر مجتهد بود و عمل
برای خود میکوشید ای ناصبی اجتهاد در جائزیت کفایت خود رسول در آن نباشد حضرت رسول
صفیست و عطا یا را برابر برسد الا در جنگ حنین که بعضی از افسانید و تکریش را بجنت تالیف قویها
قلوبشان با کرامت مخصوص ساخت و آنرا برین قیاس خوان کرد **طعن** **دوازدهم** نیز در آن کتاب
که خارج بر زمینها و سواد تعیین کرده و بفرمود که در عراق ساحت زمینها کرده و نه یکت
زمین یکدست مقرر کرده و در مصر و فوجی آن بهر یکت جریب زمین یکدست چنانکه در زمانت
مقرر بود **طعن** **سیزدهم** در آن کتاب ذکر شده که حکم آیه صدقات را باطل ساخت و حدیث
در این باب رد کرد و سنت زکوة باطل شد نزد عامه جهانیان و جمله عالم حرام خوردند و ظلم
ان کردند او بماند تا روز قیامت **طعن** **چهاردهم** در کتاب بطلانیه الانبیاء که از کتب مخالفین است
ذکر شده که روزی عمر خطاب نماز باید و کنداره چون سلام ده گفت ای مردمان شما عاوه نماز
کنید که من عیوب بودم و بسو نماز گذاردم عرفت که غسل کند و صیاب نماز از سر گذارد
تا بجا و پروان آمد و در چندین بار از من قسم نمود و غیره مشرور و از آن و از آن دو پاکت و کبر
کردند از برای آنکه مبادا که حضم گوید که ایشان سزاوار مرتبه امامت نیستند و سیکه در مسجد
جنب نماز و امامت کند و نماز بجا عت گذار و ممکن است که اکثر اوقات جنب نماز کرده باشد
و باو دش نیامده باشد لهذا کتابی تصنیف کردند و پرو پوچی هر کس بافتند و از آن خطبیه الانبیاء
نمودند و خطابی چند نسبت بهر یکت از انبیاء دادند تا عیوب خلفاء ملکه خود را برین سبب چو
واظربن اشمس است که هرگز از انبیا خطانی سر نروده و معصوم و مبرئند از لوث و نوب و عیوب

و اگر زمینها نسبت با و رعیت و تفاوت باشد و بجز آنکه خلفاء ملکه همه عیوب گرفتار بودند
تا صاحبان پوشش و پوش درکت نمایند که ایشان داخل رعیت اند و قابلیت امامت
و خلافت ندارند **حکایت** در کتاب مجالس المؤمنین آمده که چون در امامت **صلوات**
عصمت بگذشت بعد شرط است و ناصبیا عصمت را شرط در امامت نمیدانند از برای
آنکه بیسیج بخواهد ای اند و پیشوایان خود را نیتوانند پوشانند لهذا اشرار شیعه نموده اند و
اند که نیز ولایت را ضعیف کردند تا آنکه میکند باید که معصوم و دور از خطا باشد و یکی از متغضین
اهل سنت و بدعت در کتاب خود این سخن لغو را ذکر نموده و شیخ عبد الجلیل را زنی که از اطفال
اشاعیر است در جواب آن ناصبی گفت علی چنین است بدن دلیل که اگر خود کسی پو
بگفت کند پیره زن در خانه گوید شوم است این را باید گشتن و از اینجا ظاهر میشود که پیره زن
عارف تر باشد از ناصبی که او گوید که خطا کند و بیوقت خاندان باید گشتن و ناصبی نماند
که معصوم نباشد با ما مش قول نباید کردن **طعن** **پانزدهم** در کتاب جمع بین اصحابین و در کتاب
برهان الشریع در امتداد منبیل مطور است که عمر منع نمود حضرت رسول را از وصیت کردن و در آن
و ظم از پیش آنحضرت برداشت و بنیان با حضرت نسبت داد چنانکه در باب کفر خلفاء ملکه سمیت
یافت **طعن** **ششم** حمیدی در جمع بین صحیحین و تعلی و طبری و فقهی و بخاری و مسلم هر یکت
خود اعتراف باین کرده اند که عمر میکفت ما سکت فی نبوة محمد فقد الا یوم محمد یعنی هر یکت کرد
بودم در پیغمبری و نبوت محمد چنانکه شکی که در روز صدتیر کردم و بگش آن بود که حضرت رسول فرمود
بود که اگر راست میگویم دستخیزند و آن سال صلح قرار دادند و عمر با خود گفت اگر پیغمبر و صلح
نشدند و بخیرت رسول آمده گفت ز تو میگویم که بگو خایسم رفت و طواف خایسم کرد حضرت
رسول فرمود که هیچ گفته بودم که اسال خواهد گفت نه و باین را ضعیف شده نیز با بگرفت و
این مرد پیغمبر است گفت علی گفت با جحیم گفت علی گفت پس چرا باین صلح را ضعیف میشود گفتش
مرفقه است و این صلح فرموده خداست پس با بی بگرفت من هرگز شکی در پیغمبری او کرده بودم

گفتی

از روزیکه مشران شده ام نام روز مشهور است که ملاقطب الدین علامه شیره لاری هر وقت برایش
دوبی نوا میشد بشهر می رفت و میگفت اینم و مسلمان میوم و باین بهانه ببلغی زرازم و میگرد
روزی ششصدی او را دید که گفت تو یکت کافر تری هستی که هرگز مسلمان نشو ای **طهر بن محمد**
حمید در جمع بین صحیحین در مسند عمار این یا سر آورده که مروی در ایام خلافت عمر زنه او آمد و گفت
که من منیب شدم و آب بنود و منیل کم که مرا میاید که پس عمر گفت هر گاه آب نیاید بنیاد
عمار یا سر حاضر بود که گفت ای عمر تو را باید منیت که در عماران غمزه تو تا کسم بحسب اتفاق حقیقا
بجسل شده بود و آب بنود و تو نماز نکروی و من چون کان و هشتم که تیمم کنای غسل است همه بدین
بجاکت باید رسانید بجاکت غلطیده نماز کردم و چون سجده است رسول و الله آمدیم تیمم فرمود
که یا عمار در تیمم همین قدر بسبب است که دستها را بر زمین زده پشانی خود را با هر دو کف دست بآن سج
نمانی و چون عمار این حکایت را نقل نموده عمر قبول نکرد عمار آیه فان لم یجدوا ماء فلیستوا **صعیبا**
را شایسته خود آورد و در واقع کسی که خود را علیه رسول دانده و متها در غنمت آنحضرت بوده باشد
و کمر از آن سرور شنیده باشد که اگر آب نباشد تیمم باید کرد و ترک جائز نیست و این قسم فتوی
ایا و قابل سند خلافت است یا آن کسی که غسل آب جنت غسل کردن او از آسمان بریزند چنانچه
در کاشف الحق بطریق اهل سنت و جماعت از ابن مالک روایت نموده که صحابی بود که آب
و عمر بدر نمازید بشهر حاضر شدند و حضرت رسول با هر دو کف بر رویه بدر نماز علی کبریا آنحضرت
شامی آیم که آنچه هشب بر او واقع شده از او بشنوید انکس که دیدن نیز هزاره چشم و چون سلام کرد
علی علیه اسلام از خانه بیرون آمده گفت خیر است یا چیزی عادت شده او بگر گفت خیر است
در این سخن بودند که پیغمبر خدا که گفته آمده و سر برودند یا علی آنچه هشب بر او واقع شده ترا
ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدرم حضرت فرمود که آن احد لا یحیی
الحق یعنی بدرستی که خدای تعالی را از کلمه است شرم میناید شما هم در اظهار آنچه حق در است
شرم نکند مولای مؤمنان فرمود مرا امتیاج بچسبیل شده آب حاضر بود حسن را از بی ایجاب

انما

فرستادم چسبن را برای دیگر و دیگر آمدند من و لکیر بودم که مبادا بنماز نسیم دیدم که
خانه شکافته شد و طلی حاضر آمد مندی بی بر سر آن بوده و مندی بل برده است و طلی را بر آب
دیدم از آن غسل کردم و مندی بل بدن را خشک کردم پس غسل و مندی بل با سمان رفت
و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت پیغمبر فرمود آن آب کوشتر بود و انکه او در جبرئیل
بود و مندی بل از استبرق برشت و طلی از طلهای منبت بود و کسیت مثل تو یا علی و جال
انکه جبرئیل خاد م تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالفان و مؤلف نقل کرده اند و نقاش
که هست در این است که بعضی از طره منبر را اعتقاد است که جنت و ضو خاتن آنحضرت
آمد و بعضی جنت غسل کردن روایت نموده اند **طهر بن محمد** در کتاب احسن الکبائر و غیره
الحق از کتاب کامل نقل شده که عمر حجج الاسود را از آنجا که حضرت رسول و الله گذشته بود نقل
کرد و بموضع بیرون که در جاهلیت نناده بودند و هنوز نیست صاحب کتاب کاشف الحق
که طاهر لفظا سود سوکات است و مراد از حجر مقام این است که باید چه چیز از غیر داده و آن
طهر است و این عمل ناشی از نیست که افعال رسول اقدرا صحیح ندند یا انکه طریقی در جاهلیت
دوست تر داشته باشد بر تقدیر مخالف گفت کرده رسول مخالف گفته کرده انبی است و معنی کفر
همین است **طهر بن محمد** اگر غالی در کتاب اسرار الطهاره گفته است که عمر با انکه خود را علیه رسول
میدانست و ضو میا خت باقی که در مطهره و کوزه لفرنیان بود با انکه شنیده بود که خدای تعالی در
قران مجید فرموده انما المشرکون نجس و غرض از این افعال شنیعه استحقاق درین اسلام
و تقویت دین کفر است و طلب دیگر نیست **طهر بن محمد** هر که منی را ناقص و کامل منیت الا بجز
بامل حکایت ابن عبد البریه که از او شنیدم آن اهل سنت است در کتاب عقده طهره که عمر بن خطاب
عمر حاضر را عامل مکر کرد انکه جبرئیل که مال بسیار جمع کرده عکس فرستاد که آن مال را از آن کس
پس عمر حاضر گفت ترش کرده اند خدای تعالی زمانی را که عمر و عاص عامل عمر این
سجد است که من دیده ام که عمر پیش بر کدم پشته همیه برده است میفرود
حشمت و این حکایت

ابن ابی عمیر که از پیران خلیفه ثانیست با بن جبارت ذکر کرده که عوام گفت لعنت بر تو
کاری که من عامل غرابین خطاب ششم واحد که دیدم او را و پدرش را که هر یک عبا کی گفته
پوشیده بودند که بزای غیر سید و برگردن هر یک اشتهایم بود و عاصم پدر من در جابجا
ابریشی و ناز و نعمت غرق بود و الحال غلیظه است و در تاریخ آن عبا بود با آن صورت
و سیرت و سببی که او راست **طعن سیم** در کتاب کاشف الحقی مسطور است که عجم
کرد که کشتی ما فی کشتی با من شد و هم بعثت که فی جوابات **طعن سیم**
و نیز در آن کتاب آمده که عباس را بخندست حضرت امیر المؤمنین حضرت تادخواستگاری
ام کلثوم و آنحضرت قبول نکردند پس عباس گفت علی از من نیکت دارد و بخند که در قتل او
نمایم عبا حس خیر با آنحضرت و او فرمود که کشتن من حساب دیگر است و در خوردن حساب
دیگرین و در شرا و غنیمت **شعر** پیوند بجا مان سخا هم کردن کونین هر که کند بنام من
پس عمر عباس گفت روز جمعه عجم حاضر شد که عجم بعد از خطبه گفت ایمان آنست که
من اصحاب رسول اند فرقی در موحسن و قد اطلع امیر المؤمنین و مدینه فاشم قانون یعنی پیوستم
مردی از اصحاب رسول خدا و از آن کرده بزنی که شوهر دارد و امیر المؤمنین که عمر است بهمانی
بر او اطلاع یافته است شما چه بگویند از چهار جانب مسجد او از برآمد که امیر المؤمنین را بگواه عجم
نشد که فرماید آن زانی را با کیم پس از من بریز آید و با عجم گفت اگر علی و حشر من میگوید
گفتم که عجم عباس بخندست مولای مومنان آمد و حال باز گفت فرمود که من پس اگر کشیده نمودم
و لیکن این کار کنم عبا گفت او بی شرم است و عاصمی و تنیزه کن که گویند من با ضرورت بکنم که
خایی و اگر تا حضورت بر طرف شود پس عجم گفت اگر این کار کنند من یکم و عمر و ما
عاصم کرد و گفت عجم بی شرم است و بکالت او و حشر من میدهد و بجا از سخن خود را آورده و بعضی
از علمای فرقه اچراشی عشر بر او حقتی است که عزیز را بصورت اند شرب نما عجم فرستادند و ام کلثوم

کلام

بخانه عمر رفت و اگر در شایسته هم نفعی بفرستد بر سر و شان حضرت امیر المؤمنین و ام کلثوم
نیز مانند بود با آنکه پیغمبر خدا بود بکفار میگفت مؤلای بنی امی که گفتوا تقدوا عجم
مرا حرم با علم مرتبه در ایمان زن فرعون بود و یکی از زنان اهل بیت است از آنکه در خانه
فرعون بود چه نفع در مرتبه او بهر سید خدا که حق تعالی گفته امیر را در کلام مجید یاد نمود
وقب این لی حدیث بیضا فی الجنة و یخفی عن فرعون و عملد و یخفی عن العوا
الظالمین همچنین اگر ام کلثوم در خانه فرعون آل محمد باشد چه نفع بشان آن معصوم و بهر
طعن سیم در مسند احمد بن حنبل مذکور است که در آنوقت که حکم الهی شد پس در آن
فانمانی که مسجد بود همه در مال بسته شد الا در خانه حضرت امیر المؤمنین که بجال خود بود و عبا
الکاس موده که نا و دانی از بام خانه او بمی باشد بدو قبول افتاد و حضرت رسول بدست
مبارک خود بجهت رضای عجم نا و دانی را نصب کردند و در وقت ساختن آن فرمودند
هر که این را کند عجم را از زحمت خلد و در است و عمر روزی در امام خورشان
انجا میگفت آنی از آن نا و دان با و ترشح نمود آن ملعون در غضب شده مکن کیندن آن کرد
و بعضی از اصحاب این حدیث را بنیاد آن شر المآب آوردند فایده نگردد و چیزی بهای گفته حضرت
رسول ند و عجم روی بدرگاه دولت مسری مولای مومنان و پشوی تهمان نهاد **نظم**
در کشت قبله عجمات مفلح بودی ختمش مرجع ارباب حقایق بودی مکران و نالان
عوض حال خود حضرت امیر چون عجم خود را و گریه و زنده دید مسجد آمده انجا ایستاد تا فاش شود
بجای خود نصب کرد عجم رسول خدا خورد که هر که این نا و دان را کند او را نذر و العقاب بدو
میکنم و عجم گفت خوشحال کسی که چون تو برادر زاده داشته باشد و دیگر کسی با شونیت
کرد اما دوری از رحمت الهی و نفعی حضرت رسالت پناهی ضعیف بناحق یاد یافت **طعن سیم**
اگر عجم فرمود در حدیث شرب خمر نصیحت نماید در حال مستی و حال آنکه این حدیث تا زاید است
بجال خود نیاید و بسیار نشود حد بناید و این هم از جمله نادانی و بی معرفتی است بمبانی ضعیفی

آزار

و ملا علی کا زہرا ہشتاد ہزار طبقہ صاف بہت دربار خطای غلیف ثانی جواب نام معقولی گفتہ کہ جہنما
کرده بود و موجب طعن غیر شو **طعن چہام** نگہدہ جب ساخت بعت ابابکر از بسج خلافتی
انکہ فذ رسول او واجب کرد اندیدہ ہشتاد یا امریان نمودہ آیا عمر بصلحت عباد اقد علم از
خدا و نام ترا پیغمبر خدا بود یا انکہ فذ رسول اورا نایب خود ساختہ بود نہ کہ ابوبکر را علی فذ
پیغمبر ای مردمان کند یا انکہ امت تمام تقویض امر خود با خودہ بود نہ کہ او را بر خود حاکم ساختہ
کہ ہر کہ را خواہد بر ایشان حاکم و امام و راہ نما سازد کہ قبہ و جدش در این امر تاجیدی بود کہ
ذریہ رسول و دو سبط رسول کہ حق تعالی صحبتش از بر جن و انس واجب ساختہ میان آن
و حکم بسوختن خانہ ایشان کند و در بر شکم و خشر رسول خدا و طایفہ پیغمبری مبارکت آورد
تاجیر او فخر علی علیہ السلام را بعت ابابکر و راورد و حال انکہ حضرت رسالت والہ از
یہود و نصاری بخبر بر راضی شد و فرمود کہ بچہ خدا متابعت من بر شما قہر و جبر او واجبست
و عقوبت نکرد کسی از آنها را و آتش بدر فائز بسج پیو دی و نصرانی لغز بود کہ فرزند و یا انکہ
دیگران بودند از ہما جبر و انصار چون سلمان و اباذر و مقداد و غیر ہمس کہ بعت نکرد
بودند چرا کہ آتش بر در خانہ علی از آنها نزدند و این جسکومت را مخصوص او لاد رسول اقدسند
و این جد و جد عمر در خلافت ابابکر منزل تہرا برای آن بود کہ بعد از آن طعون خود غلیف شود و بطبع
رسول و ذریہ رسول کہ وارث امر خلافت و امامت بودند و محمد و مہ سارند **نظم** گویند کہ پیغمبر
ز دنیا میراث خلافت ببرد و عثمان بہرگز ملک آن ملک نہ کند و نہ رود قریشان جہا
جہا تو بر خانہ گزایست و دشمن و مادد و فرزند میراث بہ پیکانہ و ہر بسج سلمان سعید را
قاعدہ دین تو نیست لغت ہم با ابابکر عمر سکین و عثمان **طعن چہام** کہ کتاب کاشت اہل
کہ قدامتین مطعون شرب خوردہ بود نیز او آوردند خواست کہ حدش زندہ قدامتین آید را
خانکہ **لیس علی الذین امنوا و علوا الصالحان سجنح فینا طعموا یعنی نیست امانی**
ایمان آوردہ اند و عمل سیکو کردند و حرجی گرفت و کیری در آنچه بخیر کہ خوردہ ہستند و عمر چون

این امر

این آید از او شنیدہ از حد زدن او در گذشت و چون این خبر امیر المؤمنین حمید رسید فرو
کہ لیس قدامتین اہل بڈہ الای یعنی او از جمعی نیست کہ این آید در شان ایشان واقع شد و او
مستحق حدست چہ فوجی کہ یہ تحریم نمازل شد بعضی از صحابہ گفتند یا رسول اقد حال برادران کہ
شرب میکردند در حال اسلام و حال شرب مرگت چہ شیدہ اند آیا چہ فاد بود و این آید قدامت
خود زندہ بہت و چون عمر شنید قدامت را بطلید کہ حد بر او جاری کند نامند بہت کہ حدش چہت
مولای مؤمنان فرمود نہ کہ حد بہت تا زمانہ است بچہ فذ کہ چون کسی شرب کرد عقلش اہل
میشود و عقل کہ رفت ہرزہ میسکویہ و اثر امیکند **حکایت** در کتاب لوامع الانوار از عبد اللہ
عمرو از ابو بکرش عمر روایت کند کہ در زمان حضرت رسول و الہ حضرت امیر المؤمنین را چہ حد
کہ نمیدیدیم کہ در مسجد رسول نماز گذارد با خود مسترد او دم کرد و وقتی کہ حضرت علی از مسجد بیرون
آئی او رخصت تحقیق اخیال نماید و چون روز جمعہ آمد وقت نماز نزدیک شد امیر المؤمنین از مسجد
بیرون رفت عمر گفت من نیز بر غاسم دار غصب ای بیرون غستم تا معلوم کنم کہ بچہ میرود
و چون اندک راہی در خدمت آنحضرت رفتم در غصب سرنگاہ کردم شہر بدیدند ندیدم در این اثنا
آنحضرت دعائی خواند و سر پای بر زمین زد چہ شہادت بی ظاہر شد وضو ساخت و روانہ زمین خود آم
کہ وضو سازم چہ سلب ناپدید شد باوی روانہ شد مگانہ باروی شہری دیدم بسیار بلند و آنحضرت
داخل شہر شد و من نیز نذر و ن شہر غستم دیدم اہل شہر از او منسج و شہریت و غیرہ کسیرا سلام
کردند دست او را چہ سینند و آنحضرت داخل مسجد شد و بمسجد شہریت و نمودن باکت نما گفت
و علی علیہ السلام خطبہ فصیح خواند و مغلایق باوی نماز جمعہ گذاردند و بعد از فراغ از نماز خلق واقع
کرده از مسجد بیرون رفت من با خود گفتم امروز این شہر را تمام کنیم و فردا بروم امروز تمام شود
تا دیگر روز چون با ما شد بر غاسم و از شہر بیرون آمدم و یکد و فرسنگ دیدم شہر بدیدند نامند
در آن اثنا جوانی را دیدم از احوال پرسیدم کہ از اینجا آمدی طیبہ چند فرسخ باشد گفت کہ تہ
گفتم بچہ گفت این زمان بچہ میروی کہ ہم بدینہ تجددید و گفت ای احمق زاد در اصل تو مسیت گھت

فراودارم و ذرا علی بن ابیطالب و نماز ظهر را با آن حضرت کردم و تفریح شهر با زمانم که امروز بر او گفت
مگر تو همچو فی باو مانع تو علی بن ابیطالب رسیده است ازین شهر آمدنیه رسول کیال و نیم راه است
لعین گفت با خود گفت که این نیز از تفریحی که است که کیال غیر با هر ابکیت لفظ قطع کند
نیت الاسحر و کبریا زبان شهر و آدم و با جمعه دیگر تو وقت کردم چون وقت نماز عصر بود
شدمیر المؤمنین را دیدم که میجو در آمد و بطریق جمع کند شته امامت خلافت کرد و پیرون رفت
در عقب وی روان شدم بعد از لحظه و اهل مدینه شدم حضرت رسول هنوز نماز عصر نگذا رده بود
چون علی را دیدستی فرمود و گفت نوشت باو یا بن ابی طالب و روی با من کرد و گفت
خطاب چند روز است که غائب شد گفتم اندک مرضی استم آنرور فرمود که در وضع مسکنی
انجوعا امیر المؤمنین از من پیرون رفتی و با او در شهر نماز گذاردی و این زمان بهرم از انجا
میانی و آنچه بر من گذشته بود گفت که گویا با من بوده فرمود که با من خطاب اینها از علی بن ابی
طالب محبت نیست و محقق رومی در عقب آن شاه و لایت و بدیت و آن ماه نکلت و صایت و اما
فرموده **لظلم** زبیر روزی ده عقلمان علی بن ابی طالب زبیر شمران ده عقلمان علی بن ابی طالب بنما
از منم و در راز عقل و برتر از خیال با که گفتم و صفت آن شوان علی بن ابیطالب قدیم المین و الا
عظیم شمشان و البرهان قسیم لشد و التیزان علی بن ابیطالب هو الا اول ابو لاضر هو العظما
هو الباطن هو الخمان هو الملتان علی بن ابیطالب زبیر از و صفها پیرون زبیر سلطان کاف و
ولی حضرت چون علی بن ابیطالب شهادت او طار است و نماز و روز حج او جات جمعا رسید
علی بن ابیطالب اگر چشم فرود داری پین از دیده معنی بود چه خوابان علی بن ابیطالب سخن است
با تورا و با بحیل با قرآن بهر مرسل به پنهانی علی بن ابیطالب خنده خداوند تو ایمان سخن سر
ده بگویند شاه با حسان علی بن ابی طالب **طعن** او بکبریا نازی که یکی از علمای اهل سنت است در
کتاب خود آورده که روزی در ایام خلافت ناقص خود در مسجد نشسته بود و جمعی بدو کرده و در

مهر

حضرت امیر المؤمنین میان آمد یکی از آن میان بخوش آمد و گفت که او بنور مغرور و محبت است
عمر او را منع کرد و گفت کسی علی را برین صفتها نسبت کرده است و آنکه که اگر شمشیر او منبوه محمود است
استحکام بنیافت او عالم ترین است و در دین سبقت او بهت او صاحب شرف و کبریا
در دین و چون آن شخص از عمر اینها بشنید پس گفت چرا او را مقدم نه اشتی که گفت یکی بگوید که این
یکی از بزرگانی است که علی را طلب داد و دست میزدت و آن ملعون مرده و دروغ و کذب یکوید و در هیچ
مانع و باعث نبوده الا عدوت جلی که از نو ولادت است و دست و چوب جاه و ریاست **لظلم** عهد او از صفحا
اولی و فضل را در جسم عید کند بغض او در شمه امکان **طعن** یا که علی کند **طعن** **طعن**
در کتاب ابوامر الانوار آمده که چون عمر ملعون خلافت را بطلم گرفت و دست تم و تعدی بر اهل
رسالت و کافر خلق که شو و چنانکه مردم از دست او بفقان آمده اظلم نمودند و او را ازین جهت
و بهر سبب هم سید و بزرگ نش پرون نیامدی و مسجد زبیری و از زیر زمین نفی کننده بود و پیشتر او با
از انجا مسجد ترو و می نمود و تا صبح روشن نشید مسجدی غیرت و این حدیث را اثر کرد و کلا با
الفجر فانه حلقم للاجر یعنی در آخر وقت نماز شب گذاردید که آن بزرگتر است با حیرت انیکت رسوا
شود و آن سپید تواند مسجد خستن **طعن** **طعن** در شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید آورده که مسجد
شهرزاد کرده بود و چون کوفان آمدند که کوفای بزند کس کوفای داند که او چهارم است که
کتمان شهادت کند چون چهارمی تعلیم او از شهادت با نمود آن کس را مدد که کوفای در
داده اند و درین عمل چند امر است از اول ظهور آمدن محفل صاحبان که آمد و مدتر ندان معجزه با آنکه
سحب الشرح اجزای حکم آبی بر او واجب بود و یکی آنکه سر کوه که شهادت داده بودند بی گناه
زده و یکی مانع کوفای دهن چهارمی شدن و تابع هوای نفس گشتن و رضای معیزه خاستن در و ملعون
برضای ضدند و رسول را شهادت کردن و وضع مدد در غیر موضع شهودان و بعد از آن نازنده بود
برگاه معیزه را میدید که گفت بترسم بوطه تو سنگی از آسمان بر سر من فرسود آید و طاعتی
کازد شمشندان اهل سنت خوب گفته است که عمر خود است که معیزه در میان مردم رسوا شود حلیه

کرد که مدرازا و بگذرانند و سید مرتضی در جواب گفته است که آیا جائز است که بگوید آنکه
یک کس گناه کار که رسوا نشود کس بگناه رارسوا کند و کس صادق را حد زند و کس
زانی را از حد مخلص کند و حدی که خدا و رسول واجب کرده است بپوشیده و دفع کنند عذر
زنان را همش نکرید که جواب فاضل القضا است اما بکنند که مستر مطلقا عن مطلقه با حق تعدی
چه در عهد تاریخ مذکور است و جواب با این نذر **طعن بیستم** آنکه طعون در مدت عمر خود
اسلام خواست که سوره بقره را یاد کند و مقدور نشد امام و راه نمایی ناصیدمان با این نیت
که در مدت عمر کتیب سوره را یاد کند و فضل و بهائش با این نیت **حکایت** در کشف الغر حضرت
امام زین العابدین مرئیت کرد و در جمیع این خطاب در فرمود که پدرم حسین بن علی داخل
رسول شد در مقابل عمر با ستاده و فرمود انزل عن غیر لی یعنی فرود آئی از غیر پدرم که نشسته
و لایق این مکان نیستی عمر بگوید در آمد و گفت در است کفشی ای حسین که این خبر بد تو است
پدر من آنروز حضرت امیر المؤمنین حاضر بودند فرمودند که یا عمر خیال کنی که آنچه حسین فرموده
تعلیم من بود و این سخن بگفته و فرموده من بطلو و آمد و گفت عمر که در است فرمودی یا ابی الحسن من
باین مرتبه نیازم نگاه عمر از غیر من سرود آمد حضرت امام حسین را بر داشت و بر بالای منبر
برد و بر کتیب جاسن خود جای داد و خطبه بخواند اگر گفت ای حاضران بدانید و آگاه باشید که من
کسب از حضرت رسول شنیده ام که عترت و اهل بیت مرا محترم و مکرم در آید و اشیای از شما نازد
لعنت خدای بر آن کسی است که از اهل بیت کند و سخن چینی که بزبان ملعون جاری شده است که
خود را بر بالای منبر سخن کرده است **طعن سی ام** در جمع بین حسین آمده و حمیدی از سید
تعلیم کرده که نماز نافله شهر رمضان در زمان حضرت رسول و ایام خلافت ابابکر مردم فرموده میگرد
و بجاعت نمیکردند و شبی از شب های رمضان عمر مسجد آمد و دید که مردم نماز نافله مشغولند فرموده که
شبهای رمضان را بجاعت گذارید و شب دیگر آمد و دید که چه اختار روشن کرده اند و صفها ستاده
و نافله شب رمضان را بجاعت میگردند پرسید که چه خبر است یکی گفت که مردمان نماز شب را

کتاب

بجاعت میکنند گفت بدعت لغویست بدعت یعنی بدعت است که بهم رسیده و خوب عبادت و در
کتاب حجی مرتب النبی آمده که حضرت امیر المؤمنین در ایام خلافت ظاهری خود در یکی از ایام
ماه مبارک رمضان داخل مسجد کوفه شد و دید که اهل کوفه نافله ماه رمضان را بجاعت میکنند از یک
حضرت امام حسن را فرمود که دره بر داشته ایشان را متفرق سازد و حضرت امام حسن فرمود
مولای مؤمنان عمل نموده اجتماع از درهای مسجد روی بانها تمام ننهادند و در آن حال فریاد میکردند
و بگفتند و اعراض **طعن سی یکم** و نیز در آن کتاب ناره است که عمر با شستی داخل مسجد شد
غالی از مردم دیدار نمود که مردم در چاشت نماز نگذاردند و نماز تراویح و نماز صبحی نام ننهادند و
انکه حضرت رسول و آل من بود که الصلوات بالیس فی شهر رمضان من النافله جاعت بدعت و صلوة
الصبحی بدعت و کل بدعت ضلالت و کل ضلالت سبب الی التارک یعنی نماز شبی در شب رمضان بجاعت
بدعت و نماز جاست بدعت و هر بدعت که مرئیت و هر که را می پذیرد کجین صاحب خود را این
دو بدعت را آن گناه بی عت در میان ناصیدمان یاد کار کند شسته **طعن سی دوم** آنکه قرار داد که
مردم در سفر روزه رمضان بگذراند و در زمان حضرت رسول و ایام امارت ابابکر و اوایل خلافت
او فرموده حضرت رسول بجای کس در سفر روزه رمضان نیست گرفت و این بدعت در زمان عمر است
و تا روز قیامت از او یاد کار ماند **طعن سی سوم** آنکه امر منسوخ بود که نماز را در سفر تمام کنند و
کنند و جز چند صحابه رسول او را منع نمودند که در زمان پنجمی در زمان طلحه اول تا صلح حدیبیه
تمام مردم نماز را در سفر قصر میکردند و مکم غذا فرستاده و محمد مصطفی لعنت که نماز را در سفر تمام
کنند فایده نکرد و این مخالفت مکم غذا و رسول از او یاد کار ماند **حکایت** در کتاب تزیین الکر
آمده که روزی سید کانیات فرمودند که یکی از اهل بیت امروزه فایده آمد و سؤال فایده کرد
که بهم است و اظهار آن لازم چون خطبه اشواجی برشته سوار بد مسجد حاضر شده شتر افغانند
و داخل مسجد شدند و بعد سلام گفت که کدام یک است از شمار رسول خدا مید حضرت رسول را یاد نمودند
آن عرب گفت یا رسول الله من پیش تو است کلام محمد میگوید ما این آیه رسیدیم که و

بجبل الله جميعا ولا تفرقا الله امه انما انزلها بربكم جبل احد كدام است كه خدا تعالى
فرموده است كه دست در آورند و از پيروى او پر كنند و متفرق نشويد و بر زبان نرسيد كه دست
كه دست در آن زند پس حضرت رسول دست مبارك برده و ش مبارك حضرت امير المؤمنين (ع)
المتقين كذا نسته فرموده كه ميت جبل احد كه خداى تعالى در آن چنين فرموده است دست بر
مجت اوزند و شكست با و جوئيد كه حق با اوست پس اعرابي بنزد يك حضرت امير المؤمنين (ع) آمد
برده گفت او را بوسه داد و گفت خدا من دست در جبل المتين تو زدم چنانكه فرمودى خدا
اور شفيق و دلى من كرد ان پس اعرابي حضرت رسول و حضرت امير المؤمنين را و دعوى
باز كرد و بعد علمه اللعن از غضب اعرابي از مسجد پرون رفت در وقتى كه اعرابي بخير است برتر
سوار شود با و رسيد و گفت مرا تو حاجتى است اعرابي گفت چه حاجت دارى منم كه گفت
از حضرت رسول شنيدم كه در حق تو گفت كه از اهل بهشتى منم چه اسم كز ابرايى من و حاجتى اعرابي
گفت حمد و ثناى خدا را كه مرا هدایت نموده و از اهل بهشت شدم و اى عمر تو ديوانه شده يا خدا و رسول
ايمان نياورده كه جبل المتين كه على ابن اسطالبت و در پيش شماست و تو از من التمس و كلفى
باز كرد و دست در دامن او زن و از او بخواه تا در حق تو دعا كنند پس اعرابي كه بزرگسوارانند
بود چون طالب حق بود بگفت كه رسول خدا هدایت يافت و از اهل بهشت شد و عمر و شما
او كه سالها در خدمت رسول خدا بودند از بديستى و بد ذاتى و بغض و عداوتى كه با مولا شماست
دشمن خود را دوست خوب غلب اليم و عتاب عظيم ما شنيد **تفهم** كه هر چه تو نور على كوفت را
نيك نذر بهره از خود شيد تا بان دیده اى **طعن سى ايام** در كتاب كاشف الحق آمده كه
عمر سائل ميراث را بغير و بتدويل داد و بفرقت طبع سخن خود خلافت مكم خدا فرموده رسول
احكام ميراث را قرار داد و در اين باب بعت چند قرار داد كه الحال در ميان اهل سنت شايع
و مستمر است از آنجا بعد را با اقرب شركت ساخت و خلافت امر خدا نمود و كمال الله تعالى
والوالادحام بعضهم اولى ببعض و بعم ميراث داد و عمر را از ميراث منع نمود و بغير

مؤمن

ميراث داد و عمر سم را از ميراث محروم ساخت و پسر را در داد و دختر را در مانع نمود و بغير
داد و دختر را مانع نمود و همچنين ميراث بفرزندان محرم داد و فرزندى نكاح را محروم ساخت
و اين كل طريق ايام جاهليت است كه زمان قبل از ظهور اسلام باشد و نيت اين اعمال كبريا
بخدا و رسول **طعن سى ايام** و نيز در آن كتاب مذکور است كه در نكاح دوام انحراف زاده عيت
چند قرار داد و احكام از تغيير و تبديل نمود و سزا چند از خود تراشد كه بگفته و نادانى از
قبول نكند الا پسران و متابعان او كه چشم و دل ايشان از نكاح عت آن نبي ايمان كورده است
در و اوى منالوت و هلاك افتاده اند **طعن سى ايام** نكاح عداوت و دشمنى بجز حضرت امير المؤمنين
و اهل بيت عليهم صلوات الله عليهم اجمعين نود و عداوت اهل بيت نبوت و رسالت را در
دنياى مردمان راسوخ داد و آنچه ممكن و مقدور شد بود بقتل از خود راضى نشد چنانچه بعضى از آنها
در اين رساله بمقتضى ايمانى بنگان ذكر شده **طعن سى ايام** در كتاب الوامع الا نوارده كه در است كه چون
عمر ملعون ديوان خلافت را بر بايى كرد و در فتره اطلبه با بول جريده نام نامى و اسم كرامتى
المؤمنين على و امام حسين را نوشت و از زباني هر يك پنج هزار زطلا مقرر كرد
هر سال بدو بدهد چون چند روزى بر آن بگذشت از آن پشيمان گشته صحيفه اطلبه نام
كرامى ايشان را محو كرد و گفت كه اگر ايشان سال بسال اين زرد را بسنند قوت و نكوت
پدا كنند و نگاه در طلب خلافت و رياست در اين پس منوار نكند كه با ايشان چرخى
ند بدهد و چون امير المؤمنين (ع) اسخا الا شنيد بفرمود كه تو بدست خود نامهاى بارانوشتى بدهد
از آن نام خود را ثبت كردى در صحيفه بفرموده بلى انحضرت فرمود كه الحمد لله كه احسانت
بدست خود محو كردى و ما ممنون احسان تو كشتيم و كبر با صحيفه آورد و نام ايشان را نوشت
با ايشان چرخى نداد و نيت المال را بى موضع صرف نمود و مولوى مضمونى گفته **ميت** اى بسا
اسراكت كز انفاق بشمال حق را بخرانم حق مده **كليات** در كتاب مجرى المناقب از كتاب مناقب
خطيب كه يكى از كتب معتبره اهل سنت است ذكر شده كه و اعرابي بنزد عمر بن خطاب كه آمدند عمر بن خطاب

گفت یا ابان الحسن گفت منما یعنی ای ابان حسن میان ایشان حکم فرمای چون آنحضرت با عدلی از ایشان
حکم کرده آن دیگری بجهت این حکم میکند میان ما پس عمر بن خطاب است و کربان آنکس را گرفت
و بر حکم او مجید و بر زمین زد و گفت ما ندی من بنما بنما مولای و مولای کل مؤمن و من لم یکن
مولای من یعنی من ندی تو که این کسیت این مولای من و مولای او پیشوای هر مؤمن است و هر کس
او مولای پیشوای او نیست آنکس نیست مؤمن و از اهل کفر است **صلی الله علیه و آله** آنکه در کتابت آنحضرت
جاری بن عبد الله الانصاری روایت کرد که در مجلسی که حضرت امیر المؤمنین از جنات طایفه مؤمنان
برگشت و در طایفه خود را حضرت رسول رسانید پس حضرت رسالت پناه صلوات و با آن
را رزبیا رکعت چون زمان تکامل تغییر امیر المؤمنین حیدر است دریافت عمر خطاب را آورد
و گفت یا رسول الله با علی صلوات میکنی و با او چندین راز میگوئی و ما را در آن دخل نمیدی و آگاه
عینا ای حضرت فرمودی عمر بنان و آگاه باش که خدای تعالی با علی را از میکند زهره را برین کس است
و شقاوت ملعون و خدایت کرد در مرتبه است که با بن روش و نوع با سیرت کفایت
و از خدا رسول شرم و آرم ندرد و این چنین کسی همان که از ایمان بری و بی بهره و در آن دخل
مقام و ما و ای دوست **صلی الله علیه و آله** آنکه در مرض ابتداء داشته و افلح غلام او در خدمت او است
مینموده و با بن علت و مرض مبتلا بوده و این عمل پیچ و دخل شنیع را در میان ناصبیا آنحضرت
یاد کار گذاشت چنانکه بعد از این ذکر نماید شد **صلی الله علیه و آله** در کتاب کاشف الحجب آمده که کوا
مملوک را رد کرد و امر نمود که در شرح شهادت ایشان از قبول نکند هر چند بر قول و گفته ایشان
اعتماد باشد **صلی الله علیه و آله** در جمع پانصهی این چنین طریق را که از آن حضرت در این کتاب
عمل کرده که طلاق در عهد حضرت رسول و در مدت امارت یکبار دو سال **صلی الله علیه و آله** در زمان
حکومت عمر بن خطاب بود که اگر در مجلسی از طلاق میکشید کسی حساب میداد که آنکس
بر مردان در از پیشوایان طلاق را در یک مجلس استرود و اما حال این بدعت در میان اهل
مانده بهین که شخصی گوید آنست طایق ملت طلاقات یا سه بار گوید آنست طایق سه طلاق

میشود پیشوای و بر ستمای چنین ناصبیا را با بریت که خلاف حکم خدا و فرموده مصطفی
نماید از جهت آسانی متابعت و پیروان خود و کار را در بر ایشان آسان کند **صلی الله علیه و آله**
در آنکه گفت طرفین ذکر شده که دوزن را بر سر طغی نزع بود چون نزع عمر را علیه قبول
می پنداشتند نیز او دهند که ما بین ایشان حکم کند فکر بسیاری کرد پس بد شد
شواست کرد آن زمان از آنحضرت حلال مشکلات و مخرج کرد و با امیر المؤمنین فرستاد
آنحضرت اول زمان را بوضیحت که در است گفتند غیر از فرموده که آره ما در پرسید که آن
از هر چه طلبید یا امیر المؤمنین فرمود که طفل ابد و نیم کرده بهر نی از برنی و بسیم چون این
کله را شنیدند نیک زن گفت راضی شدم و دیگری گفت اهدا که یا امیر المؤمنین اگر اهل بیت
خواهی کرد من از خصه خود گذشتم و با بخشیدم آنحضرت فرمودند اهدا اگر بشنیدند از آن
زنیست که بر این طفل حرم نموده و از مرخصه خود گذشت پس آن دیگر **صلی الله علیه و آله** فرمود
و هر دو حضرت امیر المؤمنین را دعای میگویند و میفرستد **صلی الله علیه و آله** از کاشیماان دوده که مطلب
و زوجه بر این مهر و دوزن مطلب جز که هر چه علم نیست مراد **صلی الله علیه و آله** زهره زهره عمر از مطلب
صلی الله علیه و آله در کتاب فضول الحی مطور است که حمیدی در کتاب مجمع پانصهی این
نموده که چون عبد قادیانی سال سابق فوت شد پسر او بخدمت حضرت رسول آمده در خوا
نموده که سید این بار او نماز کند و چون آنحضرت برخواست عمر دامن اشرف کانیات را
گرفت که آیا نماز خواهی کرد بر او و بدستی که پروردگار تو را منی فرموده پس آنحضرت فرمود
که خدای تعالی مرا محیر کرد امیده این ناصبی ای پیغمبر خدا بر بر عین است که عمر آنحضرت یاد
دهد که خدای تعالی منی منبر موده از نماز بر منافقان و ایا لایق حال رسول است که در آن
او بگرد و تعرض نمایند و آیا این ایضای حضرت رسول نیست و فرخویشان آنحضرت اعین
نمودن دشمن درشت در روی آنحضرت گفتن و این اعمال متبسی و افعال ردیه با جانی
رسول و منصب امامت و خلافت ظاهر این ناصبی ندانسته باشد **صلی الله علیه و آله** چنانکه حمیدی

جمع پانصصین از جا بر روایت نموده که پدرم در حجره شهید شد و در قرض بسیار بود و حاجتی که مانده بود بدین او وفا نمیکرد و کسی نمیخرد بجز دست سید بشیر ادم و عرض احوال نمودم آنحضرت برخواست و بان حالت آمد و عافز بود برکت بسیار بهم رسید و از آن قرض پدرم دده شد و برای ما چیزی بسیار باقی مانده چون دیگر بار بخدمت آنحضرت ادم و صورت حال بعرض رسانیدم آنحضرت در میان قوم رو بفرمود که کای عمر است گفت ما بنو محمد در اینجا که تحقیق و اطمینان بدیم که تو پیغمبری ازین روایت کردی شنیدن آنکه نموده ظاهر شود که بر تو ظاهر بود که عمر شک در نبوت او دارد که او را مخاطب نمود و بدو فرمائید که بندگان تو بر ما پوشیده است و از کلام ما فرجام عمر ظاهر است که حال ما پیغمبر ترا قبول نداشتیم و حال ترا پیغمبر میدانیم و الحق چنین است که اعتقاد ای لیاقت خلافت دارد **طعن چهل و نهم** در کتاب فضول الحج ذکر شده که اعلی در تفسیرش را روایت نموده که رسول آه آفرمود که طوطی در دوزخ است اصل آن در نماز علی است و در خانه هر مومنی از آن شاخه باشد و نوبت دیگر فرو کرد طوطی در جی است و درشت که اصل آن در خانه من است و در خانه هر مومنی از آن شاخه باشد عمر گفت که یکجا گفتی که اصل آن در خانه علی باشد و حال ما مسکونی که اصل آن در خانه من است آنحضرت فرمود که خانه من و علی یکدست است ای کافر بدتر از این است که اعتراض با آنحضرت مکن و بی ادبانه سلوک کنی و این است گفتگو از کسی ناشی نشود مگر آنکه بوجدانیت فخر و نبوت است مصطفی است بر نداشت باشد **طعن چهل و نهم** در کتاب فضول الحج روایت است که حضرت رسول فرمود که در حج آن کسی که سیاق بدی نموده است باید که محل شود و از احرام بیرون آید عمر تخلف قول رسول نمود آنحضرت فرمود که چرا تحلیل کردی و از امر من تکلف نمودی عمر گفت سوگند بخدا که تحلیل نکنم تا محرم بهشی پس حضرت رسول فرمود که تو باین امر میان نیاید مگر **طعن چهل و نهم** در جمع پانصصین از غایب منقول است که حضرت تاخیر در نماز عشا فرمود عمر فریاد کرد که نماز ویر شد و زمان و کوه کان در خواب شد پس حضرت رسول بیرون آمد و فرمود که

بزن بر شما که رسول را بر نماز ایستادید ای کسب بدی نامی اگر عزا قوال و افعال نبی را محبت میدانست و ادب و حرمت رسول خدا را واجب و لازم میشناخت و منافق نبود و چو خطاب بفرست میکرد بعنوان توبیح و اعتراض **طعن چهل و نهم** و نیز در آن کتاب از آبی برده عامر بن ابی سفيان اشعری روایت است که عبد الله بن عمر گفت ای امیر من که پدر من به پدر تو ابو موسی اشعری گفت عامر گفت منیدانم عبد الله گفت پدرم با بی موسی گفت ای ایکان پیروی که اعمال خیر کردی در جبهه رسول خدا از اسلام و هجرت و جهاد و باقی اعمال حسنه که از ما سرزده با آنچه بعد از جبهه حضرت پیغمبر کرده ایم سر بر شو و نجات با پیغمبر ابو موسی عمر گفت تحقیق که جهاد در خدمت رسول کرده و در روز داشتیم و خیر بسیار از ما واقع شده و امید داریم که آنچه بعد از نبی از ما صادر شده برسر شود و نجات با پیغمبر ای نامی همان شهادت عمر بر نفس خود دلیل است بر اینکه اعمال و افعال او بعد از حضرت رسول رضی الله عنده بوده و خود نیز در قیام اعمال خود رسیده و آرزو نموده که افعال سابقه اش را با اعمال لاحق بر سر کند و نجات یابد از عذاب و محتاب **طعن چهل و نهم** مسلم در مجله ثانی از تاریخ خود روایت کرده است که حضرت رسول مالی در میان صحابه نمیگفت عمر گفت یا رسول الله بخدمت من که قدمت این بان بجماعت دیگر نزار است ای نامی معاشره عمر حضرت رسول فوت خوردن عمر را نکار فعل رسول در قیامت انوار بر جماعت مومنین میزند تواند بود **طعن چهل و نهم** آنکه حضرت رسول اسما بنت عمیس را بر عمر تفصیل داد و در صحیح مسلم در فضیلت انوار مجله ثانی است که عمر روزی نزد حفصه آمد و اسما بنت عمیس نزد او بود پس عمر چون انوار دید گفت این زن کیست حفصه گفت اسما بنت عمیس است پس عمر گفت که ما سبقت داریم بر شما بسبب هجرت و سرور داریم بر رسول از شما اسما ازین سخن غضبناک شده گفت ای عمر دروغ گفتی ما را که در این سخن است که باشی محمد است که شما با حضرت رسول دور بودیم و در حبشه در مکانی بودیم که از آب و گیاه عاری بود و سکنای ما در آنجا بنا بر اطاعت و فرمانبری فدا رسول بود و سجد بر سر او و طعام بخوردیم آب نیاشام آورد حضرت رسول آنچه در باب من گفتی عرض کنم

حضرت که چون حضرت رسول و آل اهدا سماء بخدمت آنحضرت عرض نمود که جو چیز است و چنان گفت
اندر فرمود که غیر کسی من سزاوارتر از آنست که ما بدستی که عمر و اصحاب او را یکت چیرت
و شمار که اهل غنینه اند و چیرت پس شامز او از برین از عمر و اصحاب او باشد ای ناصبی که راه
این سخن بر ما نیست فاطم بر فضیلت او بر عمر و چیرت و نزدیکی مرتبه اسماء رسول الله و اما با
فضیلت او بر عمر و عوامی خلافت و امامت نکرد و عمر که در مرتبه او و آن و کما از او باشد مکتوبه
تواند بود و این از این برکت که سر کلافه کرده چند و چه افاده است شمار از در این امامت
و تقوی آن در کتب خود که غلیظه و امام خود را ستم و طعن بسیار و مرتبه و منزلت او را
مرتبه رعیت قلمه بید و معنی او را و اعطایان خود و خداوند **طعن پنجاه و یکم** در کتاب جمعی است
المجتبی نقل شده که عمر منزلت عمر از خود فرستاد از طایفه قریش زن خود را بدو عجب هم زن از عمر بخت
و خلافت امر خود فرموده حضرت فاطمه از آنست که خود را خدی تعالی در ستان جمیع فرموده **یا ایها**
الناس اتخلفنا کمین ذکرفانی وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعاد فوا ان
اکرمکم عند الله اذقیکم حضرت رسول گفته المسلمون اکفوا بعضهم بعضا و در حدیث
واقع شده الجینة من الطاغی و ان کان عجا بعبثیا و النار من عصائی و لو کان کتیباً قریباً
پس نیست هیچ احد بر او یک فضل و مزیدی که زیادتی صلاح و تقوی دور کتاب بدیع الشکر ذکر
شده که حضرت رسول و والد و شرف بر این عبد المطلب که در خیر عمر آنحضرت بود بسخن مقدور
بود و خنده از مولی است که فرموده ایامی میاید که چه بجد و دوم در عمر خود را گفتند
آنحضرت فرمود که تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خدی تعالی بر بزرگترین شما است **طعن پنجاه و دو**
انکه در وقت مردن عمر خلافت را بشواری ستاره و چنانکه سنت زمان جا بلیت بود و گفت کسی
از این شش کس که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبد الرحمن عوف باشند میخندند و میگویند
سه روز شوری را قرار داده با بی طمعی انصاری که سردار لشکر بود گفت که اگر سه روز بگذرد و یکی از اینها
بخلاف این بگردد باشند بهتر بشد و اگر علی و عثمان بر امیری اجتماع نمایند قول قول

باز

ایشانست و اگر این شش کس که کس مجتمع شوند در بر کسی که عبد الرحمن باشد تابع ملک
انها باید شد و غرضش آن بود که علی و عثمان اتفاق بر امیری میکنند و عبد الرحمن بسبب قرابت
و خویشی عثمان میل بدیکری میکنند و اگر سه روز بگذرد و او را منی شوند چه اگر کس بخلاف
و یکی با نمایند آن یکی را بکشند کرده کس با نمایند هر دو را بکشند عا شاکه شیطان در تمام
عمر در کاری این قدر کوشش کرده باشد ای ناصبی اگر نیکت مامل نامی چند طعن از این دست
غلیظه با حق بر او لازم میاید اول آنکه حضرت رسول لعینین امام را بشواری ستاره بگذرد و یکی از
حضرت رسول با عفا و شیخ حضرت امیر المؤمنین را امام و با ششین خود ماحش و عیش
آنکس بچکله او می و غلیظه نگردد پس کرده او خلافت کرده رسول خدا باشد و دیگر آنکه **طعن پنجاه و سه**
شما با یک غلیظه رسولت و او یک کس عمر باشد خلافت را قرار داد و عمر خلافت او کرده بشواری
قرار داد و دیگر آنکه این شش کس را شما از اهل بیت میاید و امر بکشتن اهل بیت نمود و خون همه را
ساح ساحت و شیت این افعال الاکسفان بدین و بنگت حرمت شرع سعید المسلمین
رابعی حضرت سعید و ناپاک کند چینی قدر تو را چه خار و غاشاک کند چون باید و عمر کنی را و لعنت کن
کین شربت ازین مرص ترا پاک کند **حکایت** در اسناد و افواه و ایرود در میان منسه قناجیه اشقی عشره
شایع است که چون عمر منزلت قرار حضرت سعید بشهر حکایت رهن مجرای استماع نمود سعید
قول آن صادق القول نمود و گفت چون میبود که محمد از ندیم سعید اقصی بود از خفت طبقه آسمان
بمکان قاب و خوشین او ادنی رسید و جلوز آنکه رجعت نماید بنوز جامه قباب آنحضرت گرم
باشد و کوزه آبی که شروع بر خیزن کرده بکشد تمام ریخته شده باشد **شعر** هر کسی کی و انداز این
کیست آنکه محمد این کشف آراء همیشه در مجالس و مجالس کند نپت این مصححی بنمود آرزوی داخل خانه
شدنش را بدید که آمدی بر نزد او ملودمان بچین دار و در کعبه رفت بر آب مبارک تا تخم کرم خمر بسوزد
بر داشته طلب آب رفت چون بکنایه آب مبارک در صاف و زلال مشاهده نمود و بخاطر نام مبارک
که در آب عوفه خود بر بر بنده شده سر آب فرود برد چون سر از آب بیرون آورد خود را در شهری

آب است

هرگز ندیده بود بصورت و خرمساحی و چون مردم انشه مشاهده جمال آنده شرف نمودند بکلی
از دست دوه عاشق و مغنون ناز و کوشه آن شدند و آن بی عصمت در میان آنجا
برنده بی ستر ایستاده بود و یکی از آنجا عت لودا تصوف نموده بجان خود برود از اربکارت
نموده و در همان شب رجم آن دل را مبطنه اندو کران بار شده هفت سال عمر طعون بصورت
زمان در آن شهر بود و هر سال نسه زندگی آوردی و بعد از هفت سال روزی بکنار آب آمد که
عسل کند و در آب غوطه خورد چون سر از آب برآورد خود را بصورت اصی بافت و رخت
و سبوی خود را در کما چشمه مشاهده نمود بسیار ساله و پریشان خاطر شده در کنار چشمه
نشست و در فراق شوهر مهربان و فرزندان عزیز گریه و زاری می نمود و همیشه اولدتها که با شوهر
خود کرده بود یاد می نمود و این مضمون را بر زبان جاری می ساخت **میت** هکبار کردید
بایرم بکس است در آرزوی دوباره بسیار کس است شوهر چند در آن چشمه سیر آفتاب
مهر و کیکبار که بصورت زمان معاودت نماید و با شوهر خود پیش گوشت فایده و نفعی بر آن مرتب
نشده **میر** در بیغ بود ندارد چه رفت کار از دست عاقبت الام مایوس شده عکلی دل
آزده رخت خود را پوشیده سیورار آب کرده و توجوه فانه خود شد زش را دید که هنوز
آرد میزد و در کتب شده از وی امتحان از او پرسید که در کرم نشسته گفت که هرگز ندیده
آب نیاروی بعد از آن بر آن طعون ظاهر در روشن شد که این قضیه از آنجا برآورد
شده که کذب قول حضرت رسول نموده حکایت شب مخرج را قبول نمیکرد امی ناصبی رسید
قبلاج و طاعن بر طعون زیاده از آنست که در حیز زبان آید رعایت خاطر ناپاکت نموده در
باب بهیوست در چهار کرم **باب نوزدهم** در چنان مکالمه عجب بشیطان و فریب
حوزن شیطان از آن بی ایمان و مقالات مناسب این باب در کتاب ریاض الایمان
ذکر شده که روزی عمر ابن خطاب در راهی با بلبل بر خورده از او پرسید که ای برادر عزیز کج
و کجا میری همیشه مصاحب و این من بوده و در این وقت بی التفات میگذرد شیطان گفت

بگفتن

بخدمت حضرت رسالت پناه رفتم بودم که توبه و استغفار نمایم آنحضرت فرمود که توبه تو
و حق مقبول درگاه الهی شود که بجز حضرت آدم صغی علی نبینا از زیارت نموده مرتب آرد
سجده کنی و با این کار تجمل میروم ازین جهت در خدمت تو تقصیری رفت عکلفت افسوس
که اعتقاد من از تو فاسد شد و مرا کان آن بود که تو را غیرت و حمیت بیست و خلاف آن مشاهده
مینمایم آدم که با سحر جوده از استر بود با آن حسن و جمال و قدر و بها نموده خدا را سجده
نگردی و با و منفره و نیاوردی و در این وقت که فات یافته و اعضای او زخم شده چگونه
با خود قرار میدی که بجز خود فاش کن زیارت نموده مرقدش را سجده کنی و این معنی انجاست
از تو عجب است شیطان از سخن او از راه برگشته گفت لعنت فدی بر تو باد ای انسان مصلی
چندین هزار سال زلفش را سر کراه نموده از راه پیروم بر دم تو را اتصال نموده در واد میخواست
و ضلالت انداختی و شاعوی در این باب گفته **عرب** ان کان بلبل غوی ان کاس کلمه
یا غویت بلبل یعنی اگر شیطان تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه برد ای شیطان
از راه بردی و مولوی صغوی چه خوش فرموده **میت** یارب بدتر بود از ما بد تا توانی بیکریز
از یار بد ما بد شما تورا بر جان زند یارب بر جان و بر ایمان زند و نیز در آن کتاب آمده
که در وقت و یکرمی شیطان است و عجز بند و دین و ملت کذاب مراتب و سارق کتاب
عمر بن الخطاب علیه اللعه و العذاب و ان بافی اسس مکر و تمییز و شافی اشین در در خیزد و بلبل
شیطان جنبش یعنی سپس مکالمه و معارضه رود و عمر بن خطابان همه لاف کذاب طوفان
شافی بر آن نهاد چنانچه شاعوی بنظم در آورده **عرب** شنیده ام که شیطان مؤال که
چرا توجیه کردی با دم خالی بگفت سجده نکردم از آنکه دلم که در جلیت او بود چون توبه
و در کتاب است طلب عمل از شیطان که از صفات افضل الهی بدین این با بوی است لب
شده که ابلد را گذارند و جمعی از اشیا که ابراهیم بنیون را بد کفشد و بخت او مشول بودند
بر ایشان زد که خردان و زیان دنیا و آخرت نصیب شما باد من بنده امی کرده فدی تعالی را در وقت

جان دوازده هزار سال و بعد ز فانی جان شکوه کرده از شامی مرا با سمان دنیا بردند مثل
مدت در اینجا بعبادت حق تعالی مشغول بودم و در میان خوششکان بزم و در آن اشیا
دیدم که نور شمعانی بر ملاک ظاهر شد و همه اورا سجده کردند و در حیرت بودم که نور که ام کت
از ملائکه محراب یا انبیا مرسل است که از جانب احد تعالی ندا رسید که ما بذا نور ملک است
و لایقی مرسل بذا نور طینت علی ابن ابی طالب یعنی مینت این نور ملک است محراب و نیت نور
مرسل بلکه این نور طینت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و ای بر شما که اورا ببدی یاد میکنند
پس بدان حال فکر آنچه عقود و مخلص شدن از جور و ستم نسبت به مردم مؤمنان بعمل آورده و بدین
و بغض آنحضرت خود را مستوجب عذاب اندوخته و در کاشت الحق ذکر کرده که یکی از اصحاب
چون بخدمت یکی از اهل بیت علیهم السلام آمد و شد و میگردد و خود را از بنو ادران و دوستان
ایشان میدانست نقل کرده که پس را در فلان جزیره دو در فلان در بار روی ستمی دیدم که
مینالید و کیفیت **عربی** شفیع الی اعدا اهل العباد و ان کم لکونوا و الا من شفیع الی شفیع الی
شفیع حسین شفیع الحسن شفیع اذا احصنت فرجها فضلی علیها الذ المنن یعنی شفیع نامان
من بسوی خدی تعالی ال عبادند و اگر چه شفاعت من نکند و اگر ایشا از شفیع نام فرمائی
و گناه خود را ز من پس گیت که اورا شفیع نام خرقا توان ساحت و امید شفاعت از او توان
درشت غیر ایشان پس گیت که ازال عبار ایاپان کرده میگفت که شفیع من محمد رسول
الله و بعد از آن شفاعت کنند من وصی او امیر المؤمنین پس پیر او امام حسن امام
حسین علیهما السلام پس آنکس که نفس خود را و عرض خود را از نامحرمان نگاه داشت سجده
ایزد تعالی بصحمت و پاکبازی او گویا داده و در دست آن محمد و آیه مبارک که تطهیر را در شان او
فرزندان او نازل ساخته و مولانا عضد کی گفته **شعر** مرا شفاعت بن خرقا پسند بود که
حسین بن خرقا من مبین خلق و برادر و دشمن و دشمنی
ای کسی که شدی معتمد مال رسول ز بهی سعادت تو لا تحف ولا تحزن ای ای صبی سید کی

پرو عمر لعین جسیع بنده کان خدا از ابلیس لشکر او قهر کردند و از او تخی تعالی پناه
چیزند و او و لشکرش از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب تیر شدند و متوسل با حضرت میشدند
حضرت و شان و بلندی مکان او و ابلیس امید شفاعت از مرد مؤمنان دارد و شیطان
امت مرد و کذاب عمر ابن خطاب قطع نظر از شفاعت آن مرد و نموده از ظلم و عدوانت
با اهل بیت رسالت و نبوت فوت و فرود گذشت نمود و بکوری چشم تو ای ای صبی شیعه
اشی خشر بر بکرت محبت و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت از دو سو ابلیس پرست
حالت نزع و چهار محفوظ اند و هیچ کوزنک نذر تو پروائی از عقاب آخرت نذر تو بود چه
ایر کدی **لا تخون علیهم** و لا هم یخونون فی الله و ملا نقل و ارتحال بخت المائده
و پیش از رسیدن موت ایشان مشاهده مکان و ما و ای خود در شربت سبکینند و تو چه جیب
گرید منزل **محمد و صلیت بحجیم** قبل از رحال از دنیا رنجوست و دوستی آن سکت
بی جیا مکان و منزل خود و شوایان خود را مشاهده خواهی نمود که در روز خجبت شما بکوز الوان
و انواع عقاب آماده و همیا است و فردوسی طوسی فرموده **شعر** بنی و علی و دشو هر دو بود کوز
وزان دیگر انم نفور **ابو** یکران مردا کار نیت **عزرا** بن در مردی گفتار نیت بدین زاد
هم برین بگذرم **چنان** دان که خاک پی حیدرم و این شهر شوب در کتاب مناعت نقل کرده
شیطان با آنکه در خواسته که جمیع فرزندان آدم را از راه بر و بعضی از دوستان امیر المؤمنین
اصیبت میکنند و شرط دعوی دوستی بجای میآورد و با دشمنان او دشمنی نماید و امید
خواجه از آن حضرت و اولاد طیبین او دارد و در کتاب فتوحات العکس از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت زنی بود از بنیامان نامی غفران دایم گیت
حضرت رسالت آمد و شنید و علم او منتهی جنبه از تعلیم کردی چند روزی بخدمت رسید
کانات نیاید آنحضرت حال ویرا از جبرئیل پرسید که گفت ظاهرش در بجز خضوفات که
بدانجا ره بعد چند روز غفران بیاید حضرت رسول فرمودند از آنجا پناه چیدید گفت یار رسول

المیس را دیدم در کجای خنجر رسکت خنجر میباید استاده و دست بر داشته میگفت خنجر تو کند
خوزه که مرا داخل دوزخ سازی من چه کنم تا ما بدوزخ فرستی و گویند خود را رست کنی بعد از آن
گویم خنجر تو خنجر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از دوزخ نجات دهد اما حکم نجات دهنی نیست
گفتم این چه دعاست گفت پیش از طاعت آدم بهشت هزار سال این ناچار ایدیم بر ساق عرض
دانستم که بهترین صفا نند ز غذای تعالی هر که پیش از این صانع سازد حق تعالی حاجت ایشان را
سازد و هر که بنام ایشان بر از عذاب خلاص و نجات یابد و در کتاب کاشف الحقی از علی
محمد بن الصیرفی روایت است که در راهی شیطان بر خوردیم و از من پرسید که تو کسیت من
گفتم که یکی از سر زندان آدم گفتم لا اله الا الله تو از انما فی کلان دارم که از دوستان خدا
اند و خصما او میکنند و خود را دشمن پس میدهند و اطاعت او نمیند پس من گفتم تو
کسیت گفت من صاحب نام بزرگ و مالک مملکت عظیمم گفتم که چگونه با تو صالحی را پی
کردم و آتش زور در البصیرت بر آسیم برافروزم و چشم تو را بر من کردم و تو هم فرعون است
من را ندیم که ما له جت اغوی بنی اسرائیل من ساخته دانه بر سره که با کشته من نهادند از پنهان
خنجر ای کعبه من بر دم و در روز بدر حسین کلامش که گفتار جمع شد که با هم و صاحب کمال
کنند اصحاب چشمه خزان از من در تحقیق بنی ساعده جمع آوردم و هودج عالی شد در روز
جلین بر پا داشتیم تا کین و قاطین و مارقین اغوی من بر رضی علی خروج کردند لقبین
ابوهره است و نام من لبیس مغضوب رب العالمین و باعث خجالت خلقان در روز قیامت
پر گفتم تو را بخندم میدهم که مرا از بهمانی کنی یعنی که موجب ترس پروردگار باشد و مراد
حوادث زمان امداد نمائی گفت باید که از دنیا بکفاف قناعت کنی و از برای آخرت بر آرد
علی بن ابیطالب و دشمنان او زادی و اهل نطفی من در بهشت آسمان عبادت خدا
کرده ام و در بهشت زمین معصیت او و زبیده بخدا که هیچ ملک مقرب پس منی بر سرانندیم
که دوستی او تو را بخونید محبت او امیدوار نباشند تا نقل این حکایات گوید که این سخن

و از نظر من غایب شد و من بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده ما جارا انقل خودم نخواست
فرمود که آمرین الملعون بلسانه و کفر بقای یعنی ای ملعون بزبان اطهار ایمان خود اما بدل کافر است
عمر سپیدین نیز ایمان بخود بخدا و رسول بزبان آورده اما در دل کافر بود چنانکه در باب طمان و
در باب کفر طغیان نوشته شده **رابعی** در بعضی عمر که نباشی چون من حسب علمت ایقین بخود
بودم و در معنی دوستی نباشی صادق با دشمن دوست کن نباشی دشمن **باب پنجم**
در ذکر شستن عمر منزل سقر و حال نزع و احتضار آن غلذبی نهر فضیلت و بزرگی و
قتل آن بداحتر و مقالات مناسب این باب از حدیث و سیر در روز نهم ربیع الاول است و
انجرت در وقت سحر عیون ال محمد کلاب بن کلاب بن خطاب سحر امیر و ما و خود حاش
و آن روز عید اکبر و بهترین عیادست و روز سه و رابع است نبوت و رسالت و شیع و مویا
ایشانست در روز غزوات تمام صاحب بیان نبی ایمانست و فضیلت و بزرگی روز حدیث و روایات
بسیار بطریق اهل بیت اطهار و انما بر اوضاع است از آنجا که در کتاب طاعت است حدیث روایت
از محمد بن علامه الهادی الواعظی و یکی ابن جریر البغدادی که نزع آنها در میان مادر باب است
و مشتمل بود امرو پس ششم مادر شهر ششم در روز نهم ربیع الاول نزد احمد بن اسحق القری از
اصحاب حضرت امام حسن سکری علیه السلام بود و چون او را از آمدن ما مخبر ساختند بعد از نخل
دور انحال نکست بسته بود و قطیفه روی خشک میکرد و میگفت بر من غسل عید میدهم که شما اندنیم
ایام از عید است و عید شیع چهار روز پیش نیت روزاضحی و روز فطر و روز غدیر و روز عید
بچه که ام از آن روز تا نیت احمد بن اسحق گفت که این روز روز عید اهل بیت و بهترین عیادست
و عید دوستان و محبان ایشانست و من جمعه خدمت مولای خود امام حسن عسکری نمودم
جمعی از بزرگان خود تا تبیین رأی رسیدیم بعد طلب بنون داخل منزل آنحضرت شدیم از روزی که
این روز نهم ربیع الاول بود و آنحضرت جمیع خدم خود را با جمعی نوپوشانیده بود و پیش
مجره بود که آنحضرت بغرض آن خود متوجه آنجره شده بود و خود میخواست که گفتیم پدر و مادر ما غلذبی نو

این رسول خدا یا اهل بیت نبوت در سالت را تازه فرخ و خوشحالی روی نمود و آنحضرت فرمود که کدام
روز بزرگتر است حرمت آن نزد اهل بیت از این روز تحقیق که حدیث کرده اند پدر من علیه السلام
که خدایه الیافی در مثل این روز که نهم از شهر ربیع الاول است بخدمت حضرت رسول و
رضی الله عنه فرمودیدم سید خود امیر المؤمنین را بخدمت امام حسن و امام حسین که بخدمت
رسول چیزی بخورند و حضرت رسالت پناه بر روی مبارک ایشان بتنه نمود و میگفت بخدمت امام
حسن و امام حسین بخورید که گوارنده با هر دو می شمارا ببرکت این روز تحقیق که این روز
آن روز است که کم کرده اند و با بوی کرده در این رعد خدای تبارک و تعالی دشمن خود و
جده شما را و این روز است که قبول میکند خدای تعالی اعمال شیعه شما را و دوستدار شما
عاشا که چنین نباشد و این روز است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده عاشا که چنین
خانیه بجا طلای او این روز است که شکسته در آن شوکت و بزرگی دشمن بدشما
عاشا که چنین نباشد و این روز است که بر طرف شده در او فرعون اهل بیت من و ظلم
کننده با ایشان و غضب نمائنده ایشان عاشا که چنین نباشد گفت خدایه که کفر با رسول خدا
این ملعون از امت تو صاحب تو نما بود که بتک حرمت تو کند و حق تو را غضب نماید بخدمت
فرمود و این خدایه از فرود و سر کرده منافقانست و در امت من ریایه هم رساند و بپندد راه
و پشت بکتاب خدایه من کند و منع کند ارث فرزند مرا با و بند حق او را و حق احد را بخر
حلال و اندود حرام صرف نماید و فسخ کند مال خدا را در غیر طاعت خدا و کند پسر برادر خود
من کند و حق دشمن را بیکر و دشمن دعای بد کند و راه حق تعالی اجابت دعای دشمن کند
و مثل این روز گفت خدایه یا رسول خدا چرا بلاک آورد و چه خود طلب میکنی آنحضرت فرمود
یا خدایه دوست من یادرم که جرات و دلیری کنی و قضای خدای تعالی از آنچه می گوئی گرفته دریم
ما سوال میکنیم از خدای تعالی که بگرداند از روزی که بعضی روح ان ظالم میکند افضل و بهتر از ما
ایام و بوده باشد از روزی که بان نعمت عمل کنند دوستان شیعیان اهل بیت من

و هر که دوستان و شیعیان را دوست دارد و مراد است که آنروز را دوستان و محبان
و شیعیان اهل بیت نبوت و رسالت عید خود دانند و مبارک باد بایکدیگر گویند روز
سرور و خوشحالی ایشان باشد پس سید کانیات فرمود که در می فرستاد خدای تعالی
و گفت یا محمد سبقت گرفته در علم من اینک برسد اهل بیت ترا محنت و بلا و دنیا و ظلم
بر ایشان و غضب حق ایشان کنند اگر نصیحت و پند دهمی ایشان را با تو خیاست کنند و
بعد از نصیحت حق علی کند تحقیق که پادیزم او را و اصحاب او را و تو همین در مکانی که پادیزم
باشد بر او یعنی اهل بیت از او بالاتر باشد و خدایس کثیر لپس کند اهل بیت او را و بگردانم و بر
عزت و روز قیامت بر سرش از انبیا و دشمنان دین و روز حشر برانم ایشان را جمع
ظالمان را و منافقان را و اهل بیت را و نام سجایاتش در فرخ و محله و دو ایم هستند در روز که کفر
امید خلاص و نجات نباشد ایشان را یا محمد هر که مرتبه و منزلت تو نداند برسد با و بلا بسیار
از فرعون این امت و هر که غضب حق علی کند جرات و دلیری کرده است بر من و تبدیل کلام من
نموده و شکر من آورده و راه حق را بر ضلالت بسته کرد و اندیشه خود را کوساله است تو و کافر
شده است بر من در عرض من و تحقیق که امر نموده ام محنت آسمان را که از برای شیعه دوستان
شما عبادت کنند و روزی که قبض روح او کنم و امر کردم فرشتگان را که بگذرند و از روزی که
گرامت مراد برایت معمور و حمد و ثنا و ستایش من کنند و طلب امرش کنند از برای شیعه
و دوستدار شما از فرزندان آدم و امر کنم که ام الکتابین را که در اندک جمله تسبیح ملاق روز
و در نویسند ایشان تسبیح چنانکه نامان ایشان از برای بزرگی تو و کرامت و صمی تو یا محمد
کرد ایند این روز عید ز برای تو و اهل بیت تو از مؤمنین و شیعه اهل بیت تو را دوست
بعزت و جلال و بزرگواری من استم کرده است میگذرم کم را که عبادت من کنند و این روز
از برای رضای من و دوست ثواب جن و انس و زیاده کرد انما انش و در فرخ و در ربیع
اول هر که کس از شیعیان دوستان شما را بگردانم صمی ایشان را مغفود و کرد در ایشان را

فدایند کوی که برخواست حضرت رسول و داخل منزل ام سلمه شد و من بنزل خود رستم و پنج سگی
نداشتیم در امیر شیخ یعنی عمر بن زید سقر تا آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود و شکر بر سرید
و برگردید کفر و کشتند ازین کما قال احدی لعالی و ما محمد الا رسول قد ملئت من قبله ارسلا فان ما
او قتل انقلبتم علی اعقابکم ما حصل کلام ملک علام نکر منیت محمد الا پیغمبر و فرستاده من و من
از ان نیز سخن این بودند که در پی محمد یک شسته بود برگردند و با کشتن نمایند ایشان برگردند
خود و پشت بقران کردند و خانه که در آن وحی نازل می شود جنس شد و بدعت چند نهادند
ملت و بتدیل سنت کردند و در شهر مادت حضرت امیر المؤمنین و کذب قول حضرت سیدنا
و غضب فدک نمودند و حشاکان ساختند و در چشم حضرت مصطفی را حضرت خطه را
ختم بود بود که از دنیا رحلت نمود و در قتل حضرت امیر المؤمنین کردند و در حج سنج حضرت
پیغمبر را غیره و در حرام ساختند آنچه حرام است و تعالی حلال ساخت و در حلال ساختند
آنچه حلالی تعالی حرام نموده بود و در غیر رسول بعضی با لایق ساختند گفتند خدایا جابت
خدای تعالی دعای حضرت سیده المنار در حق آنما فرمود که شسته شد بدست قاتل او که گریست
خدای بر قاتل او باد و در آن روز داخل منزل امیر المؤمنین شد که تهیبت آنحضرت بگویم
انما فرقی و با کشت او بدار انعام حضرت امیر المؤمنین فرمود که ایایه دار ای از وزیر که
بخدمت حضرت رسول و الی و الی و من و حسنین چنین می خوردیم با حضرت پیغمبر و بیان نمود
از برای تو فضل و بزرگی این روز را که همگی ای برادر رسول خدمت لایق و منان فرمود و بخدمت
که باین روز روشن ساختند خدای تعالی چشم ال رسول را و بدستی که من میدادم از برای
این روز هفتاد و دو نام گفتند خدای تعالی چشم امیر المؤمنین دوست میدادم که بشنوا
نامهای این روز را و بود از روز نهم شهر ربیع الاول پس گفت حضرت امیر المؤمنین بنام
الاستراجه و یقین الکبری و العید الثانی و یوم تحط الا و از یوم الخیر و یوم رفع لعن لکرم و یوم
الهد و یوم العافیه و یوم البر که یوم الثارات و عید اهل کبر و یوم استجاب غیة الدعا و

المؤمنین

المؤقت الا عظم و یوم التواقی و یوم الشرط و یوم نزع الشواد و یوم نذرة العالم و یوم کسار الذکر
و یوم نعی العموم و یوم القنوع و یوم عرض القدره و یوم التصفیح و یوم فرح اشید و یوم التوبه
یوم الانابه و یوم الزکوة العظمی و یوم الفطر الثانی و یوم غسل التعاب و یوم تحریق الرقیق و یوم کر
و یوم عید ایل البیت و یوم ظفرت ربیع اسراسل و یوم یقبل احدی اعمال اشید و یوم تقدیم الصدقه
و یوم الزیاره و یوم الوقت المعلوم و یوم سرور الابل و یوم المشهور و یوم القدر علی العبد و یوم
بدم الصلاه و یوم استسب و یوم التصدیق و یوم الشهاده و یوم التها و زعم المؤمنین و یوم
و یوم المعروف و یوم استطاب و یوم ذاب سلطان المناحق و یوم استشید و یوم سرج
المؤمن و یوم المباله و یوم المخافه و یوم قبول الاعمال و یوم اذاعتنا و یوم نصره المظلوم
الزیاره و یوم التودد و یوم الحجاب و یوم الوصول و یوم التکریم و یوم کشف البیوع و یوم الزیاده
الکبریه و یوم التواضع و یوم المعطفه و یوم العباده و یوم الاستسلام گفتند خدایا از حضرت
امیر المؤمنین مرضی شده پیرون آدم و خستیم با یقین خود که اگر در دنیا بما از افعال خیر خیر
و کما ثواب از کرد و از خود نداشتیم با شتم فضل و بزرگی این روز را بسبب گفتند
العلاء بملنی و یحیی ابن محمد حرج که بر جاستیم هر یک از ما و بوسیدیم سر احمد ابن احمق ابن سعید
العمی را که عیشیم حمد ستاین خدایا که تو یقین داده ما را که این حدیث را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم
ما شد بزرگی فضل این روز و از منزل او پیرون آمده در آن روز بعبادت خدا مشغول شدیم و در
کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین از محمد ابن حسنان روایت شده که امیر المؤمنین
مدتی قبل از کشته شدن عمر خطاب بشارت قتل با او داده گفت که ای مغرور منصفی شده بد
سنگ دیده ام تو را کشته شده برنجی از عید ام عمر تو رسد که حکم کرده باشی با بوجور و ظلم پس
تو یقین قتل تو پیدا بوسبب قتل تو او موجب دخول بهشت شود و بر خستیم تو بودی تنگه تو آن یاز
که نائب و جانشین اوئی او یحیی شید و بهتک سر شما شود و پیرون آرند شمار از آن روز رو
هر دو را سپا و نیزند بر شاخ چوب خشکی پس از نموده شوند باین رسوائی که تو رسد و ستان تو

پس عمر گفت که خاد کرد اینها را یا با الحسن فرمودند که روی که عبد باشد بشیر پیشان از علفان
و حاضر شوند جریس و انیال و بهر پنج و صدی و سپارند تپشی که از برای حضرت ابراهیم فرود
بودند و شمار آن آتش بوزانند و امر کنند با در اگر خاکستر شمارا در دریا اندازند و در کت
بهتره المباح مذکور است که میفرودند که از جانب عمر و ابی کوفه بود نامش نوشت بعد که ضلای دارم
ابو لؤلؤ نام و اکثر صنعتها را خوب میداند منکر است و شاعری و در جو که در دستوری و بیخ
اید که مردم مدینه از بهر نامی او شمع شوق و من نیز از صنعتهای او بهره ور کردم و هر چه جواب او نوشت
که او را بدین فرست میفرود ابو لؤلؤ را بدین فرستاد و با ابو لؤلؤ مقرر کرد که هر ماه صد و سیصد
او بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه بماند آنکس با او مقدار حاصل بخشد که در آن سهم مذکور است
مولای خود بکوفه فرستد نیز عمر آمد شکایت کرد که چند بیت پول را بجهت مولا خود بکوفه بفرستادم
فرستاد و تخفیف بدیدم گفت چه صنعت داری و بهر نامی که میدانی چنان فرود گفت با چندان
بمنزله این منبر پس از نیت ابو لؤلؤ در چشم شده باز کردید چون روزی چند برآمد ابو لؤلؤ را
پیشش گذر افتاد عمر او را بخواند و گفت شنیده ام که آسیای میتوانی ساخت که بسا و کرد ابو
ختم کین و ترش روی بعد که گفتم و گفت از برای تو آسیای بسازم که هر دو مان در آن گذر کند
عمر با صاحب که راه خود گفت که هیچ حسنه بهتر از این نیست که این ظالم سپین را بقتل رسانم
خود رفت و خبری با بحث کرد و سر داشت و دست آن در میان او بود و نیز دیکر سخن در آن
سجده و در کوفه نشست و چون آنکه در غسل مسجد شد از جای حسنه زخم بر آن ملعون زد و در
او را از سر جمع بنده کان خلد و دفع کرد و باز کرده کس دیگر از مسلمانان آن سپیدین را زخم زد و
استد و افواه و ایرود در میان شیعه شایع است که عبد از آنکه ابو لؤلؤ خرسه چهره ابد آن نام
بکار را از پای در آورد و سجده مولای مؤمنان آمد و مقصد مذکور را عرض نمود و حضرت بعلم
امامت بذره المؤمنین کاشان رسانید و حشر قاضی کاشان را در ساعت با ابو لؤلؤ عقد بست
و از ایشان فرزندان صالح بوجود آمد مردم کاشان که از حجاب و غلامان حضرت امیر المؤمنین

این غلام است که ابو لؤلؤ فرود کرد

بودند ابو لؤلؤ را با بشجاع الدین نام کردند و الاطل از نسل ابی جیحی کشید در دو مانده بستند و بعد
از مدتی خبر بدین رسید که ابو لؤلؤ در کاشان است جمعی را از مدینه فرستادند که او را کفر ببردند
قاضی و مردم شهر مانع شده بطلالین الخلیل انجماحت راستی مؤذنه مکاتبات بدین ارسال
داشتند که مدتی قبل از واقعه طلیفه با بشجاع الدین با بن شهر آمده است و فرزندان هم
رسانیده از حشر قاضی ایرج شده و مردم بارک با بشجاع در سپرون شهر کاشان گنبد
رضع بر بالای قبر او ساخته اند و در قتل عمر که بهترین اعیاد است در بر سال کنه کاشان در آنروز
بسر قبر بارفته برود و خوشحالی کند راننده آنچنانکه از مدینه طغای شده است بجای میآوردند و در
عید با بشجاع الدین میفرودند و در کتب معتبره مذکور است که بعد از آنکه عمر خرم در حج کشته
در ربه افشا حضرت امیر المؤمنین تریکیت او شد او را بنیدوده بودند که از حشر آتش سپرون میآید
انحضرت فرمود در چنین حالتی او را بنید میدید که حرام و سکر است او را شربت شیر بدید
غرض که ملعون شکر بر آن حرام دست بچیند و اصل شد به آب از قحیح خبری نوشیدن و از
فعل بد خویش فراموش کن شیر جمل اینک تو را بسیار در پیشه شرف خراگوش کن
و در کتاب ریاض الامیان و در کتاب حلیه الانبیاء و در کتاب منهاج الکرامه بطور است که بضمون
بنوی که کن خیر احد کم من الدینا حتی عیب این صغیره و حتی بری معتقد فی الجنة و انسا یعنی پر
مینه و بیخکس از دنیا تا آنکه میدند که کامیرو و تا آنکه بر چند مکان و ما وای خود را در بهشت یا در
و عمر آن خطاب چون در حال احتضار مکان و ما وای خود را در نار مشاهده نمود چنانچه کلامی که در آن
در آن حال صادر شده بر آن دست و آن نیست یا لیستی کننت کتب القوی ضمنه فی ما بد هم
ثم یأثم احب توهم لیسیم فدر خبری مصلو یعنی شوا و بعضی حدیثا کلونی فاکون عذرة و لا اكون
بشر یعنی کاشکی من کوفتمند میبودم از قیله خود پس فریاد کرد تا آنکه دوست ترین قوم
بدین ایشان میآید ندکس می کشند و ضعف مرا بر این میگردند و بعضی را خشک میباشند
که وقت دیگر بخورند چون مرا بخورند نجاست میشدم کهنان بنیوم کبرین باز فاستی باشد

معدب و معاتب سازد **عزیم** و آن معجب الا انسان من بعد مودت و من قبله الا الذی کان عیال
بیت کجا است غیر عمل اندمی چه در مانی غریب و یکس شهماقیر عاجز و عجز و در کتاب منج العاصیین
و در کتاب کاشف از این مکر و آیت که گفت پدر من در عین نزع بدترین عالمی فرستاد و آن حضرت
امیرالمؤمنین العباس بن علی که نزد او حاضر بود چون آنحضرت حاضر شد با او گفت العباس منیا کیم که مراد
نمانی مولای مومنان گفت هر گاه نزد او مرد عادل است را گوی که برین فکر کردی من ترا صلح کنم
رومی بدیوار کرد و ساقی هیچ کسخت بعد از ساقی متوجه حضرت امیرالمؤمنین شد و آنحضرت
استحال نمینمود و دو جهان صورت را اعاده نمود پدرم جوانی گفت و آنحضرت بر ناست از خانه
رفت و در کتاب ربیع الانیان آمده که در حال نزع و دم با نپیش شخصی را بخدمت حضرت
و نافرستاد که از آنحضرت طالی جهنم حاصل کند آنحضرت فرمودند که در هیچ مردم قرار
که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و اوجوان غضب و عدوان خلافت است
نموده اند تا او را صلح کنیم شخصی آمده آنچه از آنحضرت شنیده بود بگفت امروز در محراب دنیا
و آخرت بخطبه بگفت بگو بگو بعد از آن گفت انار و لا العار یعنی آتش دوزخ را بر خود ستاد
دوم و این عار بر خود ستاد ندم تو خسته میدن تفاوت آن پدیدین را ملاحظه نمایند و قضاوت
قلب آن شقی را پسند که بگویم تبه است **رباعی** بر کشتن تضلوا اقرار که کرد در حسرت
اقرار که کرد در حسرت که فاعله از قهر کرده اشعار با انار و لا العار که کرد **تیشیل** در آن کتاب
که بعد از آنکه پس از آنکه بگویم خسته شده و دتهای مدید در آتش دوزخ معدب بوده آن
عذاب و انواع عقاب الهی را چشیده باشد او را از آتش بیرون آند و جهت حضرت
اوم کرسی از نور نشینند و او را بر او بنشانند سپس امر نمایند که او را سجده کن تا
از عذاب الیم و عقاب حجیم خلاص با پیغمبرین باین معنی سرسره و در خواب آورده و منو
کلامی که انار و لا العار است گفته بچشم خود نموده بعد از ابی که خوانده باشد و منو
کتاب کشف در ربیع الابرار آورده که عمر بن زید تقدر عین نزع و سکر است میگوید انار

الارض دنیا باشد معاهدت یعنی من بر او اطلاق یعنی که تمام زمین از طلا پر شود مثل
ان با او خدا میگردم از طبیعت و هول آنچه می بینم و بهین مضمون در ستران محمد واقع
شده و احوال آن لذتین ظلموا ما فی الارض جمیعاً و مثل معاهدت افتد
بهین سوء العذاب یعنی و اگر باشد اما سیکه ظلم کردند بر دیگران تمامی آنچه برین
است از زور و فقره و مال و منال و بازشل آن از ایشان هر آینه فدا خواهند کرد ازین
شدت بازخواست و غضب و در کتاب کاشف الهی آمده که در آنوقت که اولو العزرا را
رقه بود و عثمان بن ایمن آمده سرش را در کنار گرفت و گفت بشارتت تو را بهشت است
ای کشیده گفت و معنی و طی و علی من انار یعنی راه کن مرا و ای برین و ای برین از آتش که
برای من افروخته شده پس آبی دیگر کشیده گفت الان که گفت کانت الیه اشدت
بهامس انار و لربیع یعنی در این زمان دنیا اگر از من میسب و فدا میگردم از من و اولو
تا از این پس **تیشیل** چون حجاج این بیعت شرف بر خود شده در آنحال میگریست
وزیرش پرسید که سبب گریه امیر چیست حجاج از سر آسف تمام گفت بنا بر انواع ظلم است
که باطلو انصاف امم غاصه با اهل بیت کرم و وزیر هر دو عالم کرده ام و وزیر بر سپیل خوش ابداد
گفت هر سلی که امیر جلیل تا در مدت عمر خود نموده جنگلی واضح است که آنحکامات تخس بوده
امیر خطائی سر نرفته حجاج در جواب گفت اگر فردای قیامت نیز من امیر تمام بود و تو
مطلق العنان فاجبی بود و آنحضرت فرمود و اراج فاید ما هشت و بشارت دون عثمان
بهشت مثل بشارت کاشن و نیز حجاج است و جواب حجاج و اگر در روز قیامت عمر عثمان
امیر تمام اختیار نمایند بود بهشت فایده هشت و در کتاب جامع الاثره آورده که
عمر در وقت جهنم میگفت کاشکی با درم از ادای و کاشکی که بس که حیض زمان بود
و این قسم فرخات میگفت تا جان با لکت دوزخ سپرد و در تاریخ گزیده که آنکس اهل علم
ذکر شده که آن حال مضل در پست و محنت مالکی مسلمان شد و سعی و سه سال انفاق در راه

بود مدت غناش ده سال و شش ماه و چهار روز و نماز و صحبت سال اید و مستند گردان و دست و کبر
بجوب آیه کریمه یونیند و کل آنس با ما هم فرود ای روز قیامت ترا با امام و مرشدت حشر خوانند
کرد و ما با مادی و کسبهای خود و بر کلام بخیر ای کرد از خود خواهم رسید اللهم حشرهم
یوم النور و حشر محب علی معصیا غفور شاعر ای کشفه رباعی ما نغزیدن علی و کسب کویم کویم
ز شتر حشر حجابان علی با علی حشر حجابان عمر با عمر حکایت مشهور است که یکی از دوستان و حجابان
مولای مومنان بخیرت آنحضرت آمده گفت ای تسیم عنبت و نار من از حضرت رسول اولاد
اگر اوقات می شنیدم که بر که با علی دشمنی خصوصیت کند او را معذب و معاقب خواهد شد حشر
بر کزاز عذاب و محنت حتم حقیقی بجات نخواهند یافت و بیکس زیاد از شیعیان باشد
و دشمنی کرد و خلافت که حق شما بود تصرف نمود و بکبر و تعدی فکرت را از اهل بیت رسالت
اشراغ نمودند و آنچه از دستم و جور که حکن و مقدورشان بود با ما نمودند و می دانم که خدا تعالی
با ایشان چه کرد و چه نوع عذاب ایشان را معذب خواهد ساخت و ازین حشر و خیال هر که فانی
نیستم و نمی بسیم که از این سزای موم و مراد از کوشش و شرفه قاطع فارغ سازی آنحضرت فرمود
که در روز قیامت آنچه از بهر ایشان آمده و جزئی شده مشاهده خواهد نمودند و گفت که حکایت
دور است و من نمی بسیم که در دنیا جانیه بر سپهر چید آنروز او را استلی بینم و آن
پاک آفتاب و یک گفت که آمن دشمنان تو را مبدترین عذاب و عقاب می باشد مکنم علی کویم
چون مبالغه و الحاح بسیار نمود امیر مومنان فرمود که چون شب شود بقلان قبرستان برو
و ایشان را توبه خواهند نمود چون شب در آمدند و با مکان رفت و در گوشه قرار گرفتند
نظرش بر شخص همیب قوی چشم افکند و دست سیاه با قفله های تیشین در گردن پسر
آمد همیب باو گفت که ای مومن من کی از فرشته های خدایم که خدای تعالی مرا جهت عذاب
کردن دشمنان اهل بیت فرزیده و این دو دست از جمله دشمنان مولی و صاحب تو اند که بسبب
دشمنی آنحضرت خدای تعالی اینها را در دوزخ معذب ساخته و با این صورتشان منسوخ نمود

بفرمان تسیم عنبت و نار من هر دو دست را از دوزخ باین مکان آوردم که بتوفانیم تا زنگت که دست
از این خاطر بزداید و شکست بسیار بوج صبریت محو نماید آن دو دست آب از دیده می بارد
انفرت که گفت از اینها بپرس که باعث این عقوبت است تا جواب تو بدد و خاطر با کلمه
تستی شود و شکست و شکر نماید آنرا از ایشان پرسید که شماره کسانند و بسبب این عذاب است
ان هر دو دست سیاه بر زبان آمده گفتند که ما ابو بکر و عمر و بسبب ظلم و تعدی که با امیر المومنین
کردیم معذب و معاقب شدیم و خدای تعالی ما را باین صورت که تسیم عنبتی منسوخ نمود و آنحال
نفع نند و بعد از آن آنروز از امکان برگشته بخیرت مولای مومنان آمده آنچه دیده و شنیده
بود بیان نمود و در کتاب فتوحات القدس یاد کتاب حسن الکبار نقل شده که یکی از منافقان در
زمان امامت امام حسن از آنحضرت سخر طلب نمودند امام سر دست بر سنگ انما فی زو و گفت
مشاهده نمای پس ای مبارک بر زمین زده شاکر شده شخص دیدیستی نشسته که آن مکت از
حرارت آتش سرخ شده بود و بخار بد بوی ناخوشی از آن سنگ متصاعد میشد و بر گردن هر که آ
از چیزی از بر هر یک یک فرشته موعول بود و ایشان میگفتند یا محمد صبا بر بودیم بدر که با وحی امیر
المؤمنین علی عظیم کردیم و عهد و تکلیم و حق او را که شسیم و خود به تصرف شدیم آنها که موعول ایشان
بودند که گفتند آنچه خدای تعالی در روز قیامت از این زمان پیشمانی بود نذر و شمار و معنی کند
که صبا بر رسول بودید صبا بر آنحضرت سلمان و عمار و ابو ذر و قعد بودند و اسم هر یک از صبا بر که
بودند یا و نیمه بودند که ایشان خلافت امر فرمود رسول کردند و شما خلافت فرموده خدای تعالی و نمودید
و امت را اضلالت انداختید و بر مولای مومنان عظیم کرده حق او را که شید و آن دو موعول
وزار می کردند پس امام اشارت برین کرد که در آن اسم شوا وقت معلوم که تمام آل محمد ظاهر
شود و اگر عشت که وی آن هر دو موعول معذب دان و دو موعول ایشان ظاهر است که آنها را بگویند
راوی گوید که چون انما فی زو از حضرت امام حسن مشاهده نمود عمل بر سحر کرد و خواست که
بنام سیدان سپیدین این خبر را برساند زبان او کفر شد و نکند شد و از نذر بود مابود گرفت زدن

بنموده انکه امام فرموده مذکور وقت معلوم که قائم آل محمد ظاهر شود مؤید است حدیثی که در کتاب است
از حضرت امام محمد باقر روایت است که آنحضرت در منی ریحی حجره نمینمود باقی ماند در دست مبارک
آنحضرت پنج سنکت ریزه ماند و از آنرا یکت جاسب حجره انداخت و سه از آنرا بطرف دیگر
حجره انداخت یکی از حجابان کشف شد فی تو تویم از تو مشاهد چیزی نمودیم که از دیگری ندیده بود
که بعد از فراق از منی حجره جاسب است چو سپهر ریحی مؤیدی آنحضرت فرمود که در وقتی که سرو
آرد خدای تعالی قاطن و ناگهین را و بدن ایشان ترا تازہ ساخت باشد سرکشستان خود را بکند
باشند پس ما و پزند هر دو در این مکان و نکلند این کار را که امام پس زدم اول را و سنکت
و ثانی را و سنکت از برای انکه ثانی کفرش زیاده است و اظهار عدوت ما پیشتر نمود و اول
نسبت ثانی بسو تو زرم تر بود و مراد از اول ابابکر و ثانی عمر است تو لفظی است که چند کتبت
روز کارم بسنکت چند کتبت در میدان حضرت دیدم بسی دشوار و در حق و خبر خبر لعل علی بن ابراهیم
بنظر دور کتاب حجت از فضل این بزرگوار حضرت امام جعفر صادق در حدیثی که در آن طویله دارد
باب ثلثه قائم آل محمد صلوات الله و علی آباء اجمعین روایت است که آنحضرت فرمود که ما بفضل
محمدی علیه السلام ظهور کند و باید بدین مردم در آن مکان شریعت ظاهر شود امور عجیب است که با
سرور و خوشحالی مؤمنان و مسلمانان و خرد و بد عالمی کافران و نامعبیان باشد بفضل کفایت
ای مولای من آن چه چیز است فرمود که حضرت محمدی بر سر قدم نور و فرج مظهر صدمه و الی رسید
بگوید بلی کرده مؤمنان این قبر مردم رسول است بگویند بلی گوید کتبت پسید کتبات در حجره
مبارک مردمان بگویند و صاحب و و ولیف و ابابکر و عمر است پس آنحضرت بفرماید در عالمی که در آن
انجمن مردمانست باحوال ابابکر و عمر است پس آنحضرت بفرماید عالمی که در آنرا انجمن مردمانست
باحوال ابابکر و عمر کتبت اند ابابکر و عمر و محمد کوزدن کردند ایشان را با جدم سید بشر و مدفون
در این مکان شریعت غیر ایشان نخواهد بود بگویند مردمان که ای محمدی آل محمد مدفون در این مکان غیر
ایشان دیگری نیست و تحقیق که ابابکر و عمر را در حجره سید بشر مدفونند از برای انکه جانشین رسول الله

و پدران زمان آنحضرت اند چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب الزمان صلوات
علیه یزید مشرف بگذرد امر سر ماید که بنش قبر آن دو منافق نماید و در آنحال تر و تازه باشد
و مملکت ایشان تغییر یافته باشد و زرتک و در آن دو ملعون تبدیل بسم رسانند
باشد حضرت بفرماید که ای کسی هست که شناسد اینها مردمان بگویند که ایشان را بصفت
میشناسیم و در تپلوی جد تو خیز از ایشان پس حضرت صاحب بفرماید که آیا در میان شما
کسی هست که بگوید غیر از این با انکه در شک و شبهه باشد که ابابکر و عمر در این مکان نیستند
جمع مردمان بگویند نه هیچی در میان ما نیست که غیر از این چیزی بگوید و جمیع ما را اعتقاد است
است که ابابکر و عمر و حجره جنه البشرفه بودند آنحضرت امر فرماید که ایشان را همان حال
قبر گذارند تا سه روز از این معنی بگذرد و این جنه در میان پرانگنده منتشر شود که بنش قبر ایشان
بنموده اند و نوبه جاسب مردمان از برای این حادث شدن این دو ملعون مطلع شدن بر این امر
مدینه مشرفه جمع شوند و در روز ششم محمدی آل محمد در منی رسول حاضر شود و امر فرماید که ایشان
را از قبر برود آرند و آنها در آن ساعت تر و تازه باشند مثل صورتی که در دنیا داشته اند
و کفن از ایشان دور سازند و امر کنند که سپا و یزید هر دو را بر چوب خشکت پوشیده و فی القبر
آن چوب بنز شود و برکت کند و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد و در آن حال نامعبیان
و معیان که دوستدار و محبت ایشان اند بگویند که این سبب شدن چوب خشکت برکت و فضل
و بزرگی این دو ولیف بزرگوار است و تحقیق که فرزند رسالت شکر شد بجهت دوستی ایشان
و میران بمانند و محبت کنند جمیع کپنهان و پوشیده داشته اند محبت ایشان از این چه شرف
و بزرگی است این دو بزرگوار و برکتی حجاب و محبت دوستی ابابکر و عمر و اول داشته باشد حاضر
شود و مشاهده ایشان نماید و عشقون آن دو ملعون شوند و ناکندند ای محمدی آل محمد که هر که
دوست میدارد و صاحب و و پسر و غایب حضرت رسول را یکت جاسب در پیش دوستم کردند
مردمان را جمعی دوستی و محبت آن دو مغرور را اختیار اختیار کنند و در وی دوری و تبرا از آن

و طعمون خواهند نمود و حضرت محمدی گوید بدستان ایشان کرده رو شود و تبر لفا نماید رحمت
ابا بکر و عمر و صدیقان پدیدین و پروان اعلا عین حکومت با احمدی آل رسول با تبر انجوا که دراز
ابا بکر و عمر نمایند استیم که ایشان از نزد خدای تعالی این قدر و منزلت است و در این وقت که گفت
و روشن باشد بر ما فضل و بزرگی این بهره و آیا تبر خواستیم که در ایشان به تحقیق که دیدیم این
و غنیف آنچه دیده شد از تری و تن درستی جسد ایشان و سبزشدن و حیوة این در حش بکرت
و قدر ضیفه اول و ثانی بلکه سجد استیم که تبر برای کم از تو فکر که لیان و جفا دارد و بتو و هر که ایمان
ندارد و این دو ضیفه و ایشان از قبر بیرون آورده و باین درخت او سجده کرده آنچه کرد پس بر
گذاهم ال محمد یا بسیار که بوز و بنا صدیقان پدیدین و مریدان آن دو لعین و بگرداند و بگرد
کاجی از خنخل نام و یعنی مثل شاخ درخت شکسته او همیشه شده و مراد است که چون آن
با ایشان رسد آن ملاعین را موحش بدارک اخل رساند و بعد از آن امر کند ابا بکر و عمر را از اندر
بزرگماند و زنده کنند و دورا بفرمان خدای تعالی و امر کند مردمان که جمع شوند و حکایت کنند
سخنرت با سخاوت کرد و امر ناخوش برد و او آنچه در هر وقت و زمانی واقع شده تا آنکه حکایت
کنند از برای مردمان کشتش تا پس از او جمع ساختن آتش از برای حضرت ابراهیم و اندر حش
یوسف در باده و جسد نمودن یونس در شکم ماهی و قتل کجی و جزا کردن عیسی و عذاب نمودن عیسی
و دانیال و زدن سلمان خاکسی و برافروختن آتش بر در خانه امیر المؤمنین و حضرت فاطمه
الاحسن و امام حسین علیهم السلام و موافقت در خانه ایشان و زدن آریا نبردت حضرت
فاطمه و افروختن شکم سخنرت در میان درود و یاور و ساقا صاحب فرزند محسن نام از سخنرت
و زهر دادن حضرت امام حسن و قتل حضرت امام حسین کشتن فرزندان و اطفال و بی ستم
و انصار سخنرت و اسیر نمودن ذریه و فرزندان حضرت رسول و کشتن خونهای امجد و بر خون تا
در نا و در شوه و فاشه و کناه و بر ظلم و ستم که از عهد حضرت آدم تا وقت قیام قائم آل محمد
واقع شده همه آنها را بشمارد و ابا بکر و عمر را ملزم و منفعیل سازد و در آنحال ایشان اقرار داد

باز خود با ستم

نمانند با آنچه کرده اند و سخنرت از من باید که هر که در آن وقت حاضر باشد و ظلم بر ذمه آن دو نماید
و هشته باشد همیشه از اقصا کند پس بیا و بزرگ و ابا بکر و عمر را بر آن در حش که قبل ازین او سجده بودند
کند آتش را که از زمین بیرون آید و هر دور را با اندک است بوز و اله رنم باید باور که گفتن
دو ناما که بر دارد و دور دریا اندازد و او ای این حدیث که مفضل این خبر است گفت که از حضرت
جعفر صادق پرسید که ای مولای من این آفر عذاب ابا بکر و عمر است سخنرت فرمود بهیما
یا مفضل چقدر استم که رحمت نمایند و حاضر شوند محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بر شرف کافر و اقصا کنند
ابا بکر و عمر را بر مظلوم کرده اند و کسبند هر دور را بر روزی و شبی هزار مرتبه و با زنده
سازد خدای تعالی ایشان را اقصا کند که علم خدا در آن است بر ایشان باشد و هر که
معنوی نرسد و در **میت** هر که اطلاق بر نفسی جوید چون ابا بکر و چون **باب ستم و حکم** در ذکر
از مظاهر لعین این اللعین عثمان بن عفان پدیدین **طعن اول** اگر تقدیر کرد بر نبی باشم که سخن
علم و وحی بودند و حال انکار و انچه ملعون یعنی امیه بود و پیغمبر در غاب دیده بود که کلاب و خنجر از بالا
نیز او میزدند آن غاب بر سید و از جبریل تعقیب آن غاب پرسید گفت نبی امیه بر بدن تو ستم
شوند و ایشان چهارده نفر پادشاه باشند اول انجاعت عثمان است مددت حکومت ایشان
هزار که چاه ماه باشد و بعد از آن سوره انا انزلناه فی لیسله القدر در این باب نازل شد و ستم
قدیر کجی سخنان و تعالی رسول خود و با نماندیدی صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرموده بهتر
از مدت حکومت خلفای نبی امیه طاعنه با غیبت **طعن دوم** آنکه عثمان پدیدین در ایام خلافت
خود بر اهل بیت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار نمود و بظاهر با اهل بیت رسول و زوجه قبول
خصومت و عدوت مینمود و بی باک و سلوک میکرد و عدوت اهل بیت اظهار دارد و لهمار رخ
داد و ابا بکر و عمر از خبثت مصلحت کار خود اکثر اوقات با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت ظاهر و کجیب
ظاهر بود و فرقی و مدار سلوک و مسامحت مینمودند و میگفتند **طعن سوم** در زمان راهی نبوت و جانشین

و عارض است که برادر مروان بوده و روز ناول مال بسیار با کج بشید و از منی از مدینه که حضرت
رسول جهت اسواق مسلمین بصدق کرده و از زمین ملامه و در کوفه با قطع عارضان مکه و مروان
بعذر قتل عثمان در ایام و آزار ماندن رسالت و نبوت میگویند تا بسبب حضرت امام
مسموم گردید و بعد از آنکه بمسند مارت و حکومت متکلم گشت در خون ریزی فرزندان رسول کشته
و جلوت ز فوج بتول نهایت اهتمام نمود ای ناهمی پدیدین طبعی که عم و پسر عم خود را کشته
ایشان طریقه حضرت نبوی بودند طلب نماید چندین مال مسلمانان را با ایشان بخشید و جمع
و مسلمانان را محروم سازد چگونه قابل خلافت و امامت رباعی فرزندان را محب عثمان باشد که
چند عده عصبیان باشد بی شبه و شکت پاره پاره که بعضی چون پسر خودش زخم می شدند
طعن هفتم انکه اخرج نمود عثمان ابوذر غفاری را از مدینه طایفه او و وفات یافت در مدینه
ابوذر از کبار صحابه برادر است حضرت رسول و امدد تقریفا و توصیف او فرموده ابوذر
نی شپه عیبی این مریم فی زنده یعنی ابوذر در امت من مثل عیبی این مریم است در زنده
و نیز آنحضرت فرموده ما اظلت الخضره و لا اقلت العبره من ذریه اصدق من ابی ذر یعنی
سایه نیند احمر آسمان و برند آشته زمین صاحب زبانی راست کوتر از ابی ذر و همچنین آنحضرت
گفته که ابی ذر صدیق بنده الامه یعنی ابی ذر راست کوی این امت است و در کتاب شارق الانوار
کتاب بسیار نقل است که روزی از خدمت حضرت سید بشیر رجعت نموده در شامی راه بود
خود و عمرا و سوال کرد که کجاست در خدمت رسول خدا ابوذر گفت شخصی در خدمت رسول بود
که من او را نیشناسم چون عمر بخدمت خیر البشر رسید مولای تو عثمان و پیش رو اهل جنت
را دید که نشسته است گفت یا رسول الله ز شما فرمودید که ابوذر است کوی این امت است و کجا
بن دروغ و کذب گفته و در این وقت که از نزد شما پیرون آمده بود از او پرسیدم که کجاست
حضرت رسول گفت کسی که من او را نیشناسم و ابوذر علی را نیشناسد حضرت رسول و ابوذر
که ابوذر است گفته معرفت بحال علی بنی خردا و پیغمبر کسی دیگر ندارد و یک کس بی برتری بر کسی

علی بنده حق او را نیشناسد و علی بنی خردا و پیغمبر کسی نیشناسد که هیچ احدی نیشناسد و بی برتری
و آنچه ابوذر گفته حق و صدق است نقل است که ابوذر در زمان خلافت عمر از پدر کرد و فعال
آن منزل سقر به شکت آمده بنیت فراموش بود شام کردید و از زمان خلافت عثمان اینجا رسید و چون
و منیر عثمان بکوشش او رسید و افعال ناپسندیده زشت کرد و معاویه را مشاهده نمود و از آنجا
اندر ملعون را در میان مردم ذکر کرده قباچ ایشان را یاد می کرد پس معاویه نیز نماز و یعتبان بی
نوشت که ابوذر شام را بر تو تها و کرده امیند و در مجلس و محافل صیبت و بد کوی اظهار میکند و شهادت
علی میگوید که سر او را رسد خلافت عثمان و خلفا ترقتدین قابل این میشد عثمان در جوی
باو نوشت که چون نام من بجور سلطه ابوذر در ساعت بر کومان شتر بر بند درشت روشت آید و لیل
بمراه او کن که شتر در روز کب او را رانده کند از مدینه که خطه اب کند و در زمینی شتر کرد تا او را از زمین
آرد معاویه طاعنه بفرموده عثمان و حبیب بن علی غنوه ابوذر را بعد نیش فرستاد و ابوذر در دراز
بالا و لغوی بود و مصیبت و تحریف و محاسن سفید و من بود و از غایت سخنی و ناخوشی و در شمار زشت
شتراندها و روانای ابوذر کوفته و جرح کشته و گوشت ران او پشاده و چون بوی شتر رسیده
عثمان او را بدید گفت هیچ شتر بدیدر تو روشن مباد و خدا تو را محسوس عیش و شادان مگرداند
ابوذر گفت من چندین بار بنامه ام و رسول خدا را عید هدیه نام نهاده است و میان او
و عثمان گفت و کوی بسیار واقع شد چنانچه شتر و معاویه شتر و شرح ابن اعثم کوفی مذکور است و در
کتاب ریشه ابو بخلین از حضرت امام جعفر صادق مرویست که روزی عثمان دو غلام خود را امر کرد که
همان زر که در هر میان فی صدقینار بود که از برای ابوذر بر بند کرد و با کج حاج خود صرف کند و چون زر را
بخدمت اباد آورد دید که گفت ای مثل آنچه که از برای من فرستاده بهر یک از مسلمانان داده
است گفتند که گفت که من کی از مسلمانانم و من بدید آنچه بهر یک از مسلمانان میدهد
و زیاده از او بر من روانیت گفتند که عثمان میگوید که این از مال خالصت من است میخورد
که حرام مخلوط با من است و آنچه از برای تو فرستاده ام از وجه حلال است پس اباد از گفت مرا

عاجت بان نیت و من غنی ترین مرد عالم عثمان گفت که هیچ در دنیا تو نمی بینی و اینک درین پناه
گفت در زیر پروردارم قوس جوی چند روز بمان او قاتل کند را نم و بر تحقیق که من هیچ سیکه نمی آم
بدوستی علی ابن اسطالب و حرمت او که بدت میکند و ما را برادر است و نیز از حضرت پیغمبر شنیدم
که عثمان دروغ گو و کذاب است پس بر کرد و این دو در میان از جهت صاحب خود و بگویند که در امتیاز
باین شیب و نه با آنچه در پیش او است تا آنکه بخدای خود برسم و او حکم کند میان من و عثمان و در کتاب
کاشف الحقی و حسن الکبار بطور است که روزی مبلغ کللی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر
کرده بود مذکور بر بنی امیه گفت که بنجب اتفاق با دو پنهان می بان مجلس آمده بود عثمان با بنی امیه
که هیچ میدانی که این در چیست گفت که گفت صد بار در نیم است و انتظار می برم که مثل این با
دیده که خواهم بدیم با او گفت امر از تو است و لیکن بیاد داری که یکت می بخیزد حضرت شام
انحضرت و دیگر و گفت بود و یکس چرت کرد که از و میان پرسد و آخر روز که بخیزد شام
خوشوقت و خوشحالش با هم سبب و دیگر می صبح و خوشحالی آخر روز از آنحضرت پرسیدیم فرمود
که صبح بیت المال را بجمع جمع نمودم و چهار دینار باقی مانده بود و مستحق هر آن ساعت حاضر فرمود
که باوستایم نمایم از این نعمت محزون بودم و لحظه قبل ازین به صرف رسانیدم و بسبب آن سرور
عثمان متوجه بکعبه اجبار شده که چه حرج باشد اما می را که بعضی از بیت المال مستحق رساند و بعضی را
حفظ نماید تا بعد از ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی و اثمی نیست ابوذر
یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و آید و الذین کفروا الذین و الفصد و لایستحقون تا می شنیدند
هر شرم بغض با ایم بر خوانند که معنیش امیث که آنانی که مطلا و شرفه را یکمیدارند و در راه خدا
نقشه نیکند آنها را انجذاب الیوم شارت و دید پس عثمان با بنی در گفت این با بکعبت مصلحت است
از تو معاف نمودم که با بر کرد و حضور چپین حرفه ازانی تو را انجام گشت ابوذر گفت که شریک
من قادر نیستی و لیکن رسول تو را اجبار نموده که چون آل اسر ب تن رسد تو را برای خود تا
کنند و درین راتبه نمایند و تو را که ابوذر می از بلاه اخراج نمایند عثمان انصیحی که حاضر بودند

که

ک شام شنیده اید از حضرت رسول آنچه ابوذر میگوید انجاعت بخار نام مبارک عثمان گفت علی را ما می شنیدیم
تا از او تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب و چون حضرت امیر المؤمنین حاضر شد گفت
یا اباجحسن آنچه ابوذر میگوید از حضرت رسول شنیده گفت که من از رسول شنیدم که گفت تا
نشد حشر آسمان و بر نداشتند زمین صاحب زبانی راست که ترا زانی در صفا که حاضر بودند
قول امیر المؤمنین کرده اند ابوذر کبر است و گفت که الحمد لله که من دروغ گو نیستم عثمان گفت یا
برخیز و از شهر ما بیرون شوایی در گفت که چنان کنم که در همه جای تو بودن مرا سخت ناخوش است
با و گفت بجز رسول الله که بگوید که با سخنانی او است کنی و از کجا که امیث داری گفت در زمین
می خورم که ساکن باشم و عبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول مذکور از خبر داده که از زمین بیرون
خواهند و بریزند غنایند فرستاد و تو انجا شام زنده کافی خواهی و شهرها خواهی مرده شهرها محسوس
شد و شهرها محسوس قیامت خواهی آمد و شهرها بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم تقیارت حال بنامی می
از عراق خواهند نمود و رسول در غزوه بیوک مرابرا بن احوال مطلع ساخته بود پس عثمان بفرمود
با و در بار بریزه بر ندهد و بعضی روایات آمده که عثمان با با و در گفت که از ندرت بیرون رود با و در گفت
فرمانی بشام مردم کم است انور از نام باز مانده ایم که انجا کلمات صحیح گفته و آن تاجیه را بر با تابه کرده
اجازت نفرمایم ابوذر گفت اجراق شوم گفت انجانیز اجازت است که عراقیان مردمی اند که در حق امرا
و ائم مطلق نیستند و گرفته و شبهر کرده ابوذر گفت من هر کجا که باشم سخن حق خواهم گفت عثمان
گفت تو کدام موضع را دشمن ترا در ای گفت سیح با بی را دشمن ترا از بریزه نذر ام پس ابوذر را با اهل
و عیال از مدینه طرد اجراج نموده بر بریزه که بدترین مواضع اند یا راست فرستاد و آن ملعون غدار
با خارج کردن او نیز از امنی شده مردان مکرم کرد که ابوذر را بر شتر بسته بود که در راه شهر بندیدند
پرودن برود و لیل و عینف بر او نمود و آبریزه رسانند و بریزه را با علی بود در سپاه با بنی امیه
و مسکن دما و ای و محوش و از هر طرف تا ابادانی نیست و بیخ فرسخ و آب شور داشت و با این
اکتفا نموده ما و از جواب شومی سلمان منع نموده و حکم کرد که رساند کی کنند که کسی شیخ و

کتاب انوار

کتاب انوار

نخاید و بحال و الهات کند حضرت امیرالمؤمنین حسن بن علی و بعد از آن عمار بن یاسر
ابن اسود با جمعی از اصحاب پیشین او بیرون از شد و نزد بیک ابو زینب حضرت امیرالمؤمنین
اوراد لدا بی میله و صید برسیه کرد و کما قال و اصبر علی ظلم سفیه و للزمان علی حظه یعنی هر کس
بر ظلم ظالمات و چرخدان که روزگار کجای نزل حوادث و بلاها است و مترجم دیوان مولانا عثمان رحیم
این کلام بجز نظام برادر رشته نظر کشید **بابی** بر عکس آن برده فکل تا بتوان بر ظلم بدن صبر
کن و جو زمان بگذارد جواب بر سفیه نادان و انکار سپاس بخند و ندان جهان و مردان بر ایشان
بر خورده گفت ز امیرالمؤمنین عثمان حکم کرده است که هیچکس شایعیت ابو زینب نماید و در او داعی
حضرت امیرالمؤمنین را این سخن خوش نیاید تا زاینکه که بر دست داشت بلند ساخته در میان دو
شتر مردان زد و گفت دور شوای سیر ز قاضی مثل تو که باشد که بر امیرالمؤمنین اعتراض نماید و مردان
شکایت آنحضرت ایشان نمود عثمان با آنحضرت گفت چرا سخن بر نه شنیدی و شایعیت ابو زینب
رفته جمیع را با خود بروی آنحضرت فرمود که با واجب و لازم نیست که هر کس که گوئی چنان کنم بلکه
و بهیچ وجه است حضرت رسول که دیگران اطلاع من کسند آنچه نگویید حدیث از شیخ
مرویت که آنحضرت فرمود **ع** چه بود و جلیب و لایه علیکم رسول الله یوم غدیرتسم انما البطل الذی لم
شکوه ما یوم که بر تیره و لیهو سلم یعنی واجب و لازم ساخته از برای من و ولاست و چنانچه خود را بر
رسول خدا در روز غدیرتسم که اطاعت من کنید و مرا اطاعت کنید و جانشین رسول و انید و من انتم
که کسی شکر آن شواهد شد در روز جنگ و در روز صلح عثمان گفت مردان از شکایت دارد که
اوراد شنام داده و تا زاینه در میان دو کوشش شتر او زنده از او عهد خواهد و دل او را خوش کنی حضرت
امیرالمؤمنین فرمود و اینک شتر من آنچه است بگویند و تا زاینه در میان دو کوشش شتر من زنده
و شنام دون شود بخدا که اگر مردان مرا شنام دهند من جواب بگویم که شتر من است که او گفت من
پس برخواست و چشم از پیش عثمان بیرون آمد و بان طعون خطاب نمود که گفت **ع** چه فایان گفت
باشو و شکست امیرالمؤمنین کفیف بزا و المیشون غیب وان کنیت بالقرنی محبت حضرت همدم فیکر کتای

بابی

بابی و اقرب یعنی پس اگر مشورت مالک امور ایشان شدی پس بگو و کما یکنه منزه از مشورت
بودند حاضر نبودند و او است که در شوری حسین که فرزند رسول خدا بود و بعد از آن عمار
و سلمان فارسی و ابو زینب خفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و مثل ایشان از کبار صحابه
بچکدام حاضر نبودند و اگر تو بقرابت محبت او روی بر خصمان و دشمنان پس بجز تو بر غیر تو
دوای است و مراد از غیر آنحضرت اشاره بنفس مبارک داشت یعنی من اولی به پیغمبر و اقربا از وی
و چون ابو زینب در مقام مسکن ساخته در آنجا روزگاری میگذرانید و حجاج و راه گذر نزد میکش
میرفتند و حاجتبار بر او عرضه داشته مسائل در حق خود را از او اند کرده همان داری ایشان
و از تیسری که چیزی و تحفه قبول میکرد تا دفاش رسید و چون دفاش نزدیک شد زرش و غلام
با او بودند و زینب را بوی بگریست ابو زینب گفت چرا میگری گفت از آن بگری که امور با مصالح مانده و در
عزبت و من صیغفت و غریبم بر رسم که آنچه لازم خدمت تو باشد بعل شوازم آورده گفت که بگری
در که حضرت رسول را امر از خود داده است که من در زمین عزبت دفاش یا بگو و قومی صالح ندیند و گفتند
کنند و چون دفاش من رسیدگی از او سفند آن که کشته از بار بر سر برافشید چون جمعی از مسلمانان
با آنجا رسیدند بگوی آنک ابو زینب صاحب رسول خدا فاش رسید و بچواری و اصل شد و بر او گفتند
که رحمت خدی بر شما باد که ایشان بجزیره تکفین من کسند و چون فارغ شوند از طعام را پیشین
تا بخورند و بعد از آن تو بگذرید و آنچه مقیم باش ما ماملت رسد و بعد از وصیت بچار رحمت الهی اصل
شدم از کوه سفند از پیش بر بالین ابو زینب و دل شکست و لالان و گریان نشسته نگاه قافله را دید که
از جانب کوه مصلح میآیند و چون نزدیک رسیدند نام در رجالی سبیه حقیقت حار اسپان نمود
جهت کس بودند عبادت معبوده مالک اشتران بجز بودند چون گفته ام در را شنیدند از شتران فرود
آمد و بتقیل و بدنه و تکفین ابو زینب نام و اقدام نمودند و آن روز بر سر قبر ابو زینب توفیق نمود بعد از
و نام مشغول شدند و چون شب شد نام در طعام بر ایشان عرضه داشت طعام را بخورده در آب
در سر قبر ابو زینب عبادت حق تعالی مشغول بودند و بعد از آن صبح ام در راه و داعی نمود که کوچ کرد

و بعد چند روز از مدینه طبع آمد و بر او ایاتی نازل گردان قافله تاجری بود و از میان هزاران مغازه
علا شهاب نموده با ذرات آن کفین نمودند و در بعضی کتب مظهر است که در وقت وفات ابوذر
بعضی از خیرش کسی دیگر نبود با او و بعد از فوت ابوذر خیرش بر فاقه ابن مسعود بجهت آمد
و در بعضی نسخ مشرب است که هنوز ابان در حالت نزع بود که جماعتی بر بزرگ رسیدند اما که اشتداد
اینان بود چون بیانش آمدند گفت بشارت با شما را که رسول خدا فرموده بود که جمعی از دوستان
خدا را در فن خواهند کرد پس روی با جمیع کرده گفت کدام یک از شما در منصب دنیا و دنیا طلبان
در میان یکس گفت من بزرگتر در منصب دنیا و دنیا طلبان گفتم تو مراد با من نمودی
خویشی که بعد از فوت ابان در آن جمیع تنبیل و کفین او قیام نمودند و این موجود اوقات رسیده
و در وقتش مدد نمود و نماز بر او گذارد و باز مانده کان او را بدین بر بند و بکرت مرقد مبارک را
ابو انبی عظیم بر رسید و آبهای روان شیرین و خلستان بسیار بر او بهم رسید و مشهور بود
بعده از این عاصی کنایه کار در حبسی که حج بیت المقد الحرام نموده و از مدینه مشرف شد و چون
صفر رسید و قریب ریارت مرقد ابان یافت و ابن عبد ربه در کتاب استعجاب ذکر کرده
که ابان در سال سی و یکم یاسی دویم هجرت بود و بعضی گفته اند در سال بیت و چهارم هجرت بود
و قول اول صحیح است **راعی** عثمان افروخته اش عصبیان را از بی ادبی و جوشش بی قرانرا
اخراج نمودی بسبب بوزر او و در طریقه مصطفی مره از **اطعن** **ششم** آنکه عثمان پدیدش طغیان
افروخته و مصاحف بسیار را بوحشه و این معنی را از غایت استهانت او پیکان و دوستی
انکار نمیکند نموده و این عمل مستح و فعل شنیع او در ساری کتب و رسائل طرفین ذکر یافته و عبادت
حرکت و اقدام او در این امر و آیات مختلفه واقع شده از جمله آنکه چون در زمان حضرت رسول
چنانکه اهل تقیه از اهل حق دارند قرآن را بر تبت مقرر نمی نوشتند بلکه آیات قرآنی را بر کف کف با او
و در اوقات تبت می نمودند و در صدور رجال محفوظ می بود و بسبب نبوت تبت در مصحف الهامی از آن
نسخ بود زیرا که اگر آیتی یا سورتی از خطا منوخ میشد از مصاحف محفوظ می گشتی که در بعضی مصاحف

بنمودی و ماده احتشاف و نزع شدی و این عبارت است که کبیر که بر تبت و سوره که نازل شدی حضرت
رسول است و او فرمود که در پهلوی فلان آیه یا فلان سوره میساید نوشت و تعلیم و حکم آن امر فرمود
و چون امر نهفت بر عثمان قرار گرفت این را بهمانه نموده که مشهود و احتمال دارد که در نزد بعضی
الواج و محقق قرآنی با تمام باشد و در بعضی از آیات و سوره فرآنی پاره نباشد و بر روی
احتشاف در میان امت بهم رسد پس منادی کرد که صحیف و لوراق قرآن نزد هر که باشد
و اگر کسی ابامیکر چه جزو قهر می گرفت و جمیع مصاحفی که مردم داشتند از ایشان اخذ نمودند
و بسیاری از آیات قرآنی را از اخرج نمود و پاره زیاد کرد و تقدیم و آنچه در سوره آیات و در بعضی
طبع خود نسخه تمام نمود چندین مصحف بدین دستور نوشته بود آیات و احوار و قبایل عرب
و باقی مصاحف را جمع نموده و در اش انداخت و در کاشف الخو مذکور است که عثمان مروان بن
سمران را که در آن جمیع مصاحف سخنبرد داشتند و بر تصرفی که داشتند که مذکور است را با ایشان
از آن در اش انداختند تا حدیر بر آن مصاحف اطلاع نیفتند و در بعضی نسخ مشرب است که در زمان
ادارت عثمان در همین توبه بغزای ارتبه سپان اهل شام و عراق احتشاف اهداء و هر یک از این
لغت خود کرده مذمت لغت دیگری می نمودند یکی نزد عثمان آمده گفت احتشاف چه است
خوبی نزد عثمان و سایر اعیان بی ایمان او اتفاق نمودند که مصحف را از لغات مشرفه بجزید نموده
بلغت قریش قرار دهند پس آنها را عصبیان هفت مصحف بدین دستور نویسیا شد پس از آن
یکروز و شام بجزین و بمن و عراق بجزین ستاد و یکی را در مدینه نگاه داشت و باقی مصحف
جمع نموده با عراق آن امر نمود و ترتیبی که الحال در قرآن مجید مشاهده می شود همانست که
رسول تعلیم جزئیل حضرت امیر المؤمنین و صحابه را تعلیم کرده و در لوح محفوظی که در این
مبت است و حضرت امیر المؤمنین بعد از فوت حضرت رسول رب العالمین جمع کردن قرآن
مشغول شده بهین ترتیب و در مصحف تبت نموده شیخ ره در باب سوره شریفه و در بعضی مصاحف
فرموده **راعی** کلام اسم حدیث اسم مولای بوزی نذاری سیح بر او طریق اهل هجرت

۱۰۰

پیش گیری تو مروان لعین را طعش گیری **طعن پنجم** آنکه عجله حدیث خود فارسی است که از کتاب
صحابه بود قبلاً رسانید و بیان آنکه چون عثمان حکم کرد که بر قرانی داشته باشد از او گرفته و
بوز ایند و بجز عدوان مصاحف را از مردم گرفته و چون شد و عجله حدیث خود مصحفی داشت
و مکره می داشت که طریق خود را تغییر نماید و چون می داشت که عثمان در آن تصرفات خود
زیاده و کم بود که مصحف خود را بعثمان نداد و عثمان سجانه او در مصحف را بجز از خانه خود
آورده چون دیگر مصاحف است و بعد از آن عثمان گفت که این مصحف این افعال تو را
و ضلالت میزند و در حدیثه بیان اعاذت میکند و نسبت به تو که ایسی کردی و او بود که
تو از ندیده اخراج نموده بر بزه فرستادی او در آنجا فایده یافت این مصحف را بجز از او نماند
بندین او قیام نمود که تا عجله حدیث خود را چندان زدند که استخوانهای پهلوی در شکم او
ابنی تحدید و شرح بیخ بلاغ و علامه در منهل اهل کرده اند که چون جز برای عجله حدیث خود
مردود رسید بعد از آن آمد مری میخو است بر جرحش گذارد و در استیغاب نماید سبب آن
گفت و شنید بسیار واقعه شد از آنجا که عثمان گفت از چه چیز است شکوه و آزار تو گفت آنکه
من است آزار و شکوه من گفت آرزوی تو چیست و دولت چه میخواهی گفت آرزوی من که
و در مصحف است و میخواه که گفت میخواهی طبعی است تو بطلب که بجای خود ای تو قیام نماید گفت
طبعی من نکس است که مرا بیماری من از طبابت تو زیاد میشود گفت میخواهی که اگر کم عطا
که از تو باز گرفته بودم نبود پس گفت منع کردی عطار از من در آنوقت که محتاج بودم
و در وقتی من عطا میکنی که از آن استعینم گفت اگر ترا بدین استیلاج نباشد از فرزند
باشد گفت در زبانشان باشد است گفت ای عجله الرحمن از برای من طلب امرش کن
گفت از حق سبحانه و تعالی مسئلت نموده ام که حق را از تو باز خواهد بود و من از تو است
و آن مخدول مردود از پیش عجله حدیث خود مردود آمده بجا خود رفت و ابن ابی الحدید در
شرح آورده که عجله حدیث خود و حدیث کرد و بعد از آنکه عثمان را که بجز از او نماند

عثمان امیر مومنان

پاک کردن و در دایره گفت

و بعد از ترور و عجله حدیث خود این چهار دو مع نموده بخت المادی و در ابقا ارتحال نمود اگر
علمای اهل سنت نقل کرده اند که قبل ازین آزار و اذیت باره و عجله حدیث خود را چهل تا پنجاه
زده بجز آنکه چهار بر بزه رسیدی و دیدی که او بود زمرده است بر او نماز کردی و در پیش
مد و نمودی و حال آنکه من او را بر بزه فرستاده بودم و غضب من بود **طعن ششم** در آنکه
از عثمان پس نسبت بهار یا سر روی داده از حضرت امام حسین رو است که حضرت رسول
و آن خطاب بر پدرم نموده سر و نه از حضرت شتاق الیکت والی بخار و ابی ذر و مقداد
آرزو مند تو است و آرزو مند عمار و ابو ذر و مقداد است و در کتاب هجرت المصاحف که در دست
که چون خبر فوت ابو ذر در مدینه بعثمان بی ایمان رسید گفت رحمت کند خدای تعالی بر
و عمار یا سرور و مجلس حاضر بود گفت رحمت خدای برای ذی باه و سخن کنایه امیر نسبت به عثمان
گفت عثمان در چشم شده گفت مکان تو است که از فرستادن ابوبی ذر نامم و پیش ما نامم گفت
لدا و من قادت قلب ترا خوب میزند عثمان امر کرد که بر کون عمار زده و مجلس پرور
کردند و عمار گفت تو هم بخار و که ابو ذر بود آرزو باشی بخار زنده کافی گذران عمار گفت
من بخار و در و هم با یکی با دو و ام را دوست تر دارم از عمار است و زنی یکی با تو از پیش انعام
پرور آمد و عثمان اراده کرد که عمار را نیز از مدینه مشرف پرور کرده بر بزه فرستد چون بیخ خود
از این معنی مطلع شد نزد حضرت امیر المومنین آمد التماس نمودند که پیش عثمان رفته او را
بصفت کند تا ترک عمار کرده که او در مدینه ساکن باشد آنحضرت فرمودند که اگر شما زور نیا
بر من لازم بود که پیش این ظالم سپید رفته از این کردار زشت و فعل شینع او را منع نمائید
و آنحضرت پیش آن بی ایمان رفت و گفت ای عثمان ما هیچ صدمان از خدا ای عالمی اندیشه کن از
عذاب و عقاب او منافق و ترسان بیش و از کردار بد و کفایت زشت خود نامم و پیشمان
شو تو و روز ابو ذر عمار را که از صحابه که با رسید عمار بود از مدینه طبعی اخرج نمودی آورد
عزیت بجا شد و امر و مقصد نداری که عمار یا سر را که یکی از بهترینان و مصاحبان حضرت

رسول الله است مثل ابو زناد بنی امیه کتبی دست از عمار بن خبیثه عمار بن خبیثه که گفت بندگان تو ای و
سزاوارتری به پروان کردن انومی بخدا که عمار بن خبیثه را بر زبان در دنیا آورد و تبا و مینک و اندرین
کسی بر حضرت امیر المؤمنین فرمودند که تو قادیانی در پروان کردن من و الامتی بود که امر از این
می نمودی اما آنچه گفتی کمن ایش از زبان می آوردم بخدا که ایش از زبان در دنیا آورد و مکر فعال
و آنحضرت از پیش او پروان آمد و آنچه گفته بود یعنی ما ششم و بنی مخزوم و صحاب رسول گفتند
عشما که شده با آنحضرت عرض نمودند که اگر کار عثمان این خواهد بود که هر گاه بر یکی از شما شک کرد او را
پروان کند پس هیچکس از ما جز عمار بن خبیثه که هر یک از شما شک کرد او را شک استعانت
و یاری جویم و بخدا که مردن ما در خانه خود بهتر است از زنده گانی همیشه در اینجا که ابو زناد گفت
پس حضرت شاه ولایت پناه رو را بعمار کرد که گفت در خانه خود نشین و از اینجا پروان مرو که کنی چنان
و تعالی حاجت تو کند از شر عثمان و این سلمان یار تو اند حضرت امیر المؤمنین با بنی مخزوم
و عمار و ابصار فرزند او دادند که اگر عثمان اراده پروان کردن عمار کند حضرت و یاری او کرده شران
شیر را از آن دفع نمایند و چون این خبر عثمان رسید پشیمان و نادوم و ترسان و بهر سان شده
گرفت عمار کرد و انعم گوی در ناگهش آورده که چون از عثمان چیزی چند روز وجود آمد که سلمان
پسندیدند و بعدی و علم آن و علمان او از حد گذشت حال عمار از اصحاب رسول اشفاق کرده
مکتوبی با او نوشتند و علماء و کارهای که بر عمارت ثواب سازد و حد و ریاضت بود از اول خلافت یافتند
محرران مکتوب در سلم آوردند و قرار بر آن دو نهادند که اگر از بن کارهای ناشایست و اعمال نامناسب
نموده حرکت آن کند او را از خلافت منع نمایند آن نوشته را بعمار یا سروده نزد عثمان فرستادند
آن مایه عصبیان چون مصلحتی چند نماند در چشم شد و از دست بیند حرکت عمار گفت این نوشته را
مصطفی نوشته اند از دست مینند و نیکت مصلحت کن و در آنچه نوشته اند عمل کن و بقیه این
که من نیکت خواه تو ام و این از جهت پند و نصیحت بر تو است که مویم و نیکت ناه خود و این عمارت
در دفع مکتوبی ای پسر عمیر عمار گفت که در این شبتهی منیت که من پسر عمیر ام و پسر امیر عثمان در

دست

و فلان را

و فلان را فرموده تا عمار را بر زنده جان خود بر زمین افتاد و پشوش شد و خود بیشتر آمده و کله چپ بر
و نگار او ز که علت فحش او را ظاهر کرد و عظیم بخورد و بنی مخزوم که اقربای عمار بودند جنبر در شده عمار را
بولق او برده بر سینه انداختند و کونند بر زبان راندند که اگر عمار را این پنج هفت رسد عثمان را
بکشند و عمار پشوش افتاده بود تا بعضی از شب بگذشت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از او
فوت شد و چون در میان شب ابوشامه برخواست و وضو ساخت و نماز را اقصا کرد و این
عمل هر کس موجب زیاده فی رنجش اصحاب رسول شد و اکثر مردم که تابع ابو زناد از این عمل
استدلال کردند که خلافت او بر باطل بوده چه هر گاه عمار از محمد و مان و معتولان حضرت راست
پناه سوار شد و این قسم ظلمی با او واقع شود و عمار عثمان ظالم است بموجب فرموده خدی تعالی که
الا لعنت الله علی القوم الظالمین مستوجب لعنت است عزیه سلام علی سلمان من بعد
سادی سلام علی عمار یا و ابی ذر سلام علی مقداد بنی و انخی امیت و قلبی احقر من الجملین یا زور آنکه
روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المعتبرین اسد الله الغالب مولانا مولانا اشعقلین اسد الله الغالب
و مولانا اشعقلین علی ابن اسحاق است در باب اتکاف بیت المال عثمان پسید الصیحت میفرمود اینحضرت
بر بخند و از سر جبل و علوت و دوات بجایست سرور مؤمنان اند حضرت ذوالفقار را
متوجه بود و از خود و محمد ذوالمانند و باهی که از شیر زیان کریز و از سنجش خود بر خاست خود
بمیان زمان اند حش و بوسید زان از ضرب ذوالفقار حمید که از سجات یافت یا زور
معرفت کرد که کار لری نیمی شامسم و آنکه علی و آل علی عیلت آنکه گذارد و برقی مخرج خود را
که بود نقد بود و غلی یا زور آنکه ولید ابن عقیله شمارا امیر کوذ ساخت و گویند که ولید
ابو سعید بود و پدر او کران بود که پسر امیر ابن عبد شمس بنو کعبه است پسر علی امیر بنو مکه غلام او
او بوده و پسر امیر امیر شمس و علی در عیش خود ذکر کرده که میان امیر متقیان و آن سر کرده
فارسان و ولید پسر در امری مناخره و مجاهد شده ولید بن حضرت امیر المؤمنین گفت ساکت شو که تو کو
واحد که زبان من از زبان تو در از ترست و سخنان من از سخنان تو بهتر است آنحضرت در جواب

فرمود که خاموش شو که تو فاسق و فاجر می باشی و جانی سزاوار نداری بر این آیه فرستاد
که ایمن بجان مومنان کن جان فاسقا لایستون یعنی آن کس که ایمان شعار او باشد
مثل آنکس است که فقی و ثار او باشد زچنین است ایشان مساوی نیستند و مراد مومنان از روابل
ایمان و امیر مومنان و فاسق و لید پلید ملعونست **رباعی** عقل عتق است کس که جز کی کرد ز زار خند
حسوس کی کرد نامرگست و مرد دریا محیط دریا بد آن مکت بخش کی کرد و گرفت آفته
آده که ولید در روز فتنه مکه مسلمان شد و برادر مدی عثمان بود و در زمان خلافت خود بنابر
قرابت و خویشاوندی او را حاکم کوفه گردانیده ولی آن مسلمانان ساخت و کفر و الحاد فتنه
آن فتنی بر عوام و خواص مرتبه ظهور دارد و ولید ملعون علانیه شرب خمر کتاب بنموده و رطل سکون
وستی با نامت نماز کرد و در اشای نماز کجی کرد و خلف آن فاسق نماز نیک از او نذر کرده گفت
میخواهم چند رکعت دیگر جهت شما بر این اضا فرمایم که در مانع رسا و کفیف سرشار دارم با همین
گفتند بس است هرگز نماز ما با این کیفیت نموده و نیز آن ملعون سبوی زده در نماز شرب خمر
و آتش فاخته بعضی سوره شعی خواند و همچنین در ایام حکومت کوفه آن ملعون شرب خمر و نماز
چهار رکعت گذارد و در آن حال و صحرای کوفه و در آن زمان از آن سکه نذرند و نسیه کرد و ولید
مست و کس نیست او را که در شری زنده و چون شیخ او بر بر مردم فاکر است او را از حکومت کوفه
گردند و در رقه بر روی روی در کعبه و دل جایت خمار بود و خود بر و کس که سینه زبانه بود
هر که او سجده بر پیش تبان در خلوت لاف ایمان نداشت **رباعی** سر بازار پر بود **طعن** بر او آنکه
سعد بن العاص را ولی کوفه گردانید و عبد الرحمن را از نهب است خود عمل باز او کوفه داد و ایشان
چو رستم سپار بل کوفه نمودند و مالک استرا دل بر مردم اهل کوفه سوزش روزی با اعراب خود
باز او کوفه بهی بر نداشت در آن اثنا عبد الرحمن پیشان بر خورد و میان مالک و عبد الرحمن گفت
کوئی شد عبد الرحمن را زنده و سعید عثمان شکوه مالک را نوشت که از کوفه بجایست شام برود
و عبد الرحمن نیز نامه نوشت که مالک استرا را با اصحابش از کوفه بیرون کند پس مالک استرا با

بالمصمم

بالمصمم تعالین مومنان و باقی ایران و عیار خود بدین شیوه فرستاد و معا و نیز نزل با ویر چون سبیل
خاطره مالک استرا با جانب حضرت امیر المومنین رسید است او را که شرف حسین نمود و چون صحیح
از قبایل و عیار و کشته بود و نذر همه کرد که مبادا ایشان شام را بروی و عثمان تبا که نیستند مالک
استرا را شفاعت بصفتن مومنان انیس و زندان خلاص کرده و معا و یحیی را بر پیشان مویکند
که ایشان ز کوشم نگاه دارند و چون مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدی و جور و ستم سعید بن خاص از
دو گذشت و چندی بعد عثمان نامه نوشتند که کس بر نشتا و نذر فایده نگرد و روز بروز ظلم و ستم بسیار
زیاده میشد تا چار اهل کوفه نامه مالک استرا نوشتند و او را طلب کردند مالک با ابرار خود
یا هزار شام کوفه آمدند و بر سر خانه سعید بن خاص ریخته نماز او را اهل کوفه غارت نموده از کوفه
بیرون کردند و چون ابن جبرئیل رسید بسیار عثمانان شده گفت میافزاید است مرا با صحن
ای طالبی که مالک استرا و آنجا ن خود را امر کرد که نماز عامل مرا قارت کردند و او را از کوفه کجی
و ستم بیرون فرستادند **طعن چهارم** آنکه عبد الله بن عامر را و ابی عراق عجمی که روانه و از
انواع تعدی و جور و ظلم و ستم با اهل عراق عجم واقع شد و فتنه و جور بسیار از آن فاسق و بطغور
رسید و اگر اوقات و ساعات مشغول شرب خمر و زنا و لواط بود و کاهی که در مانع سرشاری داشت
جنب میباید در حال سکونست و امامت مردمان میکرد و بعضی اوقات در نماز چند رکعت ایستاده
و کاهی که میسوزد و چند مردم او را از آن افعال شنیع منع میکردند آن فاجر کرم می شنید و کس
بجز کس می بگوید و چون انواع فتنه و ظلم او از منتهای تجاوز نمود و بدین روشه سکوه او عثمان نمود
فایده بر آن حاصل نشد و گفت آنچه عامل من میکند بر من است و اطاعت او بر شما واجب است
است بر او بدیدار خود و شکر آن او برید و من عبدک اطاعت و انقیاد او بچسبید که شمار است
خوبم نمود **طعن پنجم** آنکه عبد الله بن ابی سرح را و ابی مصر کرد آید و او بصره را آنچه که
مکن و مقدورش بود از طعیان و حصیدان فوت و فرود گذار نمود و خراج مصر و بصره را بپسند
و اموال مسلمانان را بجز او قدر از ایشان سیکر گفت و وصف نمود و عجب و خویش مینمود و عثمان

چونکه در عهد اقدار سرج خراج هر سال تا ما صرف خود میسپاید و با چیزی نماند به عهد اقدار از امارت
مصرف عذول کرد **طعن شانزدهم** آنکه چون عهد اقدار یعنی سرج را از امارت مغزول نمود و حکومت
کو فزاید او در صحیح است بجهت هفتاد و پنج روز که گذاردند بر او جاری است **طعن هجدهم**
آنکه معاویه و طلحه با عقیله را ایالت و امارت شام داد و باعث ترتیب و قوت او شد و خلفه و جانشینان
معاویه را از حکومت شام بهم رسانید و فساد و فتنه را از معاویه منکر تا او بر صدر یافت هرگز او
بود که عثمان او را بجلومت شام فرستاد چنانچه بعضی از آن ابناء الله تعالی در باب کرده است
معاویه ذکر خواهد شد **طعن هجدهم** آنکه عهد اقدار بر حدین حاص بود و اهل مصر بودند و آن فاسق
ظالم تعدی بسیار بر مردم نمود تا اهل مصری طاقت نشدند از ظلم او بستم او را کاتب عثمان آوردند
و افعال ناخوش او باعث تسل عثمان شد چنانکه ذکر خواهد شد **طعن نوزدهم** آنکه ولید شرب
خورد و چندین کس کو ایمی دادند که ما ویدیم که است بود و می کرد او را عهد نزد و تعطیل حدود اقدار
نمود **طعن بیستم** تعطیل حدی نمود که بر عهد اقدار بر عطف بود و چنانچه بود که عهد اقدار هر زمان را
گشت اجابت آنکه آن عجم است و در رعیت با او بود و شکرکیت و حال آنکه او را در کشتن عمر فرستاد
و بر چند حضرت امیر المؤمنین عثمان را گفت که هر زمان مسلمان بود و قائل او را سیاست کن عثمان
کرد و اجزای قتل کرد و فرستاد بر قرار داد و او را در هر زمان از شیر از بدین آمد و طلب خون کرد و بعضی
ان چهاره رسانید و با آنکه هنوز عمر نرنگه بود که عهد اقدار هر زمان را گفت و گفت مرا ابو لؤلؤ که شایسته
شما عهد اقدار بدست صاحب خون بدیدید و بعد از مردن عمر مسلمانان عهد اقدار را خاستند که گویند
عروضات نمایند عثمان مانع شده و گذاشت که او را بکشند و تعطیل حدود و عهد اقدار **طعن بیست یکم**
آنکه حدین العاص چون است و چنانچه بود و اکثر شهری از دستش بیرون کردند و جزو او نشد و اکثر تانیزد
عثمان آوردند و در حد و ثغافل و رزید اما حق بجانب است بوسط آنکه عهد اقدار امام یا امام میزند
و کسیکه حد میزند عبادت که خود و حسب الحد نباشد و او خود بجهت **طعن بیست دو** گویند که
میزنند چاره پر باشد که بکشند و نکند **طعن بیست و سه** آنکه از رسم و روش خلفاء عدول نموده

الخلافة

الخلافة از برای خود ترتیب نمود و با یکدیگر عهد میسپاید بشرط احکام و قضایا میسپایند و حق و باطل را
بهم حکم میسپایند و مصیحت کار خود در آن دیده بودند عثمان را در نماز خود قرار دادند
و احکام او بر محض کفر و خلافت امر خدا بود و از شرح نبوی **بسم** بر او اول کسی است که در اسلام
دارد و خلافت قرار داد **حکایت** از نزد کسی پرسیدند که چرا خلافت ابابکر و عمر و فلق و شعیب داشت
و خلافت عثمان و حسب الزمان حضرت امیر المؤمنین قرار و شعیب نداشت جواب گفت که ابابکر
و عمر جنت مصیحت کار خود حق و باطل را با **بسم** مخرج ساخته تکلم می نمودند و در آن فرسیدند
و عثمان محض باطل بود و از این جهت احکام نامناسب چیزی بعمل نیامد از آن جهت امارت او وضع نداشت
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و احکام شرع شریف را بحق درستی تمسکت می نمود و گفته کرد
او با کلمه فرموده مصطفی مطابق و موافق بود و از راه راست و طریق مستقیم اخراج نمی دور شد
و بموجب الحق بر احکام آنحضرت بر بنیای روزگار که طالب درم دو دینارند شاق و دشوار بود لهذا
آن مجرب شده و فساد عادت شد **طعن بیست یکم** آنکه یو اب و حجاب قرار داد که در نماز او
در پیش جباریه و قیاصه عمل نمود و یکس بی اذن و حضرت او را شومسندید و ظلومان دور
خانه او سرگردان و حیران بدتما چو میزند کسی را یا برای آن بنمود که نبرد او رود **طعن بیست چهارم**
چون بجهت آمدی جمعی از صاحبان انیس پیش او میفرستادند و در از او دور می نمودند و میسپایند
که چاره که همی داشته باشد نزدیک او رود و حال خود را بگوید **طعن بیست و پنج** آنکه باطل علم
سوار شدی و چندین غلامان ترک و رومی و خطائی و سواره و پیاده با او بودند که بر او راستی چنانچه در
کتاب لوامع الانوار مذکور است که عثمان با چهار هزار غلام زیرین که از بیت المال مسلمانان خرید
دو پیش کسب خود میسپایند چنانچه امتیاز از بنانش نبود **طعن بیست و شش** آنکه بی اذن و بی استیذان
زیر بودی کاخی در **طعن بیست و هفتم** آنکه در وقت بانگ نماز عثمان امر نمود که بطل بنزند کسی بانگ
نماز را میزنند از بانگ بطل ای نبی امام و بر بنام است که در مدرسه اجداد و در گوش نزدیک سازد
و بنام زور و باقی و اجابت امر نماید و از فرخش و حرمت نمی فرماید آنکه در وقت نماز امر

بزدن بطل کند که رعیت با نکت از آنرا نشنود و ترک نما کند بدلی مثل شما کرده که راه را بهتر ازین
پشوا و نادای در کار رعیت **طعن پنجم** عشر بر مال تجار رعیتین کرده و عمال و کاشان عثمان
بر شاهی که تاجر میزند و مال او را بجز وقتی که در حقیقت او میفرستادند و کار بجان او
که تاجر دست از خرید و فروخت گشاید بجمع مردم حیران و سرگردان شدند و اگر عسلی از آن
و طبخوس در کارشان بود بدست نیامد و محظوظی در اکثر بلاد بهم رسید چنانچه شاعر
گفته است چنان محظوظانند و مشوق فکر یاران فراموش کردند **طعن ششم** آنکه
در محرومان و علفت زار باخراج بنهاد و آداب اصحاب و آداب از کسبکنی نزدیک برون
مردم میآمدند و علفت صحاری از محال باؤخر میدادند و از روی زبان جا بطلیت و کفر میگرددند و آن
زمان با وجود کفر این فرقهها و گرفت و گیر با نبود و این بدعت او قرن بدعت عمر بود که در این فرقه
کرد و مزاج بر زمینها **طعن هفتم** در کتاب لوامع الانوار از سلمان فارسی روایت است که اول
کسی که در اسلام را گرفت عثمان ملید بود و ایشان بود که ملعون اگر کسی فرما خرید بود
چون موعده بر آمد شخص نصف او را داد و نصفی ماند عثمان او را مضاعت کرد لید نامو معتز
و بگرد احتراز از با نکره و بایر که بر و اصل الله البیع و حرم الی با عمل نموده و این افعال
چنینی ناشی نمیشود مگر اگر کسی که طلیت او پاک نباشد و از آنرا و خارج هم بر سیده باشد **طعن هشتم**
نیکی ندارد امید که زنگی بدستش نبرد و عهد **حکایت** در کتاب لوامع الانوار آمده که منافقان
موجبی بود که با امیر المؤمنین دشمنی داشت بسبب آنکه آنحضرت بخون عثمان غلو داشت و اکثر
اوقات فضایل نامحمود عثمان را ذکر می نمود و ناسزا با امیر المؤمنین میگفت و از خیا و از زمین میبرد بود
و در آن زمان مؤمنان صلح بود و دست در وجه حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت بود و در منافقان
ایشان بسیار کردی و شوهر را همیشه از عده است آنحضرت منع نمودی چنانچه بودی معنوی بان
علم شده **بیت** تو تبار یکی علی را دیده اند از آن سبب بختری بر او بگردید و شوهر بکش این معنی خوش
نهاد و او بر سر کهن بود و بلبس پارسی قیلید و عشره آرنج آزاری بآرنج غلبت رسانید

تاریخ ابراهیم و عثمان را باقیست در این کتاب و در کتاب عثمان

مانند

تا در زمین کسی دیگر از دشمنان خاندان نبوت و رسالت مشورت کرد و در بلاک آن نمونه افرو گفت
بنی هاشم این میرگرود و در طریق این کار است که اکثرین قسمتی بوی سپاری و بعد از آن بوی
و اکثرین را در ریاندازی و آنرا از آن باز داشت نمائی و او از او ای آن عاجز کرد و بدین بهمانه
بلاک میتوانی کرده و آن بدیگت شکفته این شعی عمل کرده بعد از سپردن اکثر بان زن اکثرین را از آن
و ندیده و حضور ملعون در روی انداخت و بعد از چند روز شوهر از زن بان منافی گفت که اکنون
پایمان بخانه روی با همسم بخانند و بیازار فرستادند و ما می چند روزه و بدین و او ندانند
و چون زن یکبارگی شکافت آن اکثر از شکم باهی سپردن آمدن از آن امر تحسب بخود بر سر منند
رحمت کرد و او اکثرین را کدشته بود از آن یافت بخود اندیشید که چندی نیاید که عفت تا بر سر کم حال چون
پشوا العقیه بسیار از بریان کرده آورد و نماز خوان خورد و بعد از آن از زن اکثرین را طلب کرد و زن آن
اکثرین را بایشان دو و آن هر دو نامی سپردن و محبت عثمان همین در آن امر حیرت ماند و از روی محبت
با هم نگاه کردند و محبت زده از خانه سپردن مرشد آمدند که در دوستی علی ابن ابیطالب و در طریقت
علم سلام بر مقدار خوانید و بنوی و آخر ولایت و در دشمنی ایشان بر حضرت و حقوق و شتر منده
و مقرو و او ای دشمنان اهل بیت رسالت در درخت و فردوسی طلوی فرموده **بیت** هرگز از آن
بغض علیت از آن عار و روزمان غار کیمت نباشد بخیر بدید شغش گزیدان بوزن با شتر **طعن نهم**
در صحیح مسلم نقل کرده که در زمان خلافت عثمان مردی نانی ناست و چون شماه گذشت فرزندی آورد
عثمان امر نمود که از اسکان کنند و چون جنز بجزیت امیر المؤمنین رسید عثمان از منعم نموده و گفت
حق تعالی در قرآن چند فرموده **و صلحوا وصاله لعلکم تحبون** یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل
سه ماه است که دو سال مدت شیر دادن و شش ماه مدت حمل بچون بیماند و جای دیگر فرموده **و صلحوا**
حق عامه این مدت شیر دادن دو سال باشد پس هرگاه حق تعالی مدت حمل را شش ماه گفته باشد
توجه رسیده ندارد چه بکنی چون عثمان این دلیل را شنید گفت چه بکنم پیش عثمان بهم برسد این است
که هرگز کند و بگوید که زن را اسکان کردند و او را با اینها کار است **طعن دهم** در جمع بین اصحاب چون اهل

شده است که امیر المؤمنین با عثمان سالی سراسر حج کرده اند عثمان نمی نمود از تمتع حضرت امیر المؤمنین
بجای آورد پس عثمان بجهت کشتن مردم را از تمتع منع نمود تا آنجا می آید و حضرت
در جواب فرمود که من هرگز کشته رسول خدا را بسختی نمی ترک خواهم کرد **طعن بی چهارم** و نیز در آن کتاب
ذکر شده که رسول خدا در زنی و حرقات نماز را تفرسیه کردند و شیخین نیز فرمودند حضرت رسول فرمود
در زنی و حرقات نماز را تفرسیه کردند و عثمان امر نمود که در زنی و حرقات نماز را تمام کند **طعن بی پنجم**
و در آن کتاب ذکر شده که در زمان رسول خدا در زمان تعددین و انواریان آن بی ایمان در سفر نماز
نماز را تفرسیه کردند و چون دید که نکوست او مستقل است و به کس اصاحت او کمی نماند نماز را کرد
تمام فرمود است که بکنند و تفرس بر طاعت کرده و این بدعت از او یاد کار بنامند نماز مسافر را باطل است
و بعضی این بدعت را از بدعت های غیر مشهوره انچه نگردد در مطاعن او ذکر شده و عارفان نیز بوری در بعضی
مذاهب مشهور باطل شده **بیت** از حواله مذاهب کویت اصل که تا کردی ایمان خدا وصل خدا
با انچه ایمان یکی دو تو با کیش کرده ای است بنیاد شهرت کس که محبت رتقی نیست زن و مال جهان
بروی رو نیست **طعن بی چهارم** اشهدی که از اکابر اهل سنت در تفرسش نقل کرده که عثمان گفته که در قول
حق تعالی این بدان ساحران سخن است و خدا عطا کرده و آنچه عریان در زبانهای خود سقیم دانند
گویند پس کسی گفت چون میدانی غلط است چه در دست بکنی و بیشتر میدی جواب گفت که بگذارد مجال
خود باشد که این غلط است که کمال را حرام نیکند و حرام را حلال بینند و علامه علی در نهج الحق پنج
المستدین ذکر کرده و این از مطاعن او مشهوره اند و بعضی از فضلا اهل سنت جواب علامه گفته اند
که چون عثمان را واجب بود ما بعبت صورت حظ قرآن صحیح آن نگردد و چون در صحیحها چنین دیدیم مجال
خود گذاشت و میرزا محمد فرستاده در احقاق الحق نوشته که بعضی این جواب از آن فضلا کوچک
مانند که در قرآن گفته شده که کجاست چه آتیر اندازد و وقت راست کردن تریک چشم را بهم ننگند
گفتند که بر دور را بهم بکنند است بپندید که گفت شد لوق بر یکا اسیه که گفته که آن را پار هم کرد
برورد و بخوابد آنها چه که علامه طهرانی مشهوره است حروف عثمان را که گفته در ستران سخن است

این

قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط است آن گفته که از فصاحت پرزنت و دشمنان آن که کرده
سر کلاه کرده در جواب علامه بگوید که تصحیح آن چه انکرده و در تفرس جمع لسان چندین جواب گفته
یکی انکه این لغت موافق لغت جمعی از اعراب است و بعضی آن بدان خوانده است و ابو عمران بدین خوانند
و بنا بر این در قرانت خود حروف نیست و همه کلام حواله بعشره کلمات علامه است **طعن بی پنجم** در صحیح مسلم
مطلوب است که روی عثمان را مدح کرده بوده و بر او خوانند مقداد که از صحاب کبار رسید بر او بفرمانده
بود بدو را نود آمد سنکت بفرمود که انچه را بچشم بود برید است و بر روی آن مدح میزد و این عمل
مقداد است و است بر آنکه عثمان سخی مدح نبوده و او را لایق ندانسته و مدح عثمان را سلب بر کس است
بفرمود نیست **طعن بی ششم** سدی در تفرسش ذکر کرده که بعد از نزول آیه فلا تسکونوا الذنوب
من عبدا ما یله یعنی ما یزینت سبح اعدیرا که بعد از شرف زانان او را در قید نکاح آورد و زانان
آنحضرت بارت حرام می آید نزد حضرت رسول تو آرز کنی از مسلمانان بعد از آنکه اطلاق بود
بود بکنج خود را آورد و عثمان بطلک گفت چه محمد زانان را با عقد و نکاح در می آورد و بر اهل سنت
حرام کرده باشد که زن او را بخواهیم و احدی که تصدیب او و فحش او چون محمد پسر زانان او را فرستادیم
ز من ام سلمه را خواهم خواست پس طلک گفت من نیز عایشه را خواهم خواست و بعد از این گفت که
حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بشارت ایشان مجربا حش این آیه را فرستاد ان الذین یحذون الله
و یصلوا لعلهم یهدوا دنیا و الاخرة یعنی بدست کسی که بخواهد حق را بداند و رسول را رسانند
دور نماز و زکات و صدقه و نیا و آخرت و این آیه صریح است که عثمان از انچه است که انیا و از انچه بود
رسانیده و او را اندامی تعالی طعن و دور از رحمت خود یاد کرده بنا بر این اهل سنت باید که از دیگران
ترنجند که خود آنها را نقل میکنند و در کتابهای خود می نویسند **طعن بی هفتم** در کتاب کاشف
الحق ذکر شده که چون حضرت رسول تو از مستحبی نظیر بنموده احوال ایشان را بر مسلمانان نیست
میگرد و عثمان بجهت امیر المؤمنین آمده گفت پاد افلان زین را از حضرت رسول طلب نمایم
بهر کدام که بدو بگری شرکت بپوشیم و عثمان پیش دست می نمود و بخدمت رسول اهدارفته از زمین را

کوشه و از اقرار خود برشته بر شکر است حضرت امیر المؤمنین را رضی شده و مولای مومنان فرمود
که حضرت رسول و اول ماجرای ما و تورا شنیده و زین را بشکر است داده است که قبول نداری با ما
اندر ورش آنچه بفرماید چنان کنیم عثمان بجا که حضرت رسول را رضی شده که تو پر حمت و مروتی
واری تو خود میدنود در احوال حق سبحانه و تعالی این را نازل ساخت اذا دعوا الى الله و رسوله
لیحکم بینهم اذا فارق منهم معصون فالی الله هم الظالمون یعنی هر گاه از
هم نماند بوی نذر و روی که حکم کند از آن اعراض نکنند و چون شنید که این آیه نازل شده است امیر
شکر است و مولای معنوی در توفیق و تقربت مولای مومنان فرموده میت که کیو چو صفت
ان چند شود منوی باشد و من کا خذ شود و این حکایت را نیز ندی که از علمای اهل سنت است و نیز
ایه و یقین ان امتنا با الله و بالرسول نقل کرده است یعنی جامع میگوید که ایمان بخدا
در رسول آوردیم و اطاعت خدا در رسول بکنیم و بخلاف آن عمل نمینماییم پس اهل سنت باید که کتب
و دانشندان خود را محبت و سند ساخته محبت ملافی نکرند از اول سپردن کنند و دست
بلین دوستی متم صیغه و ناروا ابل بیت اظهار نکرند بجز او دیگری نرسبند و مسند خلافت و سزاوار
مرتب امامت و جانشین حضرت رسالت میت است محبت خلافت بتور نشیند و لایق فرمان تو
مکم خذیم و مولای تو باشی مسلمان و مومنا اعلی تو باطاعت ملعون و منافق از هر تو بر دگ
طلب کرد حمایت فارق رخاوت شده این رطوارق از بعدتی بر که پند از گذرد و دولت سواد
بود خارج و ماروق پوشیده و شمان بنویز پیش ضحیرت از عفت نکات آسبکت هیچ و قابل معن
سپس سدی در پیش قول حق تعالی که یا ایها الذین امنوا لا تحکفوا فی الیهود و
النصارى ای لیا بعضی هم او لیا بعضی آورده که دور و زاهد چون شکرست بر اهل اسلام
اشاء عثمان باطل گفت که ششام میروم که اتحاد دست بیودی دارم که از او امان بگیرم که میباید بیو
مسئله شود بلکه او گفت من نیز بر فافت تو ششام میآیم بخاصه یعنی از رضا دارم در امان او دریم
که میترسم نصاری بر اهل اسلام تسلط یابند و سدی گوید که عثمان بنحوست بیودی شود و طمحه محبت

که مضافی

که مضافی شود و مولوی معنوی اشاره باین نموده عبر طمحات آمد بوی طمپین الحقیقات الحقیقات
پن شخ با شمان بصفتن ملحق شود که دم باطل قرین حق شود پس حق سبحانه و تعالی این را نازل ساخت
و یقول الذین امنوا اهؤلاء الذین امنوا با الله حمدا لیا الله لعلم
حسبیت اعمالهم یعنی آن کسانی که میگویند که ایمان بخدا در رسول آورده ایم و قسم بخدا و رسول
میخورند که ما کتاب او ایمان داریم و بشما میبندیم بجهت نفاقی که در زبیده اند و شکر است که
بهم رسیده و در امر اسلام و اراده نموده اند و در مشن بجا نبشام اعمال ایشان ساقط است که
عملی داشتند که بحث رضا و خوشنودی خدا در رسول میتوانست شد بجا است و امری ازان نماند
و آنچه در ظاهر مبارک و داشتند یعنی آنچه غیر خود را از او جنبه کرد اند و این طلاس در کتاب
طرافین میگوید که کسی که بر مطلق مطلقا شکر حضور و شکر عثمان ابن عفان اطلاع یابد و بشکر
تاریخ سقنی و تاریخ و اقدی نظر کند و طالع ان که کتاب نماید که بوجه مقصد است عالم و نیک
اهل سنت و تبصیر از خود را رضی شده اند و انقدر از مقالات حقیر زبان ایشان جاری شده که موقوف
متصور نیست طعن در کتاب امواع الانوار آمده که چون عثمان کج رحمت نماز عید را در روز
عزف گذارد و خطبه خواند و قربانی کرد و این خلاف حکم خدا در رسول است و آن حج را بر مسلمانان تبارک
و واقع امام اهل سنت چنین میاید طعن چشم آنکه در نماز روز عید حضرت رسول مشغوف
و عثمان امر کرد که در نماز عصر روز جمعه اذان بگویند و این بدعت است میان ناصب میان از او یاد
ماند طعن چشم در میان عثمان و بیودی خصوصت اشاء از برای زبیدی بیودی گفت من
بیش محمد و او میروم عثمان لعین گفت من نیزه قاضی بیودان میروم تا او حکم کند و اگر عثمان ایمان
میداشت این شتم گفت که گویند طعن چشم آنکه عثمان لعین محمد بن ابی بکر را مشرک و کوفت
دور و از آنجا نب شد و مکمل قتل او را نیز نوشته است و در جسد او چنانچه بعد ازین تفصیل ذکر خواهد شد
اشاء الله تعالی طعن چشم در کتاب فضول الحق آمده که چون خلافت بجا میآید بوجوهی نماند
عثمان آمد و گفت دولت ما باز آمد میباید چنانکه دولت باز آمد و بن ما هم باز آید ای نبی میباید

المال را چنانچه شرف و عظمت بهار را بخورد مکنند که در دست او زود و زود و عثمان این کلمات را می شنیدند
و هیچ جواب نیکو نداشت پس از این که در میان منصفه سیم ظاهر شد و سولوی معنوی در شهنوی اشارت
منوده **سحر** دره دانه کاغذ برین ارض بهماست مبنی خود را همچو گاه که راه است انجمنه شایسته
بجان پشت و روی این سخن را با زوان **طعن چهل و چهار** که در شرح نفع البلاغ مذکور است که کسی صد
از اصحاب سید ابرار بر قتل آن بدترین اتفاق منوید و بجز نماز برادر مذکور و در مقبره مسلمانان
و قن مکرده و سنوار مقبره بیرونش و انشد این ناصبی سیدین عجب عالمی شاهد میکند که اجماع
روز عقیقه بخدا عده را که باقی بکریست کرد و صحبت مینماید و اجماع فرودست عثمان را باطل شمارید و در آن
اجماع کس بود و آن برتره منافعی که عمر و عثمان و ابو عبیده جراح بودند که در روز اول باقی بکریست
کردند و در این اجماع صد کس از اصحاب رسول بودند بجز از جماعتی که نبوت نداشتند حضرت سید
رسیده بودند و بعد فرمودی بقبل عثمان و او **طعن چهل و پنجم** آنکه عثمان در پانصدوی داشت و نکات
بود و در واقع خلفا و پشوران اهل سنت چنین باید که منصفه اول ایشان مبروس و در کم شمار این
وسیم نکات باشد و ناصبیدان لعین را بهتر از این امان در کار است و مصلح منصفه سیم زبانه
و حضرت و مسیح اصدی را قوت و قدرت و عزت که عشر از اعدا را زود و چشمن پان تواند آورد و چون
در این باب میدان مسیح است اما گوش استماع اعدا کرده دیده آنها بجهان کور است و بعد در جواب
غفلت فادما تا او بشه و او مگر اگر این کتاب بخاشیش زبانه ازین نذر و لونا بهمان قدر خستار شد
حکایت در کتاب مجالس المؤمنین من طوره است که یکی از علمای و شمشندان فرقه ناصبه یعنی غیر ریاست
بعثت آنکه در محاکمات ایران ستم پنهان بود و بینه نظام شاه رشت دوران و لا نظام شاه و بجهاد استخا
بودند و در آنجا شاه ظاهر بعثت آنکه شیده است ترقی نمود تا آنکه عبدالقادر نظام شاه که محبوب بود
بود چار شد و مرض او امتداد و شدت تمام بایش و اتمام نظام شاه در حجت برتبه بود که روزی
خود را بر پای ششم یکت حکم نموده گفت که بر تو ظاهر شود که پاره از کعب من در علاج عبدالقادر
در کار است بگو تا من مسینه خود را شکافته پاره از آن برون آورم دوران شما نذر بسیار کرده و صد

اشزار

حیث

شاه بر که

فرزوان فقیر او ساکنین بر طبقه طغی میزد و چون شاه ظاهر و دیگر او بجهاد کفایتش بهستان و زنگنه
و ناصبیدان نذر می فرستند حضرت منوید که گفت شما چیزی نذر و وارده انکم سید نشاء و انقدر تعالی
فرزند شما شفا یابد و در نیت خود این صنوبر نهارا بکنید امیکه بجز و انکه ان فرزند از حجت شفا یابد بعد
علمای اهل سنت و الزام ایشان شما منبب انشا عسری چشمیار نماید نظام شاه گفت و او
انکم که این شاه ظاهر گفت اول ایشان امیر المؤمنین است که یکی از چهار یارند و دیگر امام حسن و امام
حسین و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه بضمیمه نیکو نکرده و چون شاه ظاهر گفت
نظام شاه بخت خود مرجمیت نمود از مرثت اطهاران معانی ایشان شد و ترسید که مبادا اندر نظام
شاه مقبول در گاه انکی کرده و در پیر او میپرد و او را از آن رکنه حضرت رسد لاجرم بسب خود را زین کرده
مرصدن بود که بر گاه خبر فوت آن پسر بشنود بطرفی که بریزد و چون طلوع صبح شد متعاقب فادمان
نظام شاه و طلب شاه ظاهر رسیدند و بجز این اقل می نمود و آن انما حقیقت حال چار را معلوم
نماید معنی نیشاد و دوران نبرد نظام شاه بر بدن چون نظام شاه بر که از دور نظر با و افتاد است قبول نمود
و گفت آنچه بخواهی هستی که بعد از صحبت علمای این دیار بغفل آورم ظاهر بر آنکه او را بجای سایر مردم انجا
نظام شاه مشروع در میان احوال کرد در شب بر او وارد شده بود و منوید که گفت در انشای شب که در من
استند و یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته فشر کرده چون مشاهده
کثیر الاختلال او منویدم از غایت غم و ملال بخواب چشمم دور انشای ناب حضرت امیر المؤمنین
که با من یکوید که نظام ما و امیکه سپه تو صحت نیاید با ما ایمان یعنی آری انیک لحاف را بر سر او کشید
و همین زمان بعبانیت الهی عرق کرد و صحت کامل پیدا ما پیدا که تو نیز ازین عرقی که در دل گذر آید
نکردی و چون از خواب بیدار شد منویدم لحاف بر سر او گسترده اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحاف
که عرق او خشک شد بیدار شد مشت و انما بخت بر او ظاهر شد که از روی اشتباهی صاف مطلق
شاه ظاهر گفت اکنون موجب محمد خود و فاموید بجنب انشا عسری در آید و انشای که حضرت امیر
تقدم نموده اند غاصب خلافت بوده اند و بر باطل اند شاه بعقیده درست از روی اطلاق شیده

ازان

اشنا عیسی کردید و تولا با نده مصعب بن و تیر از ابابکر و عمر و عثمان لعین و حیان آن طاعین خود شاه
طاهر کنت الحال مصطفت در انظار این مذهب نیست زیرا که امرای شما همه نامی و سخی اند و ما و ما
بجای شمشیر بر این دیار هم نرسد کاری از پیش نمی توان برد و انعام شاه صبر تهنیه شویست نمود و یکی از
روزهای عید بعید گاه در حشری و قوف شاه طاهر یکی از علمای شیعه را امر نمود که با لاف بر سر خطبه اشنا
حشر خواند و نام خلفا و ثمره را از خطبه انداخت چون امرای او حضوره الضیاع الملک که استقلال تمام
داشت احوالت را مشاهده نمود و انعام شاه بدیده با کرد و فاسدیان بسته یاده در مقام دفع
شد و بانعام شاه معدوم چند از علما من خاصه او دیگر کسی نبود چون انعام شاه داشت که سرشته خطبه
بغیر الملک است اورا استقامت داده نزد خود طلبید و با بجزیرت رسید که در کوششها
اورا کنده کلف دست او نهادند و آن نامی را بر پهن برده در میان ابله کراه او سرودند **بدر**
تا گور شود بر سر کوه شاند و دین و چون باقی امرا احوالت را دیدند خالیف شدند و هر یک بجای خود ایستادند
و در پیش پادشاهی عسیر در آن ولایت رواج یافت **بابی** هر کس بوش بغض علیج است حدیث باشد
ز زلفه ان دشمن دین بر دل کرد آن دوزخ از غضب علیت تا ناپاک بود صاحب انزل آید
باب بیست و دوم در ذکر کشته شدن ملعون بی ایمان عثمان ابن عفان علیه عذاب الهیات
و سب قتل او آن بود که عبدالقادر بن سعد بن عاص که از جانب او والی مصر بود طریق ظلم و تعدی
پیش گرفت و بر اهل مصر حوالا بسیار می نمود و مردم آنجا از دست تعدی ان ملعون ترک وطن
نموده مشرف شدند و هر چند مردم مصر بینه آمدند شکایت والی خود کردند فایده بر آن حاصل نشد
و روز بروز جوهر و ستم عبدالقادر زیاد می شده و مصر و بجزایر نهاد تا آنکه چهار صد کس از مصر و فغان
مصر اتفاق نمودند بگریز آمدند و همچنین از لیبیه و کوفه و حوان عجم و دیگر امصار و بلاد و کج کشته از دست
بی حیایی و ستم عاملان و کماش کمان عثمان بگریز بشکوه آمدند و هر چند شکوه کردند نفعی نکرد
ملعون راضی بجزل و عقوبت ان ظالمان نشد و چون لایند که شکوئیان بجای می نرسد و دره از آن خاک
نمی شود همه اتفاق نمودند و در آنکه فله پند را ضلع نموده یکشته مشران شیراز رسیده کان غل

دفع نمایند و مولوی معنوی منسوخ کرده **نفسم** چون ز دوست زخم بر معلوم است همان در خنجر شد
از ان زقوم است چون ز شمشیر توش تو دور و لمان دوی نماید از جسم نمی آید و چون این خبر شنیدند
و یکی از حاجبان خود را نزد ابی جعفر است فرستاد که اهل هر ولایت بر کار خاندان حاکم و امیر شما
سازم اهل مصر گفتند که محمد بن ابی بکر را بخواهیم پس محمد بن سعد را بخواهیم نمود و مکتوبی نوشت
بمحمد بن ابی بکر بود و نه مانی نامه عبدالقادر بن سعد نوشت که هر گاه محمد بن ابی بکر و فقیان او بصره یابند
ایشان را بقبل رسان و حضرت امیر المؤمنین محمد بن ابی بکر را از آن معنی خبردار نمود و نامه قتل
محمد بن ابی بکر را عثمان بن عفان نمود و بعد از روشن ایشان روانه مصر نمود و چون سرور را به بجا سنا
مصر رفتند محمد بن ابی بکر انعام او دیده بنشانی که مولای مؤمنان منسوخ بود او را گرفته
و نامه عثمان را از او اخذ نموده بدین امر اجابت کرد و چون داخل مدینه شد نامه قتل خود را که عثمان
نوشته بود بدرد مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست عثمان بشکوه آمده بودند
ابی جعفر گفتند که بجز شیخ علاج افعال زشت این ملعون را چیزی دیگر نمیکنند **باب** نباشد بجز شیخ
فرجام او همین است آخر سر انجام او و چون عثمان از رحمت محمد مطلق شد از ترس و خوف از
خان خود میترسید و آن کتاب را بنزد او فرستاد که گفت جرم من است اما من نتوانسته ام و نگردم
و در واقع آنکه چون محمد و یاران او بدین رسیدند عثمان بر بنبر بود محمد پیش رفت و گفت که کوئی در حق
کسی که دعوی اسلام کند و امامت مردم نماید و بی حریز بقبل مسلمانان امر نماید عثمان گفت
قتل آنکس و اوست پس آن کتاب را بر ملا خواندند عثمان گفت مروان را با ماست لیکن گفت من
هرگز این کار نکنم پس مهاجره انصار قصد قتل او کردند خود را از زمین بلند استه فیرل خود کثرت و در اوست
و طاع او را احضار کردند و آب از او منع نمودند بعد از چند روزی جمیع مهاجره انصار و اهل بلاد و مها
اتفاق نمودند داخل خانه او شدند و بقتل آن ملعون مردود مبارزت نموده مشران مشر را در دفع نمودند
قتلش بچهار بنده سب و اجسب بقتل افعی و نفس هفت ملت لازم بود دفع سائل و سائل
کرد وقت قتل افعی خون او را بپدید مهاجرت مجید کرد و در خود چیده بود بکلیک لمان مولوی

جرم

در این ماه باین معنی زکین است که در **شعر** واقع زید رو چکیده ای صاحب دین بر مصحف پاک خونت
علمان لطیف تا ملق برانند که کنی اخفت و شنید از لبش چون اوست قرآن مجید گوشت مروارید و دو ما
در مزبله انداخته شد و بعضی از آن در طعمه کمان و برنج طلوعی بود گوشت و پوست و اکثر اشکها
اورا خورده بودند و روی او کبریا بود بمولای مومنان کلاهی که در آن حالت بر زبان میخورد نظام آنحضرت
جاری شده ترجمه از یکی از شعر او در **شعر** نظم کشیده **شعر** دشمن که بقصد خون ما بود و لیر و زقا
زود داشت سرخوش شیر جان دو بستخ تو و از لاشه او شد جانوری که بوده و در کاسیر و بعد
تسرو زمردان با اتفاق جمیع از مردم و ان چنان از اهل ایمان بعیت جسته پلید اورا مجاب بر پودان برده
و فن نمودند و عثمان در سیسی و ساکنی مسلمان شد و چهل و نه سال آن منافق با عفا و نامسلمان در
اسلام بود و ایام خلافت او سی و نه سال و چهار ماه بود و عمر نماز عیش بیشتر بود و دو سال و در کتاب
حسن الکبار که کور است که سعت وی اول محرم در سنه عشرين من العجمه بود مدت خلافت او چهل سال
بهشت روزگرم بود و قتل وی در مدینه در روز پنجشنبه ذی الحجه سنه عشرين من العجمه بوده **شعر**
اگر بکش مرد بد روزگار بگرد که در آن رسد زهره دار زمان کردن فرو و آتش بعقل بنوش
بسیار دشمن و این مکه که حال مشهور و معروفست بمعبره عثمان که سید عثمان ابن مطلق است و
گویند در معاویه بنزل او بود و ایام استیلاي خود انقبیره یهودان را بمعبره مسلمانان پیوست و در
امر کرده که اموات خود را بر گردن آن در فن میگردند تا به بقیع متصل شد و در دست و حج سال کرد
خلافت انصاری بود حضرت امیر المؤمنین را به هیچ عمل از اعمال دنیوی و دنی نماند و بنی هاشم
بی دخل و بیسبب کاره بودند و همان آنحضرت بفقرو فاقه میگردند چنانچه مولای مومنان فرمود
عویس موت الاعد فی الغایات جوعا لحم الطیر طریح لکلمة خیر انیام علی الغر اش و ذوق
نیام علی التراب و در کتب فریقین ذکر شده که آنحضرت امیر المؤمنین پرسید که عثمان با کشت
فرمود و اهد قتل و نامه یعنی خدی تعالی اورا کشت و من با نماند و هم دانست که بعضی از اهل بیت
که هر یک از اهل اسلام را و اہبیت که بعضی علی مرده شده باشد اگر چه بر بر و از نبوت **کتابت** در زمان

ملطفه

سلطنت امیر تیز کرد و کان مقصبات ما و راه المنه محضی کرده بودند که بر هر مسلمانی واجب است که بعضی علی
بمقدار و از نبوت در دل داشته باشد از برای اگر شوی یکس من عثمان دده بود و از امیر تیز و توفیق
که بعضی و عدوت بخصمت امیر المؤمنین را رواج دهد و در مناسبت و شتم آنحضرت بر و شتم
مغایه بنی امیه امیر نماید و امیر تیز چون مرید و معتقد شیخ زین الدین آسیادی بود فرمود که تا پسند
من در آن کاغذ قلم ننهد من حکم نخواهم کرد آنحضرت را بحدت انحراف ربانی فرستادند و در
وقتی که آن کاغذ بنظر او درآمد دست در کل و دست و بتقریر غایه مشغول بود بی آنکه دست را بشود
دست مبارک را پاک کرده این رباعی را در پشت محض نوشت **رباعی** که از آن بود فوق سماوات
کو ترا که سست باشد کل تو که مر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سحرهای بی حاصل تو ای عثمان
که در تقی علی بقتل او فرموده باشد و در بعضی نسخ منظر رسیده که این دو قصه در زمان شاه زین العابدین
تیموری روی نمود بهر تقدیر آن پادشاه فتنه شده ان مقصبات را شپه بلوغ نموده از مجلس خود برین
کرد و مهمتک بکفته مولوی معنوی شده از صاحب ایشان احترام نمود **موت** مار بد شما تو را بر جان
یا بد بر جان و بر ایمان زند حقی ذات پاک اهدا الصد که بود به مار بد او را بد مار بد جانیش نامند
از سلیم یار بد آرد مولی ناخجیم **باب بیت و رسم** در ذکر شمه از افعال و نیم خالده و شپه
و مجای از اعمال و افعال ناشایسته ملعون و لوی از دشمنان و بعضی از حضرت امیر المؤمنین است
و نینا پدید و متابعان عمر لعین از صحاب که با دشمن میزندند و در هیف اهد فیما سینه بعضی عدوت
که اورا با مولای مومنان بود و شپه از است و مولوی معنوی و دشمنی فرمود **شعر** انخل و نمان کرده
علی کرده اند گوشت با بابت سکان کی کرده اند ز من فشانند نور دست و مع کند سکت نور ماه کی
مربع کند و مشربان و بر سر آن نه را بکت و ترکان روشن کی گشت از بکت سکت و مو کتاب کاشفت
المحی و بیت که حضرت رسول داد چندین بار دست مبارک بدر کاه الهی بر داشته فرمود اللهم
انی ایتره الیک ما فعل خالد یعنی خدا ای پناه چشم تو بودم از آنچه خالد و لیک کرده پیش آن بود
که بنی خزیمه پسر او بودند که در حوالی مدینه جای داشتند و چهار اسلام ایشان بسید کانیات رسید خالد را

با جمعی نزد ایشان فرستاد و غارش نمود که جهت یاد بر و از ایشان خبر بگیرد که شاعر است
در ایشان یعنی که کوه مال ایشان را جمع نموده پیاد و الا با سلام دعوت نما چون خالد پلید نیکو
قتیل و طایفه ایشان رسید کس فرستاد و تقصیر کرد آنروز جز آورد که مساجد بنا کرده اند و نما
می کنند و با نکت نماز ایشان را شنیدیم و چون خالد پلید از روز پید شد بنی فزید را چون با نکت
اعراب عدوی بود بجهت استیلا با سلاح از خانه های خود بر آمدند و چون از ایشان پرسید
که چرا با سلاح از خانه های خود بر آمدید گفتند از خوف آنکه ما با اجتماع دشمنان ما باشند
خالد عذر ایشان را پس ندید و گفت سلاح از خود دور کنید و آن بی گناگان بجهت آنکه او را
فرستاده رسول خدا میدهند سلاحها بپنداشند و بر روی آنکه چون از ایشان پرسید که
مسلمانید یا نه در جواب گفتند مسلمانان و گفتند مسلمانان و معنی صبا از او بپنی بدین معنی نقل کردند بهر
چون از خویشان خالد یکی در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود رسالت رسول
و سفارش انور و سلمانی انجیح و شرمندگی و بیاد غلب اخوت را بیک طوطی ننواوه زمان
و طفلان عقید را امیر کرده و تیغ سپرد و آن طایفه ننواوه اکثر بیک کشتی که در دست جمعی از
جواهر و انصار بودند که ایشان گفتند کبریم تا برینم بر شویم یکی از آن پستل که بوسیله کار
ایر شده بود خود را بدین رسانید و از آنکلی انظار و نهایتی مسجد و شمار اسلام و آنچه خالد با ایشان
کرده بود بعضی حضرت رسول رسانید و آنحضرت بر ایشان که استدان کلام با کرا او نمود و بعد
از چند روز مال سپار آنحضرت امیر المؤمنین دو با جتید پنی خدی فرستاد که در یک شکان را
بود آن ایشان رسانید حضرت امیر المؤمنین بان چتید و کتیک کار او نمود و از او آ
و امول ایشان آنچه از میان رفته بود با تمام با ایشان رسانید و هنوز چیزی از آنز مانده بود
پس ده که اگر کسی پید شود و از او چیزی رفته بگیا آن و محتاج که غاسب باشد حاضر کرد و باور رسانید
و چون حاضر شریف با کلی جمع نمود بجهت حضرت رسول آمده خاطر مبارک آنحضرت بی جمع
و نیز از کردار زشت خالد آنکه در روزی که بر فاقه عمر بخانه حضرت امیر المؤمنین آمدند که آنحضرت

بهجت ابابکر را در خالد شمشیری که با خلاف در دست داشت بر حضرت خاطر زهر افروزد
که بعضی اهل حق چنین را از فعل قبیح او میدهند و دیگر در آنروز عودی حواله فرق مبارک رسید
او صیانه آنحضرت عمود را از دست او بیرون کرده طوق و قلاده است که از او نمود و همچنین
قتل است پلید چون کشتن با نکت این نوبه رئیس انقوم و بر یکت از اینها در مکان خود
بمقتضی قتل کرده که با حشمت امن و طعن و کفر سیفنا قدرش است و نیز از افعال زشت خالد
که قصد قتل مولای مؤمنان نمود و این حکایت از روایات ائمه بطریق مختلفه در اکثر کتب ذکر شده است
ان آنکه چون ابابکر ملعون خلافت را مقصب نمود و بر سر حکومت و امامت نشست از حضرت امیر
المؤمنین ترسان و خائف بود که ما با او احوان و انصار آنحضرت از اطراف و اکناف جمع آمده
پس این را از خلافت و امامت عزل نمایند و حق بر کز خودت را کرد و طران بکنت مشورت
ش سلطان امت بر آن قرار گرفت که آنحضرت را قبل رساند و بجا جمع بر سر خلافت نشستند
خالد و لید را در طوقت بلبیده گفت مردمان مفضل و مناصب از خود قبول را از حضرت رسول
شنیده اند و بیعت روز غدیر از خاطر اهل اسلام هنوز مخوف شده و گوش مردمان از فضایل آنحضرت
او پرست و مهر عقده و گریه که بهم میرسد دل گشاده او از پیش اوست و هر بار که آنحضرت انیم
از جنتی که در روز غدیر خرم کرده پیاد میآورد و با حشمت نجالت و شرمندگی من میشود و با طم
هست خلافت و امامت من نهی و در واقع بهم غیر رساند و امروز بغیر از او هیچ و دلیرتری در میان
مجمان دود و ستان خود نمی باجم که با جلی تواند بر ابرای کند و از جمله آن بر آید اگر چنانچه او را بکشد
مظنت و کدورت از سینه کبریه من بزدانی انواع مهربانی نسبت تو بعمل نماید آمد و هر چه در دست
المال بهم رسد پیشتر از آن تو است و در منافع و داخل خلافت شریکت غالبی و بنام من و بکلام تو
خالد بود و بهر بی حساب و نامشروعی که کنی بر تو گرفت و گیر و باز فاسقیت است و چون خالد رسید
ان گفت کور شنید قبول سخن امروز کرده گفت در انسانی نماز ان کار کنی که گشتن حلی دور
کرد نماز باشد با سهل و جوی مکن و میسر است و چون ابابکر میسر آمد و شروخ بنماز کرد و بجا طرس رسید

که قتل علی کار بسیار شکی است و بی نامشود و در استان اوج بسیار نند و بعد از کشتن او در زند
کرد و مراد و خالدر را قبضه فاشند در سینه از او همه انکه با و خالدر کار خود کند در آشیان کشت گفت
یا خالدر لا عقل یعنی ای خالدر انکار کن و خالدر طلب غلبه بنا حق را از من ترک انحریت نمود و لوی
معنوی منم نموده **نظم** هر که را باشد مزاج و طبع مست او سخن با تو چیکس از تن در دست زانکه
هر بد بخت خرمین بود خسته می بخواند شعاع کس افروخته در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که با
و چون خالدر را امر نمودند که حضرت امیر المؤمنین را قبضه رساند این جنبر را زن ابابکر
بخت چش شند که نیک خود را بمنزل مولای مومنان فرستاد که انجنر را برانند چون انحضرت
از انکیزن ان کلام شنید گفت خدا سپارم ز تو را بگو بی بی خود که هر گاه کن شسته شو که خال فای
کرد با انکیزن و مار عین و قاطعین و خالدر و عدو قتل انحضرت را با بکر و در وقت نماز مسج
و که هر دست علی را کفایت کند و در اوقت خالدر بجهت آمده در پهلوی انحضرت بنام استاده و چون
ابا گفت یا خالدر لا عقل ما امرتک بمولای مومنان لغت بخالده دید او دست بستم دست
گفت ای خالدر را قبضه میرسانیدی گفت آری بجز اگر ابابکر را نبی نمیشود و تا قبضه میرسانیدم
انحضرت فرمود و روح کفنی تو قاطع قبضه من نیستی و ملو او را فرشته بخو که نزدیک بود که پاک شود
و نیز در ان کتاب آمده که خالدر را انحضرت با نکشت سب با بد و علی گرفت و پیوسته پس فریاد
زد خالدر فریاد سختی و بجا آمد خود حدت کرد بعد از ان انحضرت سپر پای با نلعون زده چند قدم
اوراد و راننداخت و برد پستی انکدر انحال عمر بمنزل مقبره یاری و مدد خالدر بر ناست انحضرت را
گرفته بر زمین زد و گفت ای سپر هتاک عیبش یاد تو مملوک عدمن عیب مناف بود و بد تو باها
زنا کرد و این عکله که از تو سر من زندان بختت و اگر نرفته بود سید کانیات بود تو معلوم نمودم
که از ما که امیکت کم است ناصر او اندکست عدد او و در کتاب اوامع الانوار از عبد الله
ابن عباس و جابر بن عبد الله انضاری روایت کرد که روزی وقت نماز ابابکر کبریا
نشسته بود که خالدر را لید بشکر بسیار و قطب آید کردن او طلاق و از کفرانی غیبت کند بر او

روایت

روایتی بکر کرده گفت که این مرد سواد و چون نداشت که تو سب کنی و بخوان در دست بسیار روی او گفت
و از خالدری از خضار سب انطوق لعنت را پرسید گفت از لطافت با لبش شکر میآیدم در راه
بعلی ابن اسطالب و موالیان او رسیدم و او از روی خشم برین کمر بست و گفت تو بگو که ان
ابابکر بنحو استی که مرا بکشتی گفتند که اگر او بر این محکم میبود ترا می شتم چون این سخن شنیدند
خشمش زیاد شده دست دراز کرد و سر و دوش را گرفت و بر د با سیاهی که انجا بود و این مطلق
عصمت که مپنی بر کردن من چسبید و هر چند با بکر چند چند نمود که او را از کرون او بیرون کند و شوش
و آهست که او را در نذیشان نیز خارج کشتند و گفتند بی کوره و توش حال این نند و در مخفی بود
انحضرت امیر المؤمنین با کشت ابابکر و یارانش نجهت انحضرت آمده الخال و الکس بسیار نمودند
انحضرت دست دراز کرد و سر خالدر را بگرفت و او را میکشید و سر قطب را در دست مبارکش آورد
چون مومن شدند تا از کرون انملکون بیرون کرد ای ناصبی سیدین و سپر و انملک عین با این مناز که
خالدر لید پدارت خاب رسول خدا است که نشنیده که گفته اند **نظم** دون شود از قرب بزرگان
خواب جفده بد بوی بد از آفتاب **باب بیست و چهارم** در ذکر بعضی از افعال و نمیه و اعمال حق
طیور و پیر که بعدت و و شش حضرت امیر المؤمنین بر ناسته بطل مخالفت و منازعت کوفتند
عمده و چنان نموده خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب جلیم ساخته و طایفه یکی از اصحاب عقبه است
که بقصد قتل رسول الله اتفاق نموده بودند خدی تعالی حضرت رسول را اکید و ترسایشان حضرت
نمود و طایفه آن عید اهدی پی پیترسم ابابکر بود و نیز این عوام السدی او سواد خابر عایشه در خانه او
بود و ناصبیان سیدین و سیدیان لعین طایفه و نیز از جمله عشره مبشره میزند و از صحاب کبار
شمار نند و عقابیم و کرم آن دو مرتدند لایق احادیث وضع نموده اند و هر دو در و در و در و در
و مقتولان بدر جنین میدانند که جبهه خون شاهی عثمان با علی جهاد و قتال کردند و چون حق
و تعالی بخواهد که بطلان مذہب مشرکیش از برما حبان عقل و دانش ظاهر و مویله سازد و نند
کلمه حق را بر زبانشان جاری میازد و در روز قیامت قول و گفته انروز و از بر ایشان محبت

ساحه معذبت و معاقتشان يسكو و انچه چاشخ بخاری از ابن عبد البر روايت کرده که روز
حرب جمل امير المؤمنين زین را او از راه بنزد خود خواند و چون نزد کت رسید فرمود که بیا و
که در فلان موضع رسول خدا و آنرا تو گفت علی را دوست میداری و تو گفتی چون دوست ندارم حال
انکار او بر زمین است و بعد از آن سید کایات فرمود که اما آنکست متقابل علی و اوست ظالم
یعنی بگریستیکه زود باشد که تو با علی متقابل کنی و حال آنکه تو ظلم کنی با شی بر او چون زین را این سخن
پیا و آمد ترک قائل نموده متوجه مدینه شد و گفت چیزی بیا و من دوی کرد و ز کار فراموش کرد
بود و این جریمه از نعت او روان شده در وادی سبلخ قبلاش آورد و از آنحضرت چشم
جانزه داشت آنحضرت فرمود که از رسول شنیده ام که فرمود شرفا تل بن صفیه یا آنرا یعنی بگفت
دک شده بصرفیه را بالش دوزخ پس این جریمه از نعت خود هم گشت و این جریمه روز
با عایشه بود و چند کس از صحابه امیر المؤمنین را کشته بود و چون روز آخر دید که شرح از این
باجت با زقیل زین اقدام نموده که تلافی و تدارک کند آنکه در کشتن زینرگان توانی داشته
باشد بعضی گفته اند روز خوارچ نهران داخل شد و اینجا بکنیم فرشت و بر او پتی آنکه حضرت رسول
فرمودند که زینر و قائل او بر دوزخ اند و مولوی معنوی فرموده **نظم** ای برده با
اخلاق و زبان که کند لطف سوی ماه آسمان لطف بر پیش باز کرد و مشکلی لطف سوی کرد
نادر مسلکی هر که بشمع خدا آرد بفرست شع کی میرد بوزد یوز او و طبعه با آنکه در کشتن عثمان
از بکس می پیش داشت عایشه را بطلب خون عثمان کتایس و ترغیب نموده و باعث خنجر
قتل و فساد شد حضرت امیر المؤمنین باو گفت ذن رسول خدا را شرمه شهر میزدانی وزن
خود را در خانه گذاشته لعنت خدا بر تو باد و مع ذلک اینست که در مراد برکت ترغیب نمود
و میگفت ای مسلمانان هر کس بکشد که پس از ضرب حضرت و ثواب باشد **نظم** چنیز آنکه نقش بند
قتل او پس بیده شمشاد داد و مردان ملعون بغلامش گفتند که بکسی کشتن
عثمان هر کس ترا از طلحه نموده غلام اسیر تو را شمشاد تیر زهر آلودی بطلحه انداخت و تیر بر

طعن خورده از هب زینر افتاده بر پوشش شد **نظم** غنکت بلا از خدا در رسید بر او خورده و کجا
بانش بریده بر تیر پاکش بر هر که او بود سرور و لسیار اعدو و چون بهوش آمد دید که خون زانو
روانست و کارش سخت دشوار شده بغلامش گفت مرا بجای برسان غلام گفت منمیزم تو را بجای تو
رسانید گفت بجان اهدا خون در قریش ضایع تر از خون خود گمان منمیزم این تیر است که از جانش اهدا
من رسیده و آنرا میگرد تا با جانجان بیا لکان دوزخ سپرد **نظم** حسود جاه تو را نعت عدم
زید که ضایعت لباس وجود در بر او در کتاب احتجاج روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین
در میان کشتگان بطول رسید فرمودند که او را راست نشاند خطاب باو نمود و گفت ای طلحه
بود ترا سابقا بگمشطان داخل شد در سور اجامی پس تو بود تو را بدوزخ و نیز در آن کتاب
آمده که چون آنحضرت بگشته او رسید گفت ای مکنند بهجت من و ای بسراننده فخر و دست
اینچنانکه مردمان بر قتل من و الحال قبل تو عجزت که زینر و کیران و امر نمود که طلحه را نشانند پس آنحضرت
فرمود ای طلحه این عیب سید فخر و جدت ما و عذر بی حفا خصل جدت ما و عدت رکت حفا
ام فرمود که اینجا باند او را بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند یا امیر المؤمنین باطلحه حوصت منی
قتل او فرمود ای بچه که شنید کلام مرا اینجا بگو شنیدند که فرار روز بدر کلام حضرت رسول را در دست
فرعین مذکور است که بعد از آنکه طلحه و زینر جمعیت حضرت امیر المؤمنین کردند شی بگفت آنحضرت
آمده حکومت مصر و بصره میخواستند فرمود که من ولایت و حکومت کسی در رسم که بر امانت و دنیا
او اونی باشم و شما بداده خدارا نمی نمیشوید و زیاده از آن طلب میکنید گفتند یا جدی غیر خود
بودیم و صاحب جاه و منصب و چون آنحضرت دید که ایشان میل صحبت دارند فخر گفت
این چراغ زبر و رود کوی پار رسیدند که یا امیر المؤمنین بسبب چراغ چه بود گفت پس از
آدن شما نبوشتن حساب بیت المال مشغول بود چراغ بیت المال حساب نبوشتم و الحال
چون با شما صحبت خواهم داشت نشاید که چراغ بیت المال میجوشد باشد و چون هر دو از آنجا پیر
آمدند بگم گفتند این طریق در کس که این مرد راه شرح میزد با این زهد و تقوی ولایت

بمانند چو کبریا که روزی دیگر حضرت امیر المؤمنین زینشده و حضرت زکریا که
معه طایفه از آنحضرت فرمود و اهدا که غرض و طلب شمارا ریش که کند بسیار خوردند که طلب
دیگر نیست و از مدینه طایفه با عیال آمدند که کسب حال عثمان و امیر بصره بود پروند زینشده و عیال
با ایشان عهد نموده بود که چون بصره رسیدن با چندین مرد شیخ زن و چندین هزار درم شمارا
دهد که در کتاب عیال که از حضرت اهل بیت است از او محیط لوطا بن عیال بودی از اوست که بخت
منال است و کما ای طایفه از مدینه آمدند که با ایشان نامه نوشت که بعت کرده ام برای تو ای زین
تو از برای طایفه از اهل شام و علی در شام و بصره دوست و محبتی طلب چون عثمان را اظهار کردند
و ایشان فریب عیال خوردند و این امیر از مدینه بیرون آمد و بکسب حضرت شد و عیال را از راه
بردند و کسب ایشان بدانجا رسید که رسیده مولوی معنی نموده **نظم** هر که از روی عیال
بچنان کسب شکان کرد و در لیل نه تو پستی خود پهل این راه جو در پستی رو کرد و انی از او
اجتناب روایت کرده و در روز نهار را بجا نظر رسید که چه نکند گفت یا علی ز من چه شتر
که آن ده کس همه از اهل بیتند حضرت امیر المؤمنین از او پرسید که آن ده کس کیانند
زینکشت من و ابو بکر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن عوف و عذ بن ابی وقاص و ابو سعید بن ابی
ابن عمر بن نفیل و آنحضرت را نام نبرد آنحضرت با کفایت تو که کشتی و نام بر روی بارگشت و کس
داخل کرد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود سجده استم و خدا را گوایم که او ای بیکم که از
پنجه شمشیرم که تو از اهل بدو زنی و بداند که در حجره غار است و در آن غار چای است و در آنجا
تا بویست که بعضی از آنها که نام بر روی که از شتر بشتر اند مکان ایشان در آن تا بویست و در
آنجا استنگی است و هرگاه که خدای تعالی خواهد که بنا بدو زنی را امیر کند که بر انداختن آن
از حرارت آنجا ناپدید شود و هرگاه که حضرت امیر المؤمنین بکسی گوید که تو از اهل بدو زنی تعیین کردی
او فرموده رسول خداست و حضرت رسول آنچیز زبان بجز زبان جان ساحت با هر سو مان اقدار
بوده و از روی و کذب ببری و شتره است و هر که بر نام زمان خروج کند باعث این عیال و

گفت عیال حضرت
که در روز آنحضرت با آنکه کسب ایشان را از اهل بیت
میکردند

شود رتبه و منزلت او در چشم مکر از رتبه و مقام ائمه اربعه که در عیال بود و در عذاب عقاب
شرکت و سیم خواب بود و صحابه رسول بودن نفع و فایده با ایشان نمیرسانند چنانچه عارف
نیشابوری گفته **شعر** هر که را روی به بسجده داشت او بدین روی بنی بودی نداشت **باب پنجم**
نظم در ذکر محرابی از کردار که بر عیال غنیه عایشه و خدیجه و این هر دو با آنکه در آنک صحت رسول کرده
بودند بسبب دشمنی و عدوت امیر المؤمنین در شمار و در خیانت از رحمت الهی دور و از رحمت
و مددت رسول محروم و مجبور از روز اول اقدار پدران بنی میان خود نموده بودی و شش
و حضور است آنحضرت در سر و آشفته و مش عدوت او میکشند و ناصیان پدید بسجده
با مولای مؤمنان دارند عایشه و خدیجه ام المؤمنین میخوانند و در کستان و موالی آنحضرت
را فضی نیامند چنانچه عارف نیشابوری در کتاب **نظم** گفته هر که در ارتجاع
او متقی است تو بچی گوئی که او خود را فضی است و جمیدی در صلاح خود و است نفع
از عایشه روایت کرده و از باقی زو جات آنحضرت که فرق میان عایشه و ایشان غیر عدو
اهل بیت است عشر و نصف عشر این عدد روایت کرده از امام سید زبیده بر سر حدیث
و است و سر حدیث مختلف روایت کرده و از دیگران بده رسیده و آنحضرت فاطمه صلوات
علیها و حدیث نقل کرده اند با آنکه جمیع نیروران کتاب ذکر کرده که عایشه در جهالت و
برتری بود که امام با عیال با نیمی میکشند و در پیش او زمان مغنیف انسان نمیباشند
و با ستماع حدیث بنی پرده حشر است و عایشه و خدیجه چندین بار حضرت رسول را از خود
ساحته خود و راقابل عن و طعن و مستوجب عذاب و عقاب ابدی ساحتند از آنجا در کتاب
کاشف الحقی آمده که چون حضرت رسول او را در حجج الواع فارغ شده عازم مدینه مبارک
جبرئیل این پیغام رب العالمین بسید المرسلین رسانید که امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
امام کل جهان و امام موده و سیمت او بر حج کلخیز لازم و واجب گردان و این پیغام
بر بندگان برسان و حضرت رسول در آن روز طوفی ساحته نیز اسرار روایت را با حضرت امیر

میکردند

منین

در میان آورد چون عایشه از آن حضرت اطلاع یافت در تحقیق آن معاظمه حضرت رسول را
 محراب حشر و در آنجا ای آن نهایت استقامت نمود آنچه که گفت اگر نشانی این را از زمان صفای
 امر من نموده در زمره کفر داخل کردی و چون حجی از نزل جبرئیل و امر آنی در این باب صحبت
 شده بود با آن حضرت تمام رسول خدا را است بار کرده بعد از آن حجی محضه حشر را از نزل
 کرده اند و محضه بدر را نگاه کرده اند و او با بی بگرسانید و از او با بی عبید جراح و عبید اگر
 عوفت رسید و از ایشان باقی منافقان مسلمت کرد تا آنکه حجی کشته شد بلاک غیر خوار و او
 چنانکه در محضه بدر باب کفر ظلمه شده و کرده و چون غیر حضرت رسالت پناه جام جهان
 نمای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده گفت افشیت مسری و اندک چنانک استکانت یعنی تر
 مرا شس کردی حق تعالی جزای عمل تو تو را سازد **شهر** عهدیکه بزنان گسندی بنیاد است و وقت
 زنان بهر طرف فریاد است مردیکه ز فتنه نیک بد از او است و اندک حدیث این جماعت است
 و در تفسیر علی ابن ابی سیم مطور است که سری چند حضرت نبوی بگفتند و در کمان گوشه
 آن اسرار محمد را با بگو و عمر بود که ایشان بعد از آن ترکب امر خلافت خواستند و این سر
 حضرت عایشه گفت و عایشه بر پیکرش با بگرگشت و او بگفت و آن دو منافق متید کردند که جنوب
 کلام انصاف القول خلافت با قرار نمایند که ش باید که حضرت رسول را از هر دو سیم حاصل
 زود با عقل شود و ایشان بر بردن آن حضرت جازم و صحیح شد جبرئیل این از جانب بی
 العالمین بگفت تید المرسلین آمده آنحضرت را بر آن امر طلع ناحش و در کتاب کاشف
 الحی از حضرت امام جعفر صادق زود است که حضرت رسول فرموده که در شریف خود را بعد
 موسی ابوموسی اوشع بن نون خروج کرده و اوشع او را بگریه کرد و در هر دست سینه
 خلاص شد و من نیز از آن ترسانم که یکی از زمان من بعد از من برومی من خروج کند و او مقار
 نماید و سایر شود و این نیز زبان آنحضرت رسید که بعد از آن آمده است و فرمودند که عا
 کن که ما بنای شیم اگر برومی تو خروج کنده آنحضرت گفت که من وصیت کنم شما را بر پیرین کار

و نرسد

و نشنید در خانه ترک نمودن زینت زمان با طبعیت بختی آنحضرتی که مرا سخی فرستاده که جبرئیل
 مرا خبر داده که محاسب جمله طعون اند و در زمان بر غیر می که پیش از من بوده اند و در آنحال حضرت
 امیر المؤمنین رسید و چون حضرت رسول و آل او را دید گفت یا علی تو مظلومی بعد از من هر که
 با تو جوب کند با من جوب کرده است هر که با من جوب کند با خدا جوب کرده است و هر که از تو
 کند امن دوری کرده است و هر که از من دوری کند خدا دوری کرده است و این حدیث صحیح
 است برین عایشه و ام المؤمنین چنین میاید که قابل لعن و طعن باشد و یکبار از جوار فعال و اعلا
 غیر منیه عایشه حضرت که باعث لعن و طعن پیش است است که رسول الله در خانه زینت عمل
 بود و چون عایشه حضرت مطلع شدند اتفاق نموده گفتند میگویم که بوی بد از من تو میاید و بهتر
 آمده است خورشید را با آنحضرت گفته بی حبت خوشتر است بسیار کرده کمال اندازد و از آن حضرت
 رسانیدند آنحضرت خوردن غسل را بر خود حرام ساخت و گویند یا فرمود که غسل نخورد و بر او بی
 آنکه با کینه خود مایه بطنیه محبت داشته بود و عایشه حضرت خوشتر و بی حبت بسیار فرمودند آنحضرت
 غسل کردن را بر خود حرام ساخت و گویند یا فرمود که یک ماه از زمان خزلت نماید بر عهدی
 جبرئیل این بفرمان ملک جلیل آمده این آیه را آورد یا ایها النبی لست مباحل
 اعداءک فکتبخی مضافات از واجل و الله خضوم حسیم که چرا چیزی که
 ضدی تعالی بر تو عمل کرده بر خود نمیکردانی بخاری در صحیح و صحیحی در جامع آورده اند
 که حضرت رسول و آل در روزی خطبه میخواندند و در آنحال اشاره بکنانه عایشه نموده سه نوبت فرمود
 که در این خانه فتنه است و این میاست که شاخ شیطان اینجاست و از پنجای سرون
 آمد و نیز در جامع صحیحی ذکر شده که حضرت رسول اشاره بکنانه عایشه نموده گفتند که فرمود
 خانه است و این شاخ شیطان بیرون میاید ای نامبی ملاحظه احوال و اشتمان خود کنید
 که آنحضرت سید کانیات و آل او است می کنند که آنحضرت فرمود که عایشه مگر فرست و اصل
 فتنه و مع هذا و ام المؤمنین و غازی و مجاهده فی سبیل الله می آید و در صحیح بخاری مطرو است

که یکی از اهل سنت حمل ابو بکر نام کرده که در روز جنگ جمل دیدیم که جمعی کثیر مروج عایشه را گرفته اند
چون زن رسول بود تروی در خاطر مبره رسید و در این انا ساپام آمد که روزی در خدمت رسول
مذکور شد که بر اهل فارس زنی عالم است آنحضرت فرمود من بصیحا اقدو ثلثا و او امر مسلم شد
یعنی هر که فلاح و دستکاری مباد جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از آن تروی و خلاص
شدم و آن کلمه عجیب بفری من رسانید و غوائی که از علماء و بزرگان اهل سنت است در کتاب نکاح در
عایشه چنین خبر نقل کرده که یکی آنکه مصیبت عایشه هرگز منعی طبع مبارک حضرت رسول نبود
دیگر آنکه روزی ابابکر دیدن عایشه رفت و شنید که پیغمبر خدا از او دلیک است گفت آنچه در میان
شما گذشته بیان کنید تا من محاکمه کنم پس حضرت رسول عایشه گفت تو حرف منی یا من حرف
منی یا من حرفت زخم عایشه در جواب گفت تو حرفت زن اما بغیر از دست مگوی و ایامی است
که پیغمبر خدا پندارند است شکیوید در جواب رسول چنین حرف نباید زد که آیا این الدین
یؤخذون اقدو در رسول لعنه الله علیها و آلها و اتبعها را شنیده بود و
والا یجهر بالذبا القول کلمه بعضی کوشش رسیده بود عبره کل من را پیش
بوبریما رجح التفت بوجه ابد و اگر این وقت اول من بود چون جوانی از بعضی چیزها غافل
میاست در آن وقت که کمال عقل داشت و میخواست که غازی و مجاهده فی سبیل اقد باشد
میداشت حق تعالی در حق زنان چه گفته است و قرنها فی سپونگی و لا یجوز تبریح
لجاهلیه که در فائز شان نشسته و زنی که در ایام با طیبت بگوید بگوید بگویند که نشسته اند که نشسته
سوار شوند و شتر را پوست بکنند و در بالای پوست زخم کنند و گندارند و بقتضی جهاد
از کوه بصره روند و بر امام زمانی که جماعه و انصار و بنده و آزاد و عرب و عجم برایشان اهل قبا
کرده باشند خروج کنند باعث کشتن خون چندین هزار کس شوند شمس با دو کزن که
خدا باشد و بدین صفت از فائز بیرون آمده بجدال و قتال قیام نماید و این مشهور و اوستیم و این
صدید و غیر هم نقل کرده اند که چون عایشه با طلحه و زبیر و عبید صمد بن زبیر در وقت رفتن بطرف

بصره بچوکت رسیدند و عایشه فریاد مسکنان افروختند رسیدن بکین موضع هر نام دارد و چون
لفظ جوبت بگوشش از زبیر شنید بصره پشیمان شد و گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود که یکی
از زنان من با علی حرب خواهد کرد بغیر حق و چون بچوکت خواهد رسید مسکنان آنجا بفریاد و خواه
آمد چوکن ای عایشه که آن تو نباشی و طلحه و عبید صمد بن زبیر و زبیر بن عاصم هم جمع رسانیدند
و همه گواهی دادند که آن بچوکت نیست و از بر شستن شپانش ساختند چنانکه در وقت را می شنیدند
شتر بلند بزرگ آوردند که بر آن سوار شود شتر عسکر نام داشت و چون آمد عسکر شتر پشیمان شد
گفت رسول مرا خبر داده بود که یا عایشه خود را نگاهدار بر آن شتر عسکر نام سوار شده بجز علی
میرشد باشی و طلحه و زبیر نام شتر را بر کرده اند و با شترش بفریاد و فریاد عبره اصد
جباله الشیخ فانه یغشی القبیح و کیم المعرفه و چون غم جزم نمود این خبر مالک شتر شد
با و نام زبیر است که از خدا ترس و حق تعالی فرموده است که زنان رسول در خانه های خود
باشند و رسول خدا شمشکین بگردان عیب باشد که زن او در میان شکر رود و با مسلمانان
حرب نماید عبره ای عایشه این قوم زقوم زقوم اعد است . مطوری تو بز قبال عدت جواب
گفت که مالک چون بقتل عثمان سعی کرده است مرا منع میکند با آنکه عایشه در قتل عثمان شریک
غالب بود و همیشه میگفت اقلوا انفسا فان قد کفر و قتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید
پیر کفار را که بجهنم که او کافر است و بکشید سوزنده صحفها تا او احوال خود صاحب نام
و خون فاه عثمانست و در روز نه تصفا آمده که غسل کسم شخص طلحه بود که عثمان با او از روی
صورت شابهتی داشت و هرگاه مسلمانان در خدمت عثمان زبان نیکو شودند او را باین نام
مینخوانند و در کتاب کشف الغم مذکور است که در روز حرب جمل شخصی بجای عایشه گفت یا اثم
منین او بگوید چون حاجی عثمان قیام نمایی و حال آنکه قبل ازین بقتل او امیر بودی و در عیب
میفرمودی گفت از روز که من بکشتن او امر کردم و بقتل او راضی بودم او طلمه فاسق بود
که او تارپ شده است شعرا نمودند مثل فخره خالص کشت بچوکتش او را و او بود و با عیب داشت

گفتند جوبت

میان عایشه و عثمان آن بود که در حق عثمان والی شد آنچه با بکر و عمارت و حضرت ام المومنان
قطع نمود عایشه همان گفت آنچه بد من و عمر من میزدند تو نیز بدی گفت من در کتابت
بخی با بکر بودم و حضرت عیسی باید بود و لیکن بد تو و عمر تو و حضرت عیسی بدی و رضای نفس خود
و من تو چیزی نمیگویم پس گفت از میراث چه چیزی بدید عثمان گفت تو و جمعی از صحابه
و شماست نداید که پیغمبر میراث نداشت و حق خاطر را باطل ساختید اکنون آمده طلب
میراث پیغمبر کی من این کار نمیکند و چیزی تو نمیدانم و هر گاه عثمان میباید میراث را
نماز عایشه شکر باد و عثمان میگوید و بر پدر است پس این حضرت رسول را و میگفت عثمان
مخالفت صاحب این پسر نمیکند و چون آنکس بنامی از عایشه سخنان را شنید و در پیش
بالای پیغمبر نشاند و میگفت عایشه دشمن من است و حق سبحانه و تعالی برای او و حضرت رسول
کلام خود بزین نوع و لوط و لوطی است ضرب الله مثلا الذین کفروا من الذین
لوطا کانت الحثیبت عبد بنی عباد ناصحین فخالسها فما فتنها
عنهما من الله فشیئا و قیل لئن لم یخرجنا من آل فیل بن مکره
یا نخل یا عذرا و الله لیس فی کفر رسول الله نور انخل هویدی نام کرده که در این بود و کدیگر را
میگرداند عایشه گوشت خورد که با او در یک شهر نباشد و از مدینه بیرون رفته که در آن وقت
هل عثمان صاحب ماتم شده طلب خون عثمان با غوغای طلحه و زبیر میکرد و در کتاب قبول
که در روز یک عثمان را محاصره داشتند عایشه عازم گشت و نظر او با بختی که بجا میبرد عثمان قیام
واقع شد بخت را برکش عثمان بکفر و غلب نمود و پیش نام بسیار بجا آمد و که در آن وقت
رسول گشته است و سنت او را که نه حاجی گشتید این بر کفار را از نماز که در آن وقت گذارید
و چون بکه حظه رسید و عمره بگذشت و تو بعد از آن نشد نگاه در راه دید که بعد از آن
از مدینه بیاید از او رسید که کار عثمان بجا رسید گفت که گشته شد گفت که گشته شد که گشته شد
از سر اسان حضرت رسول کو ماه کردید گفت که بود که در آن وقت بر علی بن ابیطالب

عایشه گفت او بعد ازین ملامت بر بنی تمیم نمیشد و کاشکی آسمان شکم زبیر بن نمادی تا مردم
بر علی سبحت کردندی و بکر را حجت نمود و طلحه و زبیر با کرده از بنی امیه طایفه بخی نیز او آمده و
بر طلب خون عثمان تحریر می نمودند و خود غیر از او از زوئی نداشت و حال عثمان از اطراف
و اکناف آمده و در کج بود صبح بالما فی کرا و لایها آورده بودند نزد طلحه و زبیر و عایشه آوردند
و شک بسیار برت ماحنه غمیت اصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه آمد که تو از زمان رسول تو آن
بر کسری و تو عثمان را بجز و عدوان بقبل آوردند و اصره بود از آن عثمان بسیار است این
رفاقت نما که طلب خون انظلمه نمایم ام سلمه که عایشه شکر با بکر تو و در یک شهر با او تحریر
و میگفتی که شید این بر کفار را تو را خون عثمان چه کار است او از بنی امیه و تو از بنی تمیم این
چه اندیشه باطل است که بجا طوطی و خطور کرده و بر پیغمبر رسول بیرون میانی از ضد برترش از
ان کلمه که سید کلمات جزوده اند که کن و وصیت آنحضرت را فراموش کن و خود را زین
کار دنیا و آخرت گردان و از شر مساری روز جزا باو کن عایشه شکمین شده از نزد ام سلمه
بیرون آمده نزد حضرت خود سپان نمود و حضرت خود سپان نمود و حضرت خود سپان نمود
و طالع کعبه با عاق عایشه عازم اصره شدند ام سلمه نامه بجزرت امیر المؤمنین نوشت و جمیع اصحاب را
در آن درج نموده بموجب بر خود بدید فرستاد و در کائنات الحی آمده که چون حضرت امیر المؤمنین
از مدینه توبه اصره شد و در سفری امضا می نمودن لشکر می کشید عایشه نامه بجزرت فرستاد که علی در کاف
فرود آمده توبه دارد که پیش آید و غیر تو اند که بر کرده چون نام بجزرت سید بوجب حدیث نبوی
الحب توارث و ابغض توارث زمان مخفیانه بجا نماند و مضمون کتابت عایشه را بطور آوری
میخوانند و وقت بهره ندم و سرور میکنند که شوم روی پوشیده بجا حضرت شد و این شهر را بشنید
روی بگو و حضرت شکر شد و عذ غامی نمود ام سلمه گفت طلحه و عایشه و پدران شما هر دو بر فغان
هزیمت امروزی نیست و چنانچه تو و عایشه امروز حضرت علی بدین در آید پدران شما حضرت رسول
خدا شده و حق تعالی شراشرا کفایت کرده آید ان تطاهروا علیه فان الله هو المصلح

و جبریل و صالح المؤمنین در آن باب فرستاد این کیفیت و نمانه خود آمده در کتاب صحیح
و کرده که چون عایشه بصره آمد جمعی کثیرا با سعادت و انعام خود آورد و حضرت امیر المؤمنین
بصره آمده جمعی کثیرا با عایشه جنک نمود و طایفه شمشیر زد و پسر از حر که جنک فرار نمود و بود
عایشه بر شتر کمر نام بار کرده بود ندو یک پای آن شتر را قطع نمود و در پای دیگر است
مردم را از آن حالت تعجب اندام که مؤمنان فرمود که بشید شتر را که شیطان اورا نگاه داشته
است پس عمال ابن ابی سیر و محمد ابن ابی بکر آن شتر را کشیدند و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد
روایت است که چون در روز جمل عایشه گرفتار شد حضرت امیر المؤمنین فرمودند که سزاوار است که
عایشه را از آن کشیم از برای حرمت حضرت رسول پس آن حضرت متمرد مردمان را که بجا بر که
از سید کانیات شنیده باشد که بعد از من چیزی از من با علیت بر خیزد و کوی بد
سینه کس بر خاسته شهادت دادند که بعضی از آنها در جنک بدر در فدا شد علی بن ابی طالب
بود پس در آن وقت عایشه گریست بخو کیم و مان که ریور آشنیدند پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که مرا خبر داده چه مصداق که با علی خدای تعالی بدو یاری تو خدا فرستاد و در جنک جمل
پنجبار فرشته و عایشه از آن حضرت التماس نمود که در بصره باشد است عای او بدر قبول
دور با محمد ابن بکر بر سر او نمود مغز و کرم عبیر مطلق فرستاد و دو روح جبر بانها که از نوا
مؤمنان مشاهده نموده بود نامش جاوید نوشت و ترخیص در عقیق وی نمود بخار بر و قاتل آن
و از این جلد و قتال فایده و نفعی که عایشه رسید آن بود که خود را حبس و لعن و طرد نمود
عذاب و عقاب الهی نمود و چون رکعت خون چندین هزار از مسلمانان و مؤمنان و از عاقل
طیقل مرویت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسول اهل جمل و اهل صفین و خوارج نهروا
لعنت کرد و چون اصحاب جمل شکست خوردند روزی بنوع عایشه آمد و با او گفت که علی چنین چیزی
میگوید عایشه گفت علی را شکست میدود من از حضرت شنیدم و لیکن من از اهل جمل شکستستم و اتفاقا
مخجل شدم و احمد حسن بل در کتاب نادر اخبار روایت کرده که زنی از زنان کوفه بدین

آمد گفت یا ام المؤمنین چه فرمائی در حق ماوریکه فرزند خود را بکشند از روی عجز و آن فرزند
باشد عایشه جواب داد که آن زن کافر است چرا که حق تعالی فرموده من فضل مؤمنان استعدا
فجرانند جهنم خالد افسها یعنی هر کس بکشد مؤمنی را عدلیس جزای او در جهنم است که در
محمد را پس آن زن گفت فاقولین فی امری فقلت ستی عشر الفاد ما تبین من
اولاد المؤمنین یعنی پیشکوفی در حق ماوریکه بکشند شتر زده هزار و دویست فرزند از اولاد
مؤمنان و مسلمانان را چون عایشه فهمید که عرضش صحت و سخن راستی بگویش خود و بوجوب
الحق تر از آن زن و دیگر خوشنماک شده گفت دور کن سید این دشمن خدا را از من پس آن زن
گفت کرای عایشه معلوم است که دشمنی فکایت و فی الغور بر من زشت و با این قتل طغیان و عصیان
در پیش خون شتر زده هزار مؤمنان کف و زود از خود راضی نشده مانع آنکه کتابت مبارک
حضرت امام حسن را بزیارت رسول الله و تبریدن این را نیز سه بار دیگر گمان خود نمود **ع**
فکیف یطیق یوم الحشر کلا لا و از آنکه بار کاردوس و در کتب فقهین مذکور است که چون حضرت
امام حسن از در فدا صلت نموده بگریه بقاض امید امام حسین مجید مبارک آن حضرت را بر داشته
بود آن حضرت خاتم النبیین برود عایشه و مردان و جماعت بنی امیه طایفه زخمیه بکمان انگیز
حضرت امام حسن را در حجره رسول دفن نمایند و کتله اشک که بود اعراب حدیث کواش بر بند و تا
مبارک آن حضرت را تیر باران نمودند و از نوز عایشه بر سر سوار شده میگفت حجره رسول الله
از من است و من راضی نیستم که او را در آنجا دفن نمایند و این جواب او این شعر را گفت
و بروای عیبه حدیث علیها السلام این شعر را در لباس نظر آخام **ع** سجدت بعتبت و تو عیشت
تقلبت لکت انتع من التین فی الکمل تصرفت یعنی در در جنک بصره بر شتر سوار شدی و امری
بر سر سوار شدی و اگر زنده بمانی منحل است که بر ضل ستم سوار شوی و تو از زیر لث رسول الله کتبت
از خصم از کتبت بکت میرسد چه او را هست زن و دیگر بود و حشری و جمیع زمان کتبت بکت
و نه کتبت از کتبت کتبت از تو است و تو بعد از صرف نموده و حجره رسول الله را فاخته نام کردی و در

خبرست که در آن روز با اتفاق عایشه سر راه گرفتند و چنانچه آنحضرت که حاملان پیش
اعظم محل آن شده بودند تیراندازان شدند و اول کسی که مکتب تیراندازان کشتن تا کوه بود
و دیگران نیز بارها آمدند و در کتاب احتجاج روایت است که عواصم بن اخطاب آنحضرت که دوست
داشتیم که تو در جنگت بجمل کشته میشدی پیشین و سر زشتی بود از برای علی که مردم میگفتند که
عایشه زن حضرت رسول علی را بقتل رسانید و حضرتی در کتاب رسیح الاربار آنجسب بر بن عباس
روایت کرده که عیبه گفت من روزی بنزد عایشه رفتم و از او پرسیدم که ایام المؤمنین را چه خبر
که دوست ترین کسی خبر حضرت رسالت پناه بگردد بود گفت دختر او را کشته اند که گفتند
من در روان است گفت شوهر دختر او علی بن اسطالب که صاحب کما تسمی الله الهادى و القائم لللیل بود و در
روح سید کانیات را در کتاب او نموده اند پس عیبه گفت که بعد از استماع این حدیث از عایشه باو
گفتم هر گاه تو میدانستی که علی بن اسطالب نزد آنحضرت دوست ترین خلق خدا بود پس چرا
با او محاربت کردی و در عواصم شدی **نقص** ای رسل بجز کشته نابرکت شده وی بر سر کوه آرزو
مرد پس چون عایشه این سخن بشنید بجز خود را بر وی خوب و کند است و گفت غضیب من از
کار خانه مختار این بود اگر ز او اما نیست که طاعت و فرمان بر وی او بر چه کس واجب و لازم است
و در تسمیه و یوانی که منسوبست ببولای مؤمنان کلام مخبر نظامی که از آنحضرت در این باب واقع شده
در رشته نظر آورده **بای** در علم و عمل اهل حقایق ما بنم و داننده امر را در حقایق ما بنم کاهی سخن
را بل ایضا گذرد انصاف و به خصم که سابق ما بنم **کلیات** در مجالس المؤمنین معلوم است
که بهلول مجاب است رسید که در حدیث مکرر و در آن ائمه از عایشه روایت کردند که گفتی
لو ادرکت انما القدر ما سلمت ربی الا العصفور العافی یعنی اگر در آن شب قدر که من سوال
نمی کردم که در اندامی خود مگر آنزشت کنانان و پاپان عاقبت کار را بهلول چون این کلام
بشنید گفت چرا انصاف دیگر این و عارا میگوید که گفتند آن کدام است گفت الطوفان علی حاکم
اسطالب یعنی طغریا حسن بر علی ابن اسطالب از برای آنکه آنهم مطالب عایشه طغریا حضرت

بود و کلام بهلول موافق گفته عایشه است **نقص** که در همه عالم مکان ظلمت بود که تیراندازان
نشد **باب بیستم** در فوت عایشه علیها السلام و العذاب و الهام و در سبب فوت او
احتمالات واقع شده در کتاب کشف الغم آمده که با بعل شمی فوت شده و در مرض الموت از
عایشه پرسیدند که تو را نزد پیغمبر و کفن کنی یا نه او گفت برادر جواری پیغمبر دفن کنستید زیرا که بعد
حضرت رسول اعدا امری کرده که سبب آن آنست که مجاورت آنحضرت نیست و بعد از فوت
او بوسلعت او عمل نموده او را در جواری سید کانیات دفن نمودند و در بقیع مدفون است و در کتاب
الزام النعمی صواب آمده که عایشه در مرض الموت میگفت که دوست داشتم که از فراموشان بودم
یعنی با در اندامی و در جمع بین الصحیحین نقل شده که این زبیر در حال مرض فوت عیبه و عایشه
رفت عایشه باو گفت که جنگ و جدال کردم با فلان و فلان و عیبه امیر المؤمنین بود و بر حق است
بودم کاش این جمل از من واقع نمیشد و من بر کز جو و بنیادم و در بعضی روایات وارد است
معاویه بنمر بن باویدار که تهنیت بخانه مولانا احمد را در سپلی در کتاب مدلیه شیعیه آورده و حسب
کتاب خواهل الا شتبه آورده که یکی از علمای اهل سنت نقل کرده که روزی معاویه در مدینه شرف
بر قبر رسول بود و سبعت از برای زبیر میباید گفت عایشه سر زدن حجره شش بر او و گفت ای
معاویه پیش از تو شیوخ بودند از برای سسر زدن آنحضرت که فرقه بودند گفت نه عایشه گفت تو
کار اعدا کنی کرده معاویه جمل شده از من بریزد بعد از او و در کتاب او در کتاب او در کتاب او
تو ام المؤمنین بنده و بر سولی اگر بدید من بی چشم فخر من شود و شرط میباید که بر او زدن تو بر کرد
بمنصبی که تو فرمائی فرمان کنم و چون عایشه بدیدش رفت چاهی که بر آن است بوده و بر آن قرش
کستارند و بر آن کرسی گذاشته بودند آنحضرت نشستن فرمود نشستن همان بود نشستن همان
و چون عایشه بجا فرود رفت گفت هنوز خامی باش آنچه شوی و وعده ما و تو بجا **نقص**
همیشه که بود احباب عالم آداب مدام که زنده مبر بر آسمان هر گاه موالیان تو را باو با عیبه
عیش و محافل تو را باو با سینه جاک و در راهی آنحضرت شریف شده بود بر جری تو از سینه

معاویة رشت و خراب روی با طامع ویراند **نظم** خراب طامع ویراند دید بر کی رید بر کی شناید
مردان حمار عرق حمیت در حرکت آمده از اسخار از ده کشته کشت مرا افتد طاقت تحمل کشید
که این قسم چیز با رصبر تو آنم کرده خراب باوار در پناهی که در کج خانه بود اند چشید
و سر چاه را با بکت سحر ساحت از مدینه مبارک که سرون ز شمشاد و بر این و آن کسی غلام است که خسته
امام سیرج که پیش از وقوع آن خبر داده بود و چون خبر کشید عایشه استنار یافت این عباس از حضرت
توال نموده جفا حق احوال او را مطلع ساخت و نیز در کتاب حسن الکبار نقل عایشه خبر نموده و عمر و عاص
و معاویة با نکت اختلاف عبارت ذکر شده و در کتاب فضول الخلیفه که بعد از آنکه معاویة سر نشانی
عایشه را بجا انداخت و از مدینه رشت مردم را بر آن مطلع شد و جدا و از آنجا سپردن آورده و در فتح
دقن کرده و در وقت نقل دارت حال سید کانیات و علی اند افضل الصلوٰه عایشه سجده ساله بود و
آن حضرت رسول چنان شت سال زینت و شرفش شصت و شش سال بود و نقل و ارتحال عایشه بیچاره
تا و نیز نزد پدران طایفه خود در حضور پسران بیچاره است از حضرت بود و سکه شامی در کتاب معتبر
اشاره بدین نموده **نظم** عاقبت هم بدست آن باغی شد شهید و کشتش آن غلغلی اگر بجهت مصطفی زین
سان بکنند و را تو را مرد و جوان **باب بیست و نهم** در بیان اندکی از احوال ابوموسی اشعری کلبی
از دشمنان و بد فغان امیر المؤمنین بود و اهل سنت و جماعت او را دوست دارند و از صفات
کبارش می نامند و آن ملعون کلبی از صفات عجب بود که اراده تسلیم کانیات داشتند و آنما حق
روسیا بر افعال و عمی و اعمال غیر صحتیه لاقدر و لاصحی است از آنکه چون امیر المؤمنین حضرت
امام حسن را با مالک است که فرستاد که اهل کوفه در حرب جمل آن حضرت را ادا و نمازیند اما حسن
بر غیر فرقه خطیب علی صریح او نمود و مردم از عیب و تحقیر بگذرد و سب را می شاه اولیا و سرور و مسیحا
و اهل کوفه دل بجای و نیت و یاری آن حضرت گذاشته و قول قول و گفته حضرت امام حسن نمودند چنانچه
مولوی صنوی گفته **نظم** روگردانیدم از فرمان تو که کفر شد غفلت از احسان تو و چون آن حضرت
از غیر بر آید ابوموسی این غیر فرقه خطیب خواند و گفت ای قوم غم مخیزید که من از رسول خدا شنیدم

الکفره

که گفت بعد از من مائمه ظاهر شود و آن مرید و علی شش بار بکشتش بر او در آن صلیبه و نزد یک شکر در
را مژده سازد که عار با سر بر ناست و گفت ای ابوموسی سرفشته ما همیشه تو بودی و من کوی می کشم
رسول خدا گفت با منی تو بعد از من با ما کشتن و ما سلطان و ما قاتن حرب غایبی که در جمل تن زنده اند و بر
حدیث کواهند و ستمی و سزاوار خلافت و امامت غیر از علی کسی نبود و نیت و یاران کذبتی کلام
لا یقین سند خلافت و شایسته مرتبه امامت بودند و عیبت و تقدی این امر را مالک و صاحب شد
و عثمان مرده و مخدول قابل و سزاوار آن بود که کسی خون وی ملاکب کند که بر سلمان ظور و تقدی کرد
و نیت المال را بخلاف حق و راستی تلف نموده و توبه و انابت کرده و بگذرد دور که اسفل فرار گرفت
و با با فضائی گفته **نظم** تویی که اهل حسد را امام میدانی کاش می چشم بصیرت اگر ز سر ساهی کدام از این
دو سر بکانه از طریق مواب اند با ضافات ششمانی کام کدام از آن دو سر در عمل مشکلات
یکی بعد فضل مزبور از حضرت امام الزمان امام است که قائم بود بجهت خویش هر عاریت از دیگری نبرد
و ام پس عار گفت با ابوموسی اصحاب عجب چند کس بودند که گفت بنمرد کس عار گفت نه تو تنها
دبسم ایشان بودی که گفت بلی بودم لیکن تو بگردم و رسول از برای من استغفار کرد و عار گفت
کجا ای مصطفی که پیغمبر خدا بر تو اخذت کرد پس مالک استر و عدی این عاقبت و جمع دیگر از نوایمان و چنان
امیر المؤمنین مردم را موعظه و نصیحت کردند و ابوموسی بار دیگر بنام است که صرف زنده مالک است
بفرمود که او را کشید و از سجده بیرون کردند و مولوی صنوی گفته **نظم** بر سب نامی در پرتو برین
سکت همی که کند عوج و و از بد طبعی های او و بدد و آهها او آنکه چون بعد از قتل عثمان ملعون مردمان
بحضرت امیر المؤمنین صحبت نمودند و مؤمنان و موالی از سر و رو خوشحالی روی نمود و منافقان
بماتم و الم شمشیر و جمع حال و کما شکان عثمان را بسبب جور و ستمی که با خلق اصد کرده بودند
از نصیحت او ملعون متهازل نمود ابوموسی را بجهت شفاعت مالک استر عدل کرد و او را بجا
خود گذاشت و بموجب آنکه گفته اند **نظم** از کوزه بیرون همان تراود که در دست تو رفتی که سر
حضرت امیر المؤمنین و عسکرها و نیز نه راه و یک کلین قرار دادند و ابوموسی و عمر و عاص را حکم

مؤمنان

رافتند چنانکه در کتاب حسن الکبار ذکر شده که بعد ازین در آنچه ایشان روانه رفته شد معروفاست
و مطهری گفت که با ابوموسی یا اجیری در کوشش بود که کسی که کوشش پیش داشت
عمر و عاص دانست که وی همچو تبت که در میان سپاهان خالی کوشش داشت پس بوی گفت
پس این معاویه را عزل کنم و تو علی را عزل کن و در شهر تو را بشکاج پس من عبد الله و او را بریم و عبد الله
پادشاه باشد و ما دو وزیر وی باشیم و مملکت عالم و پادشاهی در فاندان با ما باشد چون بشهر رفته
رسیدند ابوموسی فریب عمو و عاص خورد و انگشتی را از انگشت بر آورد و گفت من علی را از مملکت
بر آوردم چنانکه این انگشت را از انگشت عمو و عاص بر جاسه که گفت من معاویه را از مملکت محروم
داشتم و چون فهمید که عمو و عاص او را فریب داده از خجالت و شرمندگی راه گریز پیش گرفت
و در مکه متوطن شد تا آنکه بدر کاتبی اشغال نمود و بسبب مملکت با سرور مومنان خود در مکه
چشم ساحت **انظم** حجابان تو را خلد و نسیم است . سزای بیعتت ناچشم هست **باب بیعت و عزم** در
از افعال معون مطر و ابوبره مخمزل و مردود و بدست منی حضرت امیر المؤمنین مشهور و معروفست
و نزد اهل سنت بصحی که بار مذکور و موصوف و در حدیث تراشی بدی طول داشت و در انکار بی تردید
و بی مثل بود و اگر آنادویش شمر شمره و مضموع را اهل خلاف و زنا عیب سازند و بر حدیثی که از
او روایت می کنند در محل است بار و احکامش میبارند و مع بذاد کتاب فضول الحی ذکر شده که
ترندی و ابن زحرشی که از علمای طایفه سنی اندر کتبت خود ثبت نموده اند که ابوبره بکذب عزم
و مشهور بود و مکر نیز و مزید و معاویه بر حیرت و احادیث بسیار در وصف نبی امیر و بی عیب است
میلد و عمو و عاص هر وقت که ابوبره را میدید بطریق استهزا می گفت و ریش بر حدیث می آید
آند از احادیث که فراموش کرده و در کتاب جامع حمیدی در حدیث می آید و نهم ذکر شده که عهده
این عمرانی بر بره گفت بر او من حدیثی روایت ناکفتم از احادیثی که از برای معاویه وضع نمودند
یا آنچه از برای معاویه در کتب بافته ام و نیز در آن کتاب آمده که با بی بر بره گفتند که تو آنکند زانی شد
که مسلمان شده و بخدمت حضرت رسول کاتبی میرسد ای این همه احادیث کی شنیدی گفت شب میام

فایز

و می شنیدم روزی شوشتم معاویه چندین بار او را استهزا نمودند اما استهزا کنان از معاویه کرد که
با وجود این در او استهزا که خود می نمایند بر او استهزا دارند از سخن او استهزا می کنند و خود
حدیث حمیدی که بکت فاضل ایشان است از بی بره نقل نموده تا بدین بیان میرسد و خبر از بی بره
خود ذکر کرده که ابوبره از زیر او ایستاد که عایشه با زنی چند در آن ایوان نشسته بودند بر سر راه او
سوار و جامه های فاخر و کلاه پوشیده و غلامان بسرا می گذشت عایشه پرسید که این کیست
ابوبره گفت ابوبره که با شک که با این سخن گفتند ابوبره او را زور شنید گفت ای بی ایمان
که تا چندین حدیث دروغ بر بد تو بگویم و بعد حدیثی که در شان و فضیلت علی بود و گفتند
و از برای پدر تو روایت کردم بر این استوار شد و تا زنده بود از برای خلفای شش و معاویه
و فرخ سیکر و او را میگذرانید چون مناسب مکان دید یکی از احادیث مشهوره و معاویه را
ذکر نمایند با بل بچشم و دانش اطلال انظار و جوید کرده و حدیثی ایشان در کتبت خود
کرده اند که پیغمبر فرمود اندیشه اعلم و ابابکر اسما و عمر حنیفان و عثمان عقیق و علی بابا
من شهر علم و ابابکر نبی و خیر شهر است و عمر دویار است و عثمان عقیق است و علی در است
و اجدانان با این را ضعیف شده اند و در بر حضرت امیر المؤمنین ترسیدند و اقا و
که آن کلام من الایمان و اطمینان و اطمینان و اطمینان علی من الایمان یعنی این بزمیست که هر کس از
نی و دویار و عقیق بلند تر از او است و بدن ای ناصبی که سخن در بلندی و پستی نیست بلکه در
علم و حکمت و بی و بی و دویار و عقیق را در آن در غنی نیست و بر فرقی که قیاس کنی که شهر علم است
بلاد با بی تعارف باشد شهر عقیق نمیند و اساس و بی لازم نیست و بی در زیرین پیدا
و اگر شهر بار احصای غنیست و بسیار شده که دویار آن فار و عقیق است و ای از دین برشته
هر گاه حیاء شرم نداری بر سر میخیزی که بود بر ما معقول که دولت میخیزد بپوش شعر چون نداری
شرم از رجمه بر سر خویشی بپوش ای عجم و مشهور است که در مجلس یکی از پادشاهان اهل
سنت یکی از علمای این حدیث را ذکر کردیم و بی از نظر فاضل آمده گفت معاویه بر معاویه عقیق

مستراح شهرت پادشاه و ضار خندان کردند و همه ما نمودند و صحبت و محرم این حدیث بر حکیمان
ظاهر شد **نظم** میقول ناصحی جمله خطایست همه که زب و دروغ قضا است **باب پنجم**
در بیان احوال زشت و کردار ناجوش انسان مالک اخلاصه و بنیان پدین و مریض
لعین از سخا به کبار و از روایت شریف صحیح العیوش میزند و دشمنی و عدوت اغریض میجو
با حضرت امیرالمؤمنین بنوعی بود که دوست و دشمن انکار آن توانند کرد و در دست خدا چندان
و جمع بکن اصلاح است و منافق خارجی بدگوار است که از برای حضرت رسول مرغ غریبا
به دیار آورده بودند حضرت رسول چهار بار دست مناجات بدگناه فاضلی الحجاب برده است
معه که بار اولی بیار بسوی من کسی که دوست ترین مردمان و خلقان باشد نیزه گو که بخورد این
این مرغ بریان و هر بار حضرت امیرالمؤمنین آمده پس این مالک اسخفت را با زنی که او را
حضرت رسول استیغوث است و در مرتبه چهارم سوگند نمودن آواز را بلند ساخت و بفرمود
حضرت رسول شنید اسخفت را طلب نمود و حقیقت دید آمدن را از اسخفت پرسید حضرت
امیرالمؤمنین فرمود که این بار چهارم است که می آیم پیش من و هر یک که اندازد حضرت رسول
شده بدعای بدیاد نموده و بعضی روایات دارد است که در این روز بدعای حضرت امیرالمؤمنین
الن مبروص کردید **یا امیرالمؤمنین المرتضی** ان قلبی عندکم قد و شفا کلما اجدت مدحا
چگونه حال ذوالنصبیت السفامکت مولای علی زابد طلق الدنيا لثا و وفای من و عاظیر
او یا کله و لثافی بعضی ذاکستی من و حق المصطفی عن کم و وصی المصطفی من یصطفی من و در اکثر
شیعه ذکر شده که در وقتی که ابابکر خلافت را بجنب و تقدی گرفت حضرت امیرالمؤمنین
از انس نهاده روز غدیر خم و حدیث من گفت مولاه فغلی مولاه طلب نمود آن کتمان است
نموده بدعای حضرت امیرالمؤمنین مبروص شد و نیز بطریق مخالفین مرویت از ابی جده که
گفت در جبهه حاضر شدیم مجلسی که انس مالک اهل حدیث می نمود و دیدم که مردی بر خاسته
گفت یا انس یا صاحب رسول خدا این مرضی کرد و تو شاد به مسکن پیش حدیث و حال افکند

صحیح از رسول خدا مبارک سیده که مؤمنان بد برص و جذام مبتلا میشوند از سر خجالت و شرم
انداخت بعد از آنکه سر بر آورده گفت دعای بنده صالحی در حق من مستجاب شد و چون این
بگفت مردمان از بهر جلوت جمع آمده گفتند یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن اگر گفت
از این در گذرید و هر چند التماس فرمای نمودم و هر چه میگویم تا تو این حکایت را حبه
بیان کنی از دست ما نماند نمیخواهی داشت چون دید که بر سر و دست از او بر نیدارند تا غار
از ایشان کرد و گفت بهمدی آورده اند از برای حضرت رسول و ابی طالب از پیشم از طرف مشرف
که او را خندق گویند پس حضرت نبوی ملازم خود که عیاش را طلب نمایم و چون ایشان
حاضر شدند با بر عیاش علی ابن ابیطالب را امر نمود که ایشان را بر این باطن شانه ببرد تا آنجا
که صف را زیارت نموده مراجعت نمایند و مرا گفت تو نیز برو تا هر چه پس من از آن جنر
و بی بعد از آن ابی طالب گفت باور امکن تا شمارا برده ام شتر برو و ما همه بر این باطن
نشستیم حضرت امیرالمؤمنین با ابی طالب نمود یاریج احلنا ای با دمارا بر دار و چون با ابی
برده ام شتر به بر آورد اسخفت فرمود که هر دو علی بر گزافه و ما خود را در هر دو بسیار میدیدیم و از
مکافی بیکانی میگردد ششم تا آنکه باور گفت یاریج ضغنا یعنی ای با دمارا بر زین گذار و چون
بر زین آمدیم گفت هیچ میدگر که نام سر زین نشاید که تقیم فله و رسول و وصی او به بکر
دانند گفت این مکان اصحاب کعبه است بر زین بدی اصحاب رسول اهدا بر ایشان سلام چشم
پس از خدمت اسخفت بخاک ایشان رشیم اول بار با بکر و عمر سلام کرد و جوابی نشنیدند پس
ظلمه و زیر سلام کردند ایشانرا پس کسی جواب سلام نداد پس عبد الرحمن شرف سلام کرد پس باقی
اصحاب سلام کردند من نیز سلام کردم و هیچ کس از ما جوابی نشنید پس علی ابن ابیطالب بر خاست
گفت سلام بکنم با اصحاب که گفت و از قره العین کا تو امن یا شایع است که میگوید که گفتند که
و علیک سلام با وصی رسول الله و رحمة الله و بر کافر و چون اصحاب را در نماز میباید که با
چرا ما را جواب سلام ندادند و حال آنکه جواب صحبت حضرت امیرالمؤمنین پرسید که این اصحاب

تسبیح خود فرمودم تا بنویسد و یکدیگر در خشک راه را در زمین بر بنی کوه و اندو بان قاور کرد و با آنکه
پترو خلعت نداشت پوشانیده که آنچه بدو تو خاست و گرفت نمود بغیر از حضرت ماکرم علیها
سپس اندی نماند که کل زمین و اجدادین نیز بخوابد و در حضرت ایمان اجداد از آنکه از ملک نماند
مسئلت نمود که ملک تو چه است که بدیگری نداده باشی خدای تعالی بگو که امت فرموده و بدید
جی و ال از نمانی داشت پس حضرت امام حسن المکرم فرمودند که شسته از آنچه از عیبتی
بر شما عظیم و مویبت نموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب انزوا و ایمان و اجتناب
تقویت علا و ایمان کرده و فاتحه و صیاد و کسید اولیا فرمود که چنان کنم که شما میجو بهیبت
انچه که امتی که خدای تعالی برین عیانت فرموده بر شما ظاهر و هویدا سازم پس بر خاست
دو رکعت نماز گذارد و دو کلمه خیزد بر زبان مخرج پان جاری ساخت که هیچکس از حاضران
آن نشنیدند و از آنجا ایمان صحیح و فضایی فائده دست مبارک بجایست مغرب از آن
و انقور برکت دست مبارکش پاری دیدیم از آنکه شسته بار و کرمست و از آن خود پاره و کرم
دش بدیم مسلمان گوید که برکت چون از کف مساکت آنحضرت جلشده بکفشد شدن لالا
اقد و ان محمد رسول الله و آنک وصی نبی کریم من سنگ فیکت بک و من سنگ بک شد سنگ تپیل
النجاة یعنی گواهی میدهم که خدایت و محمد و آدر رسول اوست و تو وصی پیغمبر کریمه برکت
آورده و وصایت و خلافت تو پاک شود و میرگ دست در عود الوصی محبت تو در نجات باشد
پس آن دو بار چون دو فالچه پس شد و بر پلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانکه کوفتی گیت جوده اند
و از آن ابروی مسکت از فرید باغ اهل ایمان میرسد و آنحضرت فرمود که هر چند بر این سبب
نشیند با هم بر ستم و برکت البرکت ستم آنحضرت برابر قرار گرفت پس بگفتند چنانکه فرمود که
سرخس نشیند و آثاره بار کرد که بجایست مغرب راه از تو که بادی بر زبان دو بار آمده ابر با سنگی با
برده شسته و بار و وادو اخیال چون بولای مؤمنان نظر کردیم و بدیدیم که بر کسی از نوز شسته و دو بار
زده پوشیده و آنچه از یا قوت سرخ بر سر که شسته و غیبتی کردند آن از یا قوت سرخ شده است

در آنکه

در پاکر و واکشی از مر و اید عید بر آن که روشنی ان چشمه جزو میاست در آنست و حضرت
امام حسن کعبه یا باه همه مخلوقات حضرت سلیمان را بجهت انکشی اطاعت مینمودند و شمارا بچسب
منقادند فرموده و یا ولدی اناد و بر اقد و انان عین اقدنی ارسته و انانسان اقدان الطبق فی قلعه و انانول
اقد و انانور اقد القری الایطقی و انباب اقد توئی سنه و انانچه علی عباده و انانکه اقدنی ارسته و انانسیم
الجزء انار و انانستید و العرین و انانجمه الی الی فرزند من و بر اقد و عین اقد و زین و انان
اقد که گویاست در میان خلق منم و علی اقد منم و نور شد که فرزند منم و اندر که از آن در سجد توان
رسید منم حجت برین کان شد منم در زمین و منم کند بهشت و در سجد منم و سجد منم العرین
بسته منم و در قرن راس از برای اسکندر قرار داده بود که کمان مشهور شده بود ایمنی که نام سلیمان
توینا بگفت بجای دست و داخل کرده انکشی بر آورد از طهای انکشیش از یا قوت سرخ چهار طبرستان
بودند فرمودند که انی فرزند من ان نام سلیمانست و نامهای ما اگر بر آن شمش کرده اند و بر پانچ
نفس آن کین محمد علی بود مسلمان گوید بجهت خسار زیاده شد بگوید که با او را نمی شناسند پس فرمود که
اینها از مثل من عیبتی بخار کنند که بنام شام امروز آنچه بچسب زنده باشد و نرسند بعد از
این سیخ بنده پس امام حسن گفت آرزوی ما است که با جوج و ما جوج دستگیر در میان و انانیت
بما بنامی آنحضرت باور اقد فرمود که ما را الطریق که حسن میجوید بر معارف آن از یاد او ازی چون او از حد
شنیدیم ما را برده شسته به او برده و امیر المؤمنین بر آن کسی نوز شسته بود تا با ما با کوه بلند رسانید
و در شش طبری در آن کوه بود خشک شده و در کمالش ریزش حضرت امام حسن کعبه که این در جرش را به
رسید که او در شش ریزش آنحضرت فرمود که از او بیسرس که حال خود با تو گوید امام حسن نیز بگفت
رفته از انوال خود که بر رسید است تو را که بنوی و فرخی از تو را بل شده و برکت تو کجی جواب ندا
حضرت امیر المؤمنین فرمود بجهت که مر است بر تو که جواب بگو سلطان فاکرسی گوید خداوند که در
مسئله شده گفت لیکت لیکت یا وصی رسول الله و غلبه تو من عده حقا پس امام حسن گفت که شما
یا اباجهد بر ش وقت بحد درت نزد من میآید و در کف نماز گذارد و به سرخ و خند پس سخن بجا

و تعالی مشغول شد و میرفت و در آمدن و رفتن بر کرسی از نور در میان ابره مندی میبود که از اولی شکت
از فرمایند و من از استقامت روح فرانی آنحضرت با طراوت و سبزه و خرم میبودم و اکنون چهل شب شد
که آنحضرت شرف ارزانی فرموده و از مفارقت پدر تو است که حال باین مرتبه رسیده و سر انجام
کار ما بتی کشیده که از آنحضرت استمد عاقلی که لطف خود را از این مجبور و در نذار و مرا از اینجان بزر
و خرمی و شاخ و برکت باز میآورد و **عظم** کردست و صلت نشود بار آخر کرده ما از نفیست کار آخره ما که
زنجبخت خویش سرگردانم و با فرستادن گذار آنچه پس شاه و ولایت پناه بنده اندر دست در ده دست
نماز گذارده اندستی که کشنده و در چند کشته عود و عطر بود بر آن در دست ما لید از آن دست مال
شما تا بر ماست حق العوض بزرگ برکت آورده میوه سرو ن کرد پس آنحضرت بر کرسی تشریف
کرده با ما بار داشته بلیند بجز که در نیاد نظر ما مثل سبزی میخورد و در هر فرشته و در یکم سرور
قرص اشک و پای او و در هر یک و یک دست در مشرق و دست دیگر در مغرب و چون آنحضرت
نظرش بجزت امیر المؤمنین اقامه و گفت شهدان لا اله الا الله و صده لاشرک الا الله و شهدان
محمد اعبدوه و رسول الله اسلمه بالهدی و بن الحق لفظه علی الدین که در لاشرک الا الله و شهدان است
و طبعه حقا و صدقا بفرست و من تنگت تنگت کافرا از آنحضرت سوال نمودیم که این کسیت فرمود که
بکار خدایمان او را در این موضع مضرب کرده ام و موکل ساخته ام او را تا باین شب و روشن شود
خالد بود آرزو فریاست و فدای تبارک و تعالی امر و دنیا را بمن رجوع فرموده و من سیکر دانم او را
و بدستیکه اعمال و کردار سابق را در هر روز بمن عرض کنیند پس با ما بار و فایز و دسترسند
و قوم با حوج و ما حوج پس با ما فرمود که بزرگیت این که فرود آیی و او کوی بود تیره و تاریک و با حوج
سیاه و بوی دود از او میآید و ما رسید و بلند می و از قلع سید جبار مد بصیر بود و آنحضرت فرمود
که منم صاحب و نگارنده این بنده کان در حقیقت این تدبیران و حکم من در این است که در آمد
و ایشان را هدایت محالست من میشد سلمان گوید که از کثرت و بسیاری ایشان عجب نمودیم
و ایشان را از صفت یاشیم صنفی جلوشان صد کرد بر روایتی صد و پست که در سخن مشا و کوهی

طلول میست که ز بر او بتی مشا و کوهی و عرض که کز کرد و جی کیت کوشش خود را بحالت و دیگر بر او بوج
کرد پس با ما فرمود که ما را بر داشته که کوه قاف رسانید کوی و دیدیم از یاقوت مسرخ بود
بتی از زرد سبز و کوه اساطیر کل دنیا نموده است و فرشته بصورت آدمی موکل کوه قاف است چون
آن فرشته در نظری آنحضرت اقامه و گفت است اعلی کت یا امیر المؤمنین آیا حضرت میدی که طلب
خود را در خدمت شما عرض کنم آنحضرت فرمود که من بگویم که مقصد و مدعای او چیست یا خود پان
میسی که گفت شما بفرمایید یا امیر المؤمنین فرمود حضرت زیارت مصاحب و برادرت میخوای بر
حضرت دلوم پس گفتک بسم الله الرحمن الرحیم که در اول طلب شد تا آنکه غاسپ کردید از نظر او
بتی آن فرشته حضرت زیارت حضرت خضر طلب نمود مولای مؤمنان او را حضرت فرمود
راوی گوید که هنوز ما کوه قاف میفرمودیم و دیدیم فرشته که آن فرشته از زیارت خضر بگشت و بیکان
خود قرار گرفت پس نظر ما در اینجا بر جشی اقامه چون در دست اول همان طریق جواب و سوال واقع
شده و در دست گفت و در دست اول بر شت نزن من میاید و بعد از نماز تسبیح و تقدیر پس پارسی کرد
و بر سببی و وار شده میرفت و من نیز در خرم میبودم برکت را کیه بوی فرج فرانی آنحضرت و چند دست
که بعضی مقدم خود از من باز گرفت است و شم که در حقه او را قدم فروردی از مفارقت او است نامم سن
التماس نمود دست مبارکت بر او کشید و در دست بخصاحت تمام گفت شهدان لا اله الا الله
وان محمد رسول الله و انک امیر المؤمنین و الامامه المبارکه لفظه و وصی رسول رب العالمین است
بکت بتی و من تجلف عتک موی پس اندر دست سبزه طراوت یافته و ما ساحتی در زیر آن آرام گزیدیم
و پرسیدیم که آن فرشته که موکل کوه قاف بود و حضرت دیدن صاحبش از شما حاصل نمود و بجا
فرمود که در روز گذشته جبرئیل ظلمت مجبور نمودم فرشته که بر آن موکل است حضرت زیارت این حضرت
از من گرفته بود امر و زاین رهش که تدارک او نماید پس گفتیم ما که ما کوه باذن شما اجلس و مسکن
حرکت میکند فرمود جبرئیل که اسما نماز باقی ستون نافر است که بجز یک نفر ایشان قدرت آن
ندارند که حضرت من از جای خود حرکت نمایند و اگر حضرت من نماند حضرت نیز تریق

من بید قدرت است که اگر غایب شما را بیک چشم برسم زن در همه عالم از زمین تا آسمانها
بگذراند بران قادر و این قوت و قدرت را باذن خالق ارض و سما و از برکت سید انبیا یا فرست
و منم و مصی و با شین انحضرت در حال حیوة و در زمان حیات و لیکن اکثر مردان نمیدانند
و این را سلمان رضی الله عنه گفت لعن الله من عصب جعک و جعدک و اعرض عنک و عصب
علیه العذاب الالیم **حیث** یا حیست در او از آن پیش است که تو از او ای آن کردن بلکه شوان بکنند
چهره زبان عسکر و صاف آن بیان کردن و در کتاب طریقی آمده که آن را دیدند که عسکر
بر سر کشته و در وای از خورشید پوشیده گشتند ما را از پوشیدن خونی میسکنی و خود با
فعل قیامت میمانی گفت که چون عسکری امر است پنداید که بر پوشیم تا در بریا پسندد و با وجود
انکه میدانیم که عسکر حرام است بر پوشیدن کاشی که در حیرت بر کز محقق نشدی تا ما را امر و راستی
پوشید و نیز در کتاب طریقی است که آن اکثر طلاق است میمورد و صورت پدید خود را بر کزین او
نفس نموده بود و در کتاب فضول الحقیقی از محمد بن سعید که اندک است اهل سنت روایت که آن را
حجاج با ما رفت تا بفرستاده او دو سال در آنجا بود و او اینها را از آن حضرت سیکر و در زوره بخورد
و بد عسکری مولای مومنان که در باره آن نموده بود و قادر بر کفرش روزه نبود و اگر قادر بر آن نبود که اقا
بگذارد و رسول داشت که از امشیا ن مختلف نور زود و روزه گیر و ای با عسکر که کسی را که با بن مرتبه
ماهل شریعت نبوی دانید و امیر المؤمنین را در عسکری پدید نموده باشد و ملازم حجاج باشد که در کوفه
اورا معتر و آنست محمد صید و است و در حدیث از او روایت پنداید که بکیران پرسید و از کوفه
علمای شما که در حدیث بساط و دیگر احادیث ذکر نموده اند نظاره بودید است که آن در ضمن حضرت است
المؤمنین بوده و مع هذا او را دست میدارد و بگوید که مولای مومنان را نیز دست میداریم
و انما فی کبره است و طریق مستقیم بدست یا هر اندکی این دوستی را قبول دارند چه محبت دوست
با محبت دشمن صحیح نیست چه آنچه کلام معجز نظام که منسوبست بمولای مومنان بر آن وال است **حیث**
تو در حدیثی هم چشم نفع صدق است آن آری حکمت معاوضه و میس آنجی من و در فی نیش و لیکن

انجمن و در فی المغایب **نظم** دوست واری و دشمن را او نمی گوئی که من دوست میدارم تو را این
دوستی از عقل نیست **باب سی ام** در ذکر جمعی از افعال و نمیه عبد الله بن عمر علیه السلام و العقی
القروان ملعون سپیدین بوجیب کل شتی بر حج الی اصله پروی و متعاجبت بدینی ایمان خود بود
و زره از عداوت و دشمنی و ظلم و ستم نسبت بخدمت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او فوت
و فرود گذار نمود و نزه اهل خلافت و اتفاق از صحابه کبار است و بر نور زهد و صلاح و عفاف مشهور
و بعد از قتل پدر بد چهرش بر فراز آن کما کشت نیزه معاویه قتل باو بر شد و با او بود و بعد از آن
عثمان و جب النیران معاویه غایب است کرده از ناصران و معاونان او شده و واقعه مصیبت
همراه او بود و اگر سبطه طین است و با نام زمان و طینه رسول اخر از زمان خروج کرد و اگر حجاجی که
معاویه بیعت کرده که راه شد بد بشومی و بد بگستی او و عمر و عاص بنی امیاص بود یکی را فرزند
دوم میزند و دیگر را از صحابه کبار استیدار را می شمرند و بحث جمیعت و قوت معاویه این بود
طایفه شدند و بعد از آنکه بر فاقه ان از کت کمتر راضی شده سرواواران لشکر او شدند و طایفه
عسکر کتبت اثر بعد از آنکه بود و باو نیزه فایز شده روزی بمیدان آمده که شجاعت خود را بدین
کارزار خاطر نشان نماید و عقیقه را بمبارزت طلبید حضرت امیر المؤمنین بنی النعمان منسوب است
شد چون نظرش با حضرت افتاد تاب مشاهده و العصار حیدر که را نیار و **نظم** هر زمان روح
کوید و صفت اشکار لامعی الاصلی الاصفی الاذن العصار و فرار را برت را امیاص نموده مثل ماده عساکر
که رخسار روزه بکیر جوانی را در میدان دید بوس مروی و در وای نمود چون نزدیک رسید است
که مالک اشتر است گفت ای مالک اگر میدانیستم توئی هرگز این ارزو منسیرم که در حضرت که کبار
مالک گفت که اگر از عار و ننگ اندیشه نداری بر بگفت که مردم گویند فرزند امیر یعنی که کتبت خدا
و بد بر آنست که گویند قتل محمد اهل بیگنیش است سینه پارهش خدا **نظم** که در بین کلام سر بجا بر آن
پهلوانی و سر زیر پا و سعیدی در کتاب جامع آورده که تواتر نبوت یا هر که عبد الله بن خطاب
بخدمت امیر المؤمنین بیعت نمود و از مدینه بیرون رفته تا کن باو بر شد و بعد از آن معاویه بر کتبت

مفود و بلا و زنی که از مورخان اهل سنت و اهل توحید او را در پیش او دیده که چون حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا
عبدالله بن عمر بن ابی سلمه را در پیش او دیدند که او را در کربلا دیده و در جواب او نوشت که ای ابا
بدرستی که ما امیریم شما نهایی از است و فرستای کسی که در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
اگر حق بود از برای حق خود مقاتله کردیم و اگر غیر حق بود پدید تو اول کسیست که این کشت نهاد و طعن
بر پدر خود زن که کشت او است نه بدعت ما و در کتابت خلاصه کرده که چون خبر شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام رسید به عبدالله بن عمر آن روز شده و متوجه دمشق شد و زبان طبعش را بر زمین زد و در کربلا
و چون بعد از اوقات سخن این از نزد نزدیکش میگفت اقبال برین اوصاف و عدل او دست یافت
مشاکرت لقی فعله یعنی برین بخت از راست گفت و بجز عدالت از او بخل نیاید و من دوست میباشم
که در کار او شریکیت میبوم چنانچه در باب کفر فطاه شکر تقصیل ذکر این شده و در کتاب
جمع الصلحین برهه ثبت که چون اهل مدینه بیعت برینید اسکندریه عبدالله بن عمر فرزندان خویش شرف خود
گفت که بدستی که ما بیعت کردیم بر زمین میماند که ما بیعت کردیم بر زمین میماند که ما بیعت کردیم
من باید که بر بیعت ثابت قدم باشد زهی مسلمان که با امیر المؤمنین بیعت ننماید و مخالفت جمیع
مردم مدینه نموده بر شایعیت برینید ثابت بشید و در کتاب کاشف الحجب و حسن الکبار آمده که چون گلج
طعون بر عبدالله بن عمر در دست یافته او را در کار و عبدالله بن عمر شایعیت بجای رفت چون مجلس بود
و اهل کربلا گفتند که کشته از رسول خدا و از سیدم که هر که پیروی و بیعت امام زمان در کربلا او
نباشد مردن او مردن زمان باطلت است دست بد تا با تو بیعت کنم چون نایب امام زمان عبد الملک بن
پس حجاج با او را کرده گفت دست من از بیعت تو نکلت دارد توانی که با علی بن ابیطالب بیعت کنی
با آنکه کمال فاضل او را میدانی است شب آمده که حجاج فاسق بنیابت عبد الملک فاجر بیعت نمائی
و اهد که تو را با آنجا نفرستاده است الا که بر آن جرئت یعنی این زبیر و در کتاب مصنف لیس الحی و کربلا
که عبدالله بن عمر عبد الملک مروان نوشت که ما بر تو بیعت نمودیم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود
و جیب و لازم داریم و پس از آن من نیز اقرار نمودم اندام مولای مؤمنان از قدر زبیر و عبد الملک مروان

بنود الحی مسلمان و علیه خرداوه و نصیبان چنان میباید و در حدیث الله خداوند کور است که عبد الله
و از خدایم حیوة خود میگفت که بر خدایان هیچ چیز بقدر آنست که خودم بکشم زبیر که بر عدل
سید امیر علی که در ایامی که حرارت بر سر استیلا و است روز ماه مبارک رمضان ندانستم و دیگر آنکه حجاج
علی این استیلا حجاج بن یوسف و دیگر آنکه با امیر المؤمنین بیعت نکردم و زبیر در بعضی نسخ مکتوب است
که یکصد که چرا اطاعت فرستادن بری علی بن عمر که اطاعت آن بر کل امام و جیب و لازم است
و صفات و منقبت او حد و نهایت ندارد و با آنکه از خبر صادق شنیده بودم که میفرمودند اندیشه علم
با بهاد من بدو بر یکان ششم **حکایت** چون اهل کربلا کشتی سبزواری حجت نظر بعضی از مصالح دنیا و
بدار است عطف بر است رفت مردم سبزواری بود بجان شدند چون بعد از مدتی بوطین مالوف مر جیب
امالی انجا در مقام امتحان او بود تا آنکه روزی که مولانا میگوید در مسجد جامع سبزواری بر سر عظم
استغفار داشت پس هر که از شیعیان عصاب روست که شکر بر پای منبر مولانا باستان و در کربلا
که از او نوا کند که کاشف حال اعشاق و غفلان او باشد اتفاقاً در آن شمار زبان مولانا جاری شد
که در آن روز منبر بر سر جبرئیل بر حضرت پیغمبر نزول نمود پس سبزواری چون این شنیدند فریاد
گفتند که جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیر المؤمنین نزول نمود مولانا چون بد کلماتی سبزواری
در حق خود فهمیده بود و میداشت که آن سبزواری در مقام تکلم گیری و امتحان است میماند که اگر گوید جبرئیل
بر مولای مؤمنان نازل شد ظاهر دروغ گفته باشد و اگر گوید که نازل نشد سبزواریان نسبت تنسین
فابند است و آن پر معانی همی عصبانی تهر بر سر او خاک بست آنر صفای تهمنا امد مولانا نمود
او گفت که بیعت و چهار هزار بار حضرت امیر المؤمنین نزول نمود آن پر گفت بچه دلیل مولانا گفت
و دلیل است که حضرت پیغمبر مرده اندیشه علم و علی با بهامر که جبرئیل و از ده هزار مرتبه بخند
در آمده باشد باید است و چهار هزار مرتبه در حسن و آمدن آن حضرت که باب مدینه است و او شد
و عارف نیابوی علی علیه السلام کشت **نظم** بجی در کوشش وی بک علم رود و وزان اندر شمس
علم کشا و پر شهر علم وین پیچیده و در آن شهر کشت حیدر آمده و در کتاب اول ابو طالب سکری

افغان

منوه که عید مسکیت بر طبقی برای من حاضر داشته باشد که بر بنده اندوخت و در روز مجلس بعضی
امرا حاضر شده معارف آن حال بطریق تجرآن امیر کند را میدنند از او پرسیدند این را خوب میبخت
آری من این عادت دارم در روز منو و ستمارا تا او شش شیت و در روز منو آب چشم میگرد
تا آبهای شور باو بر او را گوگرد و در کتاب ندیم الفریاده که عید قدسین عادت که از اعظم بود
و آمد مردم تعظیم نمودند که عید قدسین هر روزی عید همدین عادت عید همدین عادت
عید همدین عادت شامی و این طریق را میراث داری از جد و خالت و روی لغوم آورد که این
که خطاست میزوم کسی شید و گاه شرب میفرجست و در بازار روزی کرد عید مطاک است
او را قطع کرد و فرست فرموده و فال این قدر است این مطعون شرب خورده و در این حد از او گذرد
و بارزوی عید همدین کرد که آمدی و چیت با میرالمؤمنین نمودی و دیگر روز افکار کردی و از نعت
پروان شدی و بچای کفایتی کنده و فرای کفایت مرا که شنیده ام از حضرت رسول و اگر که هر شب
کند و با نام زمان محبت کرده باشد از جمله طالبان است و با این جمله مردم را بچیت جماع در گو
و باطل را حق نمودی و با وجود آنکه سبوح و شام در زهدت سید نام با عفت خود استفاده ایچکام
حلال و حرام نمودی غایتی که زنی را طلاق و بی صیغه از این بدستی و پدا اعتبار و اعتماد باشد
چنین ناپاک زاده که جمید یک یکی از بزرگان اهل سنت و جماعت است دو سیت میباشاد و دو سیت
از او در جامع خود فصل نموده است علی آن طبقه ضاله مضله را راوی و اقلان بهتر ازین در کار نیست
و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علی از جمله کهنه است **نظم** هر که را داد بود پاک از اول او کردید
رزق و غل و دین اصحیکه و راه ترضی مگر بیسخرای که با شی با صفا مور نه در مطعون و کواو
اوشی در از چون پلیس چون تو نمیدانی امام خویش را به پیشی افتادی از ما در خطا بسزا و تو را خود
پاک نیست مگر تو را در دو گویم پاک نیست مگر چون گویم امام حق علمیت و در دو عالم یکی بود
ولایت با **سبوح** و در اعمال و افعال آن رئیس اهل ضلال و نفاق و آن محکم پلیس در حیل و کور
و شقاق و آن کراه کننده امت و آن ضایع کننده ملت و آن وزیر و شیرو مشر و شرعاً

و آن بار و معاون بدترین منافقان عمر و ابن عباس علیه السلام و العذاب و البیتان
یکی از اصحاب عجب است که که کین قبیل خاتم است پس و بد شمی امیر المؤمنین و بقیع و قلیع
سید المرسلین است حکم است آنچه لازم عدوت و شکوت بود از او بطل و کبر و کبر و کبر و کبر
نمود و سیدان مدین و پروان را عین از صحابه که بارش میزند و آن طلقه اخبارش شمار
و در علم و دانش فرید عصر و جید و هر شش میخاند و در کتاب اوامع الانوار ذکر شده که حضرت
رسول خاص مدینه را با تبر نیت و او حضرت حق جل و علا این آیه فرستاد آن شانکت هو ال
و اهل اخبار را و کثرت شد که چون معاویه و معاویه در حال و جدال امیر المؤمنین نماز و نماز شد
و سر از افتاد و اطاعت آنحضرت باز شد مقرران و ارکان و شش همه مشق الحکم المومنین
که این کار تمام شود و الامعاء و عمر و عاص که در کربلا و جیل و فی نظیر و ممتاز است و کوی مساقبت
در میدان فریب و تدیس از نور بوده باید که نامه محبت آمیزی باوستی نموده او را بجاوش
خود طلب نمائی و آن فائق نام مجرب و عاص نوشته رطب و یا این بسم باشد که من غلیظ غم که کربان
رسول بود و مردم کشته شد و امر و زرتو و جمع مسلمانان و حسب و لازم است که طرد خون
غیبه مظلوم نمایند و بجان آن عمر و عاص را بی رسم حکومت و ایالت و لایقی چون فریب
در نام بر چهره است را کتفا نمود و چون نام مجرب و عاص رسید بوجوب **مبت** کفخ اندازد با او است
سنگ است پر و پوچی چند در جواب نوشت چنانچه او خود را غلیظ رسول اهد نوشته
بود این خود را صلح رسول اهد فاند و بعد از آن نوشت که اما آنچه تو می آید آن مخوفی که طوق آلام
از کردن خود بیرون نموده با تو در ای شریک شوم کار بزرگیت شمشیر بر روی غلی مرقش شید
و باره از من است آنحضرت در آن مکتوب و روح نموده و در آخر نامه نوشت که با وجود این مرا
عظمتی که حق تعالی با آنحضرت کریمت کرده چون فریب تو بخورد کسی که او را از عقل و دین بر
باشد چون بهشت از دست توان دلد و بدو شرح راضی شد **شعر** برو این و ام بر مرغ و کزین که شکار
بلند است آشیانه چون نوشته و بعداویه رسید با کتابت دیگر بعد عاص فرستاد و

از شب غلطید و چون دید که اورا فداص و نجات ازین ورطه حکم و عزیزیت کوشه می شود فی الفور بگریه و شکر
در جهرت انداخته گشت عورت باشد خیر جوی که در آن حضرت روی مبارک را با جوفت و مکرگه اندید
ترسان و لرزان خود را از حرکت بران پرود انداخته و چنگبند نامک و محاوره بر او افتاد و گفت چنان
که نیک کنی بر آری و بر تو خنده بسیار زده و عمر و عاصم گفت محمد که اگر بان طریق کنی من آن
پیشه دلیری و شجاعت ندادیم تو میدید الحال زهره و من تصور کرده اطفال و باز مانده کاشتم
و اسیر شده بود و ده لبا تباراج رفته بود معاویة گفت حق است و لیکن هرگاه من بودا پس منم این
پاوم فدا باد و فاجع خندید گفت این رسوا فی سهل آسانست اما از شخصیت و رسوائی که در وقت است
که در روزهای است برای ما تو آماده و بنیاد شده است و مولای مؤمنان و غفلت آن منافقان
عزیز یا من بدینا است غل و غر و طول الا مل الموت یا فی بعثت و القبر صدوق العین و لم تر
من غل غل حتی و فی نکت الابل **نظم** ای غر و غل یعنی و طول امل کارت را جل غل غل صدق و علی سبوت
فرو و غل غل و جل ما آنکه رسد بر سر تو تیغ اجل و بشیر این ارطاه نیز بر عمر و عاصم خندیدند و از آن
غل او را سرزنش نمودند تا آنکه روزی است که عاصم را بر حضرت امیر المؤمنین بر او کلامه نمود خود را از آن کینه
انداخته بگفت عمر و عاصم غل غل و حضرت امیر المؤمنین من از او نیز رو بر گردانید و سپرد انداخته بحال
سکون کرد و جهرین مذم طرف فریاد برآمد که یا امیر المؤمنین شربت کوشتن و شاف کن آن حضرت
فرمود که لعنت خدا بر او بر مویر بود و مرتجع و بوی که کوشتن با حضرت کلامی که در آن حال فرموده اند در شسته
نظم کشیده **رباعی** آن شیه و کلم که اگر کسی نکریم کوشتن دشمنان چه بجز تریم هرگز زدم از بی جهمی که کوشتن
عاصم است که از خون عاجز تریم و بعد از آن که در ایران و مبارزان شام عدا ارضی پوشید که اگر معاویة
شود بان امر تیغ اقدام نمایند و چون آن فعل شین و در میان کوشتن پیش رویم شام جوانی که کوشتن
روی میدان نهاده پیش چندی باین مضمون فاند که ابل شام چه مردمی اند که عدا ارضی پوشند و بر روی کوشتن
ببر سر نه کردن عورت شمشیر از خود دور میکنند و از شامی سر شمر معاویة است که بر غل شام خندند و الحال کوشتن
شمار خود کردید بر شام کاران شده و از شت عمر و عاصم زیاده از آنست که بجز تصور آید اینها از فعا

و نیز آن مجلس پیش بر نیاده ازین در این باب ذکر شد و باین قدر که گمانم و **نظم** کسی را که
بود و سرکشش چنین شود منزل موردش عداوت بحدی در بی باکیت نه با عداوتینها را پاک بگیت
حقیقت شمه ای و در حقیقت که فرما نمود است و هیچ معتمد و نکال و در رخ نیاید خلاص اگر این بند است
اگر عمر و عاصم **باب سی و نهم** در ذکر جمعی از منافقان معاویة ابن ابی سفیان علیه السلام و العلاء بن
در و اوج و بنده ظلم و بخت و در بنام و پیشرو منافقان معاویة ابن ابی سفیان علیه السلام و العلاء بن
و پیمان آیات و اماندیش و در و ایاتی که در لعن و کفر او و پدر و پسر او واقع شده و در کتاب حسن الکبار
که معاویة و ابی موسی را گویند که در مقابل اکت و مکر با کتب کند و یکی از صحابه عجمیه است و اهل شافق
و شافق او را قال المؤمنین و کاتب و صحی و از صحابه کبارش میدانشند و مع بنی آیات و اماندیش و یکی
که دلالت کند بر لعن او میکند و در کتب خود پیمان نیامانند و از آیات و در آنکه لعن معاویة و جبه است
و کسی را در آن شب بزمیت یکی این آیه است الا لعنة الله علی القوم الظالمین هر معاویة عاصم
بود حق اینست رسول را و دیگر از ایاتی که دلالت بر لعن او میکند این آیه است و یقول الامم
هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین چه او مشرک بود
و کاذب بدعاوی امانت و خلافت و دیگر از ایاتی که شایده است بر لعن او این آیه است واطیعوا الله
واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر لعن او این آیه وافی بدایه الوالی الامر امیر المؤمنین
اوست با حقا و شیعه و با حقا و با صبی هر پادشاه و امیر که در دنیا بوده و بعد از این فدا بود اگر چه
کافر و فاسق و ظالم باشد و اولی الامر میدانند از برای او کفایت خلفای شمه و حویر و زید و امثال ایشان را
بپوشانند و بدانکه اولی الامر حضرت است بر اعد و بر رسول پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجب است
اطاعت اولی الامر نیز واجب باشد و کسی خلاف آن کند کافر و مستحق لعنت گردد و یقین کند و رسول
بظلم و طغیان و پادشاهان ظالم را رضی نمیشد و اگر چنانچه بظلم و طغیان را رضی نمود و چنانچه امرای طغیان
مثل فرعون و فرود و قوم ثمود و عاد و شداد و چنانچه در قرآن مجید ذکر ایشان شده بآن میا سعید بر این آیه
درست شد که بغیر از امیر المؤمنین و اولی الامر پس این آیه که مبر از او شسته و نوبت بخوبی بدایه الوالی الامر و یکی

نباشد و عویر که مخالفت آنحضرت کرده کافر باشد و مستحق تور بر آن رحمت است و ایضا حق تعالی فرموده
لذات ذوق الفزعون سو و عمل و صد عن السبیل و جای دیگر فرموده و اصل خود
فوتنه و ما همدی و بجز این دو آیه عویر بحیث دعوی کاذبی که در امامت و خلافت
مستحق عقوبت شده و در آنجا لطیفه دیگرست که حضرت رسالت نیا و افرموده که عویر فزعون
الامه و افرعون این است فاعلمه است و سایر این دو معنی مستحق فزع و افرعون است و آنچه از علم
و ستم از عویر مر نه ما ویر و بی امتیاز غیبه بحیث سید و صد و در تطهیر و طهارتین او رسید
افرعون بر آن است آن نیت بخیرت موسی علی نبیا و علیه سلام بعل نیا چنانچه شخصی از حضرت
امام زین العابدین رسید که در حال واری بن رسول الله فرموده و حال دارم که نمی آید از آن
و است که فرزند آن پسر سیکر و نذ و زمان انقوم و انذمت میفرمودند و ایاتی که دلالت
بر این او میکنند در قرآن مجید یار واقع شده و اگر کسی ذوق مطالعه آن داشته باشد در کتاب کاشف
الحق و دیگر کتب اصحاب رجوع نماید اما احادیث و روایاتی که دلالت بر این او میکنند اول آنکه
بجذب حدیث نبوی که کذاب لامتی و ان کذاب اشر و بهتان نیت بخیرت است این روایان
مؤید چنانچه ابن ابی حدید که از نقلی بلکه ضاله است روایت کند که چون عویر از عراق بیستام
برگشت بر بنبرش گفت پیغمبر خدا این گفته بود که زود باشد که بعد از من مرتب امر خلافت شوی و زود
زین حدیث است حدیث شامرا ائمه را که در من شامرا ائمه را که در روز دیگر ما بر بنبرش گفته کاذب می
داشت و بر آنجا نوشته بود که این کتاب است که امیر الفاسقین معلوم که صاحب وحی الهی است
نوشته آن خدای که در آنجا پیغمبری معوض ساخت و او چون امی بود و خواندن و نوشتن این نیت
ائمه را نمودن از خویشان او که چون بر او وحی نازل میشد من میباشم و او میباشم که در آنجا
پس در میان خدا و او مصلحت بود بغیر از من و دیگر از احادیثی که دلالت بر این او میکنند آنکه حضرت
رسالت نیا و افرعون من اعان علی قتل مر و مسلم و لو بطرف کل لعی اعدایوم العقیه مکه و با علی جسته
این من رحمة الله یعنی کسیکه اعانت و یاری نماید بر کشتن مسلمانان اگر چه جزو کلمه باشد ملاقات

خواهد کرد خدای تعالی را روز قیامت و در پیشانی او شش باشد که این از رحمت الهی نامیده است و
یک شخص را که در کشتن او عاقت نمایند یکس از رحمت الهی را سر نوشت خود پس بنویس بر پیشانی
معا و یاد این نوشته خواهد بود و دیگر او را چه میدی تواند بود حکایت در کتاب حسن الکبار از عیبه
میشا بوری روایت که مر ابی حمزه این جمله کاری بود بدید او ششم در روز ماه مبارک رمضان دیدم
که آنچه خبری میخورد ششم در تو آنرا گوئی نمی پسندم و در خبر نمی بسبب روز نه نبودن شش شرح بکر کرد
و گفت شاید چندین از رحمت الهی بایستد و میدم که روز و نماز من بحیث است و من مخلصم و زمان
بعد از شصت چهارم که قرار خود استم بود و در قوی که برودن از ششید علی الله علیه السلام بر پیشانی
چون بنزد او آمدم ششیدم پیش روی نهادم و گفت ملاحت تو امیر الفاسقین و انما بر تبه است
که ششم نفس و مال مبارک را در این چون بخارم رسیدم باز نادیده آمد که تو را میخواهد من ترسان و لرزان
چون مر او دید باز همان طریق پرسید که ششم نفس و مال و زن و فرزندش می که در روز از حضرت او چون نگاه
رسیدم باز مرا طلب نمود چون مر او دید نیز همان سخن عاده نمود که ششم نفس و مال و زن و فرزندش
و ایمان بگنبد و ششید را بدست من و او گفت با من نهادم بر دو بر روی گوید چنان کن انفعون مرا اینجا
برو که در میان سراپا می عشق بود و در آنجا سر در بسته بود در بار کوفه و در بر نماز است تران او و او را
بودند از پیر کامل و جوان ملکیت را مینا و در که در آن بزمن و در این چاه انداز و چون سندان مایه بودند پیر
سرا و در و بر گفت ای ره بسیا شقی شرم نداری که این جمیع از نماندان نبوت و رسالت اند
و فرمود ای قیامت جواب خدای مصلطفی و در قتی چون حسین علیهم السلام را پر خوابی با من از آن سخن بر خود
چنانچه شمشیر از دستم ششید او نهادم و گفت در امیر الفاسقین عاصی شدی من از خوف کار آن ترسیدن ترسیدم
ای عیبه خدای چون حال این باشد نماز روز و چه و بغیر از آنکه در چشم ابدا لآبدین باید بود چه علاج و دیگر از
اخبار و اعدای که دلالت بر این او میکنند حدیثی است که احمد ابن حنبل در سنن خود آورده
که حضرت رسول و افرعون و لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لما ضلقت اعداؤه یعنی اگر
جمع میشدند و مان بحیث علی ابن ابیطالب حق سبحانه و تعالی و در خرد خلق میکرد و سر بدوستی بود

فلج کشیدند بر زخم زخمی چشم جواب سوال و این بی بی است و این که دشمنان آنحضرت را دروغ
خوایند بود و دستمان او بر پشت او آنحضرت را دشمن بدتر و صلیب تر از شما بود و خود گفت که
آنحضرت را معویب و مجامید باغی کشید در این جنود و در حال محامات از یک کس در پنج طبقه و ظاهر کشید
و هیچ که غفلت از چشم چشم ایشان شده باشد زواران و در صورت پروردگار ندانند و از ایشان
و این بر این طلب حدیثی است که صدرا لایحه نوشتی این اصحابین یکی که از اهلای الطاهره است با شما خود
از شما آن فارسی نقل کرده که او گفت که از رسول خدا آتشید کم فرمود علی که علی ابن ابی طالب غایب
مولاکم فاجتوبه و کسیر که غایت خود و علم که فخر زنده و قائم الی الابد فخر زنده و اذان عالم فاجتوبه و اذان اکرم
فالیطوبه فاجتوبه کجستی و اگر موهب بر امتی غایت که فی علی الا انما برقی غایت یعنی بر شما است می است
که از حال علی ابن ابی طالب و فضل و کمال او قرب و منزلت او غافل نشوید بدیستی که او مولا و شما است بر این
که او را دوست و ارید و بزرگ شما است باید که تابع او شوید و انما برقی شما است باید که ملازم او باشید
و از او مسائل فرمایید و او است که شما را کس شد و پیرو جاست بهشت پس او را عزیز دارید و اگر شما را کس
و طلبد اجابت کنید چون شما را بچیزی و کاری راه نمائید و با کسی بر روی او نمائید و باید که او را دوست و ارید
دوستداری من و او را عزیز و مکرم و ارید بجز بزرگ است و عزت من و آنچه بر کس است شما را در شان علی گفته ام
الا با آنچه بود و کار من مرا از خود و غایت محطه بر هرگاه از رسول خدا چنین یعنی در شان آنحضرت واقع شده
باشد هر که کتمان او کند و مناسبت آنحضرت را بپوشاند بجزاری و تبری از چنین شخصی و بهشت و لعن کردن تابعان
او لازم **نظم** هر که محروم از سر فرمان بگذرد و در پان تخت چند بره و نیز از عادت و درو ایاتی که صریح است
بر این معویب و کتاب کامل بهایی آمده اند استید لکملین فرمودند من است علیا حدیثی و من استی حدیث
سبب و من استی حدیثی که بگفته علی خیر فرقی از آن حدیثی هر که است و شتم علی که بر حق است و است بوده است
سبب من که بگفته که خدی علی را سب کرده است و بر کس است حق سبحانه و تعالی نمائید از دست کردن خدا
او را بر چنینی و روی و در آتش و زخم در کتاب حسن الکلبا آمده که حضرت رسول و آله فرموده است
العن معویب و مروان و اولادها کما حال نوح و لا یلهوا الا فاجرا و غیر خودی و در جمیع این صحیح آورده

که حضرت

که حضرت پیغمبر روی اجار گفت یا عمارتک الله الی الخ یعنی ای عمار تو اینست که گفت تو را که در کلام
از دین بر گشته و بر کاه پیغمبر خدا کرده ای بلکه خوانند اینان که ایشان مستوجب لعن و لعن تو اینست
بود و طابق کلام آنحضرت نظام سید کانیات در واقع همین عمار در کتاب نظر مشاب شاه و کت
پناه بود و بر بر شهادت فایض است و روشی که او را در وقت بمیدان نمود گفت اول شخص تویم
پن یدی اهد عن جسد یعنی من اول کسی ام که در روز قیامت بخصومت خود شش منی معویب قدر است
تا هم کرد و پیش خدی تعالی و بدعا حال کسی که عارض او باشد و در آن روز عمار چه مار سال بود و
و کینف شده و مع بد اشیا عت و دلیری از او بظهور آمد که از جوانان شجاع بنا بد و این معصوم را کتر از
میدان **نظم** شیخ بدست من که چون افرازی غم زنی از اول مرد غازی با مرگ کند حرف لعنت
دم ساری چون خیمه من کند لبر با بازی و چون بدر بر شهادت فایض شد حضرت امیر **نظم** منین
فرمود که عمار یا سر را بهشت و جیب شد و قاتل او بهشت در روز خود خواهد بود و آنحضرت متوجه
او کردید و بر عمار نماز گذارد و بدست عمار چون خویش او را در خاک سپرد **نظم** خوش و می که بر بار
نازنین هر کس است چون بیاید مرد باری این چنین هر کس است چو شهید عشق را در کوی خود جا میاید با ناز
که به از زمین میرود کسی و چون خبر شهادت او بگردد است از معویب رسید جمعی از مشایخ آن روز با لعن
بر او کشیدند که از فرار کشته رسول خدا کرده که ما با شیم عمو عاص گفت آنکس که او را بگفت آه او را
گشته و آن طبقه ضاله این سخن را از او قبول نمود پس بنا بر این سخن و جنظ طیار را حضرت پد کانیات
گشته باشد و حکیم شافی گفت کوی ایشان از در کتاب حدیثی بنظر آورده **نظم** که شریفی نقل کرده
که گفت این سخن برونج قبول گفت عمار پس جاویست فاقبل او بداند طعن است این زمان گشته شد
چهار کس هم دل در دین در و رنج پاره کس هم همیش سر پهلندند خود و مغز ز سر پهلندند عمو
عاص این حدیث چون بشنید بجز از کس هیچ چاره ندید گفت لعن شما است چنین اگر صد را
بجز آرد و بچیزی زد که شسته استکاره پس علی بود فاعل عمار منیت بر ما ماستی رهن کار جگر را ضعیف
بشنیدند و در حق کار خود در این دیدند **نظم** در کتاب بخرا الفوا فی علو است که چون عدی ابراهیم

بعذر شما و حضرت امیر المؤمنین من بجز کلامی نرود معویة و معویة بر سپهر شامت از او بر سید
 پسران تو طریقت و طراف نام داشتند چنانچه عدی گفت با علی ابن کثیر که شد معویة غایب
 پسر اصطلاح با تو انصاف نوزید که پسران خود را با است و است و پسران تو را که است و
 عدی گفت که من با او انصاف نوزیدم که او سینه زد و بهر است خرامید و من در قید کی ام
نظم دور از حرم کوی تو مشر منده مانده ام مشر منده مانده ام که چنانچه مانده ام و نیز نامونی
 که از علمای الطبقه ضاله است و یکی از انصافین خود آورده که رسول خدا و حضرت مونس معوی
 لعن کرده روزی که از مدینه اول بار بیرون رفت و یوم العیر یعنی روزی که بکجک بدر فرستاد و
 احد و روز اضراب و روزی که بدی را منع کرد که بجز خود رسد و بصلح قرار شد و دو غطفان بود
 عقیقه و امام حسن روزی این حضرت مصلح را بر معویة شمر و دو یک از اخبار یکدیگر است بر آنکه معوی
 ملعون ازل و ابد است آنکه صاحب مصاحف که از اهل سنت است روایت نموده که روزی حضرت
 رسول تو از فرموده قطع علیست که بجز من اهل النار یعنی مردی همان ساعت پیدا خواهد شد که از این
 دو فرج باشد و بعد از معویة پیدا شد و در کتاب اخبار اهل ایمان از عبد الله بن مسعود روایت
 نزد حضرت رسول نشسته بود که آنحضرت فرمود که هر کس اول از این راه آید بر ملافت است و
 من هر دو و چون آنحضرت این سخن گفت من ترسیدم که میباید آنکس بدین باشد از چه آنکه
 و یکی که از خانه بیرون میآید هر بد مردم بر خود را بر دست هر که که نزد رسول آید تا که معویة پدید
 در باب پیش حضرت عقیقه بود که گفت میش که پدر را پسر بهتر از دیگران شناسد و نیز در کتاب
 از ابن مسعود روایت که حضرت رسول و از فرموده که لکن شتی آفرید الذین یؤمنون به جزیرا
 و آنست این دین بخیا تمیازند و در کتاب مصاحف ذکر شده که پیغمبر خدا فرمودند بیوت معویة علی بن ابی طالب
 یعنی فایده معویة بدین وقت من و کتبت که هر که بدین دولت آنحضرت من و کافر خواهد
 مرد و کافر سزاوار لعن است و دیگر اصحاب حسن بهی که از او شنیدند اهل سنت و در کتاب
 الصحاب روایت نموده که روزی حضرت رسول بر من خطبه خواند و در آن آناس معویة بر کتبت و کتبت

ابوحنان را

ابوحنان را که فرمود از من بیرون فرستاد و چون چشم مبارک آنحضرت بر ایشان افتاد فرمود لعن اعداء
 العقاید و المعنیه و اول المعنی من معویة می الاسته و بر او ای معویة دست بزید که در شهر تصدیر معنی آنکه
 لعن و دوری از رحمت الهی بگشتند کوشیده شده با دو و ای بر است من از معویة که ذی الاست است یعنی
 صاحب کفل بزرگ و در کتاب کامل ذکر شده که این لفظ از برای شخصی گویند که مال مردمان را بخیانت
 کند و صاحبش مذمومند و نیت و افسوس و این اصحابش نداشتند باشد و نیز معنی و آن کتاب از ام سلمه
 روایت است که در روزی رسول خدا و آنست بود ابوحنان بگذاشت بر شتر سواره معویة همایشان شتر دست
 و برادر معویة شتر امیرانده این با پویه عکس سر و در شمال از عبد الله بن مسعود روایت نموده که راست شتر بزید
 بود بهر تقدیر حضرت رسول فرمود لعن اعداء العقاید الاربک و السابق و دوری از رحمت الهی بگشتند و بار
 در آنده با دو و در کتاب اوضاع الابرار ذکر شده که ابوحنان سیدین هزار پست و در جویست لکری که شتر بود
 فرمود که بار خدا چون شتر کعشر لا یوی کمال من میت لیکن تو بهر جوی از آن شتر او را بر لعن بگشتند و
 کتاب فضایل الصحابه آمده که حضرت رسول تو را در روز آمد و نماز صبح ابوحنان را لعن کرد و حضرت علی
 در مشورت نماز معویة نیز فرموده را لعنت کرد **نظم** هزاران رحمت حق بر کسی بود که اینها را لعنت میکند
 یاد و کرد از وجود او بر لعن و کفر معویة نیز است که در کتاب کاشف الحجب وارد شده که سید رسول فرمودند
 من اخلف اهل المدینه اخاف ظلمه ضعیفه اعداء و غضبه الی یوم القیمه لا یقبل احد من صفاء ولا عدلا یعنی
 که ترسانند اهل مدینه و سکنه انکسکان طلبه را ترسانند که از روی ظلم و ستم باشد و راست لعنت و دوری
 الهی و غضب و سخن جبار حق و مشقت تحقیق و قبول نمیکند حضرت عزت جل ذکره آن شخص فرموده و بار است
 و پیشانی را و ندیدیم سید و قربانی را و معویة نیز فرموده و پیشانی را طاقه فاسق و کافر را بدین طریقه است
 که بنیاست او از اهل مدینه ستم ستمند و ستم ستمی از انلعون می رسیدند که ام سلمه رضی الله عنها
 با آنکه کین گفت بذات صفا یعنی این پستی است که عیان مگر ای است و موجب رو سیامیت است از کس
 و خوف بر سر خود مگر این بی ستم گفت برو و پست کن و دور از حضرت و او بیعت از کس که میباید
 اگر کامل کند لعن رسد و چنانچه عاری که **نظم** کسی که در پیش تو آنکست آید در وقت من بر تو نرسد

این درین شب فرموده رویشی باشد ز نماز که تو راستی و پاک نباشد از کعبههای محمد و انجیز قهار حجت
و بهشت و دروغ خبیکی گوید هر حضرت و اعتباری ندارد و بعد از فوت و یکبار کسی زنده میماند و چون
او نصیحت را با تمام رسانید محو کفایت ذاکت را فی با استای یعنی برای او اتفاقا و من است ای پدر شرفی مبر
من تو خاطر جمع و اگر که مرا نبر عقیده و اتفاقا و است و تلافی و تدارک آنچه تو نخواستی کرد من خواهم
کرد و محو یقینت و فرود آستی نگردد یعنی که گناه تمام منی است عظیمه یا عجز و بی عجز بحسب غاویه غاصیه
یا زرد و وبال او بر ابروی کشتند و عذاب همه عذاب و عذاب او ز سید علی سید که از این است در روز
و وبال و طغیان و عصیان با او میخواند بر ابروی که بگردد زیادتی نمود با یکدیگر و عثمان است که این درخت
ظلم و ستم را ایشان نشانند و او بر خود و بعد از او خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن تر چیدند و اولی
ناصر دین بی ایمان نیز از او بهره و میسر و زرد و در کتاب بعضی از ایمان معلوم است که چون عثمان با یاد
نشت ابو سفیان نزد وی رفت و در آنوقت گفت که ای ابن کعب امید میدارم که ملت با ما با باز
و بعد از آن گفت که ای بنی امیه بجزید ملت الممال را چنانچه شتر گویا بر سر را نیز خود بدانید که گرفت
و زود و زح و چون ابو سفیان از پیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین با او برخورد و ابو سفیان گفت
گفت گوئی ای انحضرت فرمودم فرزند رسول خدا حسین بن علی پس دست آن سبب رسول اکرم
و بر بقیع رسیدند حضرت امام حسین فرمود که این اتفاق است ابو سفیان با او از بندگش ای جوان
پوستیکه که شما از برای آن با جاکت میکردید امروز در دست ما است مطلب ابو سفیان کنار بود که
با رسول خدا جاکت کرد و ملکت از ما گرفت و امروز ملکت در دست ما است و استخوانهای او زمین شد
یعنی غرض حضرت رسول ملکت بود و ریاست در زبانت و نبوت امام حسین از او الصن بوده از او جدا
شده و بعد نیز با گرفتند و نیز در آن کتاب آمده که روزی ابو سفیان در مسجد رسول و از نشسته بود و
امیر المؤمنین در آنجا حاضر بود ابو سفیان علیه اللعنه علم حسود و انحراف نداشت چون ما ذون شروع
باذان کرد و گفت استهدان محمد رسول الله ابو سفیان گفت در اینجا کسی هست که از او احترام باید کرد
ز ابو سفیان گفت حسرت با محمد را بگریزد و ملاحظه نما سید که نام خود را گمانا و حضرت امیر المؤمنین

فرمود حسرت با تو را ای ابو سفیان فدای اعلی نام محمد را بجائی نمانده که در مرفعنا لک ذکر است
ابو سفیان گفت حسرت با تو کسی را که گفت اینجا کسی نیست که از او احترام نگذرد و ابل سر و اسب ذکر کرد
انکه سعید بن مسهر نام او بود پدرش در بعثت حضرت رسول مشرک بودند و اسلام ظاهر ایشان بیخ
پیش خود که حضرت رسول از دنیا رحلت نمود و بسبب اسلامشان آن بود که چون معاویه بنی امیه حضرت
رسالت پناه را آوردند که حضرت که خطبه در او از واجبه آنکه چون همیشه استخفاف مشرک نمیدادند حضرت
رسول که او را امر قبول او نماید از مکر کجاست و پدرش در مکر ماند و بعد از شرح ابو سفیان از سر است ایمان آورد
و معاویه آن اسلام بدر مطلق شد با نوشت که از زمین خود بدین محمد نقل نمودی و بر بافت من را که پیر
نیامدی و در میان عرب بار بار گویدی که مردمان خود هستند گفت که این ضرب از لانت و عجزی کبر است و پدر
را سر زنده شمانوش و علامتها نموده بود و چون خبر رسید کائنات رسید حکم نمود که سبک معاویه را دور
که بر سبک شد چون این خبر باور رسید بگرگت و از سر سرع و از سر سرع پس این بود و خود را با عباس
بدست و پای او افتاده اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت رفته شامش نمود و از سر
از سر قتل او در گذشت و باز با سعید عباس کاتب رسالت شد و در بعضی نسخ مذکور است که او
کاتب صدقات نمودند و این که از اهل سنت او را کاتب و صحی میدانند خلاف و کذب است و او را
این مرتبه در روزگاه انحضرت نبود که کاتب و پیش سازند و بر تقدیری که او کاتب و صحی باشد او را در
فضیلتی است از برای آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که آنجا کاتبان و صحی این لفظ
سراج بود که مرتد شد چون بجاکش کرد مذغاک او را قبول نکرد و این هر دو از نکات علمائند و چه بدی در
جمع بین الصحیحین ذکر نموده که پیش از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده و مذکور است که در آن شام
پد مقداریه نزل یافته است و کاتبان و صحی چهار نفر بودند چونست که معاویه را کاتب و صحی میکونید پس
کاتب و صحی بودن با بقای ایمان پندیده است و ای ناصبی بدین که معاویه را فعال المؤمنین میدانند
بجمله آنکه معاویه بسبب و حشر ابو سفیان یکی از زنان رسول بود و معلوم است که پیغمبر نیز زن بود پس زن
انحضرت همه فعال المؤمنین و از زنده مثل محمد بنی کبر بر او در عالم شید بود و بعد از عمر بر او حقه بود و پدران

و پدران ایشان با تعلق آن اخص شایسته رسول خدا بودند چنانچه ایشان را خال المؤمنین میگویند و خال
اگر خال باشد از طایفه خویشی خالی عاریت بلکه بر خنسار دین خال عاریت کا قال امیر المؤمنین **ع**
اقارب کا العقارب فی اذنا و لا یختر عبم ابو خال فکلمکم کون لعنتم من ذم خال من الجنه
خال چه کسی که شایسته علی علیه السلام در کتاب حدیقه فرموده **ع** ای پسرند اگر خال من است
دوستی و یار من است و نوشت آن خلی زهر رسول بر خطش بهر جهت باریت و ای پسر
خال مؤمنین و کاتب و حی بودن به نفع رساند بکنی که بر طایفه خویشی و امام مطلق اسد الخال است
المؤمنین علی بن اخطاب مخرج کند و با حضرت فاطمه و سائر اهل خانه که بسیار از عوام
الناس اورنگت و شبانه اندازد و بواسطه این حرکت ناپسندیده الوب بسیاری از صحابه رسول خدا
و چندین هزار نفر از طرفین کشته شده و در بعضی نسخ مذکور است که چهل هزار کس از لشکر حضرت
امیر المؤمنین بدرجه شهادت فائز شدند و از ابتدای مقاتله و مجادله اشهای آن که میگذرد
ماه بود هشتاد و دو جنگ با امیر المؤمنین که در هر خود را مسلمان میدادند بلکه شمشیر شتاب
داشت که با عتقاد خود و طلب خون عثمان فی ایمان میکرد و اهل سنت هم او را شتاب میدادند و یکدیگر
مجتهد بود و مجتهد کرد و اجتهاد خود و محبوب رفته باشد صد ثواب داشته باشد و اگر خطا کند ثواب
خدا حشرش با محویر کند مهربانی ازین راه بکار نیاید که هشتاد و دو جنگ با امام زمان کند و در اجتهاد
نام کند و ثواب هم از برای او قرار دهند لیکن که محویر از این ثواب بکینه بدستان حجاب
خود خواهد بود **ع** اگر کفانی در او محویرش و اندر راه پست زانویش **ع** شیخی در پاریس
یکی از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معاویه و حرب ابوالامیر المؤمنین مذکور شد از قاضی و خطی که
که هر دو از عصبان اهل سنت بودند آن پادشاه رسید که چه میگوید و چگونه میگویی که معاویه با ابوال
المؤمنین روی نمود و گفت شد او چه بود و خطا کرد و با توین او را حرجی نیست آن پادشاه میفرمود که ای
خطا و با خطا هشتاد و دو بار خطای ما در خطا و جملین بهمان تمام شد و از جمیع افعال و اعمال معاویه
هیچ تر و زشت تر آن بود که با وجود ایمانی که حق سبحانه و تعالی در شان حضرت امیر المؤمنین **ع**

در مصحح کتب کثیره از دانشمندان اهل بیت

و تو که او نازل ما شتی چنانچه مولانا حسن کاشانی گفته **ع** هر کجا در حجستان خدا را ایستاد از
کمال الخلف و جنت خاصه در شان شهادت و رسول خود را بر او فرود که از آن حضرت و دعای او دور
میباشد استعاش جوید و اما میگوید که در حق او از رسول خدا واقع شده با برادرش او رسول با
قرب و منزلت و فضل و کمال او که آن ملعون مرد و دو مخلوق مجسمه شیده و دیده بود که در آن
که بر مبرزه استعاش حضرت است حضرت حسنین میگوید باشند و ما ز یاد آن امر میفرمود و بر کتف
ان زبر و سیات میبوی **ع** بی و بس کاشانی بنام حضرت حق اول میراند سیه در او ورق و بعمال
و حکام بلاد خود نوشت که خطیاب بالای منبر است حضرت نمایند چنانکه در مجالس المؤمنین آمده
که درستی که محویر بگوید آمد و جمعی از مردم بجا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در هر مجلس او در
آمد و صحبتان با موغان العبدی نیز از آنجا بود چون نظر محویر باو همشاکت گفت بجز قسم که
نیچو قسم که تو را بجهنم نام بر ریس محویر گفت اگر تو را طایفه سیدانی بر منبر رو علی را است
متوجه میگردیده بر منبر رفت و گفت از پیش کسی میاید که شتر خود را مقدم ساخته و نیز خود را
داشت و در امر کرده که علی بن اخطاب را است که من او را لعنت میدادند لعنه اهل مسجد باو
بلند آید لعنت شد آنجا که صغیر نزد محویر رفت و او را از کتف بر کتف بود اجبار نمود محویر گفت
واحد که تو بان عمارت لعن بر او تصد نمودی بودی بکار دیگر ترا باید رفت و تصریح لعن علی کرد
بر کتف و بر منبر آمد و گفت محویر امر کرده که نام من را علی بن اخطاب گویم انک من لعنت
ان کس را لعن علی بن اخطاب کند حاضران سجده میکردند و او را بلند آید لعنت شد چون محویر
چیز در شاد او از کوفه اخرج نمود و نیز روزی محویر پی پی را گفت که بر منبر رو علی را نام من را
اشخص بر بالای منبر رفت که گفت امر فی محویر ان لعن علی بن اخطاب یعنی امری که کرد مرا
محویر لعن کن بر او لعن و دوری از رحمت پروردگار بر او باد و از استماع این محویر خشمناک شد
خطیب را خال کرد و در بعضی روایات وارد است که تحصیل نزد محویر رفت و مال بسیار از او
گرفت محویر باو گفت برو بر بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر بالای منبر آن کلام را گفت و لعنه

معه کفایت که محقق احوال بسیار ازین گرفت و مراد از بیان حجج معین بود و در تاریخ تبریزی مذکور است
که زین العابدین بن ابي طالب بنزه معویده و محمد بن مسلم از یزیدین که سال شهادت حضرت امیرالمؤمنین
بود و چون آنحضرت از منسحق او مطلع شد بکبریت و کلامی که در اسخالی بر زبان فرخنده در آورد
تجدید آن بخت شعر است بر او که خورد و غصه غصه روزی که کشی زو شمنان ریخ و الم و ذکر
و بدو ت ایقان بستم و در جمل کنز اعانت هر دم دور کتاب انوار البدر یا در شمس حاجت حق
اعمال شده که در دست میرزا صدیق پدین و جفغان حضرت امیرالمؤمنین است آنست که چون حی
منزله او را بنویسید حضرت امیرالمؤمنین آن سال را عام هسنه نام بردند و از این سبب
و شمنان آنحضرت را الهامت میگویند و در کتاب اصول الفی ذکر شده که بعد از آنکه از او شنیدند
ان طبقه گاه است در کتاب خود آورده که روزی حضرت معویده که سال چهل از هجرت بود عا
اسنه خوانند و روزی صاحب حضرت امام حسن با معویده غایب عام الجماعه خوانند از آن جهت
که ناچندان بدین را اهل سنت و جماعت خوانند و در کتاب طالعیت آمده که در وقت که سر
حضرت امام حسن را زنی زید آورده اند و در کتاب آنحضرت را آورده اند که در آمدی میوموم
بدرستی و در کتب ابرار مذکور است که در زمان خلفای نبوی امیرالمؤمنین را طلبی است و آنرا
کردی کتابی با او میدادند که مشتمل بود بر بیت و طعن امیرالمؤمنین و اهل بیت ظاهرین که این را او
العمل سازه و در مبارزه محافل ذکر آن کند و آن کتاب را با خلفا تعلیم دهند و هر که نام علی بر زبان
جاری سازد یا طغی را علی نام کنند زبانش قطع کنند تا آنکه گویند در زمان عبد الملک در زمان
یکی از خلفا در مسجد دمشق و عند کفایت ناگاه در آسمانی مقال شد از فضایل علی بر زبان جاری
عبد الملک ملکه کرد که زبانش بریدند و گفت و آنچه هنوز مردم علی را فراموش کرده اند
و در آن کتب مذکور است که سبب حضرت امیرالمؤمنین هشتاد سال در میان مردم عالم استوار
داشت تا آنکه عبد العزیز که از خلفای نبوی است بر آن رسم بدو آن آیین زشت را بر
ساحت چنانکه در رو شده الصفا مذکور است که یکی از اطباء یهودی در محفل که اعیان و اشراف نجیب

داکتر و معارف تمام حاضر بود و بتقدم عمر عبد العزیز در او امانت بکار می نمود و عمر عبد العزیز گفت
این مرد مسلح است چه در است نباید که ما شکی نماند و شما کافر بودید گفت پس چگونه پیوسته شما را فرستاد
عمر گفت که او یکی از عظامای امت احمد است طلب گفت پس چرا لعن او میکنید مدعی روی بجا نشان بگفتن
آورده گفت چرا جواب او اینست که منید و بیگناست و منم گشته سر با زبانه است مدعی انفاق است و
بایشان گفت که افاضت بیاورید می توان علی بن ابي طالب را که داماد رسول خدا باشد با آن فصل و کمال
در دنیا بر سب کردن و در حقیقت افاضت بهتر از همه خواهد است شعر از تو که افاضت آید در وجود یک
عزیز در کعبه و در سجده و مکر فرمود که دیگر بجایک پنهان نباشد است حضرت امیرالمؤمنین من کشاید و
او را با نجایمیه حشاش بسیار است تا تجدید کار او را مومن الی شرم چون میبگشاید مشهور است که شمشیر
نزد عمر عبد العزیز حکایت کرد که امیرالمؤمنین زید با ما پیوستن کرد و چنان گفت بفرمود تا او را بر کتف
و بدست خود مپست تا زبانه بر او زده و در آن رخ چسب آید که منع نمودن عمر عبد العزیز خطاب را ازین طعن
حضرت امیرالمؤمنین در سینه نه بجزی بود رو است که حضرت امیرالمؤمنین در عین آن حال از او
فنا بجهت الماوی بخت نمود بجهت امام حسن که چنان مکن که مردم را معلوم کرد که در حق من کجاست
که از این امر بیخوفت و اولاد و خلفا آنحضرت بوجه فرموده عمل نموده و در شب آنحضرت را مدفون گشتند
و موضع قبر مبارک را باز بنامان نمودند که اعدا بر آن اطلاع نیابند و تا زمان حکومت مروان است
غیر از آنکه معصومین علیه السلام جنگید و هفت بود و بجهت بی برون بدان مقدمه مظهر و شمشیر نور آن شد که
روزی مروان در آنحوالی شکار میکرد و اموی چند از پسران با آن مکان بر پشت آن پناه بردند و چند روز
شکاری و سگان تازی را بر ایشان سر او نداناد استماع نموده و در بعضی مکان شرفیت نیارند
مروان ملعون ازین شایده بضرورت متعجب و متفکر شده از خضاری و ندای خود استشار این سرفرو بعد از
مراسم شخص و تجسس می گفت که از پسران و اعدا و ما با ما رسید که حیدر امیرالمؤمنین حیدر در
مقام مدفون است و دیگر از کرد و از زشت معویده آنچه حیده بنت اشعث را فرغش قدری نظر از خجرت او فرستاد
تا حضرت امام حسن را زهر داده و بدان سبب آنحضرت از او را فرما بسری القبا کمال نمود و زید پس بدست

عقل و مضمون یعنی باین نوع حکم که شدت و کثرت و تبدیل را در مذهب یا در چون مردم مشرک کشیدند
کوفی را طلبید و پرسید که بهای شتر تو چند است گفت این مبلغ معوی به مضاعت آن با و او که گفت
با علی بود که با صد نیز کس که ناقه را از جنل شمسند با تو جنک و قمار جو آب کرد و فی الحقیقه اگر اهل شام
ناقه از بل و بدی از جنل و حق از باطل و خیر از شر و ما در از فرق و است می زد می کردند با حضرت امیرالمؤمنین
در مقام ناراحت و بد حال حضورت و حال می نمود پس با حال کجی که فرمای روز قیامت آنحضرت
حضرت ایشان باشد قال امیرالمؤمنین **عوی** خول ثمویل ثمویل لمن بلقی الاله العظلی فویل ثمویل ثمویل
بما عدا طاعتی و مرید طاعتی **شعر** ای وای بر آنکه چون رسد روز جزا با ظلم من آید بیکر امانت ای بر آنکه
کنند حق را فرمان من انکار کنند در همه جا و آن منافق بدین در نظر اهل خلافه نوعی با هم است و سستی
بود که تکلیف بر ایاری آن بنوه که در مجلس او گفت که نماید و او را کسی خوب می خواند فوجی طایفه از مردم
مصر عزم ملاقات او کرده و عزم حاصل که عالم ایشان بود و اجتهاد را امر کرد که چون معوی رسید بروی
بمخافت سلام کند اما در چشم او بزرگ نما شد و چون حضرت و خول کعبت سرای معوی را می شنید
و او را رعایت همانست و ملاقات دیده سر رسید که گفت سلام علیک یا رسول الله و چون
مجلس معوی بیرون آمدند عزم ایشان گفت لعنت خدای بر شما باد من که عمر بگذراند بر معاو
سلام کند اما از شما حسابی که هر دو شما برالت و نبوت بر اسلام گردید بی مثل شما است که راه را میجو
رسول بر پیروی چنانچه که بعنایات و شهادت و عوی شاکند و در مدت بیست و سال ایام خلافت تمام
امیرالمؤمنینم اهد حال شیعیان و حواریان حضرت امیرالمؤمنین یعنی آنی که شد که در زبان رایاری شرح
آنست و زکوش را تاب نشین آن چندین هزار کس را بهمت محبت دوستی اهل کشته شد تا بدین
و شیعیان هر رسد و قطع و قطع و زید و اولاد استید المصلین بوجهی که شید که موقوف آن تصور شد
و بعد از ایشان مغانی بی عیاس نیز بی روی و متابعت بی امیر نمودند که اگر کجیب ظاهر دوستی و محبت با
حضرت خاتم النبیین نمودند و خدا کانی و امی باین عیسی می گفتند اما باطن آنچنانکه عدوت قولی تمام
و سنگدل و روی سیاهی دنیا و آخرت بود بل آورد و از نظم دستم چندی فوت و فرود گذشت کردند چنانکه

الکلی

و کتاب مینج الفاضلین امده که اول کس که فرمود که در خطبه و منقبت مغانی شده در سنابر و مساجد
منصور و دولتی بود که وضع این بدعت منوره و جمیع اهل بیت معترف شدند که در زمان آنحضرت
رسول تحلیف پس خطبه و مغانی ایشان غلبه نمودند و در زمان تحلیف از صحابه و تابعین و زواری
بنی مروان و زواری سلطنت بنی العباس و منصور و زین العابدین و وضع نمود که با علوی و مساوت
که آنهم مساوت و مساوت و عدوت و اوست و می گفتند بعد از اتمام از برای آنکه بنیام باطنی
بنی هاشم و مساوت را و آنهم نمودم عدی را که در خطبه مناهب ایشان را ذکر کنند با آنکه ایشان بنی
و جنس ترین طوائف عربند و عمل بنی هاشمی و بدین معوی بود و شرح طبعی بدین جناب است و آن
و خیانت نقش او را چگونه بیان توان کرد که یکی از کارگشته که بر نیت سستی سیئات معوی
و حاکم کرده است که از بدیهای او یکی بر نیت پیدا است و آنچه بر نیت پیدا با حضرت امام بن
کرد است و افعال معوی و تهید مقدمات او بود و او مردم را بظلم بر او و حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و لیساحت چنانچه حکم شانی رحمة الله که **شعر** هیچ ناورده در
سپاد مصطفی را و در لغت رایا و راه از مردم و شرم بر سبده محمد و چنان شرح یافته است هر که را از معوی
بگردد زشت نزد ائمه و زخ و پلشت آدمی چون بدو دست از ضعیف هر چه خواهی کن کن
شکت و اهل بیت و حشر عان بدعت مباحی که از معوی و بنی امیرالمؤمنین رسیده خواهد در میان خون
باشد و خواه ناسرانی که با امیرالمؤمنین می گفتند و خواه ظلم و ستمی که با وزیر فاطمه تسبیح نمودند
و اگر گریه و کرب و در شتر ایشان ثبت است هیچکدام معوی با حق و طعن معوی و بنی امیرالمؤمنین
و نقصان مرتبه و منزلت ایشان نمی شود و ندوفاشاک ایشان را از دایره اسلام و ایمان خارج
و عاقلان اندند بلکه اگر کسی از اینها را با حق و لغزین یاد کند رضا و فتوی قبل او میدهند و این
بنابر آنست که اگر نفعی اسلام این جماعت کند منافات با صلح مذنب و ملت ایشان خواهد داشت
که آن ثابت شدن خلافت و امامت است در بدنبال ایشان بر حقیقت و اجماع اگر چه یک کس باشد
و هر یک از معوی و پرند و مردم و در روز اول از ایشان زیاد و از ابوبکر و عمر و عثمان است

کردن از جنبت کم و در روز اول با بی کجها کس با عتقا و اهل زیاده و حیت کردند آن دو تا به پیش
اولی اند و امار و زاول امارت معویه بنیزد و مروان کل اهل شام سعت کردند و اگر اینها اتمام یافتند
لازم آید که اینها نیز اتمام نباشند و لهذا معویه را کاجی خال المؤمنین در کاجی کاست و حی و از
مخاطب کبارش شیارند و از برای برین نیز فضایل چند ترشیده اند و در این خال میسند
چنانچه حکیم شافعی اشاره بآن کرده **شعر** من ازین ابن خال پزارم کم پذیرم و راز از هر کس
تو کوئی پذیرم پس این است عمر و عاص پس پذیرم است بر کرا عمر و عاص باشد بر با پذیرم پذیرم
میرم بحتی عذاب نپذیرم است بدره بد فعال و بد وین است لعنت و او کبر بر آن کس بود که او را کسند
پرسیکی با و دورستی که از نیکاره و بخار و کجست لایحی عاجز و عاقل آید میس که بنیاد ایشان مجتهد
بودند و خطا کردند نیکت ثواب خواهند داشت و در کسائل و قوی انکروه منار را ازین قرار قیام
باید کرد و در کتاب تمول الحی آمده که در غزوی و در شیره خود و امام فخر رازی در شیرین عید الله الواسطی در
خود رویت نموده اند که در صحیفن از شکر معویه مروی میسند آمد بجای رجز خود هم ستان و نوا
مولای مؤمنان بیدارست او پیرون آمده و گفت یا اخ العرب میسند آن که بنا محلی کم گفت
انحضرت فرمود که و الله منم در خلافت من اختلاف نموند و خدا که زود بود که بداند در وقت نزع کعبه
نموده اند و باز زود بود که بداند در روز قیامت و محرابی محشر بطلان عقیده خود را و دستگیر نبرد
از امامت من از نیشان نوال خواهد کرد و چون انبار ز شامی این کلام را از انحضرت استماع نمود
گفت تا امروز لعین این ندانسته بودم امروز از ان عتقا و فاسد در گذشتم و تو بگویم و یا المؤمنین
از تعقیب من در گذر و ان عاقبت محمود و محترم است مولای مؤمنان آمده و در آن جنگ انحضرت رسیده
و مدت جنگ و جدال حضرت امیر المؤمنین با معویه بنیز نمای تا ویر سجد و ماکه شید و لشکر حضرت
امیر المؤمنین نمودند و بر آن کس بودند و عسکر کثرت از معویه چهار صد هزار کس و در آن مدت مشاه
بزرگ کس شده بود و مدت پزار از شکر مولای مؤمنان بدرجه شهادت فائز شده بودند
و چنانچه هزاران شکر کثرت از شکرش و منافقان تا ویر از منزل و ما و ای ساحتی بودند و در شبی که از

بلایه المحریر سی و شش کس از طرفین کشته شده بودند و در نیش مالکت شمر شرف بر شمشیر
بود که عمر و عاص ملعون مگر کرده و معصفا بر سر نیزه کردند و چون لشکر حضرت امیر المؤمنین از راه
دوازده هزار کس از لشکر حضرت جدا شده بخدمت انحضرت آمد گفتند که قوم معویه را
بکتاب خدا بخواند لعنت بر ما که مالکت انحضرت است انحرار به و مجاوله کشته و الا تو را کفر بدست
و ثمن میسندیم ناچار انحضرت مالکت را از جنگ باز کرد و ایند و قرار بگلیمن نمود و مولوی
اشاره بدین نموده **شعر** صحیفن مالکس او باور مکن خویش با و بسهم سر و هم بر کن رسا
حضرت آورد و بهر وضو و اندر اندازد تو را و در قوجو و نیز عمر و عاص در کس کین چنان مری با بو
موسی اشعری زد که قبل ازین و گران شده و دوم باره که حضرت امیر المؤمنین در تیه جدال
و قال یا معاویه انما بغضت ابن لبسم را می شربت شهادت حشیده و در کتاب عید الله
از عمار یاسر روایت در حدیثی که در آن طولی وارد خلاصه آن آنکه در کس بجاکم نزد امیر المؤمنین
آمدند و یکی از آن دو کس بجاکم انحضرت را می شد و بدعی انحضرت بصورت سکت شد و باز نید
آن بصورت اصلی معاویت نموده من انحضرت کفتم ای مولای من هر گاه خدی تعالی تو را چنین
قدر و منزلت عنایت فرموده تو را در جنگ معویه پس بید چه حجت است ای شکر که است امام فرمود
ای عمار خدی تعالی مرا انفرسز کرده که چنانکه با کفار و ماکهین و مار قین و ما طین و بجای
که اگر خابسم در از کتم این دست کو تا و خود را در این پیمان دور و در از و نیز نم سینه معویه
در شام و بکنم شارب او را بر آیت قادریم پس انحضرت دست مبارک در از کرد و باز پرسید
در دست انحضرت موی بسیار بود از شارب معویه و بعد از مدتی خبر بار سید که در همان
روزی که امام دست مبارک را از کوفه بجانب شام در از کرده بود معویه از بالای شمشیر افتاد
از بهوش رفت و چون بهوش آمد موی بسیار از شارب او کنده شده بود و نیز در آن کتاب
در حدیثی که در آن طولی وارد از عمار بن عبید الله انصاری روایت که بعد از آنکه یکی از اهل
نفاق بدعی حضرت امیر المؤمنین منخ کردید کفتم یا امیر المؤمنین هر گاه تو را در گاه الهی از نیش

و منزهت و پرستند خورند بگر با تو حرم بکیند رفیع او بکن پس آنحضرت دست مبارک را بجا
هوا دراز نمود پس دیدیم معویه را در دست مبارک آنحضرت و فرمود این است ان معونی که نماز
و بعد از آن نشست و که ما بندگان حرم خدیجه سبقت میکشیم که گفت که با ما در خدیجه تعالی تحمل میکنیم
پس معویه را بکافش گذاشت و نعلون خاست شد از نظر ما و بعد از مدتی خبر ما رسید که معویه را
در شام اندوی کجشش بر بودند و بعد از استخار با زاور و نذ و از بوشش رفته بود و چون به پیش آمد
گفت که دستم که گرفت مرا علی ابن ایطالب بدست خود در این ساعت و بجز مبارکت **حکایت**
در مجلسی که جنگ صفین روی نمود و آن مجارید و قاتله امتد او بهم رسانید شبی در مجلس معویه ذکر او است
و مناصب مولای مومنان در میان آمد و برکت از ستانجان و انبیا نعلون کوفی ایچو معویه بر
و بزرگی آنحضرت و او شد شد از تضایل و مناصب انور و سپان نمودند تا آنکه نوبت بهر و عاصی
اصلا رسید و لویز زیاد بر و دیگران اوصاف حمیده و مناصب حمیده آنحضرت در میان نمودند
ای معویه که در مروت سرور مومنان نبوغیت که با آنکه هر روز با او محاربه است که گفتیم
اگر چنانچه نبوغیت آنحضرت روی صلواتی افعال زشت و اعمال باخوشش را اظهار کرده از آن
و استپی با نرسد و متوجه حضورت و عذوت مانوش و برتر با تو بجز دست او رویم تا بر تو موقوف
و گرم و بر کوار ای او ظاهر کرد و معویه گفت که هر چه در انصاف او پیمان نمودی آنکیت از نکال از فضائل
او در انبیا بود و مناصب انصاف نموده برقع بروی خود انداخته که گوی ایشان زشت است
و مضرش کمال ایشان بسم رساند و برده و شتر و ار شده روانه شکر حضرت امیر المومنین شدند
تا بدرسیم و بارگاه آنحضرت رسیدند و از شران بر زاده پسکی از تمام باگاه آنحضرت عرض نمودند
که بجز دست مومنان و چوای اهل جهان رفته عرض دار که دو اعترافی آمده و حضرت بسیار بوسی
و آمدن مجلس برین نشان دارند و ایشان را حرف تمامیت که در خلوت باید عرض نمایند چون آن
بخدمت آنحضرت آمده طلب ایشان را پان نمود مالکت است و جمیع از موالیان حاضر بودند از آن
اهل مجلس آنحضرت انصاف نمود و چون مجلس از غیر خالی کردید معویه عزم و عاصی را گفت
شدند

برقع از روی برو اشکند و بر قدام آن سرور افتادند مولای مومنان با ایشان تعلق و پیوستگی
بسیار نموده ساعتی در ملازمت و خدمت آنحضرت قرار گرفتند و بگردار زشت خود
و اعتراف نمودند و بعد از آن حضرت انصاف کرده لب که گفت از خود با کشتند و بعد از آن
مالکت است و همچنان انزور و افضل خدیجه شدند امیر المومنین مسمی نموده با ایشان گفت آیا این دو
اعترافی را شناسید گفتند که فرمود که معویه و عاصی بودند چون مالکت این سخن را استماع نمود
انگشت نداشت و حسرت بدندان کزیده که کاشکی من مطلع میشدم تا دفعه شران و دوشتر می نمودم
و مالکت است و اصحاب انور همیشه تافت و پیشانی پیچیده اند که این دو دشمن خداوند رسول را
در آید و سلامت از دست ما بیرون روند و ان کان کرم و مروت ایشان را تکی می نمودند
و میفرمودند که اگر نیست و رحمت دور است که خضم استخوان بگر جسم کنند و نبرد ما انداز تا با
ضرر و آزاری رسد **شعر** هر چه گفتیم در اوصاف امیر اشکین همچنان بس که شکیم که صد چندین
است و دور کتاب کامل بسای تو دور کتاب حسن الکبار آمده که معویه روزی خطبه میخواند که
نمی از او جدا شد و مردم از انحال میخیز کرده دید که همچنان معونی در چنان محتاجی چنین با شش
که معویه بچا گفت سگر نذایر که پروان آمدن با دور از دست میکروا سینه معصومین موعان گفت
راست گفتی ای معویه بیرون آمدن با دور زبده است و بر بنبر بدست پس گفت ای اهل شام امیر ما
خبر برید و ما زشت ما و ما زاهد باطل کردید و از مسجد بیرون رفته متوجه شدیم **شعر** خاکساران
بد که کوه خوت حیدر نداشت رویه این کس که زنگت ال بچند داشت هر که چون گفت چون
بنان از خدیج رسد کشید و دو پین بر باد و جز و کج بر سر نداشت **باب سی و نهم** در ذکر
فوت معویه چه بنم و اصل شدن انزور منزله ما و در بیان حالات فوت نزع و اختصار آن طایفه
با عینه در روضه الصفا و تاریخ اعم کوفی مذکور است که معویه شبی جهت قضای حاجت بر سر راه
دور ایجا نکستیم بجاری بر رویش زد و مویهای محاسن در رویش را بر روی کجشش و لرزه
بر اعضای او افتاد و بعلت لغوه کوفی رفته است و بنه از حیدر خود را ایجا بکاه رسانید و پیشش

اشاد و در کتاب انبیا نوا لیدان ذکر شده که حضرت رسول فرمود که در مسلمان موضع چاه است که بر
بر سر آن چاه رود و او را غوه پندارند و معوجیت امتحان کلام انصاف القبول بر سر آن چاه است و او را غوه
بهر رسید چیزی بر سر پوشیده بچیل بدین شیوه آمده در کتاب کاشف الحجب آمده که چون اعوان و
معویرا که گوش او مطلع شد بعبادت و پریشانی غلغله آمدند خواب و برنجورش دیدند
که میکس کریت و چون سبب گریزان و پرسید که چه خبر است و فریاد است که بسیار کار خیر بود که این
مقدور بودم و از شوخی جوانی منسنگم و دردم و دیگران که این علت و مرض عارض عضو از اعضا می
مردند که از این پوسته که شاد و بیدار است و این بلا و مرض بسبب احدی و ظلم و جور است که با علی
ابن طالب کردم و حق او را دیده و دانسته که فرمودم که سبب آن حضرت نماید و بس که گوش
محمد مصطفی و نور دیده علی مرتضی حجتی را با بر و فرمان من شهید کرد و زود جان و دوستان
و مولیان و می مصطفی را بنام ششم تا بر این حق سبحانه و تعالی این مرض و بلا را بر من ستولی و نازل کرد
و این عذاب و نیابت و عقاب و نکال آخرت در عقاب ماده و نیابت و عقوبت عاجل است
تا عذاب اجل موقوف و پیغمبر باشد و وقتی که علی مرتضی با من مخالفت کرد کما قال علی **خوب بودم**
و این هم و این باقی قیامت و جو شخصی و در دل لذی شفا تا نیرید عذوقی من غیر حرمی **راعی**
ای و ای بر انشی که از روی خفاه با من بکند و شستی سکر و گاه در خصلت ناپسند افعال تباه چون
شودم که سینه بی حرم گناه و من این همه شها و بلا را بدوستی بریدم یکیشم و علا و ابوت
و فرزندگاو باعث این شد و اگر محبت او بنوی اطرفی تقسیم موقوف شده از راه است خوفتم
و یکیشنی و عذوت اهل بیت اظهار بر بنویستم و اکنون مال کار و سر انجام روزگار من با نیک است
و این مر که بشید که دشمن برین خندید و دوست کر لیت و بلا و صیبت و نیاسه و آسان است و اگر
و قیامت ترسانم بر اسمم که لعذاب آن و مکافات گناه و خفتن محمد مصطفی و عذوت علی مرتضی و
و حضور سیده النساء و ششمی حرمی که فرار خواهم و بر گزاردان و در طریقی نجات نخواهم و
شعر کسی که خست و غم و سر و کاسی من کردم در این عالم که کرد و باین نوع گفت که با میکرد

و استند است و حسرت از چشمهای پریشانش میگریخت تا آنجا آمد و بر سر او را غشی رود و از بویوش
رشت و چون بویوش آمد امانی و اشرف شام را طلب نموده پست بریدار نهشان که برت و اول بار
خوب بر نه پست نموده و خطاب بآن ملعون که امیر انصافین بود امیر المؤمنین کرد و چنانکه گفته اند
شعر با غایت فتنی بوش میماند بر عکس نهندانم زکی کافور و روز بروز چاری و مرض او استند و
و بر شب نماهای پریشان و بوییده میدید و از آن تیر سید و اگر اوقات بزیان و لاعامل کسفت و بر
ابن میوز و مجلس اوز با و میشد و چون بویوش آمد با و از طلبند میکشست آه صراحتی اهلش و من از غمت
کردم ای علی ابن اسطالب که مرا سختی کنی سر و ارم و اگر عفو فرمائی از کرم تو بعبودیت و نام
یکت از محبان و شیعیان مولای مومنان که گشته بود بر زنا مبارک عاری ساخته افروشم و شاد
میخورد و کرد و از آن خوراک آرزو می نمود و میکس کریت و نیز در آن کتاب از حضرت ابراهیم است که از آن
المؤمنین شنیدم که بر سحر و برین اسلام بخوابد و در کربلا و شکر چهره بچشم و اصل خواهد
و این بر دل من بخورد که ایام کور و زنا بدین سحر بحسب اتفاق لبام فرستم شنیدم که معویه رضی و در صورت
عبادت وی فرستم دیدم که روی بد یار خواهد است دست بر سینه او نهادم و دستم بر تنی اندک
در کربلا نش او بشود چون اطراف من نگاه کرد مرا که این دید گفت من امر و زبیرتم کلمه کربلا است
که از علی ابن اسطالب شنیدم که معویه صلیب در کربلا خوابد و در کربلا ای حفت و بچشم کربلا است
نصفی مرا باین امر کرده و گفته این است و در کربلا سپاه بزرگ تو را شفا میدهد و مگر سحر که گوش
غوه تو را فایده میدهد و بفرموده صلیب بر روز مخرم بخورد و من از اینجا بر آمده بسنوز بجا خود
رزیبند بودم که آواز مردن حوییه از هر طرف بر آمد کما قال علی **ع** انما الدنيا كمثل زائل
و كصيف باليستا فار تكل او كونتم تدیراه نامم او كبرق لاح فی ارض الملائ **ربیع** و نیابت
مشال مایه و تشبیهل با همانی که اندو کرد و جریل با هست چه خواب مرو نامم قبل با برقی اهل
که با دافنس کر علیل و قاضی القضاة نیز نقل کرده است که معویه مرد و در حالیکه که از سینه توفیق
شفا داشت و مامونی در کتاب خود آورده که از سقدهین و سایرین کسی را در این غلامی شفا

خوش

و همه متفقند بر اینست که معویت در کردن از دنیا سپردن رفته تا ویرانه منزل و ما و ای خود ساخت
و قال امیر المؤمنین **ع** مضمی العمرو الایم و الذنب حاصل و انست بمانتوی عن الخی غافل
یعنی کتفی فی الدنیا غرور و حست و عینک فی الدنیا محال و باطل **رباعی** ایام گذشت و شد گذشت حاصل
کستی بهوای لغزش از خود غافل از سادی دنیا است غرورت حاصل عیش از جوی زهی خیال
ع تر و در من الدنیا فاکت راصل و باره فان الموت لا کت نازل الا انما الدنیا کمل کربها
الراج عشیما و هوفی الصبح راصل **رباعی** بر کز حاصل زانو فرسخی چاک که هست حرکت بر سر دنیا است
مقامی که مسافر اینجا آلوده می شود و سفر کرده در راه و در صفای در کتاب حسن اکیار و دیگر کتب
مخالف و موافق مذکور است که از بگویم مایه محویه بایزد آن بود که عمر و عاصم با بر جریله و دیگر با این
کرده بود و جبرند می کرده به حجت تو را ضعیف شد و حسیله و مگر یحیی طر سید کانه نام است که علی بن
در آن باشد چون از تجرید و تکفین من فارغ کردی بطریق التماس بجزو عاصم بگو که پدرم وصیت کرده
کر شما و اینجا کسب پارید و چون از آن قسم فارغ شود و فایده که از قبر بر آید می کشیده بگویند
کن و الا تو را در پس روی او حجاب نامم که حرکت شده جدا و الا که در پیش برین و کمالی و غافلان
و چون عمر و عاصم فریب یزید پدید خوره بگور او رفت و از درود ملعون را فضا باند و فاست که بر
یزید می کشیده کشت با من بعت کن و الا کونت منم نم و در پیملوی او تو را نیز می خانی با نام چون
عاصم دید که یزید بیعت است رو او پس کرده که چند حکم بر معویه زده گفت بخدا قسم که این هرگز
خرا بر کز این چیز حیل بخاطر من سید العتبه نوا و رعت یکم کرده و از تدبیر با و مگر ای تو است
فندی بر تو که در مردن بسم دست از خیل و مگر برین سیدی و الا علیج دست بدست یزید پدید داده
کرد و از قبر بر و آورده و بعد از سه ماهت حضرت امیر المؤمنین **ع** است سال حویه نرنا و باقی
هست تا و یک مرتله از راصل زنده کافی را طعی مخر و در کتاب مکتوبات از ابان بشیر العسال
که حضرت امام محمد باقر فرمودند که در غلظت پدر خود بر سستی سوار بودیم و برای شمشیر هم و است
رم کرد تا که نظر ما روی اشما کرد و در کردن از تجرید بود و کلمی موکل او بود و گفت آنم و معلول علی

یا علی بن حسین **ع** آب و ده موکل ان کشت البش میسید که هرگز سرب کمر و اندازد او را خدا بی تعالی
که این معویه نرنا ویر است و در کتاب عین الحیوة با سائید معتبره از حضرت امام محمد باقر **ع**
کرد و زنی یاد مردم در وادی خنجان که میان کوه و مدینه است میر شیم نامه است مردم هم کرد و نظر
مردم بر یاد مردم که در کوشش از تجرید بود و سر زنجیر در دست مردی بود و میکشید کشت آب
انفخن که زنجیر او است گفت البش مده خدا و آب ندر پرسیدم از پدرم که این معنی موکل که بود
فرمود که معویه بود و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق **ع** مشغول است که یاد مردم مکه
میر شیم هم و بر و بر شتر سوار بودیم چون بوادی خنجان رسیدیم شخصی سرون آمد و در کوشش
بود و بزین میکشید گفت یا ابا جعفر مرآب و ده فلذرا آب و بد شخصی دیگر از خنجان فراموش
کشید و گفت یا بن رسول اهدا البش میسید خدا و آب ندر ایشاه پدرم روین کرده و گفت
مردن است حاجتی معویه بود و نیز در آن کتاب از نجی بن ام الطویل مشغول است که در خدمت حضرت علی
بن حسین **ع** بر آید که میر شیم چون بوادی خنجان رسیدیم چنین امری مشاهده شد حضرت امام
فرمود که معویه بود و در کتاب مضمون الحی از طریق جعفر بن روایت است که سید کانیات فرمود که
و کز بسم معویه در صندوق اشین باشد و کلین در کتاب کافی روایت نموده است که جبار ترین
و بدترین خلق سگس بودند که بدترین بلاها و مرصنها گرفتار شدند اول ابو سعیدان بود که شتر حضرت
رسول بود و دوم معویه بیاطحیه سیر یزید پس در کتاب مضمون الحی مسطور است که از نجی امیر سی بود
که میر و بصورت و زرع منسج کرد و بعضی حر با که او را **ع** نیز گویند خیا خچ و در آن کتاب آمده که
بکی از حمران عبدالملک مروان روایت کند که چون عبدالملک مروان مرد و خواست که او را غسل بدهیم
دیدیم که در غم شد و در سوخ و یاری رفت و بپن از پیران او کس و کبر بودیم که مشاهده این صورت
مخوفیم و حیران شدیم که چگونه کسی ندانند از حوی که بعد از پناهی آورده ایم و کفن در آن پوشانیدیم و باقی
کس او را در قبر نماندیم که کسی ندانست و شام پیر او کفن خود که بر کس از شما انشای این سرگشته
سرور از تن جدا نمایم و بعد از رفتن شام اظهار ان بخیرمان نمودیم **ع** اعدای تو را بد بخله

مکمل که از آن بر نشاند **باب سی و چهارم** در ذکر مجلسی که در آن ناخوش برید این محو علیها اللعنه العبد
واللهادیه و مقالات مناسب این باب حضرت امام حسین را بفرموده او شریک کرد و در آن مجلس
و ستم از او با بل پست رسول الله رسید از ابتدای افرینش دنیا تا آسمانهای آن سراسر طالع
نرسیده و نخواهد رسید و چون در آن کثرت فریقین ذکر این واقعه تا به تفصیل ذکر شده و بگو
اگر ششصد شصت و نه رسیدند از طول کلام اعتراض نموده بعضی از آنده ایت مشهوره که کتاب
اصحاب مناسب این باب ذکر نمایند که شاید بعضی از آنها بگویند صاحب جوش نرسیده باشد
از حضرت امام زین العابدین مرویست که چون از مدینه برآمدیم تا کربلا رسیدیم در مسج
فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که حضرت امام حسین کجای این ذکر یاد کنند روزی در منزل آن حضرت
فرمود که از تاریخ و حوادث و دنیا هیچ چیز نبرد و الله تعالی الله بدینگونه و کرده بود کجای این
بند باغی باغی فرستادند و در کتاب بحقیقت آمده که چون حضرت امام حسین بر این کربلا
نمودند و صفوف قتال و جلال آراستند ملائکه بعضی حضرت و یاری بخودت انحضرت آمدند
امام ایشان حضرت حرب ندو آن خوشگمان تا حال نزد قبر مبارک انحضرت مجاورند که
میکنند و اشعار ظهور قائم محمد کشند که حضرت انحضرت نمایند با اعداء الله و عاقبت
کنند و در آن روز جمعی از بنین بخدمت شاه شهید آمدند و طلباد از آن خواستند که حضرت
نمایند و با آن دشمنان خلافت آن کنند ایشان را بر آن ندو ندو فرمودند که شما ما دید
بر قتل و جلاک این مردودان و ایشان شمار نامی هستند و در کتاب بحقیقت از ابرار از مدی روایت
و در شریک و یقینا بک **عنه السلام** یعنی بکبریت بر آن جماعت آسمان را می گوید که
گشته شد حضرت امام حسین کبریت بر او آسمان و کبر آسمان سرخ است و در او آسمان
در آسمان به رسم میرسد که از اشعق گویند قبل از واقعه می نمود و در آن وقت بهم رسیدند و بعد از آن
بر طرف شد باز در عاقبت شد که کربلا پسند **سور** این سرخ شفق کربلا این سرخ سو فاقست نیز
عکس خون شهیدان کربلا است و از حضرت امام محمد باقر مرویست که فاعل کجای این ذکر یاد نماید

کربلا بنامی ۲

حسین بن علی برود از زبانم رسیده بودند و آسمان سرخ نشد از برای آن دو مظلوم و این سرخ
تقیامت ثقی خواهد بود و در کتاب بحقیقت از ابرار از حضرت رسول و از مشرکت که فرموده بایست که آسمان علی
امداد علی کجای این ذکر یاد حسین بن علی و در کتاب بحقیقت از ابرار از حضرت رسول و از مشرکت که فرموده بایست که آسمان علی
ذکر یاد حسین بن علی و کبر آسمان سرخ است که پسینها ظاهر شود و در کتاب بحقیقت از ابرار از حضرت رسول و از مشرکت که فرموده بایست که آسمان علی
نده که در روز قریب انحضرت از آسمان خون بارید و در پیشگاه آن سراسر کجای این ذکر یاد حسین بن علی
آن سنگ خون تازه می شد و چند روز آسمان در نظر آن خون بتی می نمود و در کتاب بحقیقت از ابرار از حضرت رسول و از مشرکت که فرموده بایست که آسمان علی
الرضا از زبان آن شیب روایت که حضرت سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام در این شأن فرمودند
که این شیب و قحطی که در کربلا رسید که در آسمان خون بارید و رنگ خاک سرخ گردید
و در کتاب بحقیقت از ابرار از حضرت رسول و از مشرکت که فرموده بایست که آسمان علی
رشته شده و هر سال در روز عاشورا از گوشه آن شیب روان میشود و تا شب میرود و مردم در آن
انجا جمع میشوند و تعزیت الهی است میزدند و از آن آب بخورند و از جهت تبرک و آشفات از آن آب
برده است بجانان خود میزند **سور** که در آن حضرت آن شده است که بگردن بجز از غیرت آن خسته دلان
میچوید و از این سنگ دل بچیز تره درون که خسرست کشنده از چشم بخورند و نیز در آن کتاب
در حدیثی که ذکر آن طول دارد آمده که بعد از شهادت شاه شهیدان آن غلام عینان خود کشید که
اسب برینین کینه انحضرت براند و در آن اثنای از امر محشر کجای پدید آمد و در نزد یکت مبارک
انحضرت با اسبانی با اسب و چون آن غلام عینان این بدیدند عجز کس گفت این شهید کربلا
وی مردید که شما را بلاک کند پس آنروز و آن که پسند روایت که در هر یک حسنین مجرای حضرت
امیر المؤمنین میبودند ایشان از حضرت حرب شنیدند و میفرمود که من بجز کربلا و من سزاوارترم
و اصحاب را وصیت میکرد که اینها فرزندان رسول الله اند که از یکدیگر متوجه حجب شوند که نسل رسول
مشطع شود و آخر کار با شما رسید که رسید و در جبهه الحاق آمده که حضرت امیر المؤمنین
خطاب بحضرت امام حسین نمود و فرمود **سور** کجای یعنی واقعه ای با او با کربلا و حجابها بفضیلت

الطی بالدهاء خضاب العروس با ثواب **باب** کوی که بنفش خویشین اولاد کرام و در کتب هم که بجا کرده
مقام کلون کرده بچون محاسن تمام چون زکات عروس از لباس کفاحم و در کتاب عثمانی
این بابیستی صحیح است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که آنحضرت فرمود که در روز خمرت که
سر او را نماند نیست هیچ کس از مردمان مگر کشند حسین ابن علی و سحیحی ابن زکریا علیه السلام
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد زیارت حضرت امام حسین و نسبت بر هر که اقرار با ما است
داشته باشد و از حضرت امام موسی که روایت کرد زیارت قبر امام حسین کند و عارف باشد
بجای آن پاره ز عدای تعالی گمان کند شده و آینه او را و نیز از حضرت امام محمد باقر روایت کرد
آنحضرت فرمودند ای شیعیان ما بر دید زیارت حسین ابن علی و حضور نماید روح تعالی زود
آنحضرت را از بدم و غرق و خوف و کسب و زیارت و نسبت بر هر که اقرار و اعتراف
باشد با ما است آنحضرت **بیت** کردم ز دیده پای بوی شهید حسین است این غریب غریب عشق
عین و ثواب زیارت آنحضرت از حد و حصر فرزند دور اگر گنبد مذکور است آنست از زلف
چو چنگ است محراب زیارت شکست و صبیح نیکت و اینست و بطله باقی الله تعالی علیهم
فی بذ العام و فی کل عام و از حضرت امام محمد باقر روایت کرد کیت نماز و آیتی از آنحضرت
باجی و یکسانند با عماره بر برت و تربت آنحضرت سخا است از بر و صبی دوری و در این
اعاد پیشه بار بطله اند اظهار در کتب محبان و شیعیان حیدر کرد و او است و از خواص
تربت آنحضرت است که چون از این تسبیح سازند بهر کیت و آنکه بگردانند و اگر حق تعالی
چون سینه از برای شخص نوشته شود و اگر دوست داشته میکند و آینه باشند و در
و بر او که کرد
کردن را فراموش کنند از برای چه بنویسند در کتاب ذکر می از امام جعفر صادق روایت
که هر کس بر خاک امام حسین سجده کند از سجده گاه تا زمین چشم بودانی شود و تربت آنحضرت
در سفر حضرت امانت از هر خوف و ترس و بر تیر رسیده چون در دریا طوفان پدید آید و شنا
چم غرق شدن باشد قدر از تربت آنحضرت بدریا آنحضرت شد طوفان بر طرف کرد و در اجناس

نوده که بر که در زین که بلا بدشون شود از حساب روز قیامت خانج است و چو اینست میرود و نیز روایت
که زین که بلا را با بر که در آن در غوغت روز قیامت بر داشته است پیشتر **باب** برت که کاک که بر آن
افتد عاشق که بدو زنجش سر کار افتد که شمش بدن راه او شمش پاک شود مانند کسی که در کاک
افتد و در زینت که روز قیامت زمین که بلا پس سر غزال شود و ششمان و بخصمان اهل بیت بود
در سالت را از خود و میکند و محبان و موالی را با خود بهرست میرد و ملاصق اول اجنادی فریاد **باب**
آه و که بر بلا هر که هست که خاک شود شود قدرش است بر میلرند بسببش میان زندگیا میکند
از شرف دست بدست مواز خواص و اصحاب امام حسین روایت کرد ما بر کز آنحضرت را با شمش
نمیدیدیم که در کربلا میدیم چو محقق روحی نسیم زده **بیت** مرگ کرده است کوفت زنی می تا در آن
بکرم شکستگان من از او عمری پانجمادان او زمین و لغتی **بیت** کز نکت رنگت دور کتاب
المؤمنین من منظور است که جمیع این مظاهر لاسدی در ایامی که در سجای کربلا در غمت است
بصد کوز کرب و بلا که هزار بود روزی با یکی از یاران خود مزاج میکند و بر این چهره امدانی باو
بمکنت ای برادر امر روز تر روز خندیدن و مزاج کردن است جمیع کشت پس کدام روز سر او را
و خوشحالی ازین تواند بود که در قدم مبارک حضرت امام حسین با این اشیا میاید که نسیم تا شیدیم
و در تربت خیر تربت با حور العین مشاهده **بیت** آنخوشی نسیم **بیت** خاک قدم دست شد منیت
کسی را از این عیش که امروز هر قدم است و در آن روز عدو شکستگان که آنحضرت برت خود بود
فرستاده بود بچار هزار کس رسیده بود و هر که دم آبی بخورد و یاد آنحضرت کند و بر قاتلان لعن
گذا کند را باو عیشیم خواهد بود چنانچه از او برن کثیر ترقی روایت کرد بود مرز حضرت امام جعفر
آنحضرت آب خورد و بعد از آن کتک از شمشهای مبارک روان نمود و فرمود که هر که آب خورد
و یاد حضرت امام حسین کند لعن بر قاتلان او نماید بوسید عدلی تعالی از برای آنکس صد مرتبه تسبیح
گذاز نام اعمال او صد مرتبه تسبیح بخواند از برای او صد مرتبه در بر و مثل لذت که از او کرده باشد
صد مرتبه از بند و هر گزند او را عدای تعالی در روز قیامت در عالمی که روی او عیند و خوش شده باشد

حق تعالی بفرموده او روزی که در شب احد زید **حکایت** بعد از او افتاد که بر این پدیده
بناظر رسید که کفار قتل حضرت امام حسن آب انبار و بر کربلا زد که مردم از آن آب خوردند
و بدین سبب شجفی در عذاب او شود و امید آن داشت که خدای تعالی از تقصیر او بگذرد و حضرت
رسول تو را شفاعت او کند و غم ما قیل **عبر** از جو عشاء است عینا شفا عصبه یوم الحسب
فلا و اقدر لیس ثم شقیح و هم یوم القیمه فی العذاب و قد قبلوا حسین بکرم چون نماز است
علم الکتاب و چون این بر که با تمام رسید و پر آب که در اول فرشته آمده از آن آب خوردند
بریزید که بنوعی که جسم اهل شام و آن ملعون آن نعلی پستی را شنیدند و هر که بعد از آن آب بخورد
لعنت بریزد سیکر و بر کلاه نعلون مرده و آب بخورد بی آشیار من بر خود میگرد و از نعت
آب انبار فایده که با رسیدن بوه که بر آب بخورد او را لعنت و دوری و جحان و محرومی از رحمت
و مغفرت خدا یاد کرد **عبر** آب بی چاشنی احد بریزد بر کوی کسی که او نیست و در کتاب حسن الکبار است
که آنحضرت امام رضا پر سید مذکر امام حسین آتش به شید شد آنحضرت فرمود که ما مؤمن بشید مگر که نشاید
حق تعالی چهار ملک از کبار ملائکه زوی فرستاد و گفت که خدا و رسول تو را سلام رسانند که اگر سخا
دینا و هر چه در دست تو بود بسم و تو را بر اعدا حضرت و بسم یا انکو جوار ما خواهی امام سوره که در من چو
رسول نخواستیم که آن فریب و اعلی است پس ملائکه شریفی آب بوی دادند بخورد بوی که لعنت شد که بعد از آن
هرگز آتش نسوی و فرستاد و نیز در آن کتاب از آنحضرت روایت که فرمود کلی نزد امام حسین آمده
و هستی که اصحاب امام از شکی شکایت میکردند پس گفت یا رسول الله خدای تعالی تو را سلام رساند
که بر حاجی که داری بخوان تا اجابت کنم امام حسن فرمود که خدا یا تو عالمی لا ستری و تو را محسوس است که
من از بی آبی شکایت حق سبحانه و تعالی و حق بگفت که در کربلا کشت در زمین چنانکه کشت امام
سبا و در زمین چنانکه کشتید در حال نهری ظاهر شد خنجر زین شیره زین را ز غل او و اصحاب او
او خورد و مذکرات گفت ای حسین این آب خاص از آن شماست و در آخرت و این زمین خوشم است که
خامش منکات از فرستاد و در کتاب شومات القدس آمده که در کربلا کشته شد و در کربلا پیش

دینی

و شکی مبتدا بود دروشی کاسه چوین خود را بر آب کرده بخدست آنحضرت آورد امام حسن کاسه را از
دست دروش کبرفت و ابر بر زمین ریخت و گفت ای دروش آب بر ما محبت میت نگاه کن
دروش کش کرد و جو بیای آب روان دید امام حسن کاسه دروش را بر رکبت کرد و بدروشش و آن
رکب تمام جو ابر را بداشت بود و آنحضرت رسول تو را روایت که فرمود من بجای علی محبت با
و محبت را الهی یعنی هر که بر حسین بگردید یا انکو خود را بگردید یا در بهشت و یا او حب میشود **عبر** هر که برید
اولاد رسول و بهشت او را برود زوج بوال دور مالی آمده که شخصی در خدمت امام اطلق جنم میداد
شعری در مرثیه امام حسین خواند آنحضرت کسیت و فرمود که هر که شعری بخواند که از مرثیه آنحضرت
باشد و بگوید یا بکر و راورد و اگر همه یک کس باشد بهشت او را حبیب میشود بهشت پس خوشحال ششم
کاشی که بر خود بهشت میبرد و در کس چندین هزار کس را از بی خود بهشت میبرد **عبر** نازده آن امام جان
کسل روان کرد و از دیده خون دل دور کتاب شومات القدس آمده که یکی از شفات گوید که با مرد
که از شست و با او بگویم که با رسیدن است که شما نوزده جنان را بر امام حسین شنیدید و یک گفت از بی
آن او بنده را از آن شستند پس مگر که تو را از این معنی خبر دهم من دوست میدارم که از تو شوم
آنچو خود از ایشان شنیده گفت من از ایشان شنیده ام که میکش **عبر** پیش رسول حسین غله
بر روی فی الحذر و ابواه من علیا و فیسر و صده خیر الجله و دور عیون اخبار از فضا که در است که بر
و جمل تراعی روایت کرده که چون پدرم را وفات حاضر آمد از باش بسته شده و دروش شکایت
من از این وقت رسیدم و او را و فرزندم که دم شبانه ویرا در خواب دیدم باروی خنجر و جامه سیکو
کشم ای پدر حق سبحانه و تعالی با تو پر که گفت مرا پام زید و سیاهی روی و کرمشکی زبان
از برای آن بود که خمر بخوردم چون مراد قبر در آور و ندانم چنان باروی سیاه و زبان گنگ بود
که سید کانیات حاضر شد و گفت بخوان آن مرثیه که در حش شیدان ابل پست من گفته من خوانم
لا انصحتک اهد من القدر الصلحک وال مظلومون قد تروا و نا اخر این ایت میخوانم و حضرت
رسول سیکر است چون تمام کردم سر بود که نیکو گفته و مرا شفاعت کرده و این جامه رسول خداست

که در بر دارم و در کتاب لوامح الانوار از حضرت امام جعفر صادق مرویست که آنحضرت فرمودند که
کلبرین زینب است چون بر کردار زشت شو بد چهره خود مطلع شد سر آنسر و شهدار از زینب پند
و بکتاب و شکست و غیره معطر کرد ایندو تا یکدسته بر اسم آنحضرت و نونه وزاری با کینه آن خود
مشغول بود و در آن اثنا زینب پند که سفند بر این نمود چه کلمه فرستاد قبول نکرد و گفت من
در غیر تو نه در عروسی و شایع از زنی در مرتبه آنحضرت فرموده **شعر** سوراخ میشود دل چون کل
حسین هر جا که ذکره آنقدر که بارود که منقوع از اعدای بگریه باولیا رستم که این معاطله تا انما زود
و بعد از ان تمام ایام عز او تا تم با کینه کسان خود از خانه بیرون آمدند که او از پای پشیمان گشتند
و اثری از ایشان ظاهر نشد که بگذاشت شد و دوستی اهل بیت مصطفی و بگرگوشه غمی در پیشی باعث نجات
و خلاص آنرا شد از محبت آن پند و در روز جزا او را بهشت جاودان روزی خواهد کرد و در کتاب
احسن الکتاب آمده که کلبرین زینب است امام حسین را برده است به یکک و کلاب است آنست حضرت فاطمه
علیها السلام را بخواب دید که عذر از او میخواست و از آنکه بدی صلوات الله علیهم اجمعین است
که هر که را در خاطر گذرد که کاشکی که من در آن روز در کربلا بودم تا در پیش امام حسین جان
فدا کردم و ثواب او مثل ثواب کسی باشد که با آنحضرت شهید شده باشد **تکلیف** بود لبش روزی
عرضش کرد خود را میدید معرود است که بر امیری و سرداری که هزاره کل و مصلح را بر او عرضه کنند
کز ز زینبی با و بد چون از عرضش شکر خارج شد صد و پست کز طلا بر و از آن دوه بودند و در
عدد و شماره و لشکر خود را با این مرتبه دید خود را از آب انداخته سر بسجده نهاد و روی بر خاک
میآید و میگریست و بعد از مدت مدیدی که سر از سجده برداشت ندیدی از آنجا که در مدت آن بود
و کس تلافی بود و راه سخن گفتن و همزبانی داشت پیش آمده گفت ای ملک کسی را که این لشکر چشم
کار با شاکه و مهمات پرده است باید که بخندد و بخنداندند آنکه بگریه و بگریه **پند** این وقت که برود
فریاد تو است وقت شادی و مبارکت با تو است و بد این گریه و زاری و تبسب اینانده و پریشانی
چون تو بودی و عمر و ولایت گفت چون دیدم عدو لشکر چشم من با صد و پست هزار رسید و آنچه با او

که با اینها ظلم رسید و حسرت بر دم وارز کردم که کاشکی آنروز با این شکر در آن محراب بودم تا ما را از آن
کفار مجار بر بیارم و دم تا من بجان مندا میگردم تا موجب غل و در جات من میشد **پند** شهید گشته است
کم سپان کاشیان بهر زنجی که اینجا باشد تا اینجا از حرکت برسی و از آنکه مرشد با و بود و المومنین
تا خوشی با او باشند پند و المومنین خوش عالمی دارند و چون عمر و ولایت را و فات رسید و در کربلا
دیدند آج مکان بر سر و کمر صبح و دوران پیش و عثمان بر چپ و راست او را بر سپیدند که در مرتبه
و فیکرت و این شان و شوکت از چه نیستی که تحت غلای تبارک و تعالی جل شانزه و شمان مرا
من راضی و خوشنود که در ایندو کسان پامر زینب عیب آنزونی که در آن عرضش شکر کرده بود و دم نیست
معامله بی آنکه بشاه کربلا در آنروز بجای حکم گذارند بودم و در این روز دست گیر و فریاد رس من شد
و در کتاب روزنامه آمده که شیخ سهیل ابن عبد الله مشهور بود که روز عاشورا را میگریست و میگریست
میگشتم آنروز حاضر نمودم که در پیش شاه شهید آنحضرت زینب با کربلی نظر چندی در چشم خود بریزم تا
حضرت رسول را در روایت دیدم که مرا گفت که ای سهیل کجای آنحضرت ذوالجلال که کیت نظر و آب
دید و تو در صحبت فرزند و بسندت با بیخود بود و بدان که یکروز کردی نشد و او را چندان
ثواب و پند که کما سبحان تحفه ناک و مستوفیان و قرنها از افلاک از چند و حصه و ثواب آن پروانه
سوانند **شعر** سپاس حسین علی که یکروز آن گریه پند شود آبروی بر آن نامه که خطا شد سبانه
آب کردن توان شست و شوی در تاریخ کنگارستان آمده که اول کسی که رسم ماتم و شستن و غسل
جنت امام حسین در میان مردم بنیاد نهاد و معرود و طبعی است که شیعده اثنا عشری بود **شعر** تا شد
سعادت ابدی را بر بر ما شد چون بذبب اشعی عشره را و در شوه و کسسته خمس و ثلاثین و ثلث مائده کسب
عباسی ز نام مست نامر اطوا عا که با بقصد جسمش را و در حجب لامعتر ادر و در ابواب دار
بعثت و این کلمات را در قمر کرد و بعد از آن دعوی آنی سخنان و من غضب حق فاعلم علیها اسلام فدکا
و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده و من نعنی انی ذوالغضاری و من اخرج العباس عن التورثی
و ترجمه این عبارات ظاهر است که مراد از من غضب فاعلم علیها اسلام فدکا اشاره بعلما با بگریه و عزت

که بجز و نقدی فدک را از حضرت سیده النساء گرفتند و اما عبارت و من منع ان یفترس
عند قبره اشاره بجایه و مراد است که منع نمودند جانه حضرت امام حسن را که زیارت کند
سید المرسلین بر بند و بخت را در آن روز و نه مبارکه مدخون سازند و عبارت من نفی انی
الغضاری اشاره بطغیان و عیان عثمان است که باقی فدرا از مدینه استخراج نمود و عبارت من
اصح العباس عن الشوری مدعت عمر است که در وقت اشغال بقدر امر خلافت را بشوری
قرار داده و عباس عثم رسول را داخل کرد و ایند معتصمان و صاحبان بغداد و آغاز نشانی
کرده و در حقیقت این کلمات را کتب میسکر و مذاخر حسب الصلح طریفین اسم معویه را بحال خود
کذاشته بدل ان کلمات دیگر این عبارت را نوشته اند احد الظالمین لال محمد ^{حش} الهی
شادان ازان باو که اینها را بعت میسکرید و در تاریخ این کثیر شامی مذکور است که در محرم
اشین و ستین و ثلث ماه در بغداد و راجی واقع شد در میان اهل سنت و طایفه شیعیان که
سنت از روی اعتقاد و جعل زنی را عالیه نام کردند و در ابریشمی بوا کرد و یکی از مردان خود را نیز
نام کردند و در کرامت و با جمعی بسیار بر محمد باب الکریم بنیاد که مسکن شیعه بود فرستند
و گفتند که ما اصحاب سیم و از برای خون عثمان با اصحاب علی ابن ابی طالب مقاتله میکنیم و وقت
بسیار از طرفین کشته شدند شیعیان باب الکریم غالب آمد و عایشه و محمد و زینب علی باب اصحاب
منزله حاضر شدند **کتابت** یکی از اصحابان پیدین و دشمنان آنکه بزرگ ماکم و وصل بود و زن
او نیز با صبیبه و بعضی اهل بیت بود و ایشان را پسری بود بقصدی عقیده شوم خود مذکر کرده بود
که اگر خدای تعالی ایشان را پسری روزی کند بگویم آن از ابراهیم دارند که عیبه از آن حضرت امام حسن
را که از ولایت شام بموصل واقع میشد قتل نمائیکند و بعد از آنکه مدتی پسری خدای تعالی ایشان را بولد
فرد و جمال الدین نام کردند چون بر جسد بلوغ رسید بلوغ نام سید زان نزد او آگاه ساخت
و جمال الدین بفرموده مادر و در محبت جماعتی که از عباس چهل عامل و شام بطرف کربلا می رهشند
دو روز نوبت رسول عبور نمود در وقت و چون خبر آن سبب که نزدیک کربلا است رسید و اخبار آن

بجای علی بن محمد و عثمان

بسم الله

بشام بود و آمد و دیگر زواران آب فرات عبور نمودند همان با توفیق نمود تا در وقت معاویه ایشان را
بقتل آورد و چون در منزل سبب کربلا رفت و دیگر قیامت تمام شد و با ش و در رخ امر شد که اورا بکوفه
در کشته شش و رمانده او عقل نمود خطاب با ش شد که چرا در مانده او تو حق میکنی شش در جوار کشت
که بخار که باران شده است دور اندرون او جا کرده اگر اورا بشویند من در آن تصرف تو کنم که در آنجا
ببشتم او مبادرت نمودند و بار او الهی بخار که بلا تاجی از او دور شد و در این مرتبه شش نیز در او
تصرف نکرد و مالک با ش خطاب و خطاب کرد که این نهیمی را در باب از ش همان جواب شنید
و از بول خطاب مالک جمال الدین از خواب بیدار شد و از عقیده غضب و بغض خاندان بیت
برگشت و شش عیبه شامی کردید و بکربلا بی عسار فرشته مجاور آن استمان ملکیت پس میان خود
طبع ان قدرت تمام در شوره است بدیاهی اهل بیت است حال میفود و قصاب بسیار در مدینه
و منقبت حضرت امیر المؤمنین و اولاد علیهم السلام حضرت گفته و در کتاب مجالس المؤمنین که از
او مذکور است و در کتاب شوحات الصدق آمده که متوکل فرمود که آب روا گشتن بقیع بسیار
امام حسین تا خراب شود و چون آب روانه کردید در دور مشهد مقدس آنحضرت بایستادند
برآمد و بشه صدس آنحضرت داخل شد و از حاضر حسین بگویند و در کتاب تذکره العوام
ذکر شده که این تصفیه رسال و ولایت و بی و شش آنحضرت واقع شد و در آن روز زن از ظاهر شد
در جلای روی زمین و از صعوبت آن زن که در شهر چهل و پنجاه کس ملاک شدند و در کتاب
احسن الکلیا آمده که بفرموده یزید پدیدت نوبت مدینه را غارت کردند و شش هزار کس را
در مدینه بکشدند بنوعی خون بعبیر حضرت رسول رسید و از آنجا عزم کرد که مدینه بخون برکعبه
ساخته شد و خانه کعبه را خراب کرده استا کعبه را چست شد و شش بار و شش نهاد و قتل
میکردند و در کتاب زخیره القیامه فی ترجمه نهج الکرامه ذکر شده که بفرموده یزید پدیدت از مدینه
متوالی غارت مدینه کردند و اهل آنرا بسیری برودند و بخت صدکس از عیان آنجا از خورشید
و هاجر و الضار بقتل آوردند و در هزار کس در کربلا از آناد و بنده و مرد و زن که معروف و مشهور

بنمودند تا آنکه خون برود و حدس حضرت رسول رسید و تمام روضه مسجد پر خون گشت و غنا
کعبه را بچینی خراب و ویران کرده بوجوشد و در کتاب اصفیاء الایمان ذکر شده که زید پدید
بهدم کعبه حمله و غارت مدینه نمود و باز زید رسید **پیت** هر که دولت فرین او کردید بیکند
شام حسن زید **باب بیستم** در ذکر فوت زید و جسم و اصل شدن آن پس بدو در یکونگی فوت
اوره ایات محمله بنظر رسید بعضی از آنها را بسبع موایان و همان میرساند و کتب تواریخ
ذکر است که بعد از شهادت حضرت امام حسین باید که زانی زید پدید بگردانست خود که شاره
بدل الاصل شتافت و تمام ایام طغفان چهار سال زید عزا و زیاده و اسی و عیش مال زید
و بعد از او افتد تا که بلا از هر جانب جمعی زید بیرون آمدند جنگ و بیدل با سپاه کتبت شکار و
از شکم و اندوه بیمار شد و مرصنهای کون کون بروی پدید آمد و اطباء از عالجی کوفت او عاجز ماند
و بر چند طبیب خود بخش او زیاده میشد و پوسته کفشی العطرش و سیرگوش آماس کردی و او
سیاه شدی و هر دم میگفت این بار از ارمن دور گسید و کیفیت آه پش است که در دل
من است و این پر حالتی که در اروی نموده گویا مار که در دم در شکم من است و در امیکند مدتی در آن
ریخ بویه نازوی طبیب یهودی بر سر بالین او آورد و زید طبیب چون مشاهده حال او نمود پاره جگر
بر جراحی بست و آنرا هیچ نموده یکس او را درست گرفت و گفت این را فرود بر چون زید طبیب جراحی
مطلع نمود بعد از آن جراحی را از زرون انکت جسمی بد گسید و دیگر که در چند بران بگر چسبیده
طبیب خیر شد و گفت راست بگو که چکره که باین عذاب گرفتار شدی و من در کتب خود مطالعه کرده ام که
این مرض کسی مطلقاً نمیرد مگر گشته فرزند رسول آخر الزمان باشد و اگر غلط گفتم تو آن کسی و چون بگریز
از است کفان چاره نداشت حقیقت حالات را با او گفت طبیب فرمود که لعنت خدای بر تو باد که از این
دوره دنیا فرزند چرخ خود را بقبل رسانیدی و دنیا واری و نه آخرت و آن طبیب یهودی از پیش زید
پرون آمد و بر پشت اسلام مشرف و هر روز خوف و مرض زید زیاد میشد و در میان آن ملعون
افسوس و میگفت این جماعتی که شمشیرهای برهنه در دست دارند از من دور گسیدند تا روزی که از تو

و بر سر از فراس خود جریب روی بگریز نهاد و مردبان چینی بالا نشد و از اینجا بر سر کسی که محاذی آن بود پیش
و جریب آن مترج را به ستم زد و که جریب کثیف آن کس را سپا گسندند زید شد و سر کل شیخی ریخ
الی اصله کتف کرد و آن مترج بر او شد و در آن مترج را بچکل بر آوردند و بنوز در روش نشانی از آن است
و بعضی روایات آمده که در آن ریخ و چاری در بستر جریب شامش چنانکه در روضه اصفیاء مذکور است
که بعد از اعراس خلافت بنی امیه خلفای بنی عباس قریح و زید را شکار قریح و زید را شکار قریح را شکار سیاه
چینی نیامند و در قریح زید شتی فاکتسی دیدند **پیت** در بیان شفا نه خصمانه و العتور فی نشر الحیوان
نسخ لابان ترا حیت نموده و قیسه با دم حسین علی و در بعضی نسخ مطور است که زید پدید در شکار
کاهی از پی اهوئی اسب دو اندید و در آن شکار کم شد و او فرشته بود و آن ملعون بصورت سگی سیخ کرد
و آن روز قیامت در آن سپایان بان صورت قریح از پی اسب کرد و بر کباب بخوردید و در شکار
نامرور گشته که چون آن ملعون در شکار کاه از نظر شکر و عکس کش کم و ناپدید شد هر چند شخص و کس نبود
از او نشان و اثری نیامشند تا گاه او از پی شند که با الطباع اشیاء ظهور پیدا کرد که خدای تعالی
زید پدید را در او ای اندوایهای و فرخ که شمار کرده است که مرکز خلاصی نیابد و چون این خبر را
ملک کبریا کتبت اثر زید پدید رسیدن آن و فاکت بر سر کمان بدین کتبت شد و در آن کتبت
الیه بیان بخود کرده که زید در روزی شرب خمر اقدام نموده در پوستی کتبت و پر کوش بی خود بود
و آغاز حق کرد و در آن اثنا مقنا و فرقی سرش بر زمین خورد و تا در کت الاغلی سیخ با قور و در آن
باب بیست و نهم در ذکر حقی از احوال خسران مال قاتلان حضرت امام حسین در لوامع الانوار مذکور
کتبت ذکر شده که آن کرده که در صحرائی که بلاد شکر عر حد چنان بودند بهر ایشان و در نیاسلانی
مبتلا شدند و سیخ کلام سال بر نیزند خواه مقالمه و عمار بنمودند و خواه سیاهی سپاه کتبت اثر
زید پدید بود و در کتاب روضه الواخیزن ذکر شده که حضرت امام حسین امر فرمود که در حقیقت
و بیوات خندگی کتبتند و پرانشانند که مخالفین خوانند و محمل عمار در آمده بر سر حسین پدید
و کار بر اصحاب حضرت شوار کرد و در این اجی حریره الغری الرشک عر سعد بیرون آمده چون بختی را

ویدوست برسد نه گفت ای حسین و اصحاب حسین پیش از آنکه آتش برسد بخوابید که خود را پیش
زیند انحضرت فرموده انتم افوق عذاب النار فی الدنيا سب آن ملعون و در ابرو است و در آخرت
انگشت انداخت تا جوش و پیش از اصحاب خود بجنبش آفت و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز که
ابن حسین العزازی از شکر عمر سعد پرون آمده گفت ای حسین و اصحاب حسین ایامی پسندید
و ناست را که موج میزند و شکم دارد و دوام از او پرست و در چشایم چشمه عطره تا چشم دید شربت
مکرت را پس حضرت امام حسین فرمود و بنا بود من اهل النار انتم اهل الجنة عشتا فی ذالک الیوم پس
او را عطرش گرفت و از سب بزرگدگ آس خورد و اسب او را بگدگ گرفت و چندان گدگ بر او زد که از سب بگدگ
و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز محمد بن ابراهیم گفت ای حضرت زینان در آن روزی که حضرت
و عای بد نمود آن ملعون از شکر از برای عتشی حاجت پرون رفت در آن حال عتقی عورت او را کرد
و عورت برهنه بجنبش و اصل شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که بعد از قتل حضرت امام حسین
استحی حضرت علی بن العقیله از این شاه شهید را در پوشید و عقل از او زایل گشت و برین بسم رسانید
و شتر چندان شتران با رکش انحضرت را که در کشتند و طعم کشتند که کوشش و آتش چنان مظلوم
بود و سبک آن آن ملا عین آن توانستند خورد و هر که از آن چشمید برض و بلا فی القور بشناسند
و بارگاه و ششمانی که غارت کرده بودند مثل خاکستر شده بود و بر بچها سنگ ریزه سفید کرده بود
و در آن روز هیچ سنگ از زمین بر نماند الا که خون تازه در زیر سنگت یا سفید و مری خوشی که
از گویان سر برده حضرت تا راج برده بودند بزبان خود و او اند و هر زنی که از آن سه سال کرد
بهم رسانید و در کتاب شروعات العکس آمده که شرفی الجوش العکس مقداری اندر شتران رسانید
انحضرت برده بود بعضی از آنرا بد شتر خود و در شرفی آنرا بر کردی و در آن روزی از یوی سانه چون نذر
زردا با آتش برده در میان آتش هب و ناچیز شد چون شترانرا کشید و باقی زردا بوی دو که این را در
من در آتش ز چون نذر آنرا در آتش نهاد آنرا ناچیز شد و در کفر العزاس آمده که بعد از شهادت
امام حسین جابر بن زید از سر انحضرت تمام را برداشت و بر سر نهاد فی المال عقل از او زایل گشت

نذکر

بوی که بسا سال معیشت یافته و در آن قید بجنبش و اصل شد و بر شکر سکه زر عمامه سبجون زرد
مقیه گشت و در شروعات العکس روایت است که بعد از شهادت انحضرت جموعی از حضرت پران
از بدن مبارک بر کشید و پوشید و میبرد و در آن قتیص صد و هشتاد و پنج شمر و نذر آنرا زنگنه
و جدا حتما بود و کوشه اند فقیص انحضرت را عبدالرحمن ابن حصین بر پوشید و میبرد و کشته میبرد
او فرود ریخته شده علمایان شده و نیز در آن کتاب ذکر شده که امیر ابن حنظل مشیر انحضرت را بر گرفت
علت مدام بر او بد آمد و خورد و جمیع اعضای وی اضماء و سقط گشت و مالک ابن ایار چون انحضرت
بر گرفت از عقل عاری گشت و بدین کیفیت مردم با وی بدیل و خیریت میگرد و ندر سنگت بروی
میزند و عاقبت بازاری یکی سنگی بروی زد که بدان ضربت مغزش بر میان شد و بجنبش گشت
بر کشید و کشته شد برین فلکش هم بدین برین خون دورا که گشت بطور است که بعد از او خیر کلا
سنان ابن اسیر فرموده عمر سعد سر مبارک حضرت شاه شهید را بگدگ فرود و بگدگ اهل آن را زد
و چون انکار فرمودین سر از سر او پیش ابن زیاد بی بنیاد لعنه الله علیها چشم احسان و عیال و دست
این شورا نشا نمود **عزیز** اما کار کابی فحش و ذمیان انا قتلت الملك المحبی قتلت خیر الناس انا و اباؤه
و خیرکم اذ منبوس است با یعنی انقدر طلاء و لغو بجا نرود این عمل میخواهم که تا کتاب من سایه که بهتر شقت
خدا که سیکه پرداد و ما در او بهترین پدیدای اهل عالم است که پس ابن زیاد با کفایت تو سرگاه میدانی که او
مرد مالش از جنبت پدر و مادر چه بگفتش اقدام میگردی و امر کرد تا با ساجا گوش راز و در آن ش
ساحت و گفت خفقرت من نیز از خعب تو میآید و در بعضی روایات آمده که سنان ابن انس شهادت
بقتل رسانید و اما کار کابی فحش و ذمیان انشی بشتر این مالک است که در قتیصی اگر که در آن روز کشت
رسیدند شمر ملعون سر امام حسین را بر شترین مالک و در نیز و نیز فرستاد و چون نیز برید میگرد
سر شاه شهید را پیش تخت آن ملعون برد و این شخر را خواند نیز از این سخن چشم شده گفت اگر میگرد
که امام حسین برین صفات موصوفت چطور آگشتی انگاه فرمود که او را بقتل رسانیدند و در بعضی
کتاب مذکور است که این حکایت و قتل بشتر این مالک در مجلس ابن زیاد واقع شد و دیگر از حکایت

و ما رواه

که به شرفی الجوشن علیه الصلوات بعد از او که با بخت و قوی بفرموده مجرای قتلش رسانیدند که تا
درک الاسفل صبح با قرار و آرام گرفت رو آیت که دندان شمشیر دندان که از ازین او پر
آمده بود و برین او داغ برین بود چنانچه در وقتیکه آن ملعون برین شاه شهید نشسته بود و راه هفت
انحضرت داشت آنحضرت چون مشاهده دندان و برین برین شاه شهید نشسته بود و راه هفت
که قاتل من توفی زیرا که شبانه دور و افتخادم محمد مصطفی را دیدم که فرمودند که قاتل تو باین شکل باشد
چهارم وقت قتلش از بزرگ آواز میآید که نفرین من بر بشرد و انصار او نمیشد و دیگر دشمنان اهل
میت علیه الله این زیاد است که سپهسالار لشکر یزید پدید بود و بفرموده انکت حران را در حضرت
امام حسین را شهید کردند چون سران سرور شدند از بزرگان ملعون آوردند از سر مبارک را برداشتند
که ملاحظه نماید در آن آناه قطره خونی از سر مبارک اهل حسین بران او چسبید از باره و پوست
و گوشت و استخوان او گذشت و بر زمین فرو رفت و در آن موضع جراحاتی بهم رسید که از شدت
و آلم آن روز آرام داشت و در شب قرار برتبه عفویش بهم رسانیدند که چسبید از آن بندگان
ناچار همیشه تا او شکلی با خود میداشت که حصا مجلس از آن ملعون ان بورد شنوند و غایده نیز در آن مرتبه
و بوی عفویش را اهل مجلس آن می شنیدند و تا زنده بود بان در و دالم و عفویت گرفتار و معذب بود
و ابراهیم ابن مالک اشتر بفرموده و محاربان زیاد را که در کوفه بعبودت تمام بجز او کرد و اشتر را
و دیگر کشتن را با تشریح و غنای بوجنت و سر او را بکو فرزند محار فرستاد و در سال قاضی را
کرد و دیگر است که عید الله این زیاد با صند بنار سوار و پیاده بجانب کوفه میآمدند تمام ایشان
بدست ابراهیم کشیده شدند چنانچه صدوسی نفر از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون بود که
این برهیم تمامی قتل آمدند و در مجلس مؤمنین آمده که عسکر ظفر فرزند محار در آن روز این زیاد را
با هشتاد نفر از کس از مخالفان قتل رسانیدند و در کشتن الفقه مطور است که چون سر او را بداد الامان
آوردند و بر زمین کشیدند ماری پیداشده متحیل آمده بخزان عین رفته بعد از ساعتی برآمدند
و بعد از آن معاودت نموده و باز کشتی نموده برآمدند بر ابراهیم بن مسعود سابق آمده می بخنجر از کوفه

زیر که استناد اول در او بقتیب کرده بود و کارش بر بوده بطن خود را حجت نموده و در کار عقاب
الاعمال باین طریق آمده که آن مار شخیر علیها بعد از این زیاد وقت و بعد از آنکه سر او را بکشیدند آن
ملعون مردود و در وقت **پنجم** عمر و عاص و یزید و ابن زیاد و دیگر قوم نمود و صلح و عادی و یکی دیگر از کباب
که راه نامرسانه عمر ابن سعد است که بفرموده ابن زیاد و سردار لشکر اهل نضال و اتفاق شبانه
بر روی شاه شهید استیلا با تمیید حکومت ری آنحضرت را شهید کرد و بعد از خود بر سر او در وقت
این زیاد ملعون عمر سعد را بکشتی سرداری کرده ملائمه با عینه و حکومت ری نمود و عمر در آن وقت
فاطر که در حضرت قتل شاه شهید اینم و در دل از حکومت ملک ری میسکنند این اشعار را از آن
ششم خواهد ماوری و فی الصادق است که فی امری علی حظه این ارتکاب ملک آری و آری منی
امام اصبح ما ثوبه بصل حسین و فی قتل انار آلی پس و در نها حجاب ولی با آری قرعین منی و توفیق
لاری ملک متجمل و ما عاقل باخ الوجود بدین **هفتم** کشت واقع بین از عادت دهر و کار که ازین
بگرم بخندای کوهین آن کی تولد و سلطنت ملک ری است و ان و کراشم و عقاب و خطر قتل
حسین قتل آن موجب ناراست و در اوقات آن بنویسند لیکت زری است مرا غره عین آتش
قتل حسین بن علی و ری دولت الله بیسج عاقل مذبد دولت موجود بدین و از اصبح این بنا
ره است که روزی در خدمت مولای مؤمنان و پیشرو اهل جنان امیر المؤمنین بودیم و
حظیه میسکر و مرد ما زانند و صیحت میفرمود و میگفت سوال کنید از من پیش آنکه مرانیاید
پس بچند قسم که سوال کنید از من از آنچه گذشته و فایده مذکر آنکه اگر ما زانم شمارا بان پس
خاست سعد ابن و قاص و گفت یا امیر المؤمنین خبر مرا که چند مورد سروریش من است پس
آنحضرت فرمودند که رسول خدا را این سوال تو خبر داده بودی است در سروریش بودی مگر
در هیچ آن شیعیانی نشسته و در غارتگویی است که قاتل حسین پسر من باشد و عمر سعد در آن وقت
در پیش سعد حاضر بود و در کاشف الحقی آمده که مدعی قتل از او فایده مذکر که عمر سعد را میدیست
بذات اهل حسین ابن علی ابن العین کشته شدند حسین ابن علی است تا آنکه روزی بخدمت حضرت

امام حسین آمده گفت این زمین را بجان من قاتل تو ناسم بود آنحضرت بسم نموده فرمودند
انجامی که این گفت که ما را می کشند عینیه می کشند امریکه بظهور ما بدر رسید زبان ایشان جاری می شود و بیگانه
ای پر سر حدیقتان بدان که بعد از من شکر از کندم حراق سیر نخواهی کرد و زنده گانی تو بعد از من نخواهد بود
مگر آنکه **عینیت** گیرم که روزگار تو را میری کند از آنجا که نامرئی تو می کند از آنجا که شکر که بماند
فرستی محراب پیدا شد و سر آن ملعون را از تن جدا کرد و در مال تن او سیاه شد و اما سر که در کرم بود
اشاد و جبهه پیدایش را بر کفن سکت موشد و آن روی حکومت ری در خاطرش می ماند و بان مراد شد
و در بعضی روایات آمده که آن شقی بصورت مکی میخ شده در زمین ری از پی استبسیک بود و بر کرباب
بمیزند تا می که از چشم چشم بر آید کرد و **مشتر** ای که بسته بخون ریزی او را قبول عینت آخر خداوند جهان
شمرم بنویسند که دردی نزلتین کنی حرمت ایشان بر موملینت فرموده او از آنکه کند
فاطمه از دست تو بود مصطفی بر تو غضبناک و علی شمش آلود یکی دیگر آن کرده در سیاه حرمانه کابل
الاسدی است و آن عینتی بود که سر شاه سهند را بدین مشی چهره و در آن راه شام تا آمد که بود و بی او چها
نموده در امامی شیخ موسی و در کشف الغمزه گوید است که من مال این مکر کوفی از کوفه متوجه زیارت حضرت
زاد و با اقد شرفا شده در مدینه طریقه بخدمت حضرت امام زین العابدین مشرف شده آنحضرت خبر محشر
پرسید گفت بر من دست مکن است و هر روز جمع از دشمنان شمارا بقتل میرساند فرمودند
هر طایفه کابل الاسدی زنده است گفت بلی امام فرمود که آنستم از حراره العید و حراره امان
یعنی خدا یا او را تیری این و تیری استن همچنان راوی گوید که چون بجای رسیدم در پرده شهر دیدم
محشر سواره ایستاده است و جمیع کثیر در قدش قرار دارند چنان بنیاید که اشضاری دارند من نیز
سلام کردم و بایستادم بعد از آنکه دیدم که حرمانه پید را دست کرد و بسته آورد و در دست و شانه
بسیار نمود که گفت الحمد لله که حق تعالی مرا بر تو مسلط کرد و ایند فرمود که شسته گانی آورده ام و حضرت فرمود
و آن عین را بنده از بند جدا کرده و در شس انداختند من چون از امام شنیدم بودستم بجای خود محشر
را نظر بر من نهاد و بسم را پرسیدم که در مدینه بخدمت امام رسیدم چنان فرموده و الحال است

بشهر و جنل شده این امر غریب را مشاهده نمودم و کلام آنحضرت بجا نظر رسیدم که مردم محشر ازین
سخن از هب فرموده آمده دور کعبت نماز کرده عجزه شکری بجای آورده و مدت بعد روی بجنگ
پهنا لید و یکریست و بعد از آن سوار شده و در قدش روان شدیم و چون از پیش بدنه غانه بود
التماس کردم که ساعی همچنان من شو گفت در آنوقت که تو آن سخن را فعل کردی چون هنوز خبری نداشت
بودم بشکر از آنکه امام با من کرده و آنجا از حق تعالی طلبیده از من بظهور رسیده میت روزه
کردم و امر و نصایح و اگر نه دعوت تو را ابابت میکردم فعلی تعالی تو را جزای خبر داد که این شرف
بن برسانیدی و بجای ترشیف برده و دیگر از انطباق کراهت سیاه خلی امجی و متیس این شرف چندین برابر
ارامش آن ملا عین بفرموده محشر بخبر ای که در آن وقت خود رسیدند و بر کیت را بعقوتی که مافوق آن
مستور نباشد بقتل رسانیدند و در تاریخ روشه انصاف محشر نامه تفصیل احوال قاتلان حضرت امام
حسین و کشتن هر کیت از آنها را بجز کیه خاطر و ستان و عجمان فاندان نبوت و رسالت فاش کرده
شده اگر کسی ذوق ملاحظه زیاده از این جنبه استخفا خاطر داشته باشد بان کتابها را مرجع نماید و
علی مدتس ستره محشر را از جمله مقبولان شمرده و آنچنان اهل بیت نام برده و در کتاب کجها
المؤمنین من اهل بیت علی است پس حسین امامه شایسته بسیار و نیکو فی اختلاف محشر را مذکور است و در قتل
و شتمان فاندان مساعی جمید مبذول داشته چنانچه ابوالموتید فارزمی گوید که محشر چهل تن است
و با قصد و صفت دو کس از دشمنان و بغضان حمید را از قتل رسانید و نیز قاضی حیرتین
در شرح دیوان مر قاضی از عیبه امام حسن عسکری نقل نموده که عدد پنجاه تنی که در دست محشر کشته
پهشتاد و نواز کسری رسیده و در مجال المؤمنین من صور است که حضرت المؤمنین فرموده است
المؤمنین و سحر حرج علمام من ائمتین من اللین بخلوا اثنتان و ثمانین الف رجل بخلوا
این ابی عبیده اشقی یعنی زود باشد که فرزند حسین را بستم و ملامت کشند و بوی بر نیاید که پرستار
تعیینت بسرمد و کشد از آنجا سخن که بر او ظلم کرده باشند یا کشتن او را ضعیف بوده و سید و پشیمان
بزار مرده و او محشر این ابی عبیده اشقی است و در کتاب کاشف الحی ذکر شده که حضرت امام محمد باقر

جمع را که مختار را بدید و میگردن منع فرمود و حضرت امام جعفر صادق را بر او رحمت فرستاد و حضرت
امام زین العابدین اورا بدعا بنی خیر یاد نمود و در کتاب فتوحات العتس آمده که جبرئیل این
عاست رب العالمین بسید المرسلین پیام رسانید که یا محمد کجاست قتل یحیی این ذکر با همشاد نیز
کس را کشتم و از برای قتل فرزند تو حسین دوباره همشاد نیز اگر کس را فاجر کشتم و در صحیفه مؤمنان
فصل شده که کشنده امام حسین در آتشی است و دست و پای او بسلاسل آتشین عقیده عقوبت
او افزون از عدد عدده است و در کتاب خیرة العقیقه فی ترجمه منهاج الکرام روایت است که حضرت
رسول سواد منسوب بود که کشنده چنین ابن علی در آتشی باشد از آتش و بر او باشد حضرت غلبه
اهل دنیا و دستها و پای او را بست بر پنج پای آتشین تا با این کیفیت سرگون اورا بصره بنام
اندازند و غوغای از او اید که تمامی اهل دوزخ پناه بخدای تعالی برند از شدت آن و جاوید در آتش
دوزخ باشد و انواع عذوبت را چند و چون پوست ناپاکت او سوخته کرد و حتی تعالی پوست
نازده و بگرداوشد و آب جوشان در بر دوزخیان چند و هر که شریک در قتل آن حضرت است
باین مصفت در دوزخ همیشه معذب و معاقت و نیز در آن کتاب از حضرت رسول روایت است که سخت
کرد چشم خدای تعالی چشم من بر کسی که خون اهل بیت و عترت من بریزد و آزار رساند برین تا
انکه عترت مرا بر سنانند و در صحیفه رمویه ذکر شده که حضرت موسی علی بنیتنا و علیه السلام بعد از
فوت بر او کوش هر دن طلب امرش هر دن از خدای تعالی نمود خدای تعالی با و وحی فرستاد که
اگر از من امرش اولین و آخرین طلبی و عای تو را اجابت کنم و هر را پیام زدم مگر قاتل حسین علی
که من خود اشقام حسین از قاتل او خواهم پست کسی که او پنجمان خون بریزد و چنان است که هرگز
برنجیزد و در کتاب عیون الرضا خبری ایراد نمود و مضمونش مشعر است از آنکه همدی ال محمد و آلوزیر
قاتل امام حسین را با قتل خود برسانند پس بنویز اشقام این خون با همت تا بزوج حضرت صاحب
الزمان علیه صلوات الله الملکات المنان روایت است که بعد از واقعه کربلا حضرت امام حسین شهیدانند
او از پی شنیدند و صاحب آنرا عینیدند که با و از نسبت دین شعار را میخواند و چه ایما القاتلون

چند حسنا ابرو با العذاب و اشکی کل من فی است ما یدعو علیکم من بنی و مرسل و پس از
لغت علی سان ابن داود و عیسی ابن مریم صاحب الانجیل و بصحت رسید است که عیسی
فاش حضرت امام حسین و انگری که بشهادت آنحضرت راضی بودند و شامش نمودند از و نیاید
نرفت مگر آنکه پیش از مرگ معینت نشد و روایت است که قبل با بیلای دیگر چنان که در کتاب الواع الالو
از او بر با خطار روی روایت است که مر و سایر بود از بنی هبیه که ان لعین دشمن اهل بیت بود چون
خبر شهادت حضرت امام حسین شنید سخن بی او با گفت که لا این کمال خودش بود هنوز ان ملعون
سخن با تمام گفته بود که از منب قهر آتی برقی در دیده چشمه پاکش بر آید و ان ملعون را بجنبش بر آید
و نیز در آن کتاب بصورت ابن سلیمان روایت کند که شبی با تومی حکایت میکرد و میگوید که یکس از
انجاعت کرد که در کربلا امام حسین مجاریه و مقاتله نمودند که در همان سال بعقوبت و بلای گرفتار شدند
از این مجلس گفته من در میان انجاعت بود و گویم آنچه نشد تا که چراغ که میجست تا یک شتابان
پیر لعین بر فراست تا آن چراغ را روشن کند در آنکشت او گرفت و آنکشت را بدین برود که با این
فرو نماند آتش در رویش و موش آمو از فاند پروان رشت خود را در جوش آب انداخت آتش تمام
روی آب را فرو گرفت و چشمه پیدش در میان آب با ش غضب آبی بوحشه کردید که اصلا از او است
باقی ماندت همچو ششرون شوم که در آن کس از ره آب رفته در آتش **باب سی هفتم** در ذکر
بعضی از شمشنان و بعضان امیرالمؤمنین علی سید الاجال یکی از ان بدجنان عبد الله زبیر است
است که از فرود پیروی و شاعت بد بد با شرح خود نمود ملعون ترین و سخت ترین اعداوت اهل بیت
علیهم السلام بود و ما و عبد الله سمانت ابی بکر بود و عدلوت الله اظهار با و میراث از پدر و
و فاله و جباروی رسیده بود و در کتاب الواع الالو آمده که عبد الله زبیر چهل مجرم که مخطئه
خطبه خواند که صلوات بکحضرت رسول فرستاد و ناموم انجا منکر او شدند و با آذور عدلوت قرآنند
دیگر از شمشنان و دشمنان امیرالمؤمنین سعد بن ابی وقاص ترشی است که از اهل شوری بود بواسطه
آنکه سر در موشان در یکی از حروب پدر او را قبیل آورده بود که این آنحضرت و در اول گرفته پس از شورش

آتش

سخنان کرده و در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین **ع** بیعت با حضرت نموده و در کتاب
مجلسی مرتب المصنفی ذکر شده که سبب عدوت و کینه سعد بن ابی وقاص با مولای مؤمنان آن بود که
آنحضرت عاص ابن ابی ابله که از اقربای سعد بود در یکی از خوب لقبی رسانیده بود و دیگر آنحضرت
آنحضرت ابو عبیده جراح قرشی است که با عثمان وصلت و خویشی داشت و دیگر عبد الرحمن
ابن عوف قرشی بود که کینه و عدوت با آنحضرت انظار میکرد و دیگر سعد بن عاص عاصی
از دشمنان آنحضرت بود و دیگر از معاندان آنحضرت حکم ابن ابی العاصی است عثمان در پس
در پیش منافقان بود و دیگر و سید ابن عبیده ابن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود که زبان دلا
بحضرت امیرالمؤمنین **ع** نموده و آنحضرت فرمود که خاموش شو ای فاسق و حق سبحانه و تعالی این
فرستاد **المن کان مؤمناً کان فاسقاً الا یتون** که حکم بقیع آن ملعون و ایمان
آنحضرت فرمود **ع** فاستیاب ما هو فی جسمک من شراب فینا صمدیا و من هو فی الجان یزید
فینا علی الرزق معتقاً حمیداً یعنی کیان و برابر باشد آنکه در روز قیامت باشد و بوده باشد سر
او در آنجا از خواب و دریم با آنکه در بهشت باشد و برای او آرد و تها سازند در بهشت بود
و نعمتها و حال آنکه او آن باشد **ع** و من که زجیل می شد تیغ خلافت با اهل صفای از دنیا
لاف او ساکن و در فرخ است و ما اهل بهشت پس لاف برابری بود عین کزاف و دیگر خدایان
که دشمن نذو رسول و اهل بیت بوده و دیگر از دشمنان آنحضرت زیاد ابن ابی ابرهه است که بد شخصیت
با این سبب بهشت یافت چنانکه در باب نسب آن ملعون ذکر شده و سوره شوم زیاد را حکم گوید
کرد و آن ملعون مغزانی بسیار و کوفه کرد و در غارت قتل شیعیان و مجانب مولای
مؤمنان نهایت اهمیت نمود از آنجا بهشت نفر از صحابه رسول افتد بودند که عدوتی امیر
المؤمنین **ع** ایشان را شهید ساخت و نیز آن ملعون را و الی همین نمود و بهشت را شهید را درین
نواحی لقبی رسانیده و در کتاب فتوحات العباسی از تاریخ احمد بن محمد کوفی نقل شده که چون جز
ظلم و ستم زیاد بر این امیر بخت امام حسن رسید آنحضرت زیاد را دعای بد نمود و درمی داشت

زیاد پیدا آمد و هر روز زیاد می شد تا آنکه تمام دست او را گرفت و او از درد و الم می پشور بود و بعد
از چند روز دوران رحمت و درین جنیم را منزل ماحش و اگر کسی که تعداد و شمشیر آنحضرت نماید
کی تواند و احوال خسران مال بعضی از آن منافقان که بعد از عدوت و دشمنی آنحضرت مشهور و معروفند
حسب المقدور در این رساله ذکر شده و تعیین واقع شده در این باب بهین گفتار نمود **ع** در
بار صفت بر کسی بود که بغض مرتضی را آورد و یاد **باب هشتم** در ذکر بعضی از اصحاب و اعدای
و حکایات و نکاتی که دشمنان حضرت امیرالمؤمنین **ع** میخواستند اهل بیت رسالت و نبوت را عیان
حضرت باری عز و مجد بر صفا و عذایها که کون بتلا ساحت آنحضرت **ع** و عجز و لاف و ابصار
و دیگران پسند و سخت پذیرفته لاف و دوستی دشمنان ایشان را از دل بدر کنند و چنانکه عثمان از
آنحضرت در این ذکر **ع** از آن نه من و زد و غایب است ایشان را بنده و دیگر از ناپید است و بر
سیاه ولی و بد تمیزی که آن عادت را مشاهده کند و بغض و عدوت اندک از این را از دل بدر کنند
اگر صحت آرد آن نباشد که در عذاب و جانی مستی شود و در قیامت بعد از آنکه شکر خوان
شده بعد از قیامت محبت بر ایشان تمام خواهد بود و خود اعتراف نماید که ما قایلیم پسند
ازین پیش که جمعی را در دنیا میدیدیم که دشمنی و عدوت اند و در بیان سبب نمودند و هر که این
بسیار و عدوانی در دنیا کار شده ما از هر جمل و عباد بر نخواستند بدوستی اهل بیت رسالت
بر چشمه حیات ابد رسانیدیم چنانچه مصلحتی از نماند **ع** اهل بیما از اهل بیما
که بگفت و غیر آنکه در شوم و جمیع حیوانات و در حوش و طیور و سباع و حشرات و نباتات با
دشمنان حضرت امیرالمؤمنین **ع** و اولاد طیبین او دشمنند و ایشان عدوت و خصومت
می کنند و با دوستان آنحضرت دوستی از آنجا در کتاب کاشف المصنفی از کتاب روم
صحیح از نسخه ابن القع از وی مرویست که گفت بشی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین **ع** بودم
و آن شب نیمه شبان بود و آنحضرت بر استری بوار بود و بدی بگفت می می رفت و در آن شب
راه در وضعی نشسته و آمده خواست که در وضو سازد و من دست را نگاه داشتم و دیدم که آنکس
شما

تیر کرده مضطرب شد و من از کوه و شش عاجز شده آنحضرت پرسید که چه می شود که چشم امیر را چنانچه نظر
بنی تا بی می کند نگاه کرد و گفت این سببی است بر لب لکجه پس دو الفجار بره شده کام چندی پیش نهاد
غره زدن سبج چون صدای سرور مؤمنان را شنید پیش آمده چون گناه کاران سرور پیش انداخت
دست تیر پیش او دید و گریه شد حاجه خود را لبان بنده شد و آنحضرت دست مبارک دراز کرد
موی که پیشش را گرفت فرمود که تو میدانی که من اسدا قد و ابوالاسیال و حیدرم و صد هم تنم
شیر زبان صنیع من کلک شده گفت یا امیر المؤمنین و یا حیزه الوصیت پس و یا وارث علم نبوت
روز است که شکاری بدست من بنیفاوه که سسنگی را بی طاقت کرده بود سیاهی شمار از دور سسنگی
با خودم بر دم شایدم را در آنجا قضی باشد و سسنگی بر تو کم کرد و سسنگی بر تو حوس و سسنگی
دوستان و حضرت تو را حرام کرد اینده است و بر دشمنان تو سسنگی که سگان شمارا دشمن است
آنحضرت دست بر پشت او کشید و دو دست از صورت بریزد تا که گفت یا ولی الله المرحوم که سسنگی
رو زآورده امام دست بر آورده از جنت او طلب رزق نموده معان او دیدم که چیزی نزنشیر
امه بخوردن آن مشغول شد چون خان شد آنحضرت اذان پرسید که پس در این مکان چه سسنگی
یا ولی الله بقصد زیارت تو از مقام خود متوجه گاه شدم دور انجامه که بفرشان دو نذر بیابان را
علی نمودم با مید پا بوسی شیر نذا و زوج بول و عاتم او صیایه **دست** حتم شد بر تو ولایت چون بویست
بر رسول شیر نذیران ابر عسم معصطفی زوج بول و الحال حضرت بر کشتن نوحی بهسم که خیال و
دارم و از من چیزی نذر و چون حضرت انصراف یافت گفت یا امیر المؤمنین در این شب بقا و توبه
میروم که سنان ابن و ابل شامی که از دشمنان تو است و در جنگ معین کریش بود حق تھا اور المؤمن
ساحته است که از گوشت او تو شرا که کنم و حقی ما زرم تا حوت حرکت داشته باشم و آنحضرت را
و عا کرده راهی شد و من تعجب و حیران مانده بودم آنحضرت از تخرور من دید چشمه بود که می نهد ازین
حال تعجب کن بدان مدانی که دانم و میروید و خلق را میا فرزند که اگر آنچرا نخواست و اگر می کرد
اقد برین سسنگی که دره ظاهر ما زرم لبسته خلق الله بضلالت می افشند چنانچه شامی گفته است **دست** اقدم

چون کنم بدیج کسی گزید در کمر می فناوه کردی که او فد است پس آنحضرت متوجه نماز شد بعد
از آنکه خان کشت شد و ز غم است ایشان متوجه قادی شدیم و اذن باکت نماز شیخ میگفت
که رسیدیم و خود خانی در میان مردم بود که سنان ابن و ابل شامی را شیری برد و بعد از
لحظه کلمه سر و ساقهای پا و بعضی استخوانهای او را آوردند و من آنچه از شیر سقیده بودم از برای
فعل کردم مردان دو دیده خاک قدم آنحضرت را میسیدند و بر چهره میمالیدند و استشفای
مینمودند **دست** حلا جوان سر بر این در زمینند جلا اینجا کمتر از خاک رهند پس آنحضرت بر خاک
حقیه خاند و حمد و شای الهی و لغت حضرت رسالت پناهی تقدیر رسانیده فرمود که ای مردان
هر که ما را دوست دارد و اهل دوزخ نشود و هر که ما را دشمن دارد و اهل بهشت نشود و من قسم
بجنت و نار من بیکت جماعت را بطرف راست میفرستم که بجنت است و آن دوستان
منند و آن دیگر طایفه بجانب چپ سسنگی که دوزخ است و آنها دشمنان منند و من در روز
قیامت بدوزخ خطاب فاهم کرد که این از من و آن از تو و شیعیان من مثل برقی تا
در عدد عاصف و مرغ پرند و اسب دهنده از بل صراط ما بنده شد پس مردمان بر تقا
همه سبکبار گفتند و الحمد لله الذی فضلت علی کثیر من خلقه یعنی حمد خدا فی را که تو را فضیلت
در باقی داده است بر بسیاری از خلقان خود **دست** هر کجا باشد نشان پای او آنجا بکشد خاک
بر او ایم چندانی که آب آید برون دور کتاب فتوحات الصلحس مذکور است که امیر المؤمنین
بجوریه ابن سهره گفت در وقتیکه جوریه عازم مرز خود شده بود که در این سفر شیری تو
بر خاب خود مرست و بگو یا ابا الحارث امیر المؤمنین علی مرا از توانان داده است میاید را
بسلامت بگذرانی چون جوریه بشیر رسید با جارا سپان نمود شیر سرد پیش اخلت در
شد و بیخ بار همه کرد و در حث و چون جوریه بجدت حضرت امیر المؤمنین آمد آنحضرت پیش
که بر شعلگی گفت آنچه شما فرموده بودید آنحضرت نیز فرموده اند که گفت همه که در من
ندانم که پرسید حضرت امیر المؤمنین فرمودند که شیر خج همه که در همه اذن بود که خج بار

سلام من بوجی رسول برسان دور کتاب کاشف الحق از انبی بر بریه روایت که گفت صحیح بار بول
خدا نماز گذاردیم و بعد از اداء نماز یکی از صحابه بآدمه گفت یا رسول الله کذا من بدر فانه فلان شخص
افشا و سکی در در خانه دار و سر راه من گرفته با من راه و ساق مرا محج و ساحت و از
او ای نماز صبح در منزلت شما محم و م شدم روز و دیگر شخصی آمد و بهمان نوع از آن سکت سگوه کرد
و پای محج و روح را نموده حضرت رسول و از متوجه خانه شخصی شد و با او گفت ترا سکی است محجور
و قتل او و اجابت پس آنروز بدر و در خانه حضرت سکت را از سیمان در کرد که کرده بیرون آورد
و چون سکت را چشم بر حضرت رسالت پناه افشا و بزبان در آمده گفت سلام علیک یا رسول
الله چه چیز شمارا با چنان آورده است و سبب قتل من چیست حضرت فرمودند که تو فلان و فلان را
پای محج و ساحت و قتل سکت در نده و اجابت آن سکت بزبان ضعیف گفت یا رسول الله این دو
از منافقان اند حضرت امیر المؤمنین علی را دشمن میدادند و نسبت بجلازان انحضرت نامنرا
میکویند و سبب می کنند و مرا غیرت دوستی دامن بر بسته پای این دو منافق را که زیدیم چون
حضرت رسول این کلمات را از آن حیوان که گش بهتر از منافقان بود شنید بصاحت سکت سفار
نمود که با او شفا و سلوک نماید و چون صاحب سکت مشاهده این حال نمود گفت یا رسول الله هر که
این حیوان ایمان بخواهد و اهل بیت تو را در من سکی باشم مثل منافقان که قرار بر سالت تو بود
اهل بیت تو نیارم از سر صدق و یقین ایمان آورده تو ضیق رهش او کردید و هر که با حضرت
امیر المؤمنین و ائمه معصومین دشمن باشد از سکت صد بار کمتر است و مکان و ماوی او در
سفر ترک کن جورا اهل بی در سبب و یکم کمتر از سکی و در کتاب خواجه مسطور است که جمعی از
دشمنان ائمه معصومین را رده نمودند که سبب این زید الاسدی بلا سبب و دوستی اهل بیت است
بکشند و لوازم ترس پنهان شدند و انصاف میان جمعی را بر سر راه داشتند بودند که او را بگیرند
حضرت امام محمد باقر با و اشاره نمود که در شب بیرون رود که سپی از ایشان تو بخوابد رسید
و چون کمی از خانه بیرون آمد و فاست که یکی از راه او و دوشی می پیش آورده و لوازم ترس از راه

منع نمود پس کمیست متوجه راه و بر شد باز آن شیر شمش آید و لورا از آن راه منع کرد و حرکت چند نمود که
او را از آن ظاهر شد که از غیب آن شیر با دیدش و کمیست از غیب او میرشد تا بقدم امن رسید و از
اعداد امرای یادش و در کتاب سکت العنه آمده که در مدینه مشرفه شخصی نسبت بحضرت امیر المؤمنین سبب
نماز شب میسخت اتفاقا روزی شتر خود را بیرون سجد کرد شش به سجده را آمد و بان که هزار شست و نا
شایسته زبان کشا و که در آن اثنا شتر او نیز با ندر و من سجد در آمده و صاحب خود را در زیر سینه گرفت و
ممالید تا او را بقتل رسانید و نسبت و اصل ساحت و در کتاب ثومات القدس ذکر شده که
یکی از شیعیان یکسخت کرد و در پیش استر با که کذیب کرد و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
از سر راه من دور شو ان سبب از سر راه من دور شد سبب است زخم و نیز روایت است که بوجی سبب
با سنی دور با سبب فرود آمدند و ان نامی شروع بنا کرد و نسبت بمولای مومنان و لوا
انحضرت سخنان بی ادبانه میگفت و چند آن شیعه بود از منع نمود و انرا ممنوع نیشدان نمودن اگر اشیا
ناخوش انکون دل بسته شده و فاموش شده و ترک جواب آن عین مرتد نمود و چنانچه مولای مومنان
فرموده **عبر** و ذی خضر و اجوی کجبل و اگر ان کون از شب سایه زید خاسته و ان یه صلا کعبه و زان
الاحراق طلیع **شتر** نادان چیدن روی بر وجه جمل نمود عقیق زده جواب دوری فرمود او را بعد از شوق
علم فرود چون شمش سوزنده بوی خوش نمود و از خدا تعالی مسئلت نمود که جزای کشاران ملعونان
در کنارش گذارد و در آن اثنا شیری در ربا عده نقل شده سر خار جی را از قه تن سبب ساحت زان
بیرون ترشد و همچنین جمعی از راه بر چون زیارت امیر المؤمنین بودند در میان ایشان که شخصی در پیش
ایمان از دم سندن بود و کای نسبت بر در او لیا و ائمه نبوی نامنرا میگفت سببی در انشای را که شیری کبیر
ان جنفی از کلبین بیرون آمده یک سکت از انجا حمت را بوی نموده چون آن زده کوش رسید انجا جی را
بر بود در میان پیشه که در انجالی بود برده شکم با کس را شاکهش و آن پیشه و شت را از خون او
لا کون ساحت و مولوی معنی مناسب این مقام فرموده **نظم** انجا که گمان شیری رسید مرد
بر بود و در پیشه شید و بعد از آن شیر نزد یک انجا حمت که از دوستان و فلان اسد و انقا سبب

بودند آمده بدست و سرشاره کرده ایشان را نیز خود طلب نمود و آنمندان موند بدستی و محبت اهل بیت
رسالت میسخت شده همه یکبار با علی بن ابی طالب کویان از محبت آن سبج روان شدند و چون بکانه تمام
انگهی رسیدند از شیر آساره با ایشان نمودند که نزد جبهه کیمیت آوردند و چون نزدیک شده تقصیر نمودند
او نمودند کلام اهد و دنیا و در سبب چند یافته اند آنها را با هم تمت کرده محبت و سلامت بچند نفر
رفتند و نیز مشهور است که هر گاه بدو سستی حضرت امیر المؤمنین شریف استمدهند از سر راه سبکتاب
میرود و آنرا در صغیر و کبسی نیز در خفا بخی از غلامان و دوستان آنحضرت جهت این عامی گناه کاران
نموده که اگر کتابی محبتی شهادتی رفیق بقصد زیارت و عیب پوشی شاه ولایت منقبت بکانه
اشرف روان شد در راه و عطراه ناکاه نظرم بر شیری افتاد که بر سر راه آمده اشعار شکاری میکشیدند
شروع بفرغ و زاری کرده محبت بندگی و غلامی شاه ولایت پناه بر این سبب انظار نمودم و بر آن
از قسم دادم که از این بمن مرسان آنچه خوان از سر راه من بر نهاده لطافت دیگر روان شد **بیت**
رو خوشی و ارباب ایشان شمشیر زانکه ایشانند با تو هم شمشیر و نیز این زره بی مقدار و ناک پای
مجان و زایران حیدر کردار در اول شباب توفیق زیارت و عیب پوشی عبات عالیست
در وفات مقدسات با من چون بذکی لفظ رسیدیم در سپردن حصار فرو آمدیم و چون پاره
از شب گذشت شیری بنزدیک آمد بوعی که فاصل و دوری زیاده از پنج و شش زرع نبود چون
بوی محبت و دوستی غلامان و مولیان بخت از ما بشام او رسید و نام انقده او پورا از ما
شد بوی محبت و دوستی را غذای خود ساخت بر کشت و ما از چنگال آن سبج محبت دوستی سوز
مؤمنان خلاص و نجات یافته چنانچه عارفان میا بوی فرموده **نظم** رو خوشی در چون در
جهان تا غلامی باقی از شیر زنیان **باب بیستم** در بیان بعضی از آنها که بسبب ششوی حضرت
امیر المؤمنین و اولاد طیبین از غذای تعالی ایشان ترا سبج نموده و شکر طاعت ایشان کردار بخله
در کتاب کاشف الحقی ذکر کرده که فارابی را با موئی خصوصیت بود نیز حضرت امیر المؤمنین ع
انگار جوی با و از لب سخن گفت آنحضرت فرمود اخسایا عده واقعه فی الحال انکار جوی بصورت کسی

رضی که پوشیده بود به او دست و آن ملعون دم می جنبانید و چون بخانه خود رفت اهل منزل او چو
کشیده او را از خانه بدر کردند بار بخت مولای مؤمنان آمده شروع بدو جنب بماندند و
انگرفت و عاف فرموده بصورت اول شد خورش از مو با بر پس آمده پوشیده یکی از مضارفت
یا امیر المؤمنین تو را نر زاهد لعا این مرتبه و منزلت که بچین تکوین بکار که مخصوص بک است
شخصی بصورت سکت می شود تو را در جنگ محویر بشکیر حاجت و مبارک و مدد کار چه استیلاج است
فرمود که حق تعالی بجهت انو محبت بر بندگان تمام کند دوست اردشمن بدو و دوستی از
از دوزخی نهستی از یاد مر از حضرت دعا نداده و اگر اذن مید و سامعی در فضای ایشان تا خبر
واقع نمید و نیز در آن کتاب مطور است که یکی از جنی امیر با عینه با سرور مؤمنان فی اوانه گفت
نمود باو گفت اخسایا این عظمت که بر رکت اطلاق میکنند فی الحال انفر بصورت سکت کرد
و چون زن و فرزندش جزع بسیار کردند باز و عا کرد بصورت اول شده در کتاب مناسبات
مرقصی از اصمغ این بنانه منقول است که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین برای میهم
یکی از فریش پیش آمده گفت کشتی اکثر رجال را ویتیم کردی بسیاری از اطفال را آنحضرت
از روی غضب گفت دور باش ایست چون نظر کردم سکت سیاه شده جمی جنب بماند و عوج
میکرد و بر زمین می غلطید انگاه آنحضرت بر سر ترحم آمده و عا کرد و شش شخص بصورت اصلی باز آمد
در قدم انظر العجاپ نهاده توبه و انابت نمود دور کتاب شارق انوار الیقین از محمد ابن سنان
روایت کرد روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودیم در وقتی که اراده حال و مجال داشت
و تجزیه فرمایم چون اسباب بفرخواستول بود که در شخص محاکمه بنزد آنحضرت آوردند یکی از آنها از
جورست و میاکی با و از لب سخن گفت آنحضرت گفت اخسایا کلب فی الغور آن بد بخت بصورت کسی
شده و عوج میگرد و با کشت اشاره با آنحضرت نمود و تصریح و زاری و الهتس و پتزارای می نمود
آنحضرت متوجه او شده لبهای مبارک را بجزکت در آورد و بصورت اصلی معاودت نمود پس
بعضی از صحاب آنحضرت بر نهسته عوج کردند که تو را چه است حاج تجزیه و جمیاسان لشکر است

با این قدرت که خدای تعالی تو را زانی و هشتاد و نه مرتبه فرمود و چون آن کسی که در آن وقت را در زمین
بیشتر بود و آن دو بان قادی که او را از خاک تیره خلعت پوشانیده که اگر بنام این بای کویا
خود را در آن گنم در این میان دور دور از آن که بر زمین معیور بود و از آن سرش سرگرمی نامم
بر اینه قادی بر آن ماد دست نمیدارم که با آنچه علم جدی است که حضرت جبرئیل نما بر زمین در آن
کتاب رو آیت که از شهیدان از حضرت امام زین العابدین سوال نمود که چه چیز است که خدای تعالی
بر اعدای ما آنحضرت فرمود که دست میدارم بر فضل و بزرگی خود را مشاهده کنی که بر خدا را از ایشان
افضل گفت علی پس آنحضرت دست مبارک بر روی او نهاد و فرمود نظر کن چون نگاه کردی حضرت
و بی تاب شد گفت خدای تو گروم بار بجال اول را بر گردان که من نمی بینم در مسجد که در موی
پس آنحضرت دست مبارک بر روی او کشید بجال اول معاودت نمود و این اشاره است که
بنوی که اعدای علی سوخنده الا معنی دشمنان حضرت امیرالمؤمنین مسوخ این است اندر
ان کتاب رو آیت که حضرت رسول و آفرید و بود که قتل لوزخ فانه سوخ من نبی امینی
بکشید فرغ را که تحقیق که ایشان مسوخ نبی امین اند و در کتاب جبرئیل از این جمله رو آیت که
که در خدمت امام جعفر صادق بگردد برستم در منزلی در زیر درخت حزامی که خشک شده بود و
نزول نمود بر برگت و خدای آنحضرت تحمل بار آورد و ما بخوردن حتما مشغول شدیم اعرابی گفت از این
بزرگ تر نخواهد شد پس آنحضرت فرمود که ماورثه آنجا هم در میان آنم و کاهن نمیشد و عا که
کسی هم تعالی عا بابت می کند و اگر نبی و عالم تمام صورت کلی می شود و بخانه خود روی و در جنب بانی بود
از خانه بیرون گشتند اعرابی گفت علی آنحضرت لب مبارک بجنبانید اعرابی فی الفور گفت کلی در روی
خود کرد پس امام من گفت از غمش بر روی این که بپسند من از بی او مرده داخل خانه شد و در چشم
و بر یک تلقی می کرد و اهل خانه چو بی بر داشته او را در دند و از خانه بیرون کردند و من آمده خبر آورد
در این سخن بودیم که بر گشت و بپستاد و آنحضرت بر تو رحم نموده دست مبارک بد عا برداشت
اعرابی بصورت اول آمده باو گفت ایمان آوردی یا نه گفت العا الغاب یعنی ایمان آوردم و بر آن

ایمان آوردم

ایمان آوردم و در کتاب مناقب رضوی از کتاب حسن الکبار نقل شده که روزی در زمان خلافت
بخی عباس مداحی از مردم بلخ در صحرای کن بود و همیشه زبان در قرآن ان نیکت تعقاد و بوی
حضرت امیرالمؤمنین من ایند طینت علیهم السلام جاری و گویا با تو روزی در صحرای آمده بعد از
لعنت و منقبت امیرالمؤمنین نیکت من فان حمله ارفاضه ان طلب نمود حاجی از آن جمع بر خاسته
دست مداح را گرفت و بختانه بر او که آرزوی او را بر آورده طلب و مدحای مداح را حاصل نماید و چون
بمنزل خود مداح را آورده غلام را فرمود که در صحرای بسته این را ضعی را اختصاص کن که تو را آزاد
بکنم و بتو نیکت بدرد ز زمینم غلام بگفت بان نونید هر دو چشم مداح را از کار میسر بر روی
و دست و پا و بر پیش قطع نمود و آن ستم رسیده زبان حال این معارفه کیفیت **میت** بنا حق
مرگش و نیکت بپای که عاقبت پر کند با تو خون ناحق من و چون شب شد غلام فرموده آن
ملعون مداح در دند و آن شتر را بگورستان برده در گوشه انداخت و حضرت آنحضرت بفرمان
مولای مؤمنان در آن گورستان آمده آن مداح را شاد و دو باد امر نمود که صباح نیز در آن مسجد
بمان نوع بدح و منقبت اسد الله العالیب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب قیام نما و بعد از آن
باز مان و علو طالب کن و هر که تو را تکلیف خانه برون کند همراه او برو و چون صبح شد با آنچه ماورد
شده بود قیام و اقدام نمود و این مضمون را بر زبان جاری میا حث **نفس** محبت ال جدید باش
ایدوست اگر دشمن کشد خود از سرت پوست و بعد از مدح و منقبت شاه ولایت پناه بدست
سابق بان و علو طالب نمود و جوانی بر جا سست گفت من حاجت تو را بر آوردم و او را بخانه برده چون
بدر خانه رسیده دید که خانه همان خانه است که آنجا رچی او را اختصاص نموده اند از بیجا طرش رسیده
بالا فرود با خود گفت چون امر شاه ولایت پناه است رو بجا سست دیگر آوردن که است **میت** قطع ام
احشیا خورد البنا هر نوع کنی پسند خود میدهند و داخل آنجا شده قرار گرفت و آن جوان
سفره گرم و جهان گستر آید و مان و علو انا فرموده اند مداح چون آنحال مشاهده نمود آرزوی
موجب و حیرت زبان بر کشد و گفت در روز در اینها طالبی اعضای مرا بریده و در باجال آن

و تو امر و زبواب شغفت و رحمت کی شافی و با من بسخس خراج و کدورتی نداری تملین معنی را بیان نمود
مرا از حیرت و تحجب غلامی ده ملت غلامی ده مرا از حیرت اید دست که اینجا گشته از زمین و چشم تو
چون گفت ظالمی که در روز تو ظلم و ستم نمود پدر من بود و من الظلم و جور که تو کردی و پندیدم
طول و اندوه کین کردیدم و چون شب بجواب رفتم امیرالمؤمنین را در خواب دیدم که از روی
متوجه پدر من کردید گفت ای خرس سیاه بسزای آنچه بداج کردی در دنیا سنج کردی و در آخرت
از دوزخ نجات نیابی و من از قبول افواحه پیدا کردیدم پدر را بصورت خرس سیاه دیدم درخت
برگستره زنجیری در گردن او کردم و در این غار ستم گامی او را نرسند و مرا نیز زنجی اندوالمحال از
این غار است بر خیز تا او را مشاهده نمایی و مپوه نشاند و مرست از غل و دوستی و محبت شاه و ولایت
بگنجی و ملاح چون خشم خود را بصورت خرس سیاه دید زنجیری در گردن او شکر آبی نمود و بیان طعن
خطاب کرد که دوستی امیرالمؤمنین مرا با چار سینه عدوت با او تو را با چاکا که رسیدی و در آن
برق غضب الهی ملود گشته ان خرس سیاه را بوحش آن چون بدان سوال دید از زینب
باطل پدر کرد و ان شده بسبب دوستی محبت امیرالمؤمنین و اهل بیت آنحضرت خود را از غلاب غلامی
نامهای این همچو نوا حش و در کتاب ثواب المناقب و دیگر کتب طریقی از واقعه اهل شده که گفت
روزی نزد بیرون الرشید رفتم غلامی بغدادی حاضر بودند بیرون خطاب شامی کرد که باین ستم
چند مدتی در مناقت و فضایل امیرالمؤمنین از دوات ثقات بود رسیده شامی گفت یا امیر
الفاستقین از پاهند زیاده است پس بجایب محمد ابن ابی طلقت شده گفت و چند حدیث صحیح
فضیلت آنحضرت بیان میکنی گفت از هزار تجا و زهدت اجداد ان رو بطرف محمد ابن یونس کرده گفت
و بگو گفت از تو و اصحاب تو غایب فرمود که این پیش و اعلام که گفت پانزده هزار سند و مثل
مرسل پس تو بر من شده پرسید که از تو شنوم کفتم من نیز اگر زیاده بر آنچه محمد ابن یونس گفت است
کنم از آن مگر نخواهم بود بیرون گفت فضیلتی که من خود مشاهده کرده ام و باعث تو بر استحقاق
من شده از ظلم و تعدی بر او داد و گویم پس حضار جمیعاً گوشه سپارین کرده و الهامت اعلام آن نمودند

گفت

گفت که برعت ابن حجاج که ناسپ و کاشته من است در وقت ترا اخبار و اعلام نمود که در وقت
خلفی است که زبان برت حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کسب کرده و از من مع من ممنوع نمود
و در باب او چسکه است با و نوشتم که او را عقیدت نزد من بغیرت چون حاضر شد از او پرسید
که تو علی را بید بسکونی علی اجداد من در دست او گشته شده اند و من ترک است او نخواهم کرد
گفتم شنیدانی که علی هر که را گشت با مرضا و زول بود تو بکن و الا تو را بعقوبت تمام گفتم که هر
ناهی کن بغیر خودم تا او را در حضور من عهدت تا زینب زنده در حجره کردید بقصد آنکه فرود او را حقوقی
کنم و در آن اندیشه بودم که آیا او را پرسیاست کنم چون بجاب فرستم دیدم که در راهی امکان نشود
شود رسول خدا امیرالمؤمنین و جبرئیل علیهم السلام نازل شدند و با جبرئیل حاجی بود و رسول
جبرئیل را گفت بام را بعلی ده و شیعیان او را ندانند جبرئیل حاجم را بعلی ده و با او از نیت گفت
پا شد عدل علی پانصد سن خلق بسیار آمدند و از غلامان و مقربان من چهل کس که بر ایشان کفتم
شدند و علی از آن جام همه را آب و دو پس بجای امی نمود که اندیشی را سپا و چون او را آوردند
آنحضرت گفت یا رسول الله از این مرد می پرسی که چرا او را شام میدهند حضرت سید کانیات از
او پرسید که راست میگوید گفت بلی فرمود که آهی او را سنج کن و شام علی را از اولستان و بقصد
العیش کردار کرد و ان و متوجه همان شدند من ترسان و بهر اسان از غاب پیدا شده غلامی
کفتم و شامی پانزده جزا آورد که بغیر از کسی در آن حجره چیزی نیست کفتم سکت را چون آورد کسی بود
کوشش او بجال خود آب از پیش میرش و بر باره میسکه چنانچه کوفی عذر بخواد بغیر خودم باز بهمان
غارش بر دنده اکنون در اینجا است و بیرون امر فرمود که انکس را حاضر کرد و مذکورش کوشش او
و باقی اعضا و جوارح مشابهت زبان بخوانید و عذر فامنده لب چسب بامند شامی گفت این
منج است و این ستم که حقوقی باورسد بغیرای او را بر بند بهمان غارش بر دنده مذکور شد بود
که صدای عظیمی موانک شنیدیم تخص کرد و خدا عطف با ما سوراخ کرده سکت را موحش بود بیت نامز
هر که گفت و بر کشید بسزا و جزای خویش رسید **باب بیستم** در ذکر بعضی از اعلامش و

و حکایاتی که در عثمان حضرت امیرالمؤمنین و معاندان ذریه سید المرسلین برضیها و عقوبتای که کالون
کرشمار شده اند از پنجاه و دو کتاب کشف الغمّه و ثواب است و در الواصع الا نوار ذکر شده که امیرالمؤمنین در روز
برای لای نرسد بود و نم عهد و برادر رسول اهد و وارث مصطفی و ناکج سیده النساء که هرگز نگران
منان و عوی گنند حق تعالی او را بعقوبات خود گرفتار کند مردی بر نفسا که گفت کسیت که او را خوش
نیاید که گوید اما عهد و اندوا نافع رسول الله و کوشش جنونی در دو ماهش بریدند چنانچه پایش که در پیش از
پرون کشیدند و بان و بلبر که هرگز در خاطرش نیکند شد و در بعضی نسخ آمده که فی الحال چنان
گفته تبسم و اصل شد و میگویند که این قضیه چند بار روده باشد **پت** چراغی را که از برف و زرد مهران
کسینت کند لریش بود و در کتاب کشف الغمّه مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین **پت** سکی از لیل
لحاق گفت تو اجبارش کردی با ما بعوی میرسانی و در انکار نمودی بفر آنحضرت قسم بیاورد که در آن روز فرمودند
که اگر این بگویند تو کاوت باشد حق تعالی تو را گوگرد و ان ملعون بعد از هفت روز که در دنیا
شد و در کتاب الواصع الا نوار ذکر شده که شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین **پت** آمده و گفت که
گفت دروغ گویی و اگر دروغ گویی دعا کنم که کور شوی گفت دعا کن بر من از دعای تو بای که بخارم بای
آنحضرت کور شد **پت** چراغی که حق برافروزد تا ابد لریش بدست میوزد و در فضال ابن بابویه
که حضرت امیرالمؤمنین بعد از فوت سید کانیات از چهار کس شهادت روز غدیر و کلام محمد
لفظ حضرت معتمد بنوی که من گفتم مولا فاعلی مولا طلب نمود و ان چهار کس همان شهادت
نموده بعنت خدای تعالی گرفتار شدند بر کت از ایشان بدعای آنحضرت بر من و بر من معذب و معاتب
کردیدند اول سس بن مالک که بفرین آنحضرت بر من و بر منهای دیگر گرفتار و مبتلا شد چنانچه
در باب احوالات است که گفت کذاش باقیه و هشت این چنین گفتند که بدعای آنحضرت کور
و دیگر خالد بن یزید که بدعای آنحضرت بطریق زمان باطلت مرد و همچنین بر لای ابن عازب بفرین
مولای مؤمنان دروغت بهزار ریخ و محبت مرد و ملعون از جانب صحابه کرمین شد و در انجا
بگویند و اصل **پت** کل من رام لقت بوبر سالی حج التفت بوبره ابد و نیز از آنجا میگویند که بسبب عدالت

کلون

آنحضرت بعقوبتی گرفتار شدند مره اربعین است و دو کافری بود صاحب مال و جاه روزی از کوه
آیا و ابداد خود استغفار نمود و باو گفت شد که علی ابن ابی طالب با او ابداد تو را بهرگز کس از تو
و خوششان تو بقتل رسانیده آن ملعون با دو هزار سوار و پنج هزار پیاده روانه نجف امشرفت
شد که طافی و تدارک نموده امانت دینی او بی پروانه مقتدره قبر کرد و کسنان مکان شهرت
رساند و چون نجف امشرفت رسید فزرد و کسنان آن شهید معتمد از خوف و ترس آن بی
پناه برودن قبر کرد و آورد ندود و اهل رومند شد که گفت ای علی تو با او ابداد و تو ام مرا که گفت
و کوی بی او با نه نسبت برود و میباید نمود و این شاد و انگشت مبارکت حیدر کرار لبان دو
زبان ذو الفقار از مرقد مظهر منور برآمد چنان بر کسش زد که شلخ چنار ترید و نیم شده و در عت
سنگت سیاه شد و اعمال ان بت پرست مانند بت سیاه برود حصار افتاده لگد کوب سرد
و بعد ازین واقعه برود و نصف آن ملعون را بر از زود و میزان در آوردند نوعی مساوی و برابر بود
که یکت جو تفاوت و اختلافی نه است و فردوسی از این واقعه خبر مید **پت** شمی که زد بدو
مره را بدو نیم برای تسل حد و راحت ذو الفقار انگشت و بدان ای نامسبی سیدین که بی از
سلاطین ذوالاقت تدابیر جادو رسید بر سر مرده معتمد ملعون آمد و چنانکه کسنان پیدار شکافه استخوان
رمیم اورا بهش قهر و غضب پادشاهی و حخته چند کاه قبر او را مستراح فام و عام کرد و آیند و بعد از
آن نکات سیاه بخت را در آن موضع دفن نمود و شاعری مناسب آن مقام گفته **کات** است
امام کرده انگشت چون مرده تیس کافری کشت تا آنکه هزار کس بر او دید در کون کسی نکرده انگشت
بکی اندو اشمنندان و پر میز کاران ذره خردی شمشیر چنین فرموده که او سستی بود با کمال
صلاح و دانش و درع و زهد و تقوی و در احوال و کفار او اعتماد تمامه آستم و بعینه این دو صحرا در
زبان خود نموده مداومت می نمود و روزی یکب اتفاق بخدمت آن تهنی رسیدم مکان بخت و در
درنا صید پر نور او مشاهده نمودم از در آن پرسیدم که گفت او کس کتاب مولای مؤمنان و میوه
اهل جنان اسد اهد الفاعلب علی ابن اسطلاب بر او دیدم آنحضرت بر من خطاب نمود که ان شری که

و در زبان خود ساخته بخوان در حضرت آنحضرت از فاعله تم نموده و تلفظ و هر بابی سپاس بر سر
دین ز سرور و شاهی از غاب بیدار شدیم و آن ایام است که ذکر کرده شده پس باین واگه با
که بسج در و در کوی هرگز و نیکوتر از دوستی و محبت و ذکر فضایل و مناقب امیر المؤمنین و اولادین
او و دشمنی و عدوت و نفی و دوری از دشمنان ایشان نیست و این حرام فرمایید **عید** **عید**
و طریقی و در نسبی یا رب بدین عهد و زفا کم بر آوردی طوبی بر حجی و ترابی و درستی با بر این
بنا کم پس پی دور کتاب و معانی الهی و کشف الغم از ابوالقاسم حسن ابن محمد مشهور است
باین الوفا منقولست که روزی در مسجد الحرام نشسته بودم در مقام ابراهیم که شربت عجب و جمعیت
عزیز مشاهده نمودم و چون بنزدیک شستم را بهی را دیدم که جز صوفی در برداشت و باجای
خوش محاوره و قوی بیگل در برابر مقام ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در مسجد
نشسته بودم ناگاه دیدم مرغ بزرگت بصورت عقابی از بهمانسره و آمده در کنار دریا بشکلی
نشست در ربع بدن انسانی فی کرده پرواز نمود باز آمده ربع بدن انسانی نزد کعبه رسید اول از شفا
اندازه متوجه باشد به این طریق چهار مرتبه فرو آمده ربع انسانی فی کرده پرواز نمود و تمام بدن
انسانی بر آن سنگت گذاشته طیران نمود ناگاه دیدم که آن چهار جزو بقدرت حضرت قادی
ذو الجلال یکدیگر استیام کرده پیکر انسانی درست شد روی که منظری بر خاسته با طراش
خود نگاه میکرد که با زبان مرغ در رسید و بنهار ربع بدن او را بد نمود و فرود بر پرواز نمود
من از مشاهده آن اعجاب و صورت غریب حیران و متفکر شده تا صفت و پشیمانی پیش از پیش
خوردم که کاش در وقتی که آن شخص بر خاسته بود و اعضایش درست گشته اند از احوال
میکردم که روی کعبت و بسبب این عذاب پست بود دیگر ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور و در کوشا
روز گذشته آمده ربع ربع او را فی کرده تا اجزا و اعضای بدن شخصی تمام شد و بهم متصل گشت
من استعجال و پیش دستی نموده خود را باورسانیدم و از احوال شمال و بدی کردارش رسیدم
گفت عبد الرحمن ابن ثبیم و بدترین اولاد بنی آدم حضرت علی ابن اسحاق لب و می رسول

افزایان

افزایان را شنیدم حشم از آن روزهای اعلی این مرغ را برین کاشته و هر روز چند مرتبه مرا
چنین از یکدیگر جدا کرده طبع نماید و بعد از آن میسکند چون زنده شود باز مرا این غاری و زاری
می کشد و هرگاه که محض عدوت باطنی با آنحضرت بر چند بخیر نوزد ابد ابا و از و فرخ خلاص گشت
نیاید پس بی آن که سزای قاتل او چه باشد و این بکیت نوع عذابی است که شایع شده است و بعین
که هر روز و این علم طحون را بچندین هزار قسم مثل این سخت و بدتر در عالم بر رخ خواهند داشت
تا روز قیامت و در دفع هر قسم غذاها و عجاایا و چه نوع لایق و صیدها از برای او حضرت قاهر
ذو الجلال آماده و مهیا کرده باشد و در کتاب کشف العز از زهری روایت است که او گفت عجب
مردان از من پرسید که روزی که علی ابن ابی طالب متولد شد آن روز را چه علامت بود که ششم
علامت آن روز این بود که بر سنگ بریزه که در بیت المعتمد بر میداشند در زیر آن خون تازه بود
عبد الملک چون این سخن بشنید گفت من و تو در این خدمت موافق یکدیگر بودیم و نیز در آن کتاب
از حضرت فاطمه و صیاد منقولست که حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله
بدیجنت ترین مردمان کجاست گفت اهل کفر تا که صالح را پنی کرده و دیگر اگر تبخیر فرقت نوزند با
علی و همچنین در آن کتاب آمده که شخصی از بغضان و معاندان اهل بیت رسالت نزد منصور
دو اشق رفته بهتان و افترا می چند در حق حضرت امام جعفر صادق نمود پس منصور آنحضرت را
طلب نموده گفت فلان ابن مسلمان مرا خبر داده که تو آنها کرده فرمود اگر او را با من کنی من عاقبت
نشان تو کنم که آنچه در حق من گفته افراد بهیانت پس منصور شخص را طلبیده گفت تو چنین از
جعفر بن جردی گفت بلی گفته ام و شروع به قسم خوردن نمود امام فرمود که حضرت ده که چون تمام
بمخرد من ادر قسم و هم گفت بده فرمود که بکبر پست حول الله و قوت و الهیات الی جولی و قوتی
لقد فعل جعته کذا و کذا اند بکثرت خون که در شجان کلام را بر زبان آورد و طهر بران نگذاشته بود که پاپ
بر زبان میزد تا جسمش رفت **عشر** با چون توفی هر آنکه دم دشمنی زند مشکل اگر مان و بدش من
نیم دم خصم تو را زنده بقیل میکند از عصره و وجود سوی عصره عدم و در کتاب ثاقب المناقب

از بیخ ماجب منصوره و انقیاد و امتیاز که آمدند بنزد منصوره و مردان اهل بابل پس منصوره ایشان
بر پیش خود طلب نمود و گفت شما و ارشادان بخیرید از پدران خود از ایام موسی این عمران تحقیق
که جعفر بن محمد مثل شما سحر و کاهن است پس شما سحری بکار برید که او از آن عاجز باشد و اگر چنین
کاری کنید بدیم بها جانزه و مال بسیار پس آن ساحران بی ایمان مهشاد صورت بیع و در مذبح
دو نذر کردند از آنجا که صورتی که ساخته بودند پس سوی خود آنرا گذاشتند منصوره را
گفت نشسته و تاج بر سر گذارند و حضرت امام جعفر صادق طلب نمود و چون آنحضرت در آن مجلس
منصوره دید و دید آنحضرت که آنحضرت سحر تربیت داده بودند خطاب بان سحر نموده گوی بر شما آیا
غیبت شناسید بر من غیبت فدا میم مثل آن غیبتی که باطل است بخیریدان شما را در روزگار موسی این
عمران پس آواز بلند فرمود که ایها منصوره همشما لیاقت کل واحد است که صاحب باطن و اهل تعالی یعنی
این صورت های شالی ساخته شده بگردید بر یکت از شما صاحب خود را بفرمان خدای تعالی پس برین
بریکت از آن صورت های سباع و کفر شد صاحب خود را و در همان مکان خوردند منصوره و
بالای تخت از هموش رفت و چون بپوشش آمد گفت پناه بپریم بگناه ابا عیب اقدیر حسن
کن و دید موسی که تو بر کرم که با گشت نغمه بشل آنچه کردم هرگز پس آنحضرت فرمود که تو را عفو
کردم و از گزند از زشت تو گذشتم پس منصوره گفت یا سیدی از من سماعی که نکرده کنده ای
آنحضرت فرمود و بیات اگر روی سحر و عصای موسی آنچه فرود برده بود در دهنی این صورت
سباع این ساحران را دور کتاب جوتهات القدس و احسن الکبار که گویست که هر کس از شما
مغز بر طلب نمود با و گفت کاری کن که کاظم در حضور من نخل منغزل شود آن ملعون قبول آن اثر
و چون حضرت امام مجلس هرون حاضر شد و فرمود چند وقت حضرت امام موسی کاظم آنحضرت فرمود که
بر مدار و ستم و غمی نماند آن از پیش کاظم علیه السلام نمود و در شده هرون ملعون شروع بکنند که امام
اشارت بصورت شیری نمود که در پرده پوشش بود که بیکبار این پیش نهاد را در ساعت بصورت شیراز
مکان خود حرکت نمود آن معزم را فرود برده هرون و اهل مجلس هرون شده پشیمانند چون بخود

هرون گفت که آن شیر را بگو که آن شخص معزم را زد و کند رابع لعنه علیهم السلام فرمود که عصای موسی اگر
حبال بخردار و کردی این صورت شیران شخص را زد کردی و دیگر از دشمنان اهل بیت رسالت
که در دنیا بجزای کردار و کفار خود که شمار شد محمد بن هرون بود که در حضور مامون از شدت
امام ماسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام داشت شروع بگفت که نموده بی او باز دستمان
با آنحضرت ملوک نمود با آنحضرت گفت اگر راست میگوئی که امام دشواری مردم توئی و دعای تو درگاه
حق سبحانه و تعالی استجابت این دو صورت شیر که بر داده و پشتی مامون است بر من مسلط
ساز و اگر نه با آن مقدور نخواهد بود که امارت نیفتد و حسب الاله است آن ملعون شاه خراسان و حوای
مؤمنان امر آن دو صورت کرد که آنرا جری را در حضور مامون از هم کنده او را خوردند و از بنده
پلیدش اثری نگذاشتند و این حکایت مشهور است و در کتب فرائین مذکور است و چون طلب
ماملست بهین قدر اکتفا شد اگر کسی خواهد که مفصل آن مطلع گردد بی چون اخبار الرضا
و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب شارق انوار البقین و در ترجمه المباح و کاشف الحقیقت
که در زمان تکوین جاسوسی شعبدی بفرموده متوکل در وقتیکه امام علی نقی حاضر بود و فرمود
انداخته شعبده نمود که آن مرتبه برابر که امام میخواست که مان بردارد آن بپو امیرش نوشتیم
آنحضرت غضبناک شده بصورت شیر که در پرده نقش نموده بودند امر فرمود که آن ملعون را آنگاه
در دیده خورد و اثری از او نگذاشت و این حکایت بطریق مختلفه در کتب معتبره ذکر شده بکن که چند
مرتبه واقع شده باشد و در کتاب کاشف الحقیقه آمده که معروف نامی با آنحضرت در وقتیکه طریقت
آن هم قسم خورد آنحضرت فرمود خدا یا این مرد روغ گفت و قسم بدروغ خورد و نوشید می
کاؤب همان روز شمار شد صحیح روز دیگر راه و فرخ را پیش گرفت و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت
که بجای کردار خود را در دنیا رسید عده مشایخ است و مشهور با ساه است که در و با امام
حسن بود که بفرموده معا و پدر نهادید قدری زهر مردان بچعبه داد و آن ملعون زهر را در کوزه
امام حسن ریخت و بسبب فوت و شهادت آن سبب رسول همان بود چنانچه شاعری از پوهانی زان

چند

گفته است مباد که کسی که از زن مهر جوید که از شوره زمین سنبلی نویسد و بعد از شهادت بخشد
بفرموده معویج عبده بدین وقت رفت با میدا که زن بریند لید کرد و چون بدین رسید بفرمود
معویج کیوی عبده را بردم ستر بستگی کشیدند که بدریا آفتند چون بکت فرسخی دریا را
طوفان و باوی بهم رسیدند و در او در بود و دریا آفتند تا بجهنم برسد کسی دیگر از آن
نسانی نداد و در کتاب جموعات القدس از کتاب کفای المؤمنین نقل شده که معویج
فرمود که جعد را در زورق نهاده سر برید یادند و ایام با تمام آن امام جام زورق
جیاتش را بگرداب فنا فرود برد و مولای مؤمنان و سرور متقیان در بی زبان فرمود
ع و در کتب فایده و فایده ریح الصبا و معویج بن سواد یکین بکتابت ثم لا یخیر و معویج بن
من الدوا غفارا **ب** زنی بود که زود و غناشون حبت چون باو میبایست محمد ائین
همیست باشند بی کشت دل و ایچیم پست هرگز بد اولی نماند و دست **ب**
چ و در کتب بعضی از مؤمنان اهل بیت که در غاب یکی از دوستان با معویج ائین
اند و در عالم غاب انجارجی را کشته اند یا انکار انجارجی را در عالم غاب یکی از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را دیده اند که او را بر پله و مرضی که شمار ساخته است از انجارجی در کتاب
کاشف الغم از حضرت امام حسین منقولست که این سیم ابن الخضر و علی مدینه بود و هر روز
حجر بر زینب زده است حضرت امیر المؤمنین میگردید یکی از جمعی که در پی او بودی بنی از غم و فکر خواب
شدم و دیدم که قبر مبارک حضرت رسول آوازه گشت و از انجارجی و عیندوشی بیرون آمد
گفت یا ابا عبد الله قدر اندوه کن بنیاز و انجارجی هر وقت شقی میکوید گفتیم که کفایت میکند
بمان که قاهر فرود بسلاط با او پی کشیدند من از غاب بیدار شدم و دیدم که انجارجی از قبر سرنگون
افتاد و تا در کتب سج با قرار و آرام گرفت و نیز در آن کتاب آمده که یکی از ائمه معصومین
در غاب دیدم که قیامت قائم شده و سلاطین در حشر و نشر اند و حضرت رسول تو از در کفایت
کوز نشسته و حسنین مردمان آب میدهند پیش ایشان رسید که کلمه مر آب و بهی حضرت رسول

فرمود که تو آب بخوانند و در زیر آن که در مسایلی تو عاجز هست که علی را فرزند میکنند و تو را اسخ
مینگی کفایت میاروی انقدر قدرت منخ آن ملعون نیست حضرت رسول کاروی امین بود و فرمود بر
دو را بکش من او را کشته پیش حضرت رسول آمد من علامه موجود است فرمود ای حسن او را
آب ده امام مر آب او من کاسه از کوشش بنیازم که از آن خوردم باینکه سیدار شدم و معویج
ساخته نماز شوق کردیم باگاه او از بر آمد که غلان کس را در جانه خاکش تمام اند بعد از خطبه کاشتهای
عالم همسایه های مرا کشته من پیش نماز مشرفه را کجا که کلمه کفایت جرات افتاد خیر او با جمیع آن
اهمیت خلاص شدند و در کتاب فضول الحق مذکور است که از دوازدهمندان بطرفه سال است و در هیچ
خود فصل نموده که در شهر موصل شخصی بود پس با آن شهر و در شرف حضرت امیر المؤمنین بود و دست
انحضرت میکوید پس شاعر بکت در غاب دید که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول بر در غاب
آن پس با آن آمدند و حضرت رسول مولای مؤمنان و کشته کافران و با عدان گفت که بر کرد
این پس با آن زن کسب تو میکند حضرت علی بر میان دو کتف او زد و چون صباغ شد و او
دید که کشته در میان دو کتف او شکافه دور آن شب با شام چهل کس دیگر چون غاب را دیده بود
و همه نزدیکت کلمات موصل کو ای ده اند و نیز در آن کتاب بطور است که در موصل مردی بود با کلمه
العدوی مشهور و در شرف حضرت امیر المؤمنین بود و جمعی کلمه میرفتند نزدیکت یکی از ایشان آمد
و گفت چون بدین تیب بدی از زبان من بچرفت رسول کج که عجب از تو که در شرف خود را یعنی این
اسطال لب دوی آیا چیز از او پسندیدم فرمود یا سر زبکت و کتف داد او را که این پیغام را
برسان و چون انحضرت بدین مبارک آمد از یاد او برشت شب مولای مؤمنان را در غاب دیدی نگاه
انحضرت بگذارد و صباغ بر او نهاده مقدم آمد پیغام بکنار او و چون بار دیگر خواب رفت
باز در غاب دید که با او در منزل آن فاسق در آمدند و در را بکشوند و بجای روی سر آن بچکشند
و کار او را باغاف و پاکت کرد و کار او را در زینب زده اند او در نکات کرد و چون صبح شد صورت سفا
باری فغان کشته تاریخ از او نشسته و صباغ از او در موصل از او سر بریده دیدند و کلمات موصل علی

از بنمای او را بهجت خون او مجبوس نمود تا آنکه انجمت از حج مرجهت نمودند و احوال قتل امیرالمؤمنین
و مجبوس بودن اینکجا است را شنیدند و کتک و وصل آمدند و قصد با کشتند و ملاحظه کاف نمودند
چنانچه در وقت دیده بود آنرا آلوده بخون دیدند و کار و او را در زیر درغنا زایه شند و با رنج قتل
ان شیخی موافق بود با آن شبی که آن واقعه را دیده بود و کتک و وصل مجبوسان از انجاب و دو وجهی که
از نومسب از احتیقات فاسده خود کردیدند و در کتک اهل ایمان اشکام یافت شده و در کتک
لوامع الا نوار مذکور است که یکی از دوستان اهل بیت نبوت و رسالت در غاب دیده که کتک
اشکار شد و حضرت رسول رب العالمین و امیرالمؤمنین حسن بن علی در کنار حوض کوفه در نماز آب
میدادند آنحضرت نیز رسید المرسلین آمده آب طلب نمود آنحضرت او را آب نداد آن مرد گفت
بارسول اهد من از دوستان تو و اهل بیت تو ام ببین آب ندان من میت آنحضرت فرمود که علی
تو دوستدار و محب اهل بیت من هستی اما در جماعتی که در من علی و اولاد اوست تو
او را نمیکشی از منم گفت علی بارسول اهد من قادر تعالی انعمون بکم آنحضرت کاروی باؤ
گفت برو و سر آنکار جمعی را بجز از آن عبدی که آن مؤمن رفته سر او را از تن جدا ساخت و چون گفت
از غاب پیدا شد کار خون آلود در دست داشت و مسیح آنکار جمعی را کشته در دست دیدند و کلم
شهر جزو ارشد جمایهای ان ملعون را بعلت خون او کشتند و چون آن مؤمن حال را بدیدان سوال
نمودند و کار کشته حقیقت حال را عرض نمود کار ما را بعلت ذو و انجمت ذو و انجمت خون او
بود هلد خایه نموده حضرت ذو و نیز در آن کتاب از جمعی من عبد الله و او از پیر فرشتگی که نام او
نبرده بود روایت میکند که گفت مرد پرا در نام دیدم که نمی روی او سپاه بود و پرسیدم
از سب او گفت من نذر کرده ام که هر که سب این را از من پرسد بگویم و پیششده نذارم بدانکه
من چشم دشمن امیرالمؤمنین بودم و ذکر آنحضرت را بنا من بسیار میگویم که سب شیخه بودم من
نزد من آمد و گفت توئی که در حق مولای من امیرالمؤمنین نامنرا اسکونی علیا بخری بچایب روی
من نزد چون پیدا شدم کت پند روی من سپاه شده بود و در کتاب بجهت المباح روایت

که روی

که مردی بود بد چشم کور و بر دو دست و پای نداشت و کیفیت آبی را پامزد و از هاشم فرغ
نجات ده او را گفتند چه کرده که مسیح مانده که با تو کرده اند از عقوبت دینوی گفت من
با قاتلان امام حسین بودم در کربلا چون ویرا شهید یا شهید زید عابد و پامزد بود که
بند سیکور در آنجا بود ما ستم کرد آن بند را پرون کنم آنحضرت دست راست برداشت و این
گذاشت من دست وی بریدم پس دست چپ بر آن نهاد دست پیش را نیز بریدم و دست
کردم که بند را پرون کنم تا از شنیدم و او از منیب بگویم رسید بریدم و از دو بسم و هر اس
غاب بر من غلب کرد و در میان کشتگان بخواب شدم چنان دیدم که حضرت رسول و علی و
و فاطمه علیهم السلام آنحضرت را بر سر میدادند حضرت فاطمه سر شاه شهید را بر کتک
ای فرزند من تورا که کشته که خدای تعالی آن قوم را بکشد گفت شمر ملعون مرا کشت و این جوان
دو دست مرا برید و اشارت بمن کرده گفت که خدای تعالی هر دو چشمت کور کند و هر دو دست
و پایت قطع کند در حال پیدا شدم و مسیح ندیدم و بر دو دست و پایم پشما و ازو های آنحضرت
در حق آن مسیح مانده که کشتش و فرغ و نیز در آن کتاب از ابن رباح روایت گفت مرد
نامستانی دیدم که در معرکه قاتلان امام حسین حاضر بوده از سب کوری او مردمان پرسیدند
گفت ماده کس بودیم که در کربلا در قتل امام حسین حاضر بودیم و من مسیح بر او نرزم و تبر بکتاب
او نینداشتم چون آنحضرت را شهید رسانند ماده کس بکتاب معاین خود شدیم و من نماز
کندار و بخواب شدم دیدم که کسی پیش من آمد و گفت رسول خدا تو را می طلبد و گریبان مرا کشته
نیز آنحضرت برد و او در حلقی نشسته بود و هر دو دست داشت و فرشته پیش وی ایستاده
و شمیری از آتش در دست دارد و آن کس که با من بود نذاشتم آن فرشته تر فرستاد
از ایشان بزوان آتش در شمای ایشان را باز زد و بگوئی پس من آنحضرت رسول رفتم و گویم
اسلام ملکیت جواب نداد انگاه سر برداشت و گفت یا ابا عبد الله پرده حرمت مرا درید
و عزت کشتی و حق من نگاه نداشتی و چنان کاری کردی که من بار رسول اهد من شمر نرزم و پتر

بروی نیند هم گفت است کشتی و کین سیاهی کتر ایشان بودی بزویک است من ای بزویک است
طشتی خون پیش وی نهاده بود گفت این خون فرزندم حسین است از خون در امر تو کشید چون
پیدا شدم کور بودم و این در چنانم **باب** از برکتی که بر کرد زویش بهشیدان شد و حوضه صاحبش
آنمی و زهر که الهی است دل نشسته مظلوم حکما که باید الهی است **باب** در چه بود که
شیعیان و مجتهدان حضرت امیر المؤمنین فدای تعالی بدو فرخ پذیرد و آتش و فرخ بر ایشان حرمت
بیت فرود که بر کوی بشغی زنده دست دست من است دوام من مضمون مرثیاتی در کتاب طرا
ابن طاووس قدس سره از کتب این بیت در تفسیر این عم بقا ملون عن النبأ العظیم
الذی حس وینه مختلفون نقل شده که روزی محرم در جنگ حضرت رسول رفته
نزد آنحضرت نشست و گفت بگو که بعد از تو این امر که تعلق نماید و دست آنحضرت فرمود که با آن کسیکه
نبت او من مثل نبت هر دو است بموسی و در آنحال این آیه نازل شد که عم قریه لون یعنی از رسول
میکنند اهل که من استبأ اهلین از جن عظیم که آن ملامت حضرت امیر المؤمنین باشد الذی حقیق
مختلفون آنچنان چیزی که ایشان در آن اختلاف و در مذکک سیاحون این روایت بر ایشان
که زود باشد که بدین تحقیق ملامت زود و تیکه مکر و کبر از ایشان در قبول میگردند
چنانکه میباید در مشرق و غرب نباشد مگر که است که در کبر از او سوال کنند از ولایت و خلافت
علی ابن ابیطالب باین طریق که بعد از خدا و رسول امام تو گمیت و نیز در کتاب کاشف الغمی از
ماضی ابونسیم که از فدای اهل سنت است روایت در تفسیر که در عتق قیامون من استبأ اهل
که حضرت رسول در وقت خلافت است این فرمود که بدستی که از بنده کان پیرستند ولایت
علی اهل قبرهای ایشان پس بنامند هیچ کس در مغرب و مشرق و خشکی و دریا مگر آنکه چون از دنیا
رود ولایت امیر المؤمنین را از او پرسند بگو و از او سوال نمایند که فدای تو گمیت و درین
توسعت و پیغمبر بود که را امام و پیشین رسول خدا میدستی و نیز در آن کتاب از محمد ادریس
عجیب روایت که رسید کاینات فرمود که از صراطی که شستن ممکن نیست تا بان شخص کتاب در

نباشد و شیره بودی که از شمشندان اهل سنت است در یکی از صفات خود در تفسیر که در تفسیر
آنستم شولون از ابو سعید خدری روایت نموده که حضرت رسول فرموده که انهم سولون است
ولایت علی ابن ابیطالب و در کتاب کاشف الغمی از صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
الی صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
یا محمد بگو و بر بندگان من ظاهر کرد آن که من که پیغمبر و فرستاده خدایم بدایت نمودم ائمه تعالی
و دوستی علی ابن ابیطالب و در کتاب معانی الاخبار از فضل بن عمرو روایت که در سوال
از حضرت امام جعفر صادق از صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
فدای تعالی در صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
که روایت امامت ابوسعید که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
باید بگذرانند و صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
او از صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
از قول فدای تعالی صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
جعفر صادق روایت که حضرت رسول که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
بر صراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
از حضرت امام جعفر صادق که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
بر خاسته با بگو و گفتند رسول الله را از امام حسین تو را است آنحضرت فرمودند
گفتند را و بچهار است فرمودند گفتند را و قرانت فرمود پس در بجزرت امیر خود
فرمود این آن امامت که شکره است فدای تعالی در او علم شستی و کعب این حجاج در تفسیر خود آورده
است که در او از آنکه بر ابداء الصراطی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر
پست او که علی ابن ابیطالب است و فاطمه حسن حسین علیهم السلام در کتاب توحید آمده که در تفسیر که در تفسیر
الکتاب بعد از الله سبحانه و تعالی که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر که در تفسیر

شخصی رسوال خود آنحضرت فرمودند که من کشته کار را در روز قیامت تا بجان حساب
و فدای تعالی تو بر حساب او شود و مطلع نمی شود و حساب او بجهت از مردمان و چون آن مؤمن
مطلع بر کائنات خود می شود و اقرار و اعتراف می نماید بر سیادت خود فدای تعالی سیترا از آن
اعمال او محو می کند و در عرض سیادت حسنت ثبت نماید پس امر میکند او را فرستد
و نازل این آیه از برای گناه کاران و مذنبان شیعه است و پس در بعضی حجج بیان از
حضرت امام رضا علیه السلام روایت در تفسیر آیه لا یسئل عن ذنبه الله الذی
جان که مراد است که هر که بر عقیده صالحه بوده بر ولایت اهل رسالت باشد او نکاست
نموده بی تو باز و نیاید پروان روزه او را در برنج که عبارتست از وقت نزع تنگی محشر
گردد آنکه چون داخل عرصه قیامت شود او را گناه مانده باشد که از او رسوال نمایند و در کتاب
قرمات الهی حضرت امام رضا روایت در تفسیر آیه لا یسئل عن ذنبه الله الذی
النعمیم مراد از نعیم دوستی با اهل بیت شعر نور ایمان رتبه علیت شاهان در عالم
و در کتاب جامع الاحبار از حضرت امیر المؤمنین روایت که حضرت رسول ص و از فرموده
مؤمن پروان روزه او را در کف بر لب روز قیامت جمع اهل دنیا باشد پس
کفار گناهان او است بعد از آن گفت بر که لا اله الا الله کفایت از شرک و هر که پروان
روزه او دنیا و شرک بخدا نیاورد و باشد داخل بهشت می شود پس این آیه را حضرت رسول خواند
ان الله لا یغفر ان لشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیئتک
و محبتک یا علی یعنی فدای تعالی دنیا آرزو بغیر ایشان هر که را خدا شیعه دوست
دار تو یا علی را وی گوید که حضرت امیر المؤمنین فرموده غنیمت یار رسول اهدان از برای شیعه است
گفت آری و بعد از آن بدست یک شیعه تو پروان میانند از قورشان و می گویند لا اله الا الله
رسول الله علی ابن ابیطالب حججه اهدس سائید ملائکه با جهاد و تاجها و کعبهها از بهشت پس برچون
هر یک از ایشان جامه سبزی و بر سر گذارند آج کلک و پادشاهی و اکیلی که است پس سوار شوند

اینکه در کتاب جامع الاحبار از حضرت رسول ص روایت شده است

بزرگوارتر بار و از کرده ایشان را بر بند آید بهشت اندوه آن کند ایشان را فرخ اکبر و ملاقات
می کنند با ایشان ملائکه می گویند این آن روز است که فدای تعالی است با عده کرده بود و سوار
مؤمنان کلام بجز لفظی نرسد موده که ترجمان این است بیت بچرخ کرد بهر است ما را بر اهل جهان
دو ولایت ما را که پا چیت در ما نمیدانی نیک ما را یاب تو از عدل است و است ما را و در رسالت
زاده کرده رود آمده که یکی از اصحاب امام جعفر صادق مورخ است آنحضرت می گفته که من پس بعضی از
اصحاب ما را کتاب بکنان کبره مینمایند حضرت بعد از شنیدن این سخن بجان او توبه می شد
فرمود که شیع بر دوستان خدا کن بدستیک چون محبت خاندان ولایت مرکب کنای
شوند و بطن آن گناه مستحق عذاب الهی گردانند پس سخن سجانه و تعالی او را مبتلا گرداند و بتعداد
بانهضان مال یا از باب فرزندان و عیال یا بهم سایر بگوشا شود و یا در وقت موت
جان دادن بروی سخت کرد اند بوی که در روز قیامت از گناهان پاک باشد مستوجب بهشت
کرد و بندم بر اینین و از هار حشر از لطف خدا نباشم هم سقر پس باشد از حشر
توش راه اند و فضل از ولای ایش محضر و نیز در آن کتاب از آنحضرت نقل شده که در جواب
یکی از ملائین دو دشمنان اهل بیت فرموده در حالتیکه از جهت طعن و زبان درازی در راه
شیعیان خاندان حسنا و شرب مغموم و حاصل جواب آنحضرت در این مقام این است که از
آب و اجداد خود از رسول آخر الزمان و آنحضرت از جنبل و از زب طیل حاجب لار و انخل افضاله
مضمون اگر میگذرد و اندیم و خون فرو سس را بر جمع بغیر این تا وقتیکه تو علی را شیعه
داخل کرده و اگر یکی از شیعیان شما گناه کبیره از او واقع شده باشد او مرتب ملاک را نام در دنیا
بلیطی چنانچه در روز قیامت از او راضی باشم و مذکور است در آخر این روایت آنحضرت
آن ملعون شده فرمود که بعضی گناهان کبیره که از شیعه واقع شود که دشمنان و بن بان خوشحال
مونده ایشان را از آنجهت مستحق نزول نماند کفار گناهان مذکور در دنیا حصول یافته است
و خول ما بر طرف کرده و در کتاب کلینی مذکور است که یکی از منافقان حضرت امام جعفر صادق

زبان بلعن کشوده و مجلس آنحضرت استناد ضوق و کلمات کبیره و بزره اشغیر را اظهار داشت
و شامت می نمود و حضرت در جواب او بجلاهی که ترجمه آن است تکلم فرموده که اگر شیعیان
ان خاندان از کتاب خطبه نموده و بتوبه و انابت مشغول گردند و این خاندان حاضر و یان کنه
کاران گردند و آن چهاره کان را خدا نیت امر زنده و پیغمبری شفا کند و ما می دانیم
حال و نظر آنجا حمالی و آمال و آنجا سبزه و ایات مشقوله در این مقام که فرج بخش خاطر آنجا
ان شیعیان و مجبان و دو مان سید نام است در رساله قاضی زاده که در روز سماع این
مهران از حضرت امام جعفر صادق روایت بر این دیگر آنحضرت بعد از خطاب نموده و فرمود که
مردم کسبت سماع گفت باین رسول الله بدترین مردم ایم حضرت امام ازین سخن منوعی غضب آورد
شد که رضاه مبارکش افزوده گردید و از روی آرزوی آنکه کی خاطر اهل تسبیح نموده و کلام مبارک
و سماع بهمان دستور جواب داد و بعد از آن حضرت امام فرمود که چون باشد که روز قیامت شما
که محبت دو دستار اهل بیت و شیعیان سید پیش از همه مردم امروند بدخول ایشانت و این از پیش از
همه بدو فرخ اشارت فرمائید و ایشان نگاه بجاست شما نموده گویند عین ایم مردمی که در دنیا
از اهل کسناه و مصیبت و سستی غدا و عتاب میدهند که کجا فرستند و حال ایشان مکتوبت و
مضمون مطهر موافق مدلول آیه شریفه است و ما لنا الا نوحی و ما لنا الا نعذ هم من الله
و بعد از این قسم از عبارات دیگر باره متوجه سماع شده فرمود که هر که از شما کانی از او صادر
چون روز قیامت شود بیای خود متوجه درگاه الهی شده شمار شفاعت کنید و بعد از آن فرمود
که واهد داخل آتش نشود از شما که کس واهد که داخل نشود از شما که کس واهد که داخل نشود
از شما که کس واهد که داخل آتش نشود از شما که کس واهد که داخل آتش نشود از شما که کس
از حضرت امام جعفر صادق روایت که ندی تعالی حساب ملائق را بخدمت سید المرسلین و
امیر المؤمنین میفرماید و هر مطلق که حق آناس بر ذمه شیعه باشد از حق که حق باشد و جزو
حساب میشود هر چه از حق اهد میان شیعیان و میان مائق ایشان است ندی تعالی بایشان

تا آنکه داخل نمیشود هیچ احدی از شیعیان ماباشد و فرج دور کتاب ابن مردودیه که از کتاب
اهل سنت است منقولست که حق سبحانه و تعالی فرموده و لای علی ابن ابي طالب حصینی و
حصینی امن من عبدی یعنی اعتقاد بولایت و امامت علی ابن ابي طالب چهارست و
در حصار بن در آید از عذاب بن امین است و این روایت دلالت میکند که اقرار بولایت
آنحضرت مثل اعتراف بولایت است خلاصت **بیت** هیچ عقل از کتبه او انانیت دور کتاب
مشوات العرس از حضرت امام رضا روایت که حضرت رسول و از خطاب بولایت
نموده فرمود ای علی خدا ترا امر زیده و اهل بیت و شیعیان تو را و محب مجبان شیعیان تو را
دور کتاب کاشف الحق آمده که محمد بن زکریای شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت
رسول و اورد در مسجد کوفه فرمود الحق بحق علی که ولی تو است پامز محمد را که نبی تو است
در آن کتاب ذکر شده که در روز مبارک چون رسول تعالی بن امیر المؤمنین و خانم سید بلوط
و اهل عیالی خود که رکنه دست مبارک بد عا فرمود و فرمود اللهم احسن فی فرقة
محمدیسم یعنی بار خدایا احسن کن مراد زمره و طایفه کرده دستدار این جمیع باشند روایت
که روزی مولای مومنان و سرور مستقیان امیر المؤمنین علی بن حضرت رسول عرض نمود که
یا رسول الله طلب امرش از حق تعالی از برای من حضرت سید کانیات برده و دستبارک
بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده فرمود که خدایا سبحی امیر المؤمنین علی پامز امیر المؤمنین
از این مناجات حضرت رسول و تعجب ماند حضرت رسول فرمود یا علی بحق آنخدا ای که جان محمد
در جبهه قدرت اوست که در نزد خدای تعالی از تو عزیزتر و کرم تر می ندیم که او را شفاعت کن
تو بدرگاه امر زنده کان ما زام از این سبب از حق تعالی سئمت فرودم که بحق و بر کسی که برت
در نزد او که تو را پامز و در شمار انوار البقیان آمده که حضرت رسول خطاب بولایت
نموده فرمود که یا علی اعمال شیعه تو را عرض میکنند بر من در هر روز جمع پس شادان میوم
از کردار نیک ایشان و طلب امرش میکنم از برای کانیان ایشان دور کتاب مشوات العرس

مطهر است که حضرت رسول و آفرموده که اول پسند علی بن ابی طالب است یعنی اول چو کز آید
سوال کرده می شود و دوستی اهل بیت نبوت است و نیز در آن کتاب آمده که جمیع اشیاء
بصحت می خوردند و اگر کفشد با همه می خوردند ایم بر شهادت ملا الدوادقرا کردن نبوت بود
علی این مطالب در کتاب بشارت المصطفی شریفه المصطفی ذکر شده که حضرت رسول در
واقع همانند زوجه بتول شد و سرور و سببش و سلام با حضرت کرد و مولای مومنان ابدا در روز
فرمود که یا رسول الله من هرگز ندیده ام شمارا بسره و بجهت این روز پس سید کانیان فرمود
که آدم من که بشارت و بسم ترا و حال آنکه در این ساعت فرود آمدم برین جبرئیل و گفت ملک لیل
ترا سلام میرساند که بشارت ده علی را که شیعه تا اربع و عاقی همه اهل بهشتند و چون حضرت
المؤمنین این بشارت را شنیدند همه شکر کردند و دستهای خود را برداشت و گفت کوا که باقی
بر من که بخشیدم بشیعیان خود لضعف حسنت خود را پس حضرت فاطمه حسنین علیهم السلام را
خدا را کوا که گشتند که لضعف حسنت خود را بشیعیان علی بخشیدم پس حضرت رسول فرمودند
که شیعیان شما که می ترازم کوا به پیش برین پروردگار من که بخشیدم بشیعیان علی لضعف حسنت خود را
تعالی جل جلاله فرمودند شیعیان شما که می ترازم تحقیق که امر ندیدم جمیع کنان شیعه علی و حب او را
و دلیل بر این قول حق تعالی است در قرآن مجید ان الله یخیر الذین یتبعوا و در کتاب
القدس آمده که حضرت رسول فرمود که در شب معراج در آسمان چهارم خانه دیدم ازین توت
جبرئیل گفت یا محمد این بیت المعمور است حق سبحانہ تعالی این خانه را قبل از آسمان زمین بر خاکی
ساخته فریده است و داخل این خانه نشو و نما نکن و چون داخل شد جمیع انبیاء ائمه من کردند
از مقام نماز از حضرت ارب العالمین خطاب آمد که ای سید المرسلین از این سخن بر پرسس از ایشان
پیش از تو از برای چه فرستاده بودم من گفتتم ای رسولان حق تعالی شمار پیش از من از برای چه
گفتند بولایت و دوستی تو و محبت و مودت علی این ابی طالب و در کتاب
ذکر شده که حضرت رسول و آفرموده یا علی بشارت ده بشیعیان و انصار خود را بضعف اولیای

مولود و در حسن ایمان ایشان بخدا ایم دوست و شسته است خدای تعالی ایشان را چهارم
و گشاده کرده اند است خدا تعالی قبرشان از چشم نوری میفرستد خدای تعالی در حبش همایشان
که بر روشنی و دنیا آن از نماز بگذرند چشم برده شده است در روشنی و ضررا از چشم و در نماز ایشان
به چشم دشمنی میکند خدای تعالی با عدای ایشان چشم این و محفوظ اند از جرم چشم هم بر زوگناه
و سیات ایشان جسم ایشان با من فایند بود و در نبوت و در حضا ابن بابویه از حضرت امام
جعفر صادق روایت کرد که آنحضرت فرمودند که خدای تعالی عفو کرده و بر داشته اند شیعه همیش
حصلت جنون و بیاد در بر و این دو ولد زاده ما نعل کیفیت و شیعه از این شمس علی محفوظند و در
کتاب شواهد القدس از حضرت رسول روایت کرد که آنحضرت فرمودند که دوستی من و دوستی
اهل بیت من نفع دهنده است در جهشت موضع که بول و شدت آن مواضع عظیم است اول
نزد وفات و دوم در قبر و در وقت نشو و نما چهارم نزد کتاب پنجم وقت حساب ششم نزد مقبره آن
وقت عبور از راه و در کتاب المصطفی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرد که آنحضرت فرمودند
که دوستی که محبت که اهل بیت نبوت در سالسیم میرود که ما را از بندگان خدا بجز آنکه بریزد بوی
برگ را از درخت و در کتاب اعلی معلوم است که حضرت رسول خطاب بزوجه بتول فرمود
یا علی منم شافع کنسند برای شیعه تو فرمای قیامت و روزی که بشم در عالم محمود که آن مقام
پس بشارت ده ایشان را باین مرده بیت فردا که شود بهشت و در وقت تقسیم روز حکم خدا شوند و در
بدین مقام از آن علی شرب گوشت نوشند و انشاء و طعن کنند در تاریخ عیسوی و در کتاب بیوان اخبار
الرضا روایت کرد حضرت امام رضا علیه السلام که در آن فرمودند شیعه علی رفع غم از من است که شیعه
هم المؤمنین را رقم از ایشان بر داشته شده گناه و خطی در نامه اعمال ایشان ثبت کرده و در کتاب
بیان مع اخبار از سید میر فی روایت کرد حضرت امام جعفر صادق میفرمودند که شیعه همه ایشان
از آن است که در دنیا کار و دنیا کار ایشان و حقوق و زیادهای که بر جمعیانند است از اعمال و کردار
است که هر که سنگی و جادوت خدا بر کرده باشد در بهشت مرتبه و مقام او بلندتر است و در کتاب

روشنه او اعطین از حضرت معتمد نبوی روایت که آنحضرت فرمود که خیر بود ایندیش علی بن ابی طالب
اورا بعد از او بدستی که یکر و از ایشان شفا هست میکند که کار از بعد و در چه و مضره فرود
در چه و در چه ایضا از عرب و بعضی گویند که در عرب از پیوسته در چه و مضره چکس میگویند
و در او موی که سفندان ایشان است یعنی بعد موی که سفندان ریح و مضره آن شیوه شفا کنند
کاران میکنند و در بعضی روایات آمده که ریح و مضره و مصلی انداز است اینها مصلی و در کتاب
روشنه الصفا از حضرت سید المرسلین روایت که شیعه علی رسد کارانند روز قیامت **بیت**
علی شیعه او رسد کارانند که ایشان قابل صفت نمانند و در کتاب موعظت الصلح است اینها
که رسول و آنکه گشتی خود بسلامت فارسی بود که کلمه سید لا اله الا الله بران نفس کند سلمان حکاک
فرمود که آنمحمد رسول الله را نیز بران ضم کند و چون آنکشتی بنظر رسید کایان رسد بخت
سطله دید بران نفس شده فرمود که این سطله صیقل سلمان گفت یا رسول الله غاست تو لا اله
الا الله بود که بران نفس کنند من محمد رسول الله را با آن ضم کردم حضرت رسول فرمودند
دیگر صیقل حضرت جبرئیل بران کلمه جلیل نزل فرموده گفت یا رسول الله حضرت عزت
سلامت میرساند و میگوید که لا اله الا الله غاست تو است و محمد رسول الله غاست سلمان بود که بان ضم کرد
و غاست تا آن بود که علی ولی الله بان ضم کنیم که بی ولایت علی نگه نهادت در زمینت و نیز بران
کتاب از امامی ابن بابویه نقل شده که سید کانیات فرمود که هر که دوست دارد از آنکه او بگذرد
از پل صراط همچون باو شده و داخل بهشت شود بی حساب پس باید که دوست دارد ولی دوستی و یا
و غایب بر ابراهیم من و بر است من که علی ابن ابیطالب است و هر که سرور کرد و او را آید در پیش
دو فرخ پس باید که ترک ولایت و محبت علی کند بعزت و بزرگی خدای تعالی که علی باب احد است
یعنی در است که هر که از آن در در آید بخوار او میابد و علی مراد سیم است یعنی بر او است مردم
چرود بدستی که او است آنکسی که بر سر روز قیامت سجده ای خدای تعالی از ولایت او دوران کتاب
از حضرت امام حسن روایت که آنحضرت فرمود که در جوار مایه وی بود که حضرت مکر و دی و حضرت

دوستی و اطهار محبت و مودت بسیار کردی آن بیوهی که فوت شد من از حضرت رسول پرسیدم
که ای پسر بر کوار این بیوهی که فوت شده خدمت کن تا که او را در جوار محبت میزود و بر طبق آن
آنرا محبت و مودت ظاهر میشود فرماید قیامت عال او چون باشد حضرت رسول فرمودند که ای پسر
گوشت من خدای تعالی فرموده مژده بیوهی را در دوستی شما منع کند که فرماید قیامت در دورج
از کل خانه برای او سازند که حرارت آتش با وضو نری نماند و در کتاب از شیخ عین القدس
مستتر از این ابن مالک روایت که حضرت سید کانیات فرموده و داخل بهشت میشود از است مشایخ
بزرگ که ایشان را نه حساب و نه عذابی باشد پس بطرف علی ملتفت شده فرمود که آنجا هست
شبهه تو اندو تو پیش ریاضه ایشان غایب بود **بیت** موالیان علی را چه کار با و فرخ که دشمنان علی
دو فرخ اند که کفایت رسیده است صحبت زوایان حدیث که شیعه را از جنم خدای کرده معنی
و نیز از آنحضرت مرویست که اگر جمع میاید نزد من بدوستی علی ابن ابیطالب هر آنکسی آفریند
تعالی و فرخ را و در کتاب صیقل الانوار از ابن عباس روایت که حضرت رسول فرمودند که بجز
این کلمه نیست بذات آنکه ترا آنچه خلق فرستاده که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست باشد
همچنان که تمامی اهل آسمان او را دوست میدارند حتی سجانه و تعالی آتش و فرخ را خلق نمودی
مسند احمد بن حنبل از فضیله میانی و در مناقب فارزمی از ائمه ابن مالک روایت که حضرت رسول
فرموده دوستی علی حسنه و ثوابت که ضرر و نقصان نماند با هیچ سینه و گناهی و بغض و دشمنی
علی گناهی است که نفع و فایده نماند با هیچ حسنه و ثوابتی **بیت** حب علی است اگر دولت نیست
تو بدیهای تو دور بودت بعضی علی در نهاده و فرخ جاوید بود جای تو دور کتاب شارق انوار
فی حقایق اسرار امیر المؤمنین از حضرت امام جعفر صادق روایت که آنحضرت فرموده خدای تعالی آفرید
است نور مشرق و مکی و در حزب دور هر شهر می چهار است از این و هر شهر را بشمارد برادر در خانه
دری آوری یک فرخ است و در هر دری چهار ملت است از طایفه امرو اهل حرکت از این و شهر
مکمل میکنند بهشت و هر لغت زبانی بخلاف لغت و زبان دیگر است پس با آنکه سید انیس است و در زبان

ایشان را و محبت خدا نیز بر ایشان **کتاب** در تاریخ سراج العلوب روایت است که کوفه و کلان واری بود
که انواع آکولات و غیره میخورد و از او آنچه میخواست بر سر میخواستند و سینه سینه و محبت طلب
نمیشد و بر نام حضرت امیر المؤمنین میخواستند تا بعد از مدت چند ماه بطلب خواست روزگار جمعیت
رو یا سخط او و چنانکه حرکت و کلان نمود و با همسایگان در آنجا اتفاقاً روزی یکی از نو مسلم بر او گذشت
بشاعت گفت چرا از مولای خود چیزی نمیخواهی او پریشان کرد که فرط غمگینان شد و چون در غایت
حضرت رسول را مشاهده نمود که شسته است و اما حسن در پیش آنحضرت بنیاده است گفت چون
سلام کردم جواب من از سر محبت باز داد و با احترام گفت که به پدرت بگو که دام برادر تو من
نماند تا که حضرت امیر المؤمنین از پس سر حضرت رسول بر قامت و گفت اینک دام او را و با
و کسیه بر دست من و لایسب چون گفت باید قضای حوائج فرزند من میکردی باشی همان خسیج
و از پس چون سوار شدم کسیه زرد بر دست من بود و چون نگاه به فرزند خود کردم همان سبب بود
کرده بودم و برکت در مال من چندان شد که در کوفه از من نمی بر نمود **بای** و در هر یک معاشرت
از یکدیگر گویند و در شجر اعمال تو بر گویم بزبان حال از روی امید جز هر علی نباشد چه **باب حمل**
سبب در ذکر ایات و احوال و روایاتی که در آنجا شده که بعضی از او و دشمنان حضرت امیر المؤمنین
و اندر خصوصین را بوی بهشت هرگز نباشد ایشان نخواهد رسید و هرگز از دوزخ نجات و ملائکه نخواهند
و ایشان را از اطاعت و عبادت نفع و فایده نیست **بیت** مسیح غار جی که بر تو کردید است دور کردن
چشم طغیان کن در کتاب موعظت العکس آمده در بعضی از ایات الذین لا یؤمنون بالآیات
عن الصراط لئلا یکنون یعنی بدستی که انجاست که ایمان بقیامت نمی آورند از راه استقامت و راه
راست بر کنارند و محدث بنی که مراد از صراط محمد و آل محمد است و این مرد و دیگر که دشمنان آن صراط
فرموده خداوند است از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده که آنحضرت فرمود که مراد از انکه ایان انجاست
که بر کنارند از ولایت پس بنا بر این معنی است که ولایت و محبت اهل بیت باشد و نیز در کتاب موعظت
العکس از حضرت امیر المؤمنین نقل شده که سید کائنات فرمودند که هر که است بهت بر کسی که بر اهل بیت

مرفوع

که در نزد حضرت بر قائلان ایشان و حرمت بر ناصر و معاون بعضی از ایشان و حرمت بر
کسانی که نمازگفتند ایشان را و بعد از آن این آیه که میخوانند **الذین لا یؤمنون**
فی الاخرة ولا یحکمون **احمد** **ولا یظن الا یوم القیمه** **والا ینبذ**
واهم عذاب الیم یعنی آنکه بعضی از ایشان را از رحمت الهی در آخرت نماند
نماند حق تعالی با ایشان و نظر کنند بر روی ایشان روز قیامت و پاک نکرد اندازند از آتش
کناه و در ایشان راست عذاب درون آن **بیت** فی مهر علی صلح ایمان تا است آینه دین
در کرد و زنگار است فی ذکر علی و آل در روز حساب که سید جبرئیل بود زار است و نیز در آن کتاب
روایت از رسول از جبرئیل از ملک طلیل که حضرت عتق فرمودند که هر که در پیش من شد بدوستان
من تحقیق که او پیرون آمد بجهت من هر که جهت کرد با من تحقیق که فرود آمد با و عذاب من هر که
تو را کرد بخریشان فرود آمد و بر او غضب من هر که غالب کرد اندر غیر ایشان در تحقیق که مراد از او
کرد پس مراد است آتش و دوزخ و در کتاب شارق انوار معین از بیجاست روایت که حضرت
سید کائنات فرمودند که دشمن علی پیرون سیاید از قبر و در کردن او طوق باشد آتش و بر سر
نشسته باشند و گویند او را تا آنکه بجزای قیامت برسد و نیز در آن کتاب در مدحی که ذکر آن
دارد آمده که حضرت سید المرسلین فرمودند بیتی که مراد است بیتی در رسالت خستاده که
یکی از شما هر دو پایستند در میان رکن حج و مقام ابرهیم و عبادت حق تعالی است تهنه بر سال اول
العوم و قائم اللیل باشد و بوده باشد او را برابر روی زمین طلا و آنرا صرف کند در راه رضای خدا
و عبادت و همه ملک او باشند و جمیع را از او کند و بعد از آن شبیه شود میان معاف و مراد است طاعت
خدا کند روز قیامت و دشمن دارد علی را خدای تعالی بجهت از عبادت او را قبول کند و او را از آن
باشش و دوزخ اندازد **بیت** که همه هم شوی حق گذار خیر عبادت کنی مسیح کار و در هر که عبادت
کنی که بر دو صد بار زیارت کنی بلکه گنجی که فرستاده حق بگفت شود بر تو ورق بر ورق باقیست
گرامت تو با همه حقیقت مقامات تو که فرموده مهر علی در دولت آتش یوزنده بود منزلت بود که

گفت الغیر از اسم سلمه روایت کرد حضرت فاطمه الانبیاء فرمودند که ای ام سلمه بشو و کلاه بپوش
اگر شخصی بر زاری من دعا کند یا دعا کند بر من و مقام عبادت و بطاعت او شکر باشد و با وجود
این عبادت محظمی دوستی علی در اول او نباشد و آنحضرت را بپوشن و او را حضرت پروردگار و
خداوند بخار او را بنگال محظمی و عذاب الیم و عقاب الیم جبراً گرداند و در کتاب من لایحظه
از انبیاء محرمه ثمالی از حضرت امام زین العابدین روایت کرد آنحضرت فرمود که بهترین بقیاع و مکان
میان رکن و مقام است و اگر مردی عمر کند بر این بقیاع و اتم الصوم و قائم السبیل باشد در آن
مکان پس ملاقات کند خدای تعالی را و در روز قیامت در آنجا عبادت و ریاضت اشقی میسرند
و در کتاب مصابیح اعلیاء حضرت رسول داد روایت کرد آنحضرت فرمودند که اگر با علی تجرت و دلیل
دراه نماز جمیع مردمانی عبادان من هر که تو را دوست داشت و حبش بود او را بهشت و هر که تو را
دشمن داشت تخی تو دشمن است و گویند بخدای که تو را در کجای شنبوت و برگزیده از جمیع خلقان
برسالت که اگر کسی بنده کی و عبادت خدای کند بر زاری من قبول میکند خدا تعالی عبادت
او را که بدوستی تو دوستی امامانی که از فرزند تو اند و این دوستی نیز قبول نیست مگر بدوستی تو
از دشمنان الله بدای که از فرزندان تو اند و این جز را جزیر لاین از حضرت رب العالمین
ممن آورده پس هر که تو را بدوستی کرد و در هر که نماید کافر و نصیر المله و الدین محمد اطوی حکایت
فرموده **ع** لوان حسب ذاتی بالصالحات خدا و در کل بنی مرسل و علی او امام امام صلوات
بلا مال و قام ما قام بک اکیس و عاشر فی المنس الله و لفظه عار من الذنبت معصوم من
الدلائل و طار فی الحق لا یأوی الی مدبر و فامنه فی البحر کخس من السبل ما کان فی البحر یوم السبت
فقطعا الا بحسب امیر المؤمنین علی و در کتاب شارق الانوار یسکان از ابن عباس و از
ابن جنید روایت کرد رسول فرمودند که چون دشمنی پیمان نماند و مرا پروردگار من قبول
یا محمد بدوستی که گویند خورده ام بذات خود و من بخدا و ندی ام که نیت پروردگاری که قابل
پرورش باشد الا من که در اول بهشت نماز جمیع است تو را اگر آنجا همی که از سرش بخت اباد افتاد

غایب

نماند پس کس شمر خداوند اکتید که با کند و شماع نماید از دخول بهشت پس بنار سید از حضرت
عزت که تحقیق کرد آنحضرت یا فرمودم جنت نبوت و علی را از برای ولایت پس کسی که با کند از ده
علی بدوستی که شماع نموده است نخستین بهشت را از برای او کرده بهشت و اصل نمیشود الا بحسب علی و
حراست بر انبیا تا آنکه داخل شوی تو و علی و فاطمه و حضرت و در زیر و شیعته تا پس گفت یا محمد علی صلی
و امام است بعد از تو و قومی از همت تو محفلت او فامند کرد و بهشت حرام است بر هر که محفلت
او را کند و دشمن او باشد پس شارت ده علی را با این که است و بزرگی از عبادت من و فرزندیک است
که پرورد آید از سلب علی یا زده نغیب که از آنها یکی سیدی باشد که نماز کند و خلعت او صلی
مریم و پریازد و زمین را از فساد عدل همچنان نگه داشته باشد از ظلم و جور و در کتاب صحاب الاعمال
ابن بابویه از حضرت امام جعفر روایت کرد که ما بین رکن حج الاسود و مقام ابرهیم و همچنین بین
حضرت رسول و غیره و نه است از زوایای بهشت اگر بنده عبادت پروردگار کند در یکی از
این دو موضع هزار سال و سر او را بر بند و فرسایش او همچنان که در کعبه گویند میسکند پس ملاقات کند
خدای تعالی و دوستی او خدای تعالی بر خود و حسب کرده است که او را در پیش و فریخ بنده
و در حصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرد آنحضرت فرمودند بخدا قسم که اگر کسی
سجده خدا کند تا آنکه گردن او از طول سجده جدا شود خدای تعالی عبادت و خضوع و خشوع او را
قبول میکند مگر آنکه دوست دارد و اما که اهل بیت رسالت و بنو تمیم و در کتاب فضول الحق نقل است
که پیغمبر خدا فرمود که هر که دست و ولایت علی بوده باشد خدا تعالی بر او غضبناک باشد و قبول نکند
از او هیچ عملی و مهشاد فرشته بوقت در روی او اندازند و در کتف او اسبیاه روی او از رگها
در کتاب توحید از حضرت رسول روایت کرد آنحضرت فرموده گویند با کسی که کفر حق حیات محذور
است بدوستی که اگر بنده بیاید روز قیامت و عمل مهشاد و پیغمبر باشد اعمال او پسندیده و قبول
درگاه الهی نمیشود تا آنکه دوستی من و دوستی اهل بیت من نماند باشد **ب** بختی از بختی خدا
سخانی بختی اصحر مرسل رسول رضائی که دشمنان علی را نماز نیست درست اگر بدوستی که شکر کند پس

در کتاب تحفه البرار و بحر المناقب و لوامح الافراد رسیده چهار آیه در روایت که آنحضرت فرمودند
یا علی بدرستی که اگر بنده عبادت خدا کند مثل عبادت حضرت نوح و بوده باشد او را بر او
اند عطا و در آنحضرت کند در راه رضای خدا و پناه از منزل خود هزار مرتبه بچرخد و پس گشته شود
در میان مغفوره و تورا دوست نذارد یا علی بوی نبوت بشام او نرسد و در مثل نبوت نشود و در
نیسا بوی این معنون را در رسته نغم کشیده **بیت** بخا کوید بنویسید بوی نبوت کسی کو با علی جوید
عبادت هزاران سال چو ستمه عبادت کند با حج و عمره در سخاوت علامه اقدار گوید که کند
صرف میان مرده جان بازه باین حرف بنا شد راه او در پیش احمد نیاید او بهشت و خود
سرور و خلیل خاندی نقل نموده از حضرت پیغمبر است که آن حضرت خطاب با امیرالمؤمنین
نموده قسم بود که اگر کسی تمام عمر روزه دارد و شب را صرف عبادت نماید و آنچه در شب باشد
از اموال و بنویسند تا راه خدا صدق نماید و بعد از آن در میان مغفوره گشته شود
و بولایت تو ایمان نیآورده باشد با وجود این اعمال و عبادات بوی بهشت که از انصاف
راه میرود و شباش رسیده از حضرت امام ناطق جعفر صادق روایت کرد که اول چیز که در روز قیامت
از بنده گان سؤال میکنند نماز روزه و حج و زکوة و صیبت و از دوستی و محبت تا که اهل بیت
بنوت و در ایستیم پس هر که اقرار بدوستی کرده باشد و حق با او شناسد و با من عقیده آرد
رفته باشد قبول میکنند خدای تعالی روز روزه و حج و زکوة و محبت او را و اگر شکر او و معرفت بدوستی نماید
باشد و حق با او نماند قبول میکنند خدای تعالی هیچ چیز از اعمال او کردار او را **بیت** که حسب
علی آل تبولت بنود امید شفا هست ز رسولت بنود که طاعت حق بجز بجا آری تو بی هر علی
بسیج قبولت بنود و در کتاب فتوحات القدس آرام سلمه روایت که حضرت رسول فرمودند
یا ام سلمه بنوه کواه بیش که اگر فرض کنیم که بنده بندگ کند خدا را هزار سال میان کردن تقیاً
برایم که در کعبه است و بعد از آن بر دشمنی علی پیروز خدای تعالی او را بر پستی و روی در
دو رخ سرگون اندازد و در کتاب عین النبوة از حضرت امام جعفر صادق روایت کرد که در شب

مواجه حضرت باری تعالی علی که بر سوال او در خطاب فرمود که ای محمد بدرستی که اگر بنده عبادت
من کند آنکه صغیف شود و بگرد و مثل مشک که در پیش پای من و دوستی تو علی و فاطمه و
حسین علیهم السلام نهشته باشد و منکر حق ایشان باشد من او را ساکن نمازم و بهشت و
نایب عرش او را باند **بیت** خج غبارت پذیرد خدا انامشوی سپرد این خجق احمد سبیل
پس از آن مر لقی فاطمه انگاه حسین حسن و در کتاب روضه الواعظین ذکر شده که جبرئیل این
رب العالمین بنزد سید المرسلین آمد پس گوشت ای محمد خدا سلام میرساند ترا و مسی که یک
نعلی که در محبت آسمان را آنچه در دست و جفت زمین راه آنچه بر دست و نعلی که در ام
بسیج مکان و منزلی را که بزرگتر و عزیزتر از آن که حج و مقام ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت
من کند و بخواهد مرا در آن مکان از روزی که خلق است و نامها و زینهار کرده ام و ملاک گذشتن و
دوستی و محبت علی باشد بر آید او را بسیند از من سرگون و در چشم دور کتاب بعشر المعانی
یشیح طلوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق روایت کرد که جبرئیل نزد حضرت رسول
اقدار آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای تعالی ترا سلام میرساند و مسی که یکدیگر بشارت ده بر او خود علی
که غایب کنیز هر که او را دوست دارد و در محبت کند هر که او را دشمن دارد و در کتاب عقاب الاعمال از
حسین بن ابی احمد روایت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق که میفرمود اگر انکار حق امرت
میسگردن همه آنچه هستی که در روی زمین اند هر آنکه خدای تعالی خدایت میکرد همه ایشان را داخل دوزخ
میرا حسب جمیع انما را بر علی ای هر تو بر تمام عالمند فرض در زمینت احسان تو قوتی بی هر تو
حق میکنند بسیج قبولت روزی که رسد که نما اعمال بر حق و در کتاب منهاج الکرامل روایت که حضرت
رسول تروی خطاب بکنار و صحابه نموده فرمودند که اگر روزی که گردید تا آنکه ابریکت شوید چون
از مکان و نماز کنید آنکه یک که و او را گردید مثل مکان بسیج نفع و نماید بشت مانند بدو بهشت
نجات و خلاص شما می شود از عذاب و فرج آنکه دوست دارد علی را و در کتاب عقاب الاعمال
از حضرت امام جعفر صادق روایت که اگر بنده عبادت کند حق تعالی را صد ساله میاثر کن

در روز روزه باشد و شب در بنده کی استاده آنکه موی ابروی او و چشمهای او را فرود گیرد
 و نداند حق بار او را ثواب و اجری نخواهد بود و عارفت نیشا بوری در کتاب مغربها کتاب است
میت که تورا اجری دو صد باشد بال و اندرین مدت بخوانی علم عال و در بر روزه باشد
 عمر روز و در شب و ای که گذاری تو نماز بی دلائی او نیانی هیچ نوز رو رسید باشد تورا در روز
 صورت و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی که ذکر آن معلولی دارد که بخدا
 قسم که اگر بنده از بندگان خدا در میان در کن حجر و مقام ابرهیم در کعبه باشد شب نماز آنکه
 روزی باید و در روز روزه که در آن کعبه در آید و نداند حق و حرمت ما را که اهل بیت نبوت
 در عالمیت خدای تعالی بر آن عبادت او را قبول کند **فصل** اگر سعادت دنیا و دین و سعادت او بود
 حیدر اولاد اول و بعد حق بچوس نماز و روزه حج و زکوة بی چشمش برود حشر همه زرق باشد
 سالوس و در کتاب کشت العبد حسن الکبار و نفع الفاضلین و دیگر کتب اصحاب و تابعین
 مذکور است که مردی نزد امام محمد باقر آمد و گفت من مردی ام از اهل شام از حجابان شام که اهل بیت
 بتو تید و همیشگی شما تو لا نموده ام و از دشمنان شما تیر کرده ام و پدرم از حجابان بنی امیه و بعضی
 بود بویطه انکه مرا مودت شما و بعضی بنی امیه بوده و بهت پدرم در ایام جهوه برین ظلم میکردند
 بسیار داشت و از من پوشیده میداشت و هرگز از مال خود نصیبی و طعمی نمیداد و اکنون
 مدیثت کرده است و غیر از من او را و او را بی نیست و هر چند من طلب مال کردم نیاشتم و حشر
 و فاقه من نهایت رسیده و بغایت محتاجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اکنون بخوانی که
 نوحی بازم که قدرت را بر پستی و ازا سوال کنی که مال را کجا دفن کرده و بنوشان دید گفت
 بل حضرت امام زکریا علیه السلام فرمود و با او در دستم بود که چون شب شود بقیع رو و ندانم که با
 ذریبان یاز جان که مردی نزد تو آید در قعر را با و بدو و کجوه محمد بن علی ابن حسین برانزد و تو فرمود
 و آن مرد در قعر را گرفت از خدمت آنحضرت بیرون رفت راوی گوید روزی که بعد از او ای نماز
 صبح سوخته خانه امام شد که حال آنکه معلوم کنم تا که بر سر خیز شد چون بدر خانه امام رسیدیم

دیدم آن مرد را که بر مکه دولت سرای آنحضرت نشو من و او بعد از اذن برفت ملازمت آنحضرت
 مشرف شدیم و سلام کردیم و آن مرد و ما می گفت ای سر رسول خدا و نور دیده حضرت مصطفی دوست
 بر بقیع رستم و ندانم که مردی از جان مردی نزد من آمد و گفت ذریبان منم چه حاجت داری
 من زنده را با و دوام و کفتم مر احمد ابن علی ابن حسین نزد تو فرستاده او گفت مر حیا رسول
 امام الزمان حجرت اقدس علی علیه السلام در قعر را بخواند و گفت اینجا بنشین تا من پدرت را نزد تو آید
 ذریبان بر پشت و بعد از نماز حاجتی باز آمد و مرد و سیاهی با او بود و در پنجر سیاهی در کوشش و پیر
 سینه پوشیده و زبان از زخمش پر خون آلوده بود گفت این است پید تو اما زبانه تیش و دو
 حجیم و جگر جسم و عذاب العیونک او را متعیر کرده و شکل او را مبدل کرده اند او را هم
 توفی پدر من گفت ای کفتم چه سبب این بلاست ملا شدی گفت چه کنم جنی امیر او دوست
 میداشتم و اهل بیت رسالت را دشمن بودم و اکنون پشیمانم و مال من در فلان مکان در زیر
 مدفون است و دو صد چاه هزار دینار است هر دو آنرا بردار و پنجاه هزار دینار از آن سید لا زان
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام باقی تراست و آن جوان شامی گفت که اکنون من میروم شام
 که آن پنجاه هزار دینار را با خودم و بعد از آنکه زمانی با کشت و آن پنجاه هزار دینار را جبره
 آورد آنحضرت در شان آن مرد عا خیر کرد و آن مرد بجان خود مر حمت نمود بر آنکه دوستی و محبت
 اهل بیت نبوت و رسالت نفع و فایده دنیا و آخرت است و عدوت با ایشان جهش خیزی و
 خسارت و این است **دیت** که سبت مهر حیدر صفدر ترا بدل کرد صد هزار مصیبت است غمناک
 که نیست حبت شاه ترا ای سپید دون کرد صد هزار سال کنی طاعت چشمشاره آن طاعت تو شش ماه
 روز حشر خیر اخلت مقام نباشد ساد و **حکایت** در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی رسید
 که در نزد راه حق تعالی فرشتگانی که بروی او کل بودند گفتند عیب شهید بودی این مرد
 که از برای وی ولایت کشادند و جووان استقبال روح او نکردند حق تعالی وی فرستاد
 بلا که که نظر کرد و نذر وی جواری او دیدند بر از طاعت و خیرات وی نخواستگان گفتند

چرا در ستمها زانگشا و نذاز بر علمای این سبند پادشاه عالم فرمود که در ستم حاجت بگفتا
او گوشه نشین شود و امر نمود و بلا که بر او را در علمای این بنده را چند خاندان در اندر تو سبند حضرت
غوث بل ملازم فرمودند که طاعت و عبادت بنده را امری است که آن مرکب نباشد بجز
قبول نرسد و آن دوستی و محبت علی و فرزندان و سبب و تبر از دشمنان و مفضلان
فرشتگان بوی محبت اهل بیت از او بمشاشان رسیده گفتند آئی ویرا این مرکب است
حق تعالی امر فرمود که در اعمال او را بگذارد و بگمان خود روید و قاهره و تجمل الیه را
امر فرمود که آنرا با اعمال او در دوزخ اندازد **فصل پنجم** در بیان احوال اهل بیت
منهم توح و انوار الامامة تلح مما به و صحی اقد خزان علمه و عند ستم ستر المبین مودع
علی بنی عبد غیر جهت است اذ اقام یوم البیت لخلق جمیع اولیوان عبد باقی اقد ما بدایه فی
الاعمال لیس فی **باب چهل و چهارم** در بیان بعضی احوالی که پیران خلفا شده در فضیلت
ایشان وضع نموده اند و بهستان و افراتی که نسبت بحضرت رسول و آل او اند و تسبیح
عدم تحت آن حکما فرقیان متعقد بر اینکه حضرت رسول و آل فرموده که من قال علی عالم اقل
فلیتقو معتقد فی النار یعنی کسی که گوید و بهستان و افران کند بر من آنچه گفته بشم پس در
یاخته است مکان و آرامگاه او در شش دوزخ فغم قال **بیش** هر چه زغال قدر زغال رسول
فضل بدان فضیلت بدان ای فضول و از جمله احوالی که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی آنست
که حضرت رسول و آل در روزی بمسجد میرفت دست رهن خود را بانی بر کرده و دست چپ را
بعمو فرمود که بگذارد بعت یوم القیمه یعنی باین روش برنجش غایم شد روز قیامت ای
ناصبی بد آنکه این حدیث مخالف کتاب اهد است از جهت آنکه حضرت غوث باری عزت
در کلام محمد فرموده و کلام آیه یوم القیمه منزه یعنی منزه او نیز فرموده و **اقتد جنتنا**
فراخ اکتافنا که احوال مراد حضرت عتس نبوی فرموده اذ او روی علی که حدیث
فخر منوه علی کتاب اقدان واقع فمبتسوه و الا فروده علی الحیاط و چون حدیث مخالف

کنز

کتاب اهد است صحیح نباشد و در ذکر آن وجه و لازم است **در کتاب** از احوالی که در موضوعه
اکنند یکایکات فرموده آن مثل ابی بکر و عمر مثل حسین و میکانیل فی است تمام شیخ ابو علی و دیگر
حدیث نمره در کتاب احتجاج ذکر نموده که یکی این ائمه در حضور مأمون از حضرت امام محمد تقی رسول
نمود از محبت و ستم این حدیث حضرت امام در جواب فرمودند که جبرئیل و میکائیل دو فرشته
مقر بند و بر کز بجا احوالی کرده اند و یکی از عباد خدا فارغ نشدند و ابابکر و عمر مشرک بودند
در تقدیر یک مسلمان شدند پس او را ایشان در کفر و مشرک بودند و مجال و مشرک است که شنیده
و برابر او اند حضرت رسول تو ابابکر و عمر کافر و جبرئیل و میکائیل **در کتاب** در کتاب فضول آنکه
که جبرئیل فرمود که بر باق عویش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر اهدتی و عمر
الفاروق و عثمان ذی النورین ای ناصبی سیدین عاشقا که خدا می آید نام نمی خورد و اسم کران
حضرت رسول را که پاک و مظهر از همه کبار و صفات است قرین کند با نام جمعی که در متابعت پرستیده
باشند و چهار و اکت عمر خود کافر باشند و ای اکه ام بکت از افعال و سیمیه و اعمال کریمه
ایشان که علمای شاکر کتاب های خود نوشته اند باعث این شد که نام آن سیدینا
قرین اسم حضرت غوث بل ملازم برابر نام حضرت رسول **در کتاب** از احوالی که باطل است
سید کانیات فرمودند اصحابی که با بنجم با بیت مقدم است تقدیم یعنی که اصحاب برین
ستادگانند هر کدام که اقد اکسید هدایت پیدا ای ناصبی جواب این کلام نافرمانی
خود شنیده هرگاه بهر بکت از اصحاب آنحضرت اقد اتوان کرد این خصوصیت بی بکر و آن دو
رفیقش نداد و حضرت امیر المؤمنین علی بنی از اصحاب بود و جمعی که بعد از رسول اقد آنحضرت
نمودند هدایت یافته باشند پس هر اسمی که بر کفر و فتنه اجتماع میکنند و دیگر علمای شاکر جمعی
از اصحاب را نام می بردند که مرشد شدند از جمله این ابی مرچ که کاست و صحی و از اصحاب آنحضرت بود
شد چون نگاهش کردند خاک او را قبول کردند پس از این قرار باین ابی مرچ و امثال آن اقد
موان نمود و دیگر از اصحاب جمعی مناسقی بودند مثل اصحاب عجمه و اقد امراضی بخت هدایت نمود

و علمای شام و راکر کتب خود ذکر نموده اند که ابابکر و عمر و عثمان از اصحاب معتبره اند پس فایده
که از وضع این حدیث بجز سیدان بود که مقتدا این دو امام خود را از زمره منافقان و
مردی فاسق باقیل **پس** صحیحی بر هر چه مسلم کانی بگویند ولی بعضی گویند که **سید**
که سید کانیات فرمودند ابوبکر و عمر سید اکبر اول اهل بیت یعنی ابابکر و عمر بهترین
اهل بیت اند و کول کسی را گویند که در میان سنی تا پنجاه باشد در کتاب احتجاج آمده که
بعضی این گفته در حضور امامون بجز حضرت امام محمد تقی می گفت چه میفرمایند شام و صحبت این حدیث
انحضرت فرمودند که این حدیث کذب و محال است از برای آنکه نسبت تمام جوانان
بود و در بخت کمال خواهد بود و این حدیث را وضع فرمودند بنی امیه که ضد حدیثی باشد که
سید کانیات فرمودند الحسن و الحسین سیدی شباب اهل بیت و ما بلیغیر طوسی
در مقام جواب این حدیث موضوع باطل آمده میفرماید که قطع نظر از آنکه این حدیث
موضوع است صاحب کتاب استغاثه که از علمای اهل سنت است بر او بیان این حدیث
احتمال ندارد و میگوید که از روایت تقریباً رسیده که حضرت رسول فرمودند که اهل
بیت و اهل بیت فایزند در عالمی که ساد و بی موی و سر مرد چشم کشیده باشند
و بشیر آن و هر گاه چنین باشد پس کمال در بخت نباشد و ابابکر و عمر بهترینان نخواهند
بود و منافق در بخت و اهل نباشند و بعضی از مبغضان آنکه در کراهه در مقام جواب یازدهم
گویند خود در آمده گفته اند که میگوید که این حدیثی که صاحب کتاب استغاثه ذکر کرده است بر
راویان این حدیث اعتمادی نباشد و کلماتی در اهل بیت شوند و میرزا محمد مقدمه در کتاب مختصراً
الغویب در مقام جواب این نامحیی آمده میفرماید که بر فرضی که این حدیث در محل اعتماد و استیجاب
نباشد و قول صاحب کتاب استغاثه را قبول نکنیم پس چه میفرمایند در این حدیث که علمای
شام در محل اعتبارش میدانند و هیچ کدام را در این حرفی و نزاعی نیست و در صحیح است
و دیگر کتب معتبره شامی است که رسول الله میفرمود الحسن و الحسین سیدی شباب اهل

حسن و حسین بهترین جوانان اهل بیتند لازم می آید تعارض میان این دو حدیث که سید اکبر اول
با کول و سید جوانان با جوانان داخل نباشد چونین نزد طاعت از دنیا جوان نبودند
سنت کولت بودند و هر گاه خدای تعالی بعضی را جوان کند و بعضی را کول بخت داخل
سازد عدالت بعمل نیامده باشد و این محض کفر است و دیگر آنکه علمای شام در صحیح است
و غیره ذکر نموده اند که پیره زنی بجز سید کانیات آمده و انما س و خول است
انحضرت فرمود که پیره زمان داخل بخت نمی شود پیره زن بگریه اش و حضرت رسول فرمودند
دوم که مزاج میگردم و حق تعالی فرموده انما ائشاننا حق انشاء محجلنا حق
علامه معنی آیه آنکه آنجا جوان شوند و بهشت روند و علامه جامی این حکایت را با نظم آورده است
سپس که در آن زلال کهن سال و اهل آنجا کهنه خسته خسته خسته خسته خسته خسته خسته
شوند که در آن روضه پاکیزه شوند و نیز با شفاق فرعون حضرت رسول فرمودند که اهل بیت
شباب نامه لایزال یعنی اهل بیت همه جوانانند و پیران و اهل بیت نمی شوند و صاحب کمال
میفرماید که اهل بیت شفاق و ارند بر این که سید کانیات فرمودند که الحسن و الحسین سیدی
شباب اهل بیتین اولین و آخرین و ابوهم حیزر منما و بعد عنان عجت را او ایراد نقیض
ان نموده این حدیث را وضع نموده اند و الا در بخت کول و پیر نباشند و هر که در بخت و
الحسن و امام حسین سید و بهترین ایشان باشند و بر فرضی که محل رجعت این حدیث موضوع
غایب بود از بخت و دنیا است از برای آنکه بختی که در آن کول باشند و نیابت که خلیفه
رسول فرموده اند دنیا سبب المومن و جبهه الکافر یعنی دنیا زندان مومن و بخت کافر است و اگر
و اضع این حدیث یعنی نیست که فی الجمله بوی راستی داشته باشد پس این حدیث که چنین میفرماید
ابابکر و عمر سیدان اهل بیت یعنی ابابکر و عمر بهترین پیران اهل بیتند از برای آنکه در دنیا
از سن کولت که از برای است تا پنجاه تا نوزده بودند و ابوبکر و عمر هفتاد و دو سالگی بودند
کول توان گفت اما ان نامحیی که وضع این حدیث نموده این مقدار ضرورت آن بود که عجز را

بدره کار تو روزی که از اسلام می آید و کبریا را در آن روز

اگر کول فرق کرده و همین دل پاکش را شاد نموده که در دوشی در بسم باقیه اگر آن کول را
از فرق میوه است نمود این فرخ خات را وضع غنیمت و **فرقت** از اعدایش موضوعه که حضرت
سید کانیات فرمود که بر جبرئیل برین نازل شد و گفت ای محمد بدستیکم که خداوند
از تو را نسیم ایامی تو از من راضی هستی یا نه در کتاب اجتماع گفته که میگوید این اکثر در حضور ناموس
از حضرت امام محمد تقی در صحبت این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که قال الله تعالی
والله خلقنا الانسان و اعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه
و جعل الومر علی الایضی تعالی غنیدنت که ابو بکر از او راضی است یا خشناک است که
سوال کند از او ای ناموسی که با خداوند تعالی عالم است و الخفیات است بحلیات و جریبات
و اهدت و مطلع است اگر ابو بکر حبیب و مکر از خدای تعالی راضی بوده باشد حضرت عتق علی
جلال بر آن و اهدت و مطلع است و استیجاب بنوال کردن میث و نیز اهدت تعالی از رضا خود
ابا بکر سستی است و این محتاج نیست که از او پرسد که تو از من راضی هستی یا نه و نیز اهدت تعالی
تقدیر رضا کرده باشد و قوع آن و حسب آن و اگر نه و قوع آن مجمع و محال باشد و اهدت
از چیزی که محال باشد پرسد و چگونه عاقل تجویز نماید که اهدت با کسی از بندگان گوید که من
تو را نسیم ایامی تو از من راضی هستی یا نه و ای ناموسی ناموان ابراهیم تعالی در کدام حال از او
شاید در روز اعدا از او راست که پیغمبر خدا را در میان کفار که همیشه فرار نمود و یاد و جنت حسین
جنت آنکه نهم شد و شکر اسلام از منم کرد و آیند و یاد و بخای ذات استسلام که از او طرد
مر اهدت نموده یا از جنت آنکه خلف آن پیش اسامه نمود و یا از جنت آنکه بخلاف امر خدا و رسول
او متصدی منصب امامت و خلافت شد و حق امیر المؤمنین علی متعصب نمود یا از برای آنکه بخلاف
امر خدا و کت را از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شراغ نمود یا از برای آنکه نسیف فرمان داد و در
عکس بار تعداد مالکسان نوزده و قوم او کرد و مردان پیش از کشت و اموال ایشان را غارت کرد
و زمان ایشان را بر کرد و آیند و نیز اهدت که چهل و شش سال در کفر و شرک بود و گوشت و پوست

و عروق و امعاء و احشای او بجز و اکل میوه برود و شده بود و انواع غرور و تعدی بر اهل بیت رسول
و سایر ناموس کرده و چنانکه شمشیر آن در این کتاب مذکور شده چگونه با بیکر خدا می تعالی از
راضی بود باشد و رسول خود فرماید که من از ابا بکر را نسیم از ابو بکر پرس که او از من راضی است
یا نه **در حدیث** که از امام و ایت باطله که حضرت رسول فرمودند این مثل ابا بکر که نبی الناس بود
صدیقی و آمنی بی جز و جبری باشد و او صافی بنفشه و با بدی ساقه الخوف یعنی کجاست
مثل ابا بکر که مردم کند پس من کردند و او صدیقی من نمودن ایمان آورده و در شش روزی من بود
و قبل خود در بسم را می کرد و با من عرض خود مولات کرد و جهاد کرد و با من در وقت خوفت
و در این حدیث شش ضعیف است ابا بکر است بر او داده اند ای ناموسی که اهدت جواب خود را بشنود آن
میگویی که صدیقی حضرت رسول نمود و ایمان آورد و دیگر اهدت میماری و فیندانی که صدیقی و ایمان
در اینجا حکایت معنی دارد و ابا بکر را چه ریوت در ایمان آوردن بر صحابه دیگر آنکه کس ایضا اهدت
حقیکه بعد که دیگران کند پس میگردند و اگر ایمان آورده است باشد همه ایمان آوردند و ضعیف است او
چیز است بل با او که دعوی آن قیوم است که او اول بر رسول ایمان آورد و قبول سیکر و ملامت
کرد و این حدیث که عاجزی و محنت است که ابو بکر بعد از نبوت حضرت رسولان غنت سال کافر بود چنانچه
در کتاب وسیله امتعین از ابو ذر غفاری روایت است که حضرت رسول و اهدت بودندان
صلت علی و علی سبع نین من قبل ان یتلم بشرا معنی بدستی که لا که برین و علی حضرت مال
فرستاد و نیش از آنکه فرمودی از فراد بشرستان شود و دیگر آنکه در خود را رسول اهدت رسول
از اول آنرا سپیده زن داشت و همه پدران اهدت شد کی رسم او باشد و دیگر آنکه بجزیرت حضرت
رسول را مبارک و بغیر از مدینه و مکه نمود و قطع نظر از آنکه ابو بکر کلامی کتب دارد و چنانچه بود و کمال
داشت ایامین مال را پیش از هجرت و در کرم صفت همچون نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت
حضرت رسول کدام شکر در کجای فرستاد و یکدام قدم چشم و عیال است که محتاج به
ابو بکر شود و حال آنکه هیچ قدم کجای زنی داشت که مال والدی و توانگری او در میان فرستاد و کجای

و صدیق او نیست بود

و بعد از آنکه او سیکر و دوازده برای او داشت چنانچه اهل تاریخ و سیر آورده اند که چند ماه در آن
مطبخ نذیر بود و مال او بود و برابر مال او میفانید و اگر این اطفال و صهر بانی بعد از هجرت بود خود و غیر
تواریخ مذکور است که ابابکر شریک چهار صد در سهم در وقت رفتن بدین خندیه بود تا رسول احد چهار
در سهم او را نداد و بر آن سوار شده و در مدینه ابابکر محتاج بود و یاری انصار بود و نیز در خراسان
بزرگوری معاش میکرد و پدرش کور و عاجز و محتاج و با چندی این جزعان بود چنانچه این مال را بدید
و در خرد میسازد و این هم جسم نیکو و اول رعایت صلح و هم بستگی کرد و نیز مفران و استقامت
مدت اتفاق کرده اند و در جمیع بین الصحاح استناده که چون این بخوبی نازل شد جمیع انصار
ترک مناجات میدادند و حضرت امیر المؤمنین هم که برابر که با سید کانیات مناجات
میکرد و یک و بیاض صدقه میداد و چون که این پیشقصد نازل شد که آیه بخوبی فرمود شد هیچ کس با اینجور
عمل نکند و بپسند کانیات مناجات نمود پس اگر ابابکر در میان نزول آیه بخوبی قادر بود که گفت
یا کلمه صدق کند و با حضرت رسالت سخن گوید و بسبب بخل ترک مناجات بپسند کانیات کند
تواند که چهل هزار دینار یا در سهم بر آن حضرت نماید و اگر نه است و یکیت در سهم قادر نبود که
بر در سهمی قادر نباشد مگر آنکه چهل هزار دینار اتفاق نماید و مع ذلک اجماع حاصل است
که حضرت امیر المؤمنین بسبب آنکه چند فرض از آن جو که سخن آن در ایام قطعه غلامی در سهمی
باشد بر سبب آنکه و تیم و سایر ائمه که حضرت ائمه و اول تا آخر در شان آن حضرت است
فضیلت و علم و قربت او فرستاد که چهل هزار دینار بر حضرت سید ابرار اتفاق و سایر نماید که
تواند بود که حضرت ملک غفار در شان او آیه فرستادی نامی بدین آنچه شرح نمودیم در بیان
بطلان و عدم محبت این جز مشغری کافیت صاحبان الباب و ضا و ندان عقول را انوار است
و جماد و رسالت خوف و اگر در مدت هم از اری در که با دفع دشمنی در مدینه کرده باشد
بدست و زبان با بسیت و سنان و اگر همه چهار باشد یا در تاریخ مذکور و اگر چه بدو مع باشد
بنا در باب بلال میسوزد که ابابکر بلال را از کفار خرید و از عذاب غلامی او امانت است

در جمیع اهل از عبد بن مسعود نقل کرد که بلال مسلمان شده بود یا ابابکر و عمار و مقداد و کعبه
و کفار میان در کردن بلال کرده سیکر دانند و ابوبکر قدرت غلامی او داشت و ای نامی
پس بدین ابوبکر این مال را از کجا همس رسانیده که بلال را بخرد و مگر آنکه ابوتحافه پدرش در وقت
جاری این جزعان بود و کاتبی سیکر و جهت فرزند خود چیزی و چیزی نموده باشد که از آن
ابابکر بلال را بخرد و بر فرعی که بلال از خرید ابابکر باشد بقول صاحب کتاب استیجاب
از علمای شماست که میفرماید که ابابکر قدرت بر غلامی بلال داشت هرگاه کسی از خرید
خود را از بلال بجات مؤانده و دیگر از آن چون قدرت غلامی داشته باشد و این فرخانی
صاحب بخش و پیش قبول میکنند و از باه مستقیم انحراف مینورند و مولوی معنوی
میت گفت از بانگ و علای ای مکان برسیج و اگر در زاری کاروان یا شب هفتاد
سکنت کرد و بعد از آنکه یک مرتبه فرزند فوریت نمود غانده هر کسی بر خلفت خود میسند
مدینه که از امام دین مومنه و حسین عدم محبت آن روایت کرده اند که حضرت رسول
فرمود یا ابابکر اول من جیسل الحیبه من امتی یعنی بدستیکه تاسی ابابکر اول کسی است که
بهشت شوی از امت من ای نامی بدانکه این حدیث مشعوف است بخدی که باره از مختری
و مسلمانی و دیگر علمای شما در تفسیر خود ایراد کرده اند که حضرت رسول و اله بجزت امیر
المؤمنین گفت یا علی اول من یدخل الجبهه انما و انت و الحسن و الحسین و از و اجنا عن ایما
و شاننا و دور قیامت از و اجنا شیعتنا من و رانما یعنی ای علی اول کسی که در بهشت نایل
شود من پیش و تو حسن و حسین و زانان از زبان راست چپ باشند و نیز اهل بیت
باشند و مخالف و مؤالف در این حدیث زانی ندارند و ای نامی که اهل بیت است که
ایطرح کل امری من غیر من ان یدخل جبهه لعنیم بطلع تو و یلیقه بر کزیده است بهشت بخواب
رفت پس اول است که گفت ای کنشی و از حدیث تراشی دست بگشی **مدینه** که از امام دین
مومنه و عمارت ابابکر که سید کانیات فرمود که حضرت ائمه تعالی سبح خیر علم در سینه است

الا که من اورا درین روز بکر کشیم ای نهی خودی که عدم صحبت این خبر آنکه ابو بکر در وقت نزوح
گفت کاشکی که جز از حضرت رسول که او که پرسید می اول که معنی کلام چیست دوم معنی فدائت
و ابعیت بهم که میراث نبی چه چند است و این دلیل است قاطع و برانیت ظاهر بر آنکه
این خبر دروغ است **دوم** که از امام همیشه موصوفه آنکه سید کانیات فرموده است
فی المسیح باب الاثنا الالباب فی مکره یعنی استباید که باقی گذارید در سجده روی الا که مسدود
کرد ایند مکر در غایت ابو بکر که کمال خود بگذارد و مسدود کرد ایندای نامی بدانکه عدم صحبت این
خبر واضح است بجهتی که در مسند براه ابن عارب و ابن عباس و احمد بن حنبل در مسند خود از
ابن ارسطم و غیر ایشان از علمای فریقین در کتب خود ذکر نموده اند و سبب کلام در آن
نیست که چند نفر از صحابه در مسجد در نماز کرده بودند و آنحضرت امر فرمود که بر آورید این در را
بیش از دو نماز علی پس ابو بکر و عمر و باقی صحابه رسیدند در باب سخن کردند و غیبت آنحضرت
نمودند چون گفت کوی اینجا جمع بسید کانیات رسید برخواست و بعد از حمد و ثنای الهی
فرمود که هیچ چیز نستم و نکشادم که بر مندرای **تکلیف** که عمر و عاص از حضرت رسول در رسید
که او دست ترویاری یا رسول خدا گفت عایشه را گفت از مردان گفت پدر او را ای نامی که راه
جوابش نوالا این حدیث باطل است بحدیث طبرانی و غیره علمای شما از انس ابن مالک روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که غذا یا بفرست کسی را که با من در خوردن مرغ بر این شریک باشد
و بهترین خلق باشد حضرت امیر المؤمنین حاضر آمد بقیصی که در احوالات این گذشت و اگر صدق
بودی عایشه یا ابابکر حاضر شدند و باز معارضت است با حدیثی که خود روایت نموده اند که از
عایشه پرسیدند که دوست ترین خلقان نزد پیغمبر که بود گفت فاطمه گفت نذر مردان گفت
شهر او و مع هذا از حضرت میت و ارحمت و مردی دور است که کسی نزد فاطمه یا جبری چون
عمر و عاص گوید من زن خود را دوست دارم با آنکه رسول داد همیشه از عایشه و حضرت در از آن
بود چنانچه قبل ازین در باب جواب ایشان است گذارش **ایشه را می** هر کس که بر تفضی

و کذب

و در روزی غمیش تراورد و آنکه که بود زبان محبت حیدر مهرش بدلم بر جان تن باد و در وقت
دیگر آنکه اگر من معوش نمیشدم هر آینه عمر معوش میشد و اگر مراد اول غمیکر و خداوارا سالست
در کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی مذکور است که یکی این اکثر در حضور امام حضرت امام محمد
ثقی گفت چه میفرمائی در باب این حدیث آنحضرت فرمودند که این حدیث کذب است و کلام حق
رهبت تربت از این خبر قال **احده** **صکاح** **لحد** **ملمن** **السبعین** **مکنا**
و منک و من فوج و هرگاه خدا بقالی عهد و پیمان از تو بچگونگی گرفته باشد پس چگونه ممکن است
که تبدیل میثاق و عهد خود کند و عمر را بسخن خود سازد و همه سخنان علیهم السلام هرگز شرک
بجدا سازد و ندکیت چشم بر هم نزن پس مگر بفرستند به سفری عمر را که شرک بوده و اکثر
ایام او شرک گذشتند **دوم** که هرگز در زندان جبرئیل نبرد من گمن گمان کرده باشد که البته
بر غمنازل شده در کتاب احتجاج آمده که یکی این اکثر در حضور امام حضرت امام محمد ثقی از حضرت
این سوال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث کذب و مجال است حضرت رسول تکذبت
بر پیغمبری خود که این را بگوید و خدا تعالی آن فرموده ان اصطفى من المرءة **مکنا**
و من الناس پس چگونه ممکن باشد که نعل نبوت نماید خدای تعالی از آن کسی که بر کذب است
اورا کسی که شرک آورده با او نیز جواب این مرد حدیث موصوع و کذب اهل غلط است
بخصوص کتاب او و پیمان که از زکات آن طبقه ضابط است در ذکر طبقات مشایخ عظیم
آورده کرده نوبت عمر از حدیثی میانی پرسید که چون تو شمار ای ششانی بود که از منافقانم بدانکه
چون این معنی سنگ دارم کسی را که در اسلام خویش شک باشد چگونه باید که روی بوی نازل شود
و شرکیت تمام الانبیا باشد و اگر چنین بود پس رسول الله عمر را از کترین دشمنی باشد چه می
مراست و بلندترین درجات در بر نبوت و این در بر باین عظیمی از کتب محمد نبوت شده و
اچنانست نیز هرگاه وی تا خبر شده باشد حضرت متاع گشته و بر عرشم گرفته باشد و هر روز
بار برکت دشمن خود امیدیده باشد و با آنکه عزت و یک سری بود از حضرت لات و حوی مجسم شد

ایمان در بر یک یا شش باشد و نیز در میان دوستان و مجانب عمر مقرر است که خلاف آن عمر علم
مذاب آن متعلق باشد حال است پس فدای ای تعالی در ازل عمر را رسول دولت نماند اگر در وقت
ملاقات آنچه خداوند است و علم خدا آن است متعلق گرفته ظاهر شده باشد و این مجال است و اگر
نداشت و خوش حال باشد در رسول و اولاد از مجال خبر داده باشد و این نیز مجال **مؤلفه**
گویند و شیعیان مدح عزرا باشد و از مقام ایشان بقدر من شیعه ام لصدق دل سیکو **لعینت**
بعبر که هست از تک مکر از امامان و شیعه مؤمنان که حضرت سید کانیات فرموده ان الله
وضع الحی علی لسان عمر یعنی بدستی که حضرت اعدا تعالی نهاد و حق را بر زبان عمر
ای ناصبی اگر این حدیث حق و صدق میبود و حق بر زبان آن ملعون ناطق بود چه گفتمی که خلاف
قرآن بودی چنانکه در صحیح بخاری و دیگر کتب تفسیر و امامان و شیعه شما مطهر است که هر روز
بر زبان گفت هر که سخن خود را پیش از چهار صد در ستم مهر کند من او را سجد بر زانو میزنم
و گفت ای عمر سخن تو اولی است بقول کردن یا سخن حق تعالی عمر گفت سخن حق تعالی بر زبان
گفت فدای تعالی فرموده **ان او دتم استبدال ذوج مکان ذوج و ایتم**
قطار فلا فله و منده مشینا یعنی اگر زنی را کفنی آذنی دیگر نمانی و قطار می بود
داود باشی از آن بانستان و قطار پوست کاویت که مکتوب شد از زطل و لقره عمر گفت گنا
افزون عمر حق العجز یعنی همیشه شما مقصود و نامرتب در عمر حق زمان بر و نیز روایت کرده اند که عمر از
سوره مدی جمیع از اطفال را که در کان بگذشت که باز میسگر و در عبا بیان گفت از آن روز که از
شما سفاقت کردید که می از اطفال با او گفت و حضرت رسول و اولاد وید نامی عمر و این سخن میگوئی
دیدن رسول حد برترین چیز است عمر شتی خاک بر روشت و بر روین انداخت و گفت کل انکما
اعقل من حتی الاطفال یعنی هر مردم از عمر عاقل تر اند تا که در کان اگر حق بر زبان عمر ناطق بودی و گوئی
اودا الزام ندانندی **مؤلفه** از امامان و شیعه مؤمنان که حضرت رسول فرمود که چون در شب عمر را
بسمان برود و اصل صفت شدم و در روشت کوشکی دیدم از لاد و مدین او را لعین آورد و او را

بانی مدینه

بسمان

دیدن او شد پس کفر مکر است این کفر گفتند از عمر بن خطاب پس مسیح چیز را مانع نشد
از دخول کوشک الا انکه میزدانم عزت ترا می عمرای منجی بدانکه عدم تحت این جنر ظاهر بود
حجت آنکه چون حضرت سید کانیات فرمود کوشک خود و کوشک خود و کوشک خود و کوشک
عمر را و بیعت نمود و میل آن فرمود باید که کوشک عمر از کوشک رسول و دیگر نبی یا دیگر
بهرتر باشد و لازم آید که او از حضرت سید کانیات و باقی انبیا افضل بوده باشد و محبت است که
در بر و علو منزلت و مرتبه هر کس در روشت بقدر فضیلت و ثواب و علم و عمل اهل خانه
بود و ای منجی بی غیرت عمر سخن در میان آری و اگر تو را غیرتی میبود و حجت عمر فرمود
و اگر نمانی که تو را بر عزت آن نماند زاده فی الجمله اطلاع حاصل شود این کتاب بر اراک
تا آخر از روی مامل و انصاف مطالعه کن دور بر روشت و هشتم باقی کتب اصحاب خود رجوع
نمائید و ظاهر و محتوی شود که آن حر از زاده که شمار بر پیش این بر مقدار سخن فرموده و معاصر کشف خود را
جمع وار کرده آن قصه که با فوق مرتبه انبیا و اولیاست و ایشان را در آن راه نیت تو بود و را بنجا
بخواه جمع و نمل خواهد شد **مؤلفه** ما را چه بدیستی و نامرد میبود بر جهرش از غنی کرد و نبود برود
سر خیزم از عمر علی در و جهان زمان رویت که کوشش بدرم نذر و نبود **مؤلفه** انکه سید کانیات
فرمود که عمر سراج اهل الجینه یعنی عمر سراج اهل نبوت است در کتاب احتجاج شیخ ابو علی
آمده که یکی این کلمه در حضور مامون از حضرت امام محمد باقر از این حدیث سؤال نمود حضرت فرمود
که این حدیث مجال است و این را وضع نمودند از برای آنکه در روشت خوش مکان مقرب بودم
و محمد و جمیع انبیا و مرسلین خود است و او ایشان را بمقدار نور نخواهد بود که محتاج بشند نبود
عمرای ناصبی بی دین بدانکه اگر عمر سراج اهل نبوت باشد از او و وجه پرور نیت یا بهشت محتاج
سراج یا نه اگر بهشت محتاج سراج نباشد سراجیت عمر بی فایده و عبث باشد و اگر بهشت محتاج
سراج باشد حال از دو قسم پرور نیت یا عمرش از انبیا و مرسل در روشت رود یا بعد از
ایشان اگر پیش از انبیا عمر در روشت رود و تواند که کسی که اکثر عمر خود بسجده و عبادت است

شربت باو که از غیرت

و صد مثل شیطان شیطان را از او تسلیم نماید که بگوید و هر که در حسیل میبندد عاقلان
که شیطان را با سخا نظر منظر موعود باشد که شیطان در زمان خلافت عمر خلق را بر خویش
و عصبیان غیبت و از عمر تیر سیدی نامی خدای تعالی چندین هزار پیغمبر فرستاد و کوفت
مامور بود و فرج از نوای گشتند شیطان از خدا و بنیام تیر رسید و اگر فرود آمد که احش
و بنیام را بقتل دو از عمر منزل تیر رسید پس عمر افضل از خدا و بنیام با او بود که عمر
شماره اکثر مصنفات خود آورده اند که لیس عمر فرزند و وزن پیروی عاشق شد و با او
کرد و عمر او را در زوادیه بچشم رفت که از برای پدر خود جای کالی رفت نماید
پس لایق اولی است که شیطان لیس عمر را نشو اندام لیس عمر در نماید از احش
محرره باطل که حضرت رسول فرموده که از یاران و صحابین ده کس از اهل بیتند ابو بکر
و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عوف و ابی عبد جراح و سنیان
ایشان عشره مبشره منو اللهذای نامی کراه اگر این خبری از دستی داشتی چرا او را در محل
وفات بجای خود حشرش میکنی بدست هلاک شد آنکست رسول از من رود که اندیده مثل این
روایت در کتاب فطرت و دیگر کتب شما بسیار ذکر شده و عمر فرمودی که در رسالت بود
کاشکی در عمر از نوای و کاشکی گفته چمن زبان بودی و منان بودی و اگر عثمان را عمر
مبشره بود که مهاجر و انصار و صحابه سید محار با اتفاق انعموزا قبل زبایندی و طلحه و زبیر
قبل حضرت امیر المؤمنین میکنند که اهل بیت قصد قبل اهل بیت نکنند و الا لازم آید
که فرقی میان اهل بیت و دوزخ نباشد و بعد این وقاص از اصحاب عجب است و از اهل بیت
است و با نام بقی امیر المؤمنین جمعیت نموده و با حضرت گفت و قسمی باو گفت میگردد شمر
بمن بدی که گشتند مومن را از کافر و کشته کافر را و کشته کافر را مومن را و اگر سعد را عمر
مبشره بود و عقیق که با حضرت امیر المؤمنین که با عقیق و شام غلیظه چهارم است جمعیت نموده
از کافر فرق میکرد و بعد این زید را اصحاب عجب است و بموجب کلام آنکه ان المن قضین

الدرر الاول من السنن ان اهل دوزخ باشد مرتضی بهشت و عبد الرحمن بن عوف است
از اصحاب عقیقه است و از اهل شوری است و در شوری مولای مومنان گشت که من تو را
بجلاشت اعمار میکنم که بپرت و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی آنحضرت فرمود که من کتاب
و سنت مصطفی عمل میکنم پس رو بجایست عثمان کرد که تو را غلیظه میازم که بر پیش و طریق
و عمر سلوک کنی عثمان گفت لبتیل کردم و با عثمان صحبت نمودند و ابی ناصبی از روی انصاف
نظر کن که چون از اهل بهشت باشد شخصی که او را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خواند تر که کند
و آن منافق کوی که گفت ابابکر و عمر عمل نمایم که او را و گفتار ایشان خلاف امر خدا بود
حضرت رسالت است و در کتب شایسته است و منکر آن نمیتوانند شجاعت اشیاء نماید
و ابو عبیده جراح از اصحاب عقیقه است و این یکس که شما ایشان را عشره مبشره بخوانید
همانا اهل بارند بجهت نجاتی که با حضرت رسول نموده اند و ما که ایشان و شما از اهل بهشت
باشید در روی این حدیث عمید این زید است که از جمله عشره مبشره است و این حدیث را ب
فضل و مرتبه خود وضع نموده است علی عمری کان بالنس عرفا و فی العمل بالا حکام
و عرفا فاعذر قوما آخونه و قد تموا عدیا و تیماء هو اعلی و اشرفا انکه حضرت فرمود
که لا یصح امتی علی الصلاه یعنی اجماع میکنم خدمت من بر یکراهی و آن کرده که راه نامه بسیار
این خبر را بر فضیلت ابابکر وضع نموده اند ای ناصبی این خلافت که اجماع کرده باشند
است بر امامت و خلافت ابابکر از برای آنکه حقوق و متفق علیه است که نبی باشد و جمعی کبری
از اکر اصحاب سلسل اهلان و ابوزر و مقداد و عمار و غنایه و عدان و عباد و خزرجی با تمام جمعیله
خزرج و ریدان ارتسم و اسامه این زید و برید اسلمی و اصل ابن عقیف و فاله الدین عدان
عاص و ابو الیثم ابن عیان و عمار ابن عقیف و غیر ایشان بسیاری انکار امامت او کردند
و زکوة باوندند ایشان را اسمی کرد و ایند با اهل رده چنان که در باب مطاعن او مذکور شده و
ابو قحطیه در او سر صحبت ابابکر فرود نیار و در چنانچه مفضل ذکر شد پس چگونه صادق باشد که

که است اجماع کردند خلافت او و محقق است که جماعت بر امامت ابوبکر اجماع کردند بلکه اهل بیت
نیز بر امامت او اجماع کردند و تقدیر محال که اجماع را در خلافت شرط دانیم بلکه اجماع واقع
نشده و خبر مؤمنان عاصمی را قبول کنیم و از اول عقلی و نقلی چشم پوشانیم پس باید که عثمان
و جب القتل باشد کشتن او موجب اوجوب است و اولی محاسب بود باشد و کافر گشته شده باشد
جماعت که اکثر صحابه اخبار از مهاجر و انصار اجماع کردند بر کشتن او و چون او را کشتند
قتلگاه کافر پس هر گاه با جماع نصیب امام و خلیفه توان نمود بطریق اولی با جماع قتل و غل
خلیفه جایز باشد و بدانکه است در لغت عرب یعنی جماعت و اقل جماعت شریک است و بعضی
گفته اند که اقل جماعت مروی در سنت و فضیلتی تعالی است که کسی را نیز است خوانند چنانکه در سنن
حضرت ابراهیم علی نبی در قرآن نسر نموده که ان ابواهییم کان امة فاشا حددا
حقیقا حضرت رسالت قیس را امتی شها فاعنده و فرموده جسم اهدیتیا بحجر یوم البیت
امروا حدیث پس بر تقدیر تسلیم محبت حدیث مذکور می تواند بود که مراد از لفظ است در این حدیث
امیر المؤمنین و ابان عبادت قرین او باشند و دیگر آنکه چندان با فضیلتی تعالی گشته است
در کلام مجید مذکور یاد نموده چنانکه در آیه کریمه الحیثی کثیر می بخوبیم و آیه لکن
اکثر هم لا یؤمنون و آیه و ما آمن معہ الا علی و مثل این آیات در قرآن
مجید بسیار است که حق تعالی کثرت را مذکور یاد نموده است انصیان پدید و مرید
عمر لعین بر حجر خفیه افرا نموده اند که از پدر خود پرسیدم که کدام یک از مردمان افضل اند
بعد از پیغمبر گفت ابوبکر گفت بعد از او گفت عمر رسیدم که اگر گویم بعد از او که بهتر است بگویم
گفتم بعد از او گفت تو گفتم من بهتر از عمر نیستم من مروی ام از سلمان الله و اگر این حکایت
افرا نگوید چرا امام حسن و امام حسین در روایتی که ابوبکر بر پدر بود و من اورا کشیده می گفتند بجا
پدر را که حضرت با چرا فرشته گشته و چرا حضرت امیر المؤمنین تا شش ماه از پیش نهادی عمر کرد
و آنهم زخم شام و اگر با عقدا و شیعه هرگز امیر المؤمنین جماعت کرد و امام با فضل او بود بود

چرا جماعت میکرد از آنکه آن کرده که راه محض حق است حضرت بنمود مذکور است او بر عثمان رسید
و مولوی در مشنوی فرموده زایغ در در لغزه زانغان زنده بلبل از او از خود کردی
کند که بر امیر المؤمنین ^{بن} افرا نموده اند که حضرت فرمود خیر الناس بعد من
ابوبکر ثم عمر ثم اهدا علم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر ان ابوبکر است پس عمر پس خدیجه
و اندای ناصبی بد مذکور اگر این است میباید چو در هیچ خطبه است که از ایشان نکایت
نکرده باشد و در هیچ جا نکایت نباشد همان جمله شصت و شصت است پس است و اگر این
گفته حضرت امیر المؤمنین میباید حضرت گفتی که اگر نه آن بودی که مردمان قرینت
بکفر مذکور اینها ایشان حیاء میکردم و دیگر میترسم که کفر بر کردند بغیر از غیر چاره ندانم اگر
این حدیث راست بودی ابوبکر بر سر بر کفشی گشته است که علی حکم یعنی من بهتر و نزهت دار
از شما نیستم و لیاقت منصب خلافت ندارم و حال آنکه علی در میان شما است که شایسته
سند خلافت است هر گاه امیر المؤمنین ^{بن} او را خیر الناس گوید باشد خود یعنی خیریت از خود
نیکنر و نیز اگر عمر بهترین مردم میباید بعد از پیغمبر آن پسر زن او را بر سر بر عاجز نیست
و عمر کجاست همه مردمان دانند ترا از عمر حتی زمان پرورمانه تا و لیسیل دیگر بر عدم محبت این
خبر حدیثی است که مخالفان روایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول صواب فرموده
علی خیر البشر من انی عقد کفر یعنی علی بهترین مردمان است و هر که از این معنی ابان نماید کافراست
ای مانده ز کعبه محبت مجبور افرا ده ز راه مهر صد منزل دور با مهر مردم از من از هر
کی جمیع توان نمود عظمت با نور ^{بن} در کتاب فضول الحق از روایان آن طایفه مضار
که عثمان روزی بخدیجه حضرت رسول آمد حضرت فرمود که عثمان هر چه فایده کند بر او
چیزی نباشد ای ناصبی اگر رسول صواب از این سخن اعمال خیر فایده است کافرا اهل طایفی را
شامل است و اگر افعال شرفناسته است محض کفر است که گویند آنچه فایده حرام نموده است
رسول خدا بصحان ملال کرده است و دیگر آنکه عثمان در انوقت از طفل بود و نیز شریک

موسیکی

بر خود پاره میکرد که از مجازین و دیوانگانش بایش سر که قلم تکلیف از او برشته باشند
آنکه حضرت رسول و اله باب جمعی عثمان فرموده لایحه سخی من اسخی منک لایحه سخی منک لایحه سخی منک
شرم نگنم از آنکه لایحه آسمان از آن شرم میکنند ای ناصبی چنانکه اگر شما را نیز خیا و شرم نمود
حیا و شرم عثمان بنسب و دید ای لایحه ضروری عثمان رسانیده اند یا نسبت با و خیا می کرده اند
یا عثمان احسان و کوفی بسیار با لایحه نموده یا معنی بالیشان و لایحه کرده از ایشان
ضروری در جمعی یا از او استجاب مضمی نموده اند یا این جمیع و شرم از کیش در جنگ بعد از
سر روز پیدا شد بود یا از آن بود که چون با یهودی دعوی داشت یهودی بجای که حضرت
راضی بود و او قبول کرده نیز دعا که یهودان رفته که رفع محاکمه کنند یا از آن بود که امر اجرت
مصاحف نمود یا از آن بود که رانده و در حضرت رسول را بر کرده اند و نیز فرموده که راننده
یا از آن بود که با پذیرا که از صحابه رسول بود از بدینته اخراج کرده یا از آن بود که عبد الله
چندان بزرگ بان سبب بعد از سه روز فوت شد و عمار را اسیر را الصدرا که چهار نماز از آن فوت
فوت شد یا از آن بود که عمار او همه شمار و فساد و دروغ گو بودند و فرشتگان آسمان نظر
افعال او از او شرم میکردند آنکه حضرت پیغمبر فرمود که عثمان برادر من است نسبت
آنکه آنحضرت فرمود که عثمان چنانچه بهشت میرود هر که را افعال و اعمال آن
بخوبی که در مطاعن او از کتب شما نقل شد که چون برادر و رفیق حضرت رسول نباشد
در چه ایجاب بهشت نرود دولت خوشش که تو نیز صحبت او بهشت خواهی رفت و رفیق
او خواهی بود چنانچه جام و جسم از طیف و کان و کرات تو توقع زکلی کرده که آن میدانی
آنکه پیغمبر فرمود که صلواتی کل بر دو فاجر یعنی نماز کنند در محبت هر یکو کار بر
فاجر بدکاری و بر کس را که اندک عقل و شعوری باشد میداند که این از اعدای من است و منو عدا
و نماز و طاعت فاجر و فاسق است بار ندارد و حق بجانب تو است که وضع این قسم از خوات
میکند و بواسطه آنکه شکرش و خیر طفا و شکر تو باشد در فضیلت معاویه و غیره با خیر

وضع نموده اند که کتاب ریاض از ابن مالک روایت است که حضرت رسول فرمود
که من در قیامت هشتاد سال معاویه را نه چشم و بعد از او آنرا بچشم که میاید بر شترتی از کشت
نشته که حشو او از رحمت خدا و توایم او از زبرد با شد گویم که با بودی گوید در زیر پیش
که خدای تعالی بر او من او را سلام میکند و هم و با هم متابعت می نمودیم و خدای تعالی این
گفت که این عوض و شهنشیت که تو را در دنیا داده اند فی الواقع بدی که چندین مرتبه
مصاف و جدال با حضرت امیر المؤمنین نموده باشی و چندین هزار کس را از صحابه کینه
و مسلمانی گشته باشد و بت مولای مومنان در میان در میان بر مساجد نموده باشد چگونه خدای
تعالی با او متابعت کند و عذر نخواهد در کتاب کامل جهانی از کتب اهل سنت
نقل شده که خدای تعالی امر فرماید که فرادی قیامت از برای معاویه سختی نهند و با
عیش و خدای تعالی در زیر آن سخت نشیند و معاویه در بالای آن سخت قرار گیرد
که در فضیلت ابو حنیفه وضع نموده اند که کتاب مقصود العوام از کتب آن طایفه صالحه نقل شد
که حضرت سید رسل فرمودند که ابو حنیفه سراج است یعنی ابو حنیفه چراغ است من است
ای ناصبی کسی که چندین حدیث وضع نماید و چندین شادی باطل از او باو کار بماند و اکثر صحابه را
بر سر و ان خود ملال ما چون چراغ است نباشد ناصبیان بگویند که علامتی
که دلالت بر فضیلت ایشان میکند که میخای پل در پی است ای ناصبی پیغمبر خدا خبر داده بود
که تا سی سال در این شوغات رو نماید و او این بلا و مخرج خواهد شد بخلافت هر که بود
و بر او ای هر که باشد میشود و بعد از ملت حضرت رسول خلفای شما حرکت کردند و با
فرستد که ایشان را از منزل باشد شکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر مرده شکر شنیده
میرفتند و شرح بگردند ایشان را بر فضل بود که آن شوغات را فضیلت شمرند بگویند
آنچه دلالت بر فضیلت ابا کرد و عمر میکنند است که غلامت در زمان ایشان روشنی تمام داشت
ای ناصبی از ابتدا ای دنیا تا حال چندین هزار پادشاهان ظالم بهم رسیدند مثل فرعون

وفرو و شداد و امثال ایشان و در وقت حکومت اینها زیاد بر روی ایالت اباکبر و عرب بود
از برای آنکه بعضی از اینها و عوامی زندانی کردند و اکثر اطراف و کناف عالم در تصرف
انها بود پس روی ایام سلطنت را از فضیلت سی شون نمود و کتاب اصول
الحی از روایت طبقه نهار روایت که علی شکر بنیاد و خرد ستاد و سایر امیران
بود و بعضی از کفالت کین کرده بودند و از سر نیز انحال را مشاهده نمودند و آواز دادند که ساریه اهل
الجزیر و سایر آواز عمو را شنیدند چنانکه بر روی ایامی ناصبی بد که کفالت شران اهل مدینه را از وقت
آن بگذرد و طبر بردند و رسول خدا بر آن مطلع شد تا جبرئیل امین از حضرت رب العالمین
انجز از آنحضرت سید المرسلین رسانید پس چون عزرا نبوت صدر فرسخ راه ساریه را دید و آواز
ساریه رسانید و ساریه نیز آواز او را شنید پس عرو را با فضل آنحضرت پیغمبر بشنید الحی و
این روایت و شهبه نیست اما چنین باشد که کفالت صدر فرسخ راه آواز او بر ساریه آواز
که الحال او را خود را از چشم شما نمی سازد و ممکن است که آواز خود را در این وقت بشناید
باشد و امر و نهی فرمایند تا اهل بکلیت شنیدن او از آن ملعون نباشد و لذت خویش با کسی
مرا احسان بود که تو همین در وضع حدیث بد چنانکه در ساریه پیغمبر نیز انجان دنیا که
جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف از دانش و وضع او میداند ایامی این
از جمله مطهر است نه در فضائل او و بیان او در مطهر عثمان ذکر شد عثمان را در
المنورین پیغمبر انبیا عای آنکه در و خرد حضرت رسول در خانه او بود ایامی این مطهر
و کذب است و او را در این فضیلتی نیست از برای آنکه آنحضرتان با کذبت خود عاید تا هر یک
بودند که چون او در میان نبودند که پیغمبر است کرده بود و دید ایشان ابو بنده با کس این
نباس بود و یکی از آن و خردان را بعد خود در آورد و در غصه کشت و دیگر را تا
و یا او نیز بد سلوکی میسکرد و در بعضی روایات آمده که یکی از آن و خردان را عقد نمود
و هنوز مقاربت کرده بود که آن و خردت شد و در بعضی از روایات نیز ششم مطهر است

که چون

چون سید رسول فتح که محتمل نموده آن مکان مقدس را از لوث کفر و شرک مطهر
و پاکیزه ساخت امر کرد که در هر یک که میفره حال عثمان را بایستد او را بقبول آوردن آن
ملعون در شب بخانه عثمان نیاه برود در همان شب عثمان او را با پوشی داده از کتبه
برون کرد و چون اندک راهی طی کرد و بنده غلبین او سیخته پایش مجروح شد و چون صبح
شد از ترس آنکه مبادا کسی باو برخورد و قتلش آورد و پناه بختان برده قرار گرفت
و این جنبر را جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین رسانید و حضرت رسول ولای مومنان
امر نمود که بان بختان رفته مغیره را بقبول رسانید و چون این خبر بعبان رسید بکمان
آنحضرت برودن کشتن مغیره را از کتبه و کفالت رسول رسانید که با غصه او اهل سنت
و خرد حضرت بود و بعقیده شیعه و خرد ظاهر فخر بود انعطاف و در انقباض خون مغیره بچند
بروز که از پوشش برنش و چون این خبر رسید بشر رسانید حضرت امیر المؤمنین را امر
فرمود که بخانه عثمان رود و آن بکمانها از دست انظار بجات و بد حیدر کرد و انقباض
کشیده متوجه خانه عثمان شد و چون عثمان از آمدن مولای مومنان خرد شده از کتبه بد
رفت و آنحضرت داخل ساریه او شده آن ملعون را مجروح و انقباض کتبه برداشته
بحضرت پیغمبر برد و بکمان ملعون بجا رحمت حق سوخت و خون او در گردن
عثمان ریخته و در آن سببی که آن ملعون فوت شد عثمان زنا با کتبه ان شهید کرد و
صباح صبح تشریح جنازه حاضر شده بود حضرت رسول فرمود که هر که جنب است برکزد
و اگر کشته آنحضرت عثمان بر کتبه و دیگر باره آنحضرت فرمود که هر که جنب است برکزد و
میگوید که او کتبه عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبادا آنحضرت مرد و مطلع سازد و پناه
آنکه دل در گرو خرد شروع بناله و فغان کرده بر کرد و دیده اکثر اعدا میث موضوعه با بلاد زنا
نجا امیر طایفه بنام رسید که معویه امر نمود که هر کس بکشتن از فضائل علی بر زبان راند او را
بکشند و ز رسید او که مردم وضع اعدا میث در باب خلفا کشت و بنی امیه و بنی عباس نامند

الحق

و مثال ایشانرا بنامت و حساب ایشان را بفصائل بدل نازند و آنرا ببلاد و مهابت و مهابت
تا عملان بظلالان امیرتند نعل است که جمعی ستم ظریف که عقیده به بلول را میسند و
گفتند که اعمال ابوکر و عمر را با کرده از سایر است وزن کردند ایشان را است راجع آمدند ببلو
در بدیهه گفت اگر این جزو صحیح است البته در میزان مقصودی بوده ای نهی اگر ترک این احادیث
موضوعه و دلایل فضیلت آن سه مناقش مرتد میگردی ظاهر اینست بودی در سوای اکثر و ملاحظه
خاطر باکت کردم و در این باب بهین گفتا نمودم و اگر زیاده بر این از احادیث مشهوره
بظلال و تبیین عدم صحیح و بظلال آن جهت تو ذکر میگردم هر کس که بر بعضی تو لاند
زند سخن دین خود بر آنند احوال ز دنیا بکنندش بیکت جزو صحیح هیچ جا نماند

در بیان شده از آنچه نامیبیان بدین و بنیان لعین بجزو غرت بل جلای
و بنیاسنت میدهند و کاغذ اهل سنت را عقیده است که آنچه واقع شده از خبر و شر و عباد
و حق و فوجش همه از جانب خدای تعالی است و گویند خدای تعالی دست رحمت برشت
حضرت آدم را بعد اصحاب یاقین را برای بهشت بیرون آورد و دستش ببالید و اصحاب ثمال
برای دوزخ بیرون آورد و نیز تجویز وقوع معاصی از سببیا و عصویان نموده اند و بعضی از
ایشان کفر بر بهشت تا قبل از لعنت نبوت و جاه بعد از آن جایزه داشته اند و مجازین بود
و غلط و خطا و بنیان بر پیغمبران نسبت میدهند از آنچه در کتاب طلاق آمده که در کتاب
صحیح بین الصحیحین و دیگر کتب بدل است آدم و حواریان و بزرگ کرده اند و در کتاب
حضور الحق از خدای اهل سنت روایت است که فوج خمر خورد و عورتش برهنه شد عام بخندیدند
بر پوشید چون احوال را شنیدند عا کرد که فرزندان عام بنده اولاد سام باشند با آنکه
خود از حضرت رسول روایت میکنند که خبر جمله اینها و امت ایشان حرام بوده و در
علاال بنوده و در کتاب طلاق از کتب اهل سنت نقل شده که بعد از قیامت نیز در
از سببیا آمده الهامتس شفا حضرت میمانند و هر یک عذری آورده تا خبر حضرت و جعل اینها

آیند و الهامتس شفا حضرت کنند که بعد از آن غضب آبی در نهایت شدت وین در دنیا است و در
گشام که ام روز از خنده آن پیشتر نیست و نام آمد و نیز گویند که ابراهیم در قدرت حق تعالی ملک
داشت که طبل زنده کردن مرغ نمید و گویند که موسی خون کسی بناحق ریخت و در کتاب طلاق
نار صحیح بشارتی و صحیح مسلم نقل است که چون ملک الموت بعقیص روح حضرت موسی آمد نظر برد
زد که یک چشمش کور شده و او بر ریه گفت ملک الموت بظاهر نیز مرموم میاید از آن زور دیگر
پنهان میاید و نیز گویند که چون زینبی سیل بیعت کرد و بیعت ستم نهادند که در ناکاه
یعقوب را دید که لاکت بدندان گرفته است و گویند شسته بود یوسف در موضع کنی وقت
مباشرت نشینند و گویند و او عاشق زن او میاید و او را بغزاف خشناده و گشته شده و
زن او را بجهت و نیز سر قرعه ای یافت و گفت ای اهدایم را بجل کن که بر زن تو عاشق
شدم و تو را بجا بر خشناده مانگش شدی وزن تو را بجا ستم و میگردت تا خدای تعالی
تو را اهدا قبول کرد و گویند که از برای سلیمان و حشر او شاه جزیره را اسیر کرده آوردند و آن
و حشر را سلیمان سوار دست میداشت و اندک از فرقی بد پرسیدار متالم بود سلیمان بدیوان
فرمود که تمثال بد را که شنیدند و سپس از زن را بسجده تمثال بد را کرد و همه کینه با او
مواظت کردند و مدت چهل روزه بچهره ستمش انصورت کردند سلیمان بسبب خاتم پادشاه
شد و ویسی بخرام آن اکثر بر او ز دیده و بجای سلیمان چهل روز نشست و با همه حرمها
او محبت داشت و اصف بر جیانه خندید و حرم کتشت و خاتم را در دریا افکند و او را ماهی خورد
و سلیمان نزد او دعا می شد بود و ماهی ببرد و او چون شکم او را بشکافت خاتم را یافت
و بجان خود مرده قرار گرفت و در کتاب حصه العوام از کتاب الزینیه که در کتب مخالفین است
نقل شده است که در وقتیکه حضرت جمعی را با سامان میر و دست بود از نیند حضرت
خاتم بنسبت چهل سال بر دین جاوید بود و نیز سیکویند حضرت رسول آخر از زمان دریا
سبح خرافت سوره و لجنم نموده و بعد از آن که بر افراتیم اللات و العزری و منات اشاره

الاخرى فخذت الفريين العلي ومنها اشاعر تجاوين كلفه تركت و كلفه تركت
خدا استا و توان کرد که او را و اعتراف بجلالت قدر و علوم و قربت صفت نام و توان تا
و امیدوار بقیامت انعام و او شان باشد و علامه علی در سنه ستره در این باب فرموده بخود
با قدر من بذالمعارف التي نسب النبي اليها لوجب الشرك فما عدت سم عند رسول الله يعني پناه
پیرم بخدا از این گفتگویی که نسبت میدهد حضرت پیغمبر را آن که موجب شرک است پس فرموده
بوده عذر ایشان فرود ای قیامت نیز در رسول خدا گویند که حضرت رسول عاشق زینب
و حضرت حمید که زن بخارث بود شد و زید او را بکرهت طلاق داد و حضرت رسول
زینب را بجناب خود در آورد و همچنین اهل سنت و محققان بدعت روایت کرده اند
که حضرت رسول نماز حضرت را در حضور دو رکعت گذارد و اصحاب گفتند یا رسول الله نماز را
فکر کردید یا فراموش نمودید آنحضرت حقیقت آنرا استفسار نمود عرض کردند که نماز شما
دو رکعت گذارید و دو مرد در آن باب کوهی دادند حضرت رسول بر جاسته
نماز را عاده نمود مگر نوز سینه نشاند و سنگ بانکت میکند سکت را بر سر شتم
توبه ما هتایت و نیز از عایشه روایت کرده اند که جمعی در کومپران میخواستند
و بله و حسب شغل بودند در رسول بیرون رفته تماشا کردند و باز آمد و رکعت تو
نیز میخواهی که تماشا کنی گفت علی یا رسول الله مرا بروش مبارک خود برده است تا از
دیوار خانه نظاره و تماشای آن نمودم و سه مرتبه رکعت یا عایشه آیا سیر شدی من گفتم
نه و مقصود من آن بود که منزلت خود را نزد رسول الله بدانم تا گاه عمر در آمد و خطی علیه
بر میدند و متفرق شدند در رسول گفت من نظر میکنم بوی شیطان چون و انس که
همه از عمر میسر زندی ناصبی کدام عاقل رو امیدار که زن خود را بدوش بردارد
که نظاره گوید و باز از کند و تماشای او و لعوب نماید و این چنین امور رکعت را که هیچ
از ارازل الناس نسبت نمیکوان داد به پیغمبر خود که اشرف کائنات است و ملازمه موجود است

استاد میکند و در او صلاح و خفای و غیرت بر او ترجیح میدهند و مولوی معنی فرموده
در شب جهنم مد را بر سماک از کسان او عفت عفت ایشان بر پاک و نیز
روایت کرده اند که رسول از خوابی بازگشت زنی پیش وی آمد و گفت یا رسول الله
من نذر کرده بودم که اگر توبه بگمست باز آئی و رفت نبرتم و سرود بگویم رسول فرمود که
اگر نذر کرده باشی از او التماس کن زن مشرک بر نفس کرد و وقت میزد و سرود میگفت
علی و ابوبکر و عثمان در آمدند آن زن بکار خود مشغول بود و چون عمر سیدان زن رفت
پنهان کرد پس رسول ندا گفت ای عمر شیطان از تو میترسد که این زن در حضور من
و همه بیان رفت میزد و چون تورا دید رفت را پنهان کرد ای ناصبی سید بر نیاید
زمن طاعت بود یا محصیت اگر طاعت بود نشاید که در حضور عمر مرد ترک عبادت کند
و اگر محصیت بود چون شود که رسول خدا و اصحاب او را ضعیف محصیت شوند با کفر قدرت
بر دفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا ترسد و از همه پیغمبران ترسد و باقی
فاندهد شایع پیغمبران را شیطان و وسوسه کرده و از ایشان خطانی سرزده از عمر
رسید اما این مرتبه از پیغمبر است بهشت که او و لعوب و خطا بر بول روا باشد و عمر را
جائز نباشد با حق را برابر خمره میخرند سنگ سینه بر رخ زرد سرخ میخرند
و نیز گفته اند که با برت که پیغمبر کلیدیم بنده و بجهت احقر بشیاد و رخ گوید و در کتب
تجزیر الاسماء سید مرتضی و دیگر کتب علمای مشهوره ذکر آنها شده و بیان میدین
بنابر آنکه قیامح ابوبکر و عمر عثمان را اصلاح کنند و کفر و ظلم و انواع معاصی را حواله شکیست
الله میمانند و اعتقاد اکثر ایشان اینست که از ازل تا ابد هر چه شده و میشود همه فضل
خدا است و مطلقا فایده بر هیچ عمل مرتبت نیست و کفر کفار و فتنه فتنان و عباد و قبول
و حکومت بر زمین بر خدا و تقدیر حق تعالی است و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدو رخ
برند و جمیع پیش پریشان را بر پشت پشاید و جمعی ملا و بلکه حکومت و از زانو اولو اعلمند

هر چه درود و پند و نصیحت و احترامی ندارد بجز راجع به مایند و پیغمبران و اولاد و اولاد
خود و پیشوایان خود و محفل مشیاریه و مولوی صوفی اشاره با نموده کار با کار
قیاس از خود بگیرد چه باشد در پیشین شریک و چه عالم زمین سبب که آید که کسی زاید
حق آگاه شد هم سری با بسیار و شد او را را می خود پیشه شد گفت اینک ما
بشر ایستاد بشر ما و ایشان بسته فایم و خود این ندانستند ایشان از شی در میان
فرقی بودی منستی هر دو صورت که بهم مانده است آب و آب شیرین را
صیانت است ترکیب محمد و پوست که در ترکیب هر ش من است
گوشت دارد پوست دارد استخوان هیچ این ترکیب را باشد همان کاندز این ترکیب
باشد مجزات که هم ترکیبها گشتند است کار از این ویران شد است امروزان
که بشر دیدی مرا بهنار ام عام تو بهن دیدی که ایس این گفت من از چشمم
زبان چشم ایس از را بگذرم بر بند چند یعنی صورت آفرین چند دیده یعنی زبانی
بر کشا تا به بینی فرقی در فرقی که فرزند ایس شنید پس تو میراث آنک
چون رسید و اکثر مذاق طامیر از اجای پترانی را و از آنکه چون به بی رادش و
بند ریس شغل شد محمود که طامیر شرب لوندان انجارا خوش کرده با جابه و او به
صحبت میداشت تا کردان اخذ رعایت حقوق استاد و شاکردی نموده مکرر بکنایه
اخذ را بجز طمعه و ند که شاید محمود را ده را منع کند و اخذ نینا فل مبعکد را نینا
پا طاقت شده صبر نون شد که در هر کار با خد گفتند که فلانیان پیرا هر روز ریاضی
و هر شب با طاقی میرند و چنین و چنان میکنند مولا ابتم نموده فرمودند که عیبت
از شما که با دعوی عقل و شعور با من مشتم خیر یاد مانده اید بعد از آنکه آنچه میگویند و
دشمنه باشد نفس ناطقه او را چه نقصان میرسد و در کتاب کامل بابانی آمده که کتب
جابه را ابتدا در اسلام معاویه و رواج داد و اولاد او از اهل سنت جبری و قدری اندوزند

ایشان

جبری مجوسی را دعوت کرد با سلام مجوسی گفت ایلام بدست من پیش فدای تعالی
چنین خواست جبری گفت دست کفشی ای مجوسی و نیز در آن کتاب آمده که غلامی بود
عبدالله بن دود و را عبد الله از علمای اهل سنت و جبری بود و اشراق افلاک کافر
در مجلس عبد الله آیه قال یا ایلیس ما منعک ان یسجد لما خلقک خواند غلام
غلام در علم جبر سنا و بود گفت ایلیس را از سجده کردن آدم فدای تعالی مانع شد اگر
انجا بودی گفتم خداوند تو او را از سجده کردن منع کردی شیعی در آن مجلس حاضر بود
ای غلام از فدای تعالی شرم نداری که برای ایلیس لعین اقامت حجت میکنی ایلیس
شطلت و مکر خویش از برای خود این حجت گفت و نیز در آن کتاب آمده که جبری
گفتند که از اجرام ترکیب جبری گفتند از اجرام است نزد من از برای آنکه تا خدا تعالی
کنند از استخوان کرد و در کتاب انوار البدر آمده که شخصی از اهل سنت و حجة عنایت
بنامه خود ادیکلی از ملازمان خود را وید که با کبری از کزبان او صحبت میدارد شروع در
ایشان نمود غلام گفت که از قضا و قدر است و ما را تعصیری است امروز گفت که قضا
و قدر پیش من و دست ترند از هر چیزی و آن غلام از او نمود و نیز راجع اصفهانی
در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنت و بدعت و اهل خانه خود شرم در آورد
که بازن او صحبت میدارد تا زبان برده شتر زن را سیاست نموده که این چه کار است
و محل صیغ است که از تو صادر شده و ازین گفت که این کار بازاده و چشمه از من
بنت و از قضا و قدر است و امروز در تادس او مبالغه تمام داشت و میکوش زنا
میکنی و این عذر ناموسه بگوئی زن فریاد بر آورد و گفت آه که آخر ترک ملت کردی
و من سب را رضی چشمه از نمودی مردان سخن تهنیه شده تا زیاده از دست اند
و عذر او را نیز فرقه از او معدرت خوشت و گفت تو از اهل سنتی حقا و در کتاب
منهج لفاصلین و در کامل هدایا ذکر شده که در زمان محمد بن سلیمان که از ملک بنی است

طایفه باخیز بود عالمی بوی شیعی و جبریان و انما نذرت او نزد محمد این سلبان بپسندید و محمد
این سلبان نیز خبری بود روزی علمای مجیز پیش محمد حاضر شدند و الماس نمودند
که عالم شیعی را حاضر کن تا ما کسر او کنیم و الماس بوی رسانیم از برای آنکه بگوید که بنده
فاعل فعل خود است و افعال بنده از جزو بشر باروت است و تقدیر اهدا تعالی است و
نماطین در مذمت با میزند و تفسیر و تفسیل علمای اسلام میکنند و این چهار بند است
نذار و در جمله ملوک بنی امیه را بد مذمت و محلی و فاسق بلکه کافر بگوید محمد این سلبان
کرد که او را حاضر کرد و مذموم حاضر شد و افعال را تهدید و توجیه بسیار کرد و بعد از آن
بگوید که تو بگوئی که بنده فاعل فعل خود است و افعال تنگ و بد او با یاد است و
و تقدیر اهدا تعالی است اگر این سخن که توجیه میکنند بیبوت رسد ترا فاجده است عالم
شیعی گفت بنده هم که کلمه چند عرض رسانم اگر حضرت بی بعد از آن عالمی که قتل کنی و اگر
سب است فریانی محمد این سلبان گفت هر سخن که بخوای بگو عالم شیعی گفت فرض کنم که گوش
من و شخصی دیگر در مذمت تو بودیم و از تو انواع عشاء و معاصی و فجور از تو میگذرد بطور
آنچه روزی و از مذمت تو بداندیم من در میان مردم ذکر عدل و عفت و پاک و پند
تو میکنم و مدح و ستای تو میکنم و افعال مستحکم که از تو مأیده نمودم همان میکنند و سخن
دیگر آنچه از تو دیدم با مردم میکنم و افشای اسرار تو میکنم و از آنکه ادمت تو را ری
محمد این سلبان گفت تو را که همان سر ما کردی دوست تو دارم و دوست تو را دوست تو را
کرده و دشمن دارم و سیاست کنم عالم شیعی گفت سبحان الله هر گاه که تو گناه کرده و در
افعال مستحکم باشی نمیخواهی که من باز گویم خدا را که پاک و منزّه است از افعال مستحکم
شیعی بگوید که رود او در رضا و بد که شریک اهل عالم و کفر اولاد آدم و معاصی فانی و افعال
و قتل آسبیا و اوصیا و جمیع آنچه حرام کرد اینده با او سخناو نمایند که می را که بنده
اینست نیستی محراب دین است در کفر اهل سنت و ارتداد ان کفر

بیعت و باعث کفر انجاعت متابعت شیطان است کذاب رتاب عمر ابن الخطاب علیه
السلام و العذاب که برید که است را از جاوه اطاعت اهل بیت رسالت مخوف نموده است
طریق عنادشان کرد و ایند و ببرد و ایم پروان کافر سیدین در احکام شریعت مطهره اعتماد
برای فاسده و فساد و باطل ایشان نموده بقتضای الغل نمودند و از این انکار غیر محقه
ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه شد و آنچه نشایسته بارگاه احد است تواند بود و آنچه
نرماسب مرتبه نبوت و رسالت و امامت تواند شد باظهار آن افعال کثیر می از بندگان
خدا نموده آنچه را از نذر کفره و مجرّمه کرد ایند و از این جهت مشرق بهشاد و سده فرقت شد
و یکت فرود که شیعه ای عشره انداجی و باقی مالک انداجی عارفی فرموده بعد
احکام بهشاد و سده فرقتش زبان کنی نهی و باقی مالکند ای پوشتار من که فرمود
ال همه زبان میان هر که افغانی تو نیز از دیگران کن آشپیار من هر که شکی تو نمیخواهی و با
وصی کوزین طوفان کپره آسمان است برابر کسنگار اندکی که بود با همای که است
من که بال رسولم چون نباشم رسنگار اولی دلیل که روشن و ظاهر است در کفر و ارتداد
ناصب میان سیدین و بنیان لعین و مخالف و موافق را در آن خلافی نیست حدیثی است
که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که حضرت رسول آله فرموده من است
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمرد و امام زمان خود را شناخت باید
مردن او مثل مردن انانیت که بر من ظاهر اسلام مرده باشند و از این سبیل است
که حضرت امام جعفر صادق کرد و زنی بمن خطاب نموده فرمود که ای اسمعیل و اهل بیت
الصلوة الامنک و لا الکره الامنک یعنی ای اسمعیل بخدمت که نماز روزی و حج و
و زکوة از هیچ کس مقبول نیست مگر آنکه از شما که شیعه ای عشره و از دوستان یابید که
عبادات شما تمام مقبول در نگاه اله است بی مذمت در دست نمازش درست
میت زاهد اگر چشمه کوش و ضو کند و در کتاب مؤفات القدس آمده که سید کایتا

فرموده که در شب معراج حضرت عیسی علیه السلام در خواب نمود که یا محمد من تو را در علی وفا نموده
و حسین را از اصل نوح خود افزودم و ولایت و دوستی شما بر اهل آسمان و زمین منم کردم
هر که قبول کرد از تو منان باشد و هر که انکار کرد از کافران باشد یا محمد که بنده عبادت
من کند تا منقطع گردد و جموع او چون بمن رسد و منکر شما و اهل بیت شما باشد او را نیاورم
الا که مقرر و محرف باشد بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد بنو ای که پیشان را به
پنی کفتم بی کفشت نظر کن کجا سب راست عیسی چون نظر کردم علی وفا نموده حسن و حسین و علی
الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و محمد بن حسن المهدی صلوات الله علیهم اجمعین را دیدم که در موضع خراج و سب
از نور استاده اند و نماز میسکر و نذر حمدی در میان ایشان مانند کواکب در می درخشید
گفت یا محمد اینها را برادر و سرزندان تو اند و چهره های من بر خلق من و حمدی که سپه خاند
عزیزت بحلال و در الجلال من و بعزت من که این محبت من است و از اولیای من است
و اشقام فایز شید از احدی من و این محبت باقیست از من و این نادمی و حمدیت
و این حدیث دلیل است ظاهر بر کفر و تمسیدان بدین و بر منان و صیحه تکرار
و تکرار آن اندر معصومین و در کتاب فضول الحق ابن معاذی از ابو ذر غفاری روایت
نموده که حضرت رسول فرمود که هر که دشمن علی را بگفت و جایشی من بخت و اند
بعد از من او کافر است و او حمار بگردد با خدا و رسول است و در کتاب نهج الحق شیخ
جمال الدین طبرانی از ابن معمر روایت نموده که حضرت رسول فرمود در وقت که خدا
تعالی آدم را خلق کرد در روح در بدن او دمید حضرت آدم را عطا کرد که گفت الحمد لله
حق سبحانه و تعالی بآدم و حق فرستاد که حمد کنی مرا ای بنده من اگر عرض از آفریدن
توان دو بنده من بودند که ایشان را خلق ما هم کرد و ولایت او را در دنیا خلق منمیکردم
اگر چه است بصورت تو را پدر آدم ولی کجا رسدش با توفیق بابائی حضرت

انوار

آدم گفت ان دو بنده مقرب درگاه تو از من بوجود نوبند آمد خطاب عزت باور سجد
بنی ای آدم سر بالا کن چون آدم نظر بالا کرد و دید که بر ساق عرش نشسته لارا الهه تجلی
الرحمة و علی مقیم الجنة من عرف حق علی زکی و طالب دامن انکار غاب و حضرت عیسی
ان الوفا الجنة من الطاهر و ان اعصابا و افضت بعزتی ان او نزل النور من عهده
وان الطاهر یعنی شیخ معبودی و آفریده کاری که سر او از پرستیدن باشد که فدای
فرستاده است محمد را بر حمت بر مطلقان و علی اقامت کنند محبت بر همه مطلقان
و هر که شناخت حق علی را پاکت و پاکیزه گشت و هر که انکار کند حق علی را ملعون و
بنویان کار گشت و من خداوندم سوگند خود ده ام بعزت و بزرگی خود که بهشت بر آدم
که فرمان علی برده و مطیع او باشد اگر فرمان من نبرد و مطیع من نباشد و سوگند خود ده ام
بعزت و مبال خود که و اصل سازم و دشمن و دروغ از آنکه فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد
اگر چه فرمان من برده و طاعت من بجا آورده و انکار حق امیر المؤمنین است که بعد
پیغمبری فاصله او را امام و جانشین است حضرت خداوند و پر بر ارجح دهند و هر که او را پل
فاصله امام و جانشین حضرت رسول تحقیق که منکر نبوت حضرت رسول است چنانچه رسید
کاینات فرموده من مجد امامت علی بعدی صمد حمله نبوتی و من مجد نبوتی صمد حمله نبوتی پوپیه الله
یعنی هر که انکار امامت علی کند بعد از من بدستیکه انکار نبوت من کرده است و هر که انکار
نبوت من کند تحقیق که انکار الوهیت خدا می تعالی کرده است و در کتاب کافی بر روایت
زراره از حضرت امام محمد باقر و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت مبرورم گشته که اما لولا
ربلا قام لیست و صام هزارا و الا صدق جمیع ما روح جمیع دهره و لم یعرف ولا یولی احد
فیولیه و کیون جمیع اعماله بدلاته علیه ما کان له علی الله حق فی صوابه و ما کان من اهل الکمال
مفنون عبارات است که حضرت رسول فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت کند
و تمام روز صرخت روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه خدا تصدق نموده

و در مقام عمر اوقات صرفت کج گروا میزد باشد و با وجود این حال او را معرفت ولی
خدا حاصل شده باشد و نداند که ولی منسوب به باب خدا کس است و کس است اقول
بوی نمود و جمیع اعمال او بدلات آن ولی خدا از او صاف کرد و این طوکسی را در دور
گاه آئی استحقاق اجری و ثوابی رسیده و از ذلله ایمان خارج باشد رهبری بچو که
در این باب دیدیم هر صورتی مرد سرگشته چه و اندک کجا باید صفت و در رساله فائزانه
کرده رود از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد تقی باقر روایت است که آنحضرت فرمود که
من دانم الله بعبادت و سجده که اینها نرفته و لا امام را فریغ غیر مقبول و نه سوال بخیر یعنی هر که
نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله عبادتی که نفس وی در آن جهد و سعی نموده باشد
دور امامی از باب الله تعالی نباشد سعی شخصی در آن عبادت بقول حق سبحانه و تعالی
من بود مگر او و حیرت زده از آن کفره و محرمه است زلفش بدگر نیکی طبع و در پیش
باشد که آن را غیب و در حق طبع مرسوبی مینا در این دریای خون غمناز خضار سازد
کشتی در آن کشتی قدم در نه کسبم احدی بجز نجات از راه حقرت چون از احیای خدایا
شفا زدن خاک در گردان ز طلب بوعلی سینا و در کتاب فتوحات العباس از علی
ابن بابویه نقل شده که حضرت سید رسل فرموده من فضل احدی من اصحابی علی علی محمد کفر
یعنی هر که بفضیلت او کسی را از اصحاب و یا یاران من بر علی تحقیق کرد او را فرزند و نیز
در آن کتاب در تفسیر آیه که می ضرب الله مثلا کلمه طیبه کثیره طیبه آمده که مراد از کلمه طیبه
لا اله الا الله است که هر که لا اله الا الله بگوید مؤمن است و مثل زده است کلمه طیبه یعنی اصل
در حش دین و ایمان است و نماز پنج گانه است و زکوة است و فرج اوست در روز ماه
سارکت در زمان پوست اوست همچنانکه در حش کامل نباشد الا بمیوه همچنان در حش دین
و اسلام کامل نباشد الا بولایت و منالعبت اهل بیت رسالت دین و دلیل صحیحیت
بر کفرنا صعب بیان بدین و پیروان عمر لعین و در کتاب لضمون الامم از حضرت امیرالمؤمنین

مردیت که حضرت رسول خدا فرموده الا لله من عبیدی اثنی عشر اولی الامر علی و انتم هم القائمون
خلفایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا
یعنی امام و پیشوا بعد از من دو اندوه انداول ایشان علی و انور ایشان قائم است که ایشان
خلفا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا و اولیایا
و مسکن ایشان کافر است که هر علی در دل و با شست نبود از دین محمدی شاست نبود
اثنی عشری اگر نباشی پیشین از دوزخ باو دان ما شست نبود و در کتاب روشد الواعظین
از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که خطبه نماز برای رسول خدا پس گفت ای مردان
هر که در پیشم دارد اهل بیت مرا بر این انداخته ای تعالی روز قیامت او را بپوشد و با گرفت
کشم بپوشد رسول الله چند روزه کرد و نماز کند و کان کند که مسلمان است پس آنحضرت فرمود
چند روزی کرد و نماز کند و کان کند که مسلمان است و در کتاب فتوحات العباس از امام
ابن بابویه نقل شده که عبد الله بن عمر روایت کند که از سید کانیات سوال نمودم
که یا رسول الله او را شاد کن در راه بنام ابوی بنات و دستکاری فرمود که ای پسر پاره هرگاه
مختلف شود مقصد او در خواهر پشیمان شود عقلها او را بهای پس بر تو باو که از علی ابن ابیطالب
نمودی که او پیشوای امت من است و خلفه و قائم مقام من است بعد از من داوست فاروق
که غیر بکنند میان حق و باطل هر که از او سوال کند جواب دهد او را و هر که از او طلب آرزو
کند او نماید او را و هر که طلب حق کرد نزد او ایست حق را و هر که از او آنگاهس بدایت
کرد بدایت نمود او را بحق و هر که پناه برد باو ایمن شد و هر که جنگ در روز باو نکات داد
او داد هر که امتداد بخیرت کرد او را نمود او را ای پسر پاره سلامت یافت که در وقت سید
دانت او را و هلاک و ناخیر شد هر که در او او و من دانت او را ای پسر پاره علی ابن ابیطالب
در روح او روح من است و طینت او طینت من است و او بر او زنت من بر او ایم و او شهود
من قائم است سیند آن عالمیان از اولین و انورین است و بدستیک از او است سعیدان

نوحان اهل بیت حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمشان قائم است
پرسیدند زمین را از عدل و داد و چنانکه بر بود از ظلم و جور و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی
روایت است که رسول خدا فرمود که جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمده و گفت که حق
تمام فرمود که گرامی ترین خلقان نزد من محمد است و بر او رسد علی ابن ابیطالب و فرمود
ایشان که مصومند و امام بندهگان کرد و ایندم پیش از او هر که را حاجتی باشد چون محمد و آل او را
و سبیل و شفیع سازد و طلب او را بر آورم و برکت بلا را از بندهگان دور سازم و اگر نیده را در
و عبادت من تقصیری واقع شده باشد چون بعلی تو لا کند و از دشمنان او نیز از بی نماید و یا
یا مرزم و اگر علی را دشمن دارد و از دشمنان او بر آید هرگز بدی رحمت نکند و در کتاب
نصوص آمده که سید رسل فرمودند که امام و شوای ملائق بعد از من و دارنده کتب
از ایشان از نسل حسین اند و قسم ایشان قائم ال محمد است پس خواند مال کسی که ایشان
دوست دارد و بد با حال کسی که ایشان را دشمن دارد و شیخ نورالدین از روی کشته خا
است ملک را و دارنده شمال که احباب بر آورده میکنند مر مال در آسمان امامت و در
چند مر احباب ولایت همه در اوج کمال و از حضرت امام جعفر صادق مرویت است که فرمود
لا پای انما صب سلی ام زنا یعنی در میان نماز کردن و زنا می ناهمی فرق نیست خواه باران
مشغول باشد و خواه آن پس بهتر آن باشد که ناسب میان سیدین و پسران ابابکر و عمر و عثمان
لعین تسبیح کشند و بیخ سپوره هر کردن نماز و در روز نبرد در او از ناهمی توانید که
حضرت رسول علی ابن ابیطالب را امام و شوایند و در کبر بر او حضرت ترجیح میدهند
و نیز از آن حضرت مرویت است که هر که شک کند در کفر دشمنان با او آن کسی که با ظلم کرده اند
آنکس کافر است و از اسمعیل ابن جعفری روایت است که از حضرت امام محمد باقر پرسیدم از
مال کسی که دوست دارد و حضرت امیر المؤمنین را و بر او دشمنان او کند و گوید که امیر
المؤمنین در پیش من دوست تر است از آنجاعتی که مخالفش با حضرت کرده اند پس آن

فرمود که او دشمنی و دوستی را با هم مخلوط کرده است و او دشمن است تا نسبت بحمان
شاه مردان را که با مخالف آن دشمنان از دل و جان بد دشمنان علی دوستی کنی و آنکه دم از
عجبت او نیز از زبانی جنتان و از آن حضرت نیز مرویت است که با شیعیان خود میفرمودند که در پیش
میان شما و میان مخالفان مگر تر از دشمنان ما پس کسیکه مخالف میکند با شما در این امر
از او بر آید که سید و از او نیز از شوید اگر بر او علوی و فاطمی باشد اذا احسنوی تابعنا صفتا
بمزه فها مومن امیر و کان الکلب خیر امین لعلی لان الکلب یطع امیر فیه سید که بگوید
خود تو لا کند و در زبانی ناصبی تر آید مشک مکت بد خصال باشد با او مکت زاکورا
خصال با بکند و مشهور است که شیخ جمال الدین مطهر حسینی قدس سره با سید سنی در زبانی
بگفت بگویند و آن سید جانب پدران خود را کند آید از جانب ایشان گفت که مگر در وجه
این بود که سیدی میکند مرال محمد صلوة فرستان با نیت شیخ فرمود که خدای تعالی در قرآن بر
اهل بیت رسالت صلوة فرستاده است که فرموده الیک علی صلوة من ربه و در حدیث
پس چرا بر آل محمد صلوة با نیت سیدی گفت صلوة بر اهل عصیت است آل محمد را و صلوة
که صلوة بر ایشان با نیت شیخ گفت مصیبتی که بر آل محمد رسیده است به یکس رسیده است
و در عصیت ایشان را برابر این باشد که تو خود را سید بگوئی و از ذریه ایشان میدانی صلوة
و صلوة بر آل او با نیت آید و پادشاه صنوبر شاه طرابلس که اهدای بگویند بجزان مناسبت این
مقام فرموده هر کس گوید که صبر اضر است از آن زودین و نذر دنیا خیر است فرمود علی
اگر تر آید فرزند علی نیت که فصل عصمت و در کتاب توحید از امام محمد باقر مرویت است
که خدای تعالی کرد ایند علی عرافت در میان خود و میان بندهگان خود هر که شناخت او را
مؤمن است و هر که انکار او کرد کافر است و هر که شناخت او را در کرامی و ضلالت اهل
و هر که دیگر از شیخ و در مکرش و هر که دوست و محبت او شده و اهل بیت میشود و در کتاب
لواع الانوار آمده که حضرت رسول و از فرموده علی خیر البشر من ابی قحط کفر یعنی امیر

نور

علی بن ابی طالب و بر که قول ندارد پس او کافرست و نیز این مردودیه که از عظمای اهل سنت است
این حدیث را در کتاب خود اعلی آورده است و در کتاب شواهد القدر از مناقب ابن
مردودیه از ابی هریر بن عبدی زودیت که گفت رای و اجتهاد من میجرای و اجتهاد خود
میرود حق متضمنی علی تا و متیکه شنیدم از ابوسعید خدری که میگفت مردمان بیخ فرض نمود
شدند بکار فرض علی کردند و یکی را ترک نمودند پس یکی از آنها گفت ای ابوسعید کدام است
آن چهار که آن عمل کردند و یکدیگر گفت نماز و روزه و حج و زکوة و گفت که کدام است
آن یکی که آنرا ترک کردند ابوسعید گفت دوستی و ولایت علی ابن ابیطالب است آنرا که گفت
ولایت او با این چهار واجب و فرض است ابوسعید گفت علی القدر گفت پس بدستیکه
انجاست کافر نمیده باشند که حق ولایت مراد علی بجا نیاوردند ابوسعید گفت مرا کجای
باشد و اعتقاد علم الهدی و شیخ علی عبدالعالم است که مردمان دو قسم اند اشقی عسری و
و کافر و اینکه اصعبیان مبدین تمت محبت اهل بیت رحمت بر خود می اندازند از قول ابوسعید
با خواهر سم با پس فرخ طوبیسم خواهد بود زیرا که اقوال و اعمال ایشان بخلاف آن گواهی
میدهند تا آنکه بگوید ایشان در روز عاشورا سر شادای بر شمشیر کشیدند و بریم ایام عید
مبارک با وضع بریدگی کنند و اگر ایشان مانند اهل باور او اندر و شام بعضی حضرت امیر
المؤمنین را شرط ایمان و اسلام میدادند و دشمن آنحضرت را در روایت صدوق و ثقه
میخوانند و از احمد بن حنبل که امام آن قوم نامیبی و از اولاد ذوالنورین است در مندرج
روایت که میگفته الریل لایکون مؤمننا حتی یقتض علیا قیلا و در کتاب اسحاق آمده که
خاصی ابن خلکان که از اکابر طبقه ضار است در کتاب و اقیات الاعیان گفته که آنست
علی با کتب مع استن من یعنی تحقیق که محبت علی بستن صحیح نمیشود و از این قرار ظاهر شد
که دوستی اصعبیان اهل بیت را بر قسم دوستی است و کفایم بنده در اندیشه خدا و فرستاده
نار و خزایه که شورش و کلام و از دشمنان انطبیکه است در کتاب برراط المستقیم آورده

آن کویز

که بر کس گویند مشاوتین است آخر بهشت خواهد داشت مگر کسی که بیایم صحیح سلمانان مصدر نهان
شده و بسبب اشراق و خلاف میانه است علی ابن ابیطالب شد خلاص که مرکز منقطع نشود و بعد از این
سخن گوید که اگر خلق بچنین از عیان کنند آن خلاف با از میان مردم بردارم و باز گوید که چون
بسخن من از عیان کنند و خدای تعالی در ازل حکم کرده و بر ایشان نوشته و تقدیر نموده ای بجا
پسین بر که در این سخن و گفته آن کافر فاضل و آن نادان بریده انصاف نظر کند و نیک اندیشه نماید
که معاویه و زینب و جمیع بنی امیه و بنی عباس را از اهل بیت کرد اینده و علی ابن ابیطالب هر که شد
اعتقاد او را نفس بر اول خوانده و زوجه قبول کرد اینده و چندین آیه در آیه نزل یافته و چندین هزار
حدیث حضرت رسول در فضائل و مناقب آنحضرت فرموده از اهل و فرخ خوانند استخوانه من
العصیان و الکفر البصریح و شافعی در آن کافر اجماع مشاهده کنند اول آنکه خلاص که مرکز منقطع نشود
و کبار گوید که اگر سخن او بشنوند آن اختلافی که علی کرده از میان مردم بردار و دیگر گوید که آن
خدا بود و وقع تقدیر موشان نمود ای نامیبی محتا که درین ناحی باطل تو بر حق است که چنین کفری بگوید
او در حجه الاسلام نام کشید و از خدا و رسول اندیشه نماید و هر یک از احادیث و روایات و حکایا
که ذکر شده دلیل قاطع و برهان ظاهریست در کفر نامیبیان مبدین و کسبانی لعین و خاومه فضا
یشراری هم فلو من اعتقاد خود گفته ای دل غلام شاه جهان باش شاد باش سپه ستر و رق
لطف اله باش از که دوستی علی نیست کافرست کوزا بد زمانه و کومروراه باش از میان
هنر یک جوئی خیزد که قاف با بقاف مناقح سپاه باش مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا بروم پاک الامان گوا
باش و مت میزند که بچینی زبانخ کل باری بجا می کلین ایشان کیا باش حافظ قرینه
کی شایسته کن و انشاء در طریق چه مردان راه باش در شب ابو حنیفه لعین و
فتاوی باطله آن مبدین و مقالات مناسب این باب در کتاب رجال و مشاکت که در کتب معتبره
مستند است و در کتب نام ابو حنیفه نعمان است و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر ذوالحکام کوفی

کتاب

گفت دلیل محبت مخالفان بر دلیل محبت مؤمنان غالب نشود و بعد از آن فرمود اینصفت زشت گفشت
مرا برادرت که با او دشمنی بزرگ ترست در انصاف است و بت میزند اما بگو و عمو را و سب بگو که بعد از
رسول خدا افضل عالمیان علیست بر چند من در انصافت بگویم و سب بگویم که بعد از رسول افضل
اما بگو است و بعد از آن عمر از من قبول میکنند و هر چند که من دلیل و برهان میآورم او دلائل مراد
میکند و دلیل بگو جواب بگوید امروز بخت تو آمد تا مرا و سب بگویم که تو بر دم و بر برادر
بخت گتم و دلائل او را جواب بگویم چون اینصفت این حکایت بشنید تا علی سوار نمود و افضل گفت
که با برادر خود بگو که چون افضل میدی علی را بر کس ایچکه بر کاه پیغمبر نشستی کی بر بدین پیغمبر نشستی
و یکی بر سب و هر کاه پیغمبر تفری بر می آید و یکی بر سب و یکی بر سب از در روشی و جواب
کردی افضل گفت ایچکه او ندانم این سخن را با او با برادر خود گفت و او چند مرتبه بگویم و در حدیث
جواب من گفت اینصفت گفت برادرت در جواب یک گفت افضل گفت برادرم جواب
گفت که چون بفضیل میدی کس اینرا که نشسته باشند بر کس میگردانند پس افضل با او
و فرمود و می تواند در حقش فرموده و فضل احد المجاهدین علی الشاهدین
اجوا عظمتا و نیز این آیه برین فاندان احدنا اشتری من المؤمنین افضل هم بان الحمد
الجنه یقالون فی سبیل الله و میگوید که بموجب این دو آیه علی افضل است اینصفت گفت
بگو که چون بفضیل میدی علی را که نگاه راه از پیغمبر دهه تویم فون است بر آن کس ایچکه با پیغمبر بجای
فضال گفت من این برادر خود گفتم این آیه برین فاندیا ایها الذین امنوا لا یوم
النبی الا ان یؤذن لکم و گفت محقق است که حضرت رسول و اولاد فاندان حضرت بود
و حضرت پیغمبر و اولاد او فاندانند که ایشان را در حق گفتم پس غضب کرده باشند و حضرت
شرح شریف نموده باشند هر آنکه غضب کند میت سید شجر بر سب است که باشد فضا
از او پزار ابو صیفه گفت بگو با برادرت که عایشه و حضرت که یکی دختر او بود و دیگری دختر
عموزمان حضرت رسول بودند در عرض صدق و صبری که در در زنده حضرت رسول داشتند

دوایه

پیدان

پیدان خود را در اینجا و فرمود که در فضال گفت که من این سخن با وی گفتم این آیه برین خواند یا ایها
النبی انما احلنا لك الا لایه ایت اجور من پس میخواند این که می معلوم شد
که پیغمبر سوار بر اسب زینت خود استی الا که اول از سرش را در وی و بعد از آن تشریف نمودی پس این
که صدق ایشان در در حضرت رسول نمانده باشد و پیغمبر حق ایشان را در اینجا و فرمود که در حدیث
ابو صیفه صحفه گفت برادرت بگو که ایشان بعلت پیرایش تشریف نموده پیدان خود را در اینجا
و فرمود فضال گفت با او گفت جواب گفت که در حدیث شما حضرت رسول را میراث است بود
و فرمود که از حضرت فاطمه زهرا ۱۲۱ تشریح نموده این علت است که حضرت رسول فرمود سخن معاش
الا بنیاء و لا نورث و لا نورث ما ترکناه فهو صدق چون از برای فاطمه میراث است بود که در حدیث رسول
رسول نماند و حشران غیر چون میراث بر ندهد بر تقدیری که فاطمه حضرت رسول را در حدیث
نماند از یک طرفه زن حق عایشه و حضرت ازین مقدار مکان دو پیغمبر مرغ پیغمبر پس بگویم در حدیث
و در حدیث تشریح ایشان جائز باشد ابو صیفه اعراضی شده گفت این مرد را در حدیث که خود
و انصاف است و برادری او ایت الحق تر و عارف نیا بودی شیخ فرید حطار فرموده
و انصاف بود کسی را که امام مرصقی باشد بدینا و سلام و ابو صیفه شیخ اصحاب مسائل شنیعه
و حکایات موجهه پس از آنکه کتاب مناجات الکرامه که اگر میت اهل سعادت است اصل شده که
اگر زنده در شرق باشد و کسب وی و در اجتهاد مردی و در غریب و آلوده و در بعد از چند سال عمر
آید چون خود را حلاله بپندد چند فرزند رسیده و با زین که شوهر او است که فرزند بزرگ دارد
با باقی فرزندان تعلق با بینه چاره دارد و قاضی جنحی حکم میکند که فرزند آن مرد است که بزرگ خود بپندد
است و فرزند آن را میراث میرند و او نیز فرزند آن میراث میبرد و هر چند فرزند الحاح کند که من
باین زن برگزیده ام پس چگونه این فرزند آن مرد است قاضی میگوید که احتمال دارد که محکم
شده باشی یا از مال منی نموده باشی یا از آن دیگر کس کرده باشی و فرشته عالم منی تو را بر هم زده
و اصل کرده باشد و یا منی تو بر پندیده باشی یا از او بر گرفته باشی بر آن زن برده باشد

و زن آن نیز با فرج خود کند همه معامله شده باشد و نیز با فرجی کند که یک فرزند از او جدا باشد
 باز یاده و دیگر آنکه اگر مردی بخواهد عقد خود در او رده نکال و در حضور قاضی زن را سه طلاق
 بدهد و با این حال زن طلاق داده شوهر نماند اگر بعد از آن سه ماه فرزند از او متعلق بشود و او دیگر
 اگر مردی بخواهد فرزند باشد و کس گواهی دهد او مرد است پس زن عدّه نگاه دارد و شوهر کند
 و از شوهر دوم فرزند آن بهم رسد پس چون شوهر اول از شوهر باز آید جمیع فرزندان که از شوهر دوم
 بهم رسیده باشد متعلق بشود اول دارد و از او میراث میزند و نیز از ایشان میراث میبرد و دیگر
 آنکه اگر پس از نوزده سال برود عقد ساله که بگوید اولی منی با نوازه منی از عقد ساله بر آن پس از نوزده میزد
 و از هم میراث میزند و اگر از نوزده ساله بماند آن پس از نوزده باشد از او میزد و دیگر آنکه اگر بر کلاه
 دوم و زنی را در کف کنند در کف پدر آن زن فرزند آید و در مدتی که احتمال داشته باشد
 که فرزند از هر یک از ایشان بود آن فرزند بهر دو متعلق میشود و آن شوهر پس از نوزده میراث میبرد
 و آن دو پسر از آن شوهر میراث میزند اما بکس متعلق نمیشود و اگر صدکس و عورتی خلف کنند
 با ایشان متعلق میشود و آن فرزند از آن صدکس میراث میبرد و آن صدکس از آن یک فرزند میراث
 میزند و دیگر گوید اگر کسی دو زن کند و همه باشند و خلفی از هر یک از او کند و عورتی کند که این
 یک فرزند را از سید و مولای خود و از نوزده فرزند بهر دو متعلق میشود و دیگر عاقل میزند و اولی را با
 پسری که او را با باره گرفته باشند و عاقلی نمودن عاقل را بعد از عقد خاکه در یکی از کتب فقه حنفی
 این نیست ذکر شده و پس فدا طاعت من حد و لا یطعی الا تحت بعد العقد و دیگر از خدای او
 آنکه اگر مردی عاقله بگوید زنی را از خود بخواهد یا عاقلی با او کند و عاقلی پس از آن نزدیک
 کند و آن زن عاقله شود فرزند از خود متعلق بماند و او در حد او ماقبله بود و دیگر در کتاب
 منقول اگر از کتب اهل سنت نقل شده که چون گواهی بر ذکر عاقله و عاقله خود مثل با در حد
 و عاقله و عاقله و غیر آن و عاقله از او ماقبله میشود و نیز این طریقی که ذکر شد جائز است
 که با غیر عاقله مقاربت کند زنا خواهد بود و همیشه بر او حد دیگر آنکه اگر کسی بجز عاقله خود

و بیع در حد

فاد شکال اولی من قتل
 مؤخر اولی من قتل

اسلیم و اولی من قتل
 ایمن و اولی من قتل

این خان اولی من قتل
 بر باغ گل اولی من قتل

اجل من قتل خان اولی من قتل
 ایمن و اولی من قتل

بی او حقیقت نظر
 با این ملاقات
 بقول خداوند
 چنانکه از شوهر
 و اینست قتل
 ان الشیخ
 پس علی الولد
 ستمار اولی
 بر و شوهر
 و دیگر که از
 دیگر که از
 و با عاقلی
 بر نفس
 روز
 پله

عیبه ایچ در حد اولی من قتل
 نه درین راه اولی من قتل
 تا که روزگار با من ایمن است
 که با نواز فلک عادت در بر من ایمن است
 علی است از دست روزگار کشیدن
 امید دارم که با نواز فلک ایمن است
 و در حد اولی من قتل
 ایمن و اولی من قتل

وزن آن بیشتر
 پانزده و دو پیک
 بدید و با این
 اگر مردی
 و از شهر
 بهم رسید
 اگر که
 و از جم
 و در روز
 که خندان
 وان
 با این
 چنان

جاست نیز جان کاشت نیز کاش
 هم الوصال صافی من لفران کمانی

منزله لومات
 تا درت است تفویض کندم

ز نزل صلیبی که از این امیل
 که در تنگ بستن تنگ در سفید

و بنجاح در آورده جزیت پس بر که را بصیرت پیش بوده بشد در این سال و شادای ابو حنیفه نقل
 نقل کند معنی طلال زاده کی دیا که نسبت ایشان را بدیهه در چای بد و از همه عجیب تر آنکه با این طلمات
 مواد شیشه اشاعری را طلال زاده نمیدانند و در این طلع من پیشند که چرا بقول خداوند
 عمل نموده سخن شیطان است معون کتاب عرب جناب را در هر کجاست نشیند و انداخته از شعری
 ان بقره متنا که گفته قلی اردافض بن علی طیب مولد قلی جری بخلاف دین محمد کجاست است
 فاوله و کتک است و فاین طیب مولد و شیخ شهید در جواب انحرام زاده فرموده ان شیخ
 شده مورده در کتاب و درین محمد است الحری علی ایورد و غنایه الاموات و لیل طیب اللیل
 و دیگر بار نمیدانند که بوزنه و منور اند و دیگر آنکه در منوال با را بشوند و بعد از آن دستار را
 از آن روز را بکس آید که فاعقل او جو کم و آید که المراقب و نیز با نرغیدند به نیت و منوات
 هرگاه طبع یافته باشد و دیگر پوست هیچ جوان است را سوای پوست خاک پاک میدانند و او که کی از
 پردان ابو حنیفه است پوست خاک را بداخت پاک میدانند و دیگر از شادای ابو حنیفه آنکه هرگاه
 در غنایند طاهر است و بلامتیه او بداخت پاک است و دیگر بار نمیدانند پوست یک را و باغی
 در غنای پوشند و پوست مرده را جای نماز سازند و نماز در زمین مضموب گذارند و سجده بر فضل
 او می گذارند بشرطی که شکست باشد و دیگر زبان فارسی با ترکیه یا چندی با غیر آن بجای آورند و در
 سوره بر آستان با ترجمه آن که در دیگر بزم است بگویند و بعد از آن سر خود را اندکی کج کنند و
 آنکه کوچک گویند و طمانینه نمایند و بعد از آن سجود روند و فاصله در میان دو سجده بمقتدا و در
 با نرغیده و وضع پیش پا را در مال سجود مجمل بجه در مال نماز و جب نمیدانند و چنانچه میدانند و در
 جرمه و الف و طمانینه را در سجود و جب نمیدانند و چنانچه میدانند و اگر خوف در سخت و کان سجده خرقه نماید
 و پیشانی را بر آنجا گذارند از سجده ثانی مجزی میدانند و تشهد اول و صلوة را و جب نمیدانند و طبع
 در تشهد ثانی و جب نمیدانند اما تشهد را و جب نمیدانند و موقف را بدست میدانند و خروج از نماز
 یکی از هر چه میدانند سلام دادن با بگرفت زدن یا خروج ریح از موضع معناه و میگوید

ذکر

دو روز یا یک کند مال فرو شود و اگر صاحب کندم آن آرد و خواهد که از دست فرو بگذرد و اهرت
آرد و کرون بدید یا صاحب که بس فایده که اجرت و وقتن و زنگ کردن بدید و مال خود اند
کند فرو فرو لازم نیست که اجرت گرفته اند از صاحبش بد کند و فرو مالک آنهاست و اگر
انکه هر گاه بعضی دو برابر دنیا از او کس بدزد و هر دور بهم عز و کس کند و شود و بر او طلا
است و اگر هر گاه سینه کافرا کشد مسلمان را در عوض میکشند و اگر انکه هر گاه شراب بخورند
عقال میشود و اگر کسی بر پشت و مغز و دست بجای که رآب باشد بکند نام آن کسین شود
و امانه بقصد و مشورت در راه کذا آب پنجاه بر طهارت خود میماند و در
بطلان در حالت جنون گذارش بدید برای ابوینفیه افشا و چون در خانه ابوینفیه رسید
و کوش بدید خانه باز کند شت میزند که ابوینفیه با اصحاب که راه خود در حکایت و بگوید که امام
جعفر صادق سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول بنمایند اول آنکه بگوید که حضرت جاب
الوجود را نمیتوان دید کسی نخواهد دید آیا چون بود که چیزی موجود باشد و او را ستوان دید
و این نزد من معقول نیست دوم آنکه بگوید که بنده فاعل فعل خود است و ایشان را ازین
خود چیزی نیارم و این سخن پیش من بسیار معیوب است سیم آنکه بگوید که سلطان حدیثی
معدوب خواهد بود و اگر شیطان از ایشان است حدیثی ازین سخن چون معدوب شود بطلان
این سخنان را شنید و اهل خانه ابوینفیه شد و کلمه می برداشته و محکم بر سر آن شقی زد و بگفت
جماعتی از شما کردان ابوینفیه از پله او دیده بطلان را که هستند و پیش ابوینفیه آورده و
پنجاه شد که ازاری باور رسانند ابوینفیه گفتند از خبر آنکه بطلان نیزه منصور ظریف
بود چست با تمام است و حرفی نیز ظریف داشت ابوینفیه گفت او را پیش ظریف ببرد تا
ظریف او را ادب نماید ابوینفیه با جمعی از اصحاب خود بطلان را برداشته نزد ظریف بردند
و حقیقت حال را عرض نمودند ظریف بر پشت و با بطلان عتاب نمود که چرا پله بر سر
کلمه زدی بطلان گفت علی کلمه بی کلمه بی بروی زدم امام از وی کلمات ظریف گفت بر سر گفت

لوراضی بود از هم نمی عکس و طبع مال و جاه خود را از اهل سنت میخورد است چنانچه جمیع نمیشد
که بر او نماند کند از او کفر کند که از شدت بیت و بسیاری مرض بدان مشکف بر او نماند کرد و
نقل است که شافعی مردی بود هوا پرست و تاور مجلس او پیرامد و خوش رویی در پیشش نمود
حدیث نقل نمیکرد و اکثر شاگردان او پیر سر کمال صاحب حسن بودند و وقتی که از مذاکره
و بحث علی طویل میشد با آن امر و ان با باطن سخن مشغول میشد و ساز و سر دورا اضافه
آن می نمود و از فادی شافعی آنکه شرطی حال میداند که از برای تربیت و باغ آوده در میان
جایز است و اکثر ساز مارا طلال میداند و پیشه را بد باغی پاک میداند و نیز بخورد که است که اگر
کسی از زهد خور خود را در حال حصص در بین حضور طلاق بگوید با عفتاد ایشان این طلاق
میشود با آنکه شافعی از عید از این عمر روایت نموده است که من زود خود را در حال حضور
طلاق کردم و حضرت رسول مرا منع نمود و مال آنکه بدید هر چهار از ایشان طلاق بود
در حال حصص در بین حضور زوج جاریست همچنان هر گاه مردی زود قاضی حاضر شده او عاقله
که خانه زود بر است و قاضی دانند که دروغ بگوید و افزوده گواید که او با قاضی حاضر شده گواید
انحق بر طبق مدعی افزوده میزند و قاضی حکم بر وی میدهد و قاضی ایشان کند ازین با نبرد طلاق است
و دیگر بگوید هر گاه حدیثی اگر کسی در میان نماز واقع شود از بول و غایت و ریح از موضع
و بقصد و ضرورت رود و بول و غایط کند و بعد از آن وضو سازد همان نماز اول را تمام
میکند و نیز بگوید که چیزیست مسافر در میانه فقر و تمام در سفر مباح و جایز میداند فقر او را
هر ام و نیز تقدیر نماز حضور بر ظهر جائز میداند هر گاه اراده داشته باشد که هر دو نماز را با هم
کنی و اگر کسی روزی ماه رمضان را بعد بخورد کفار بر او واجب است مگر کس که کسب افطار کند
انحال کفار و واجب شود و دیگر شوهر را می رسد که منع زود خود کند از حج و حج و دیگر قبل از
هر گاه کسی زن خود را طلاق دهد و جب میداند که کل مهر را بدد و نیز طلاق قبل از نکاح است
مشا بگوید هر زنی را که بعد از این شروع کند طلاق است و بعد از آن هر زنی را که نکاح کند

براه حرام نابد بود و ابو سفید و مالک را اعتقاد است که ظهار قبل از نکاح واقع میشود و با تزویج
میدانند که فرزند چهار سال در حرم در باشد و نامبیا حرام زاده میگویند که شافعی چهار
سال در حرم در بود و نیز مجموع بین الاختیار را با ما بر میداند و علمای چهار مذاهب
بیچ کدام بازنمیدانند و عقد جمیع محارم که از اول اطلاق در قرآن مجید حکم بجز است آن فرموده
جان نمیدانند که عقد نموده و دخل نمایند و یکی از شوهران این مقام گفته در ایشان
زنا ملال است با عمر فانه این بر حالت با ما در خویش در میکارند در فرزند خویش ششم
کازند با و شر خود بعیش گویند چون میوه نخل خود نموشند این یا که فضلشان از دین
فرزند صلال زاده این است در کتاب فضول الحق مطبوع است که در تاریخ الف من
روز بهمان تیرانی که از علمای شافعیست و معتقد و عقائد ان طعون بخوبی بود چون در
میان خویش است که ملامان حیدر که از در شیراز شوالست موافق اعتقادات فاسده خود
عمل نماید از موطن خود روی نموده نیز اگر شاه و ایام هندوستان رفته جستبار نام است
و کتاب و از او شده و با ملامان مذموبش شافعی و بکشت بهر شیعه پیام نموده چون اگر شاه
فوت شد و سلطان سلیم بجای بیاید و ایله کردید و مذموبش شخصی مذموب است امر نموده که طلب ایام
موافق دین و مذموب خود عمل نمایند و در مجلس او اهل او بان محفل راه داشته انعامان
روز بهمان در ایام مذموبش فنی و مذموبش شیعه سخن میگفتند و مولانا تقی شوشتری
که از علمای طبقه ناصیه اما مشرب بود در مجلس حاضر کردید بود و فنی احادیث و سخنان موضوع
محرران ناصیهی پهنمود تا آنکه در میان ایشان گفت که کوی سپار شد پس و ایله هندوستان
گفت از نظر فتنان و دلائل مذکور میبازند و حق ثابت نمیشود و حرمه مجادله را کنار میبندد و با
حقیقت بچکارم از این دو مذموب ظاهر نشاندن دو عالم میباید قرار دادند دست بیست و دو
بست روز موعده میباید را مقور نموند و در رسیده هم جو ایچی فادو مولانا روز بهمان کتاب
فان برود است در کتاب فانه از او روز بهمان خود را در کتاب فانه از او است که اس را فرود

الغافق در ای کتاب فانه بر سیم آمده و از بیاری دو را بر ای که در مشل بر کهن مان فادو
سوح شد و پادشاه و اکار میبند و شان فتنه شده در مقام هواداری شیعه در آمدند و از
برای مولانا تقی دوست و دشمنی سخن فخر سوادند و از خط امرای ذوالاخذار شده فخر
یا الی الا بصار و شیخ عطار در کتاب مظهر عجایب گفته شاه فاند و لایست رضی است
جو بری از سحر الطاف خدایت تو چنین شکر را میبند ای امام زاکر زاده تو است از ان در حرام هر که
ما در نباشد پاک زاده از وجود او چنین پاک زاده هر که ما در مظهر آمده است مشدش این
حیدر آمده است در ذکر احوال مالک و فتاوی افرد و مالک پیرش است
و از مشهور سپهر بود و آن بدین از شکران حضرت امام جعفر صادق بود و اصدات مسائل
ردی نموند و بعضی حضرت امیر المؤمنین در دل داشته امیر المؤمنین را تو بود و انما لفظش را
تواند دل نشانه خربش در ولای او نمیزی لفظش راه و درخ پیش کبری و در مجلس مالک
و اکثر سازه نموند و حکم با حجت انها میگردد نقل است که مذموب خوارج داشته و بنم
خود و مالک و خود که کرده میداند و غیر از اسماح میداند و در نماز بنا بر صحت کار ضروری
حرف هتوان زده مالک گوید که حج و عیبت بر سبکه در راه بوال و طلب شایانند و زاده
علا ملام در کار است و الوصفه را نه عقیده امیرش و مالک کورت جمیع حیوانات بری و کجریا
ملا ملامانند و در کعبت فقه مالک مذکور است که کل بادت علی الارض حلال است و بازنمیدانند که
کوزن تا هفت سال مامل باشد و خدا جسم میداند و غیر و شر را سجد البنت میدارد و جانز
میدانند و اطرا با غلام و محکوم و شافعی نیز تصدق قولش نموده و مشهور است که مالک غلامان
خویند مالک ذکر و مشهور است که و علی غلام کند نیز و فاضل رفته گفت که غلام معیوب است و وطنی
مکن نیست فاضلی حکم کرد که بیع بیسبب را گرفته و بن را بر نمیزی رو نماید و جعفر ابن سلیمان
مالک را نیز در پیش تیرا شنید و بر شتر کوار کرد و و حدی در جام جسم فرموده
ابری غلام خویش مبر و فرید بنام خویش در شنوان روز یکشنبه مالک عنو طر در و طر خیان

بالک در احوال اصحاب جنبل شبانه و بیان بعضی فتاوی او آن ملعون از اولاد
و ذوالشیر است و ذوالشیر از اولاد خارجی است که حضرت امیرالمؤمنین در زندان بغل را پند
و در کتاب فضول الحق آمده که احمد جنبل از فرزندان زینب هر قوس است و احمد جنبل جلالی
میگردد و عاصی و جلال بود و معتقد برید بود و هر کس که پند العن میگوید و آنکس را واجب الغل میگویند
و جانشین است که بر او یک سببه بنک جبهه برتیب و باخ بخورند و زیاده از آن بخورند و کافر
حاجب را اعتقاد است که حق است باز و تعالی جسم است و بعضی از بندهکان فاضل او را پسینند
و او ایشان را بر میزند و با بندهکان مخلص خود مصافحه و معاشرت میکند و ذکر او صاف الهی بر
این و بر میخورد اندک بر بالای عرش نشسته و از هر طرف لبش انگشت از ایشان خود از آن
زیاد آمده و از سر بالینه فاله و محوشت و مویس محمد و سپاه است و بر خنده و کر بخت
مقدس الهی نسبت میدهند و در کتاب الزام النواصب آمده که علمای حجاز را اعتقاد است
که خدا بیگانه است طوبی و جویس و جویس و در کتاب منج الفاضلین آمده که او در ظاهر
که از علمای کرده باطل است اعتقاد او اینست که الله تعالی جمیل است که او را گوشت و خون
میت و اعضا و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد شخصی پرسید که این
دارد و باز گفت اعفوا عن الفج و الحج و استملوا عن ما وراه و نیز گویند که هر سبب جمع
حق تعالی از آسمان برین میاید بصورت پیراموی بر جوی سوار و غلبین در یاد دارد و کتاب
نظین خدا از لوت است و در گوش فر خدا گوشوار است و تا صیاح میاید میگویند که من
آب و بل من مستغفر بنا بر این بعضی از جنبلیم در بغداد در شب نام سجد با خود میاید و
پراز جو و گاه کرده از برای کبر که خدا بر این آید خود در زمین گریسته مانند و نیز در کتاب
طوایف که از کتب حجاز است آمده که از حضرت رسول پرسیدند که خدا آنچه جز است حضرت
فرمود از آن است اما از آب برین و نه از آب بهمان و آن چنان بود که کسی از فرزند او را
دو سینه از حق کرد و خود را از حق او طلق کرده ای ناصبی که راه کلام الهی این را قبول کند

که کسی را

که کسی را خدا طلق کند و خود را از حق او بچکد کند اگر خالق تهنید بود هر آینه پیش از آن
اسب موجود بود چون تواند که از حق اسبی که خود طلق کرده او بهرسد و اگر خالق کسی بود
بود او خدا خواهد بود نه کسی که از حق اسب و مخلوق شده و بعضی از اصحاب را اعتقاد است
که در میان از آب و زمین خدایت و نیز در آن کتاب ذکر شده که خود در قیامت بعد از آنکه خدای تعالی
کفار را با بونخ فرستد خود را با بدله صورتی بچکد پرستان نماید ایشان گویند تو پروردگار ما هستی
و این کلام میان خدای تعالی و طغان چند مرتبه تکرار باید خدا فرماید که میان عابد موجود عطا
است که فرق باشد گویند بی در اعمال خدای تعالی سابق خود را برینه ساخته ایشان را بگوید
ما مورد اندر کس در دنیا با غلام بندگی کرده سجد کند هر کس بنده یک بر یا کرده از سر خدا
خسک کرد و در هر چند که ناپسندید کند شواذ نگاه خدای تعالی خود را بصورت اول ایشان
ناید غیر ضلالت تصدیق نمایند گویند تو خدای با طیبی تعالی الله اعلم بقلوب اطفال ملعون عطا کثیر
و در کتاب مناجا که آمده که یکی از صلوات انبیای حجاز بر پیغمبر خود صورت پاره داشت نام مستح
دیدگان کرد که پروردگار است در پای پرشاده نضر میگوید و در هر مکان اگر مرد فاضلی است
نامشروع دارد فریاد بر آرد و آنکه جماعتی آمده ایشان را انگیزد که میدارند و فاضلی نوده در راه
خود آورده که یکی از اهل سنت شیبی با عناق بر خود که نفاست سگیل بود بر یکی از شاخ خنجر خنجر
کرد و شیخ حکوم خود بر مکالمه میرشد در آن امر زیاده از اندازه خورد نمود و روحی که پدید بر این
شد که شیخ را میل لغتای بهر سیده از جهت غلبه شهوت انانیت القدر مکالمه مینماید
در بند ایشان بر مصافحه و احترامی از نوا میث و اگر علمای ایشان لواطه را جانشینانند
سبب انگاه پیر خود را بر داشته متوجه سرای شیخ گردید و گفتس نمود که اگر شیخ را از پیر لایق
در خاطر گذشت مطیع و فرمان بردار هستم شیخ در جواب گفت که با لغت من در مکالمه از این جهت
بود که مذمت من است حق تعالی بر شکل و شمایل پیغمبر خود صورت نزول مینماید و مکان من
این بود که پیر تو حق تعالی است که بر این میثت نزول نموده لغت من مذمت با لغت فاضل

عند حد و این چند بیت را این شهر اوثب در مطاعن مذموب اصحاب ذوی الاذنان و پروان
عمر ابن الخطاب در کتب لغت در آورده الشافعی بقول و هو امام العباد علی سطح سلسله ام
و ابومنیفر قال و هو مصدق فی کل ما نزل من الاحکام شراب المسکره و المنصف جائز کاشرب
اخر من الایام و ابان مالک الفجاج باسرا من کل باریه و کل غلام و الحسب ابان و علی علامه
و بذک لیسفنی عن الارحام فاشرب و لط و الخ و فامری و اخرج فی کل سلسله قول امام و بنیر
کا از شعرا این مضمون را در شعر نظم کشیده شافعی که شطرنج ملال است مدام که بنایند که جز
رست نفرموده امام بوینیفر بر از او گوید در باب شراب که بنوشیده بخور تا شود بر تو خوام صفت
کشته که زانکه بعین در یابی بستانک شاد کن سرخوش بخوام که کنی پیروی معنی چارم مالک
او هم از بر تو بخور یکسند و علی غلام نیک و می بخورد و کان بسکن و می ساز خوار که مسلمان
از این چار امام است تمام در نوادر بدانکه تعصب و عدالت و دوستان و محبت
عمر ابن خطاب با موافقان حضرت امیر المومنین بنوعی است که اعتقاد با کفر مسائل و فتاوی
شیعه ای عسری دارند و از حماقت و عناد ترک آن نموده اند چنانچه شرح کاش و در کتابی گفته اند
که چنانچه مضمونی است که صلوات بر بریکه از اعا و مسلمین توان فرستاد و لیکن چون رخصه بر آن
شایع میداند مانع میکنند و در اهل بیت رسول و وزیر او نیز کجبه آنکه بر نفس میهنم کرده و بگردد
میداریم و هرگاه ذکر اهل بیت رسالت میشود بر ایشان صلوات میفرستیم مطهر و نیت
و جوهر هم سجده صلوات عليهم انما ذکره و بعضی از علما آنکه مکراه گفته اند که ما بخیر فی علم
پس آنجا و اهل رضا الشیعه کرده ایم و همچنین بسکونیک در نماز بعد از نشاء و این صلوات بر سر
والی مجید باد فرستاد چون شعار رخصه است در نماز ترک کن کرده ایم وال را و اهل میکنیم
و این حجر که یکی از متعصبان اهل سنت است از شافعی شری چند نقل کرده در مناقب اهل بیت
الطهاره و ان اشعار این است یا اهل بیت رسول احدی بکم فرخ من احدی الفوان انزل کفالم
کفالم فی عظیم القدر انکم من الایمان علیکم لاصلواته ای نامیبی پس از مراد گفته شافعی که امام شافعی است

نارنج

نماز بیحک از شما قبول درگاه الهی کرده و از درجه چهارم را قطع باشد و بعضی از علما میگویند
تعلیق مجوز با برت چون شعار رخصه شده ما شیم را جائز میدانیم و جمعی گفته اند که در صورتی که از
از حرم فصل است با رخصه رخصه بجز و ضوینازیم و مجروحان بجزت سبب را راضی نام کرده اند و میگویند
که ایشان خود را راضی اند که ترک مذموب می کرده اند و میل باطل نموده اند چنانچه شرح خطار و
عجاب گفته هر که او گوید میگویند راضی او شده در هر دو عالم خارجی خارجی را بجز در رخصه
بنت در بخت عدل او را پای نیست خارجی و نامیبی از مرده و ان خود شافعی را بدو فرموده و
در کتاب کامل بهائی و دیگر کتب شیعه و طریقه اهل سنت با این نامها مفضلان شده نقل است که
روز بی بحب الشافعی یکی از شیعه گذارش بیکایه افتاد که امام حنفی میخواست که سبب او استیجاب نماید
که آن و یکباره پاره پاره از میان علامه بیرون آورد و از آن هم شود مخلوط بجاست بود آن پهلای بعد
مالید و بسبب ^{مجدد} میان علامه گذشت و وضوئی راضی بطریق مذموب خود ساخته اند و با اوست
نامیبی که مشغول گردید در زمان سلطان حسین مجیدی که در کان در هرات مرد کاری بود بعد از آنکه
سال عمر خود را در مذموب اهل سنت گذرانیده بود نیز بشیعه شیعی عسری اشغال نموده و چون زاهدیان را
بر حال او اطلاع حاصل آمد در مقام فتنه او شدند و ان پر حاره را که رخصه نیز سلطان حسین را
آوردند گفتند که این مرد راضی شده و بجزب مشوای علما و اهل نظر گفته سلطان در ارتجی بجا سید
فانت که در مثل تاخیری واقع شود و از او پرسید که کدام محبت و دلیل از مذموب مذموب راضی است
مموده مرد کا در عرض نمود که بدان و پس از آن روز کار دراز که عمل کا در می مشغول بودیم و مقیم سواره
متعصبان را که بجزب حشمتین بمن پیدا و در پار بنیاست مبدیم و شلوار شیعه را پاک و پاکیزه
نمودم باین دلیل از مذموب مذموب مذموب اشغال نمودم و آنکه شیعه نامیبی را دم دار و دستکی
و ذوی الاذنان میخوانند از اب عباد و متعصب نیست بیکه در واقع ایشان دم دارند و بعضی شافعی
مموده اند چنانچه نقلت که شخصی را که مشوای العوره مشاهده نمود در عقب او دید و در موضعی که حیوانات است
بیرون میارند که چهار انگشت دم داشت و زیاد و کم نیز گفته اند گوید که هر یک از نو صبر اگر عباد

مجدد

نامیبی

دوران زود که پیش از آنکه در آن

ادریا و استوم او بلندتر است زیرا نسل است که کسبه ملا در تمام ناصبی و اهانت میکرد در آن وقت او
بدم آن دنیا رسیدن ناصبی گفت که اگر گفت این سر تا سر ترا از قلعه برین سبک سازم و آن
طعون در آن شهر بود اغزو انهار آن نکرد و یکی از شوامنا سب این مقام گفته سنی کبر لیک
مردم وارد مانند ستاره دومی الاذ است هر چند بسمان رسد دم دارد و او بنده مالک
ساکر حضرت امام جعفر صادق بودند و شافعی ساگر و مالک بود و احمد بن حنبل ساگر و شافعی بود و امام
مذنب از زمان حضرت رسول تا زمان منصور عباسی که صد و بیست سال پیش نمود و کوفته آن
بهم رسید هند که کمن مذنب جعفر دارم با بغض عمر هوای حیدر و امام جعفر و عمر و آن
مطلب من جوهرم مطاع جوهر دارم و عوام اهل سلسله را حقیقه اگر ابتدای مذنب پیش از زمان
احمد بن موسی هم کسرسیده و عیند اند که هر که حضرت امیر المؤمنین را با ناصر بعد از رسیدن امیر
امام و بلشین میدانند او شسته است و هر که او بگردان فلیضفید اند او سنی است بل زمان تقییه بود و
در هر ولایت و هر طایفه بسیار بودند و عینون حدیث التقییه دینی و دین ابابله اظهار آن نعلین شد
کرد از آنجا که از شهرهای مشهور که از روز فلان اسلام تعالی بودی تن مجتاشان رسیده و همیشه
ایشان را شیعه میدانند چون قم و کاشان و سبزوار و سمرقند و مشهد مقدس است چنانچه در
که یکی از پادشاهان اهل سلسله بنزد او رسید و از مصعب و عناد امر تقبل و امر ایشان نمود یکی از مرقبان
به مذنب یاد گفت شاید که در این شهر که وی از اهل سنت و جماعت باشند و سلطان را نشاندن
آن ملعون مردم سبندار گفت که اگر در شهر ابوبکر نامی بسم رسد و در آن روز من باید دید از سر قتل شما
پسندم آن عنوان شاه ولایت چون میدهند که در شهر ایشان این نام کسی بهم برسد هر چند
مردم شهر خود تکلیف نمودند و در هر دوینار با وجودی که در آنکه یکی از مؤمنان کیساعت خود را با
نام کند آن پادشاه از سر قتل این طاعت بگذرد و حکام را رضی نشده همه متعلق الحاکم گفتند که با قتل و
راضی شویم و این نام زشت را بخود نسبت نیندیم عاقبت الامر که در مقلع بدقیافه بهم رسید که در
عمر خود مالک بگذرید نمود و هرگز شک او بر نشده هزار انکس و زاری او را مال بسیار دادند تا او

بکره ابوبکر نام کرد و پیش از ناصبی بر نذ چون چشم او با بکر علی احشا و گفت ابابکر چنین
آن حجاب شاه ولایت پناه فرمودند که در شهر ابوبکر بر از این بسم بر بند و مولوی اساز و فقه
سبزوار است این جهان عباد ما بر بوکریم در وی فار راز و در حجب در باب شیع اهل
بهین طریق حکایتی ایراد نمود که چون ابوبکر نامی بنظر پادشاه آوردند گفت بعد از چند روز ابوبکر
نام بنظر پادشاه آوردند گفت که بعد از چند روز ابوبکر نامی بنظر پادشاه آوردند گفت بعد از چند روز ابوبکر
و خطاب یکی از طرفدارانم عرض نمود که ایها الامیر بر هر فغانی بگو که در آن بودی قسم ابوبکر نام
از این بر پیش پنداید و چون امیر فاعل از نظر اید طبعی بخود چو همیشه از بنده و ایشان را بکشید
دوید که از یاد اسلام که همیشه مردم آن شیده اش می عشر بود و جعل عامل است که مثل لشکر عیندی بکا
سیاهی در میان ناصبیان پدیدن و مساجدان عمر لعین واقع شده اند و مع ذلک در شیع مشهور
رناشد و از جمله تعصبات عوام شیعه است آنکه با ایشان تکلیفند که ابوبکر در ایشان یکسوی
ار شحات است البته اب را بر می کشند و آن کوزه را می کشند و این طاعت می داند و این مقرر بود از
انبیاء و رسال با ایشان هر رسید تا آنکه ناصبی روزی یکی از شیعیان موادق اعتقده اینجا
و عارضه که از آسیا می آمد و ایشان آوردن بنام خود طیر و انگاه بطریق معهود از روی ظنش بو
گفت ابوبکر در میان ایشان آوردت ان شیعه چون فاعل از نیز که بنود در جواب گفت بلکه
نیت او را هم از راه سبوس آورد پیروی پرورن مام نمود و بعد از آن این جواب لطیف در میان
مردم نمود که در وان ستم ظریفی با فر رسید ای ناصبی پدیدن بکشند و کلبت تو این
که پسند سال تمام مرد و حواله آن و معرب زبان را پادشاهان هما هیلند و آشنند و همه شیعه
بودند چنانچه در تاریخ نگارستان مذکور است که از پادشاهان اسما علیه المعزترین با هیلند
جوهر فادم خود را فرستاد که آن ملک را بحیث تصرف در آورده خطبه اش می عشره فاعل و این
در آن روز سنه ثمان و خمسون و ثلث ماه روی نمود و خطیب در روز جمع در مسجد مصر این کلمات
در سر میز می انداختم صل علی محمد مصطفی و علی المرتضی و افاضه استبول و آن در این

از قول الدین از بن حکیم ارجس و بعد که نظیر اوصل علی الله الظالمین المعصومین در مجمع ذکر خوان
بگفتن کله حتی علی خیر عمل مامور گردانید و بعد از آن معزالدوله بمصر آمده همرا با پای کشت نمود و دیگر
که از آن حمدان بود و در آن اوان حاکم طلب بود بوجه شیمی که در آن وقت امر نمود که در مساجد
آن کلمات را نوشته و در تمامای مدینه کومت عراجهن را پادشاهان و پالمه داشتند همه شیعه بودند
و در زمان پادشاهی پالمه سید مرتضی علیه الرحمه از دنیا رحلت نمود آن قدر شیعه در بغداد بود که مضافاً
به آن کس بر جازانه او نماز گذارند و استیضای پادشاهی و پالمه در شامه میری بود و نیز از پادشاهان
بعقوب لیس شیعه اشعی عشریه بوده است چنانچه در کتاب معجم البلدان مذکور است که سبع مبعوث
رسانند که ابو یوسف ابن سفیان ابن مغفل بر عثمان ابن عفان طعن میکنند بعقوب لیس فرمودند
و یوسف را حاضر آوردند تا سب است کند و ز کفایت ایما الامیر ابو عثمان ابن سبیری که شیخ شامه
طعن میکنند بکله در عثمان که کرده سببان و ناصبیان اورا ظلمت می نمایند اورا طعن میکنند
لیس کفایت را کان بود که شیخ را طعن میکنند او در مناقای طره خواهد طعن کند و فاداعن و نیز
دیقه پادشاهی در سلسله عمر لیس برادر بعقوب لیس بود او و سرداران او همه شیعه بودند و نجوی
در شیخ غلو است که اگر نام ناصبی در پیش او میرودند المال بقصاص او امر فرموده و آن پادشاه
نیک اعتقاد مسکف که همین در فضیلت علی رضی مر اس است که تولد او در حرم کعبه بوده و
در بر و منزلت مخصوص آنحضرت و شریک و همی نزار و چنانچه سید مجری گفته و لذت فی
هم الا که اثر فی البیوت مبعوث فناده للمجدی یضاه ظاهره اشیا بکرمه طابت و طاب و لیس
و المولد فی لیس غایت نخس بخیرها و بدست مع القم المیزر الاعدد الملقه فی حق القوال مسلم
الابن امیر البیسی محمد در مرتبه علی ز چون است و در چند ده خانگی داده بگشاش کند
په فرزندگی که خانه زاوی دارد که نسبت کردارشون بجای فرزند و نیز از پادشاهان که مشهور است
لیس ابن محمد خدا بنده و آنسلسله چنانکه شیعه بود و الباقی مبعوثی فرزند است و در باب
دوای مذنب حتی آنکه ای عشره مباحی محمدی عمل آورده و مدت ده سال در ایام دولت

عثمان بن

آنکه

ان حاجت محمود مذنب شیعه رواج داشت و در زمان خطبه بسم حضرت امیر المؤمنین و انمه مصیبت
صلواته از طهر بسم بخوانند و تبر از خلفا شمشیر کشند و در تمام سکر و او متعارف بود و
اوان بود که اول آنکفر بدینستین مهل مغزو و اکثر اوقات با علمای آنده سب مجرب صحبت میداد
روزی در مجلس سلطان ابل غلت ابواب نماز بر روی یکدیگر کشوند و در وقت نماز سب
مشاب یکدیگر با بعضی الغایت کوشیدند کشاوند بسم در چشمه باز علامت کرده کردن در آن
لبان خود خواند شامه بکفت فادند بسم شعار بکفت و از این متواله کفت مذنب بسم مینمودند
و بطریق استنداد و اما شواش و اشفاق با یکدیگر میکوشیدند و سلطان ازین معنی بغایت ازده
و دیگر شده از مجلس بر فاسته بجز مرث و اهل جرم نیز این کفتش کوشیدند سلطان عرض کرد
که این چه دین و در مجلس سلطان اراده که بطریق ایسا و یا سون چسبکیان رجوع نماید و با امری
خود کفت که این چه کار بود که ما کردیم و یا سون چسبکیان چسبکیان خود را که شسته این دین
در آیدیم که بچیدن سبب شستم است و این رویا در میان ایشان قائم که با ما و فادعن خود نویک
میکشند و چون بکفت طاعت رنج و شفقت بسیار کشیده بود بکار که ترک سبب نمودن را
و دشوار بود و قریب یکسال سلطان در این اندیشه بود تا سه سبب مایه عنیت بغداد نمود و از
بزیار است کفایت اشرف زشت الشافق در انهمد نور فایله دید که ولایت بر تقویت مذنب سلطان
مغزو و طر مطلق که یکا از متروان درگاه او بود و در حقیقت و تدبیر نظیر و بدیل نه است و شیعه
خاص و غلام باغلام حضرت امیر المؤمنین بود که را بر تقریبات حرف داد در میان میاورد
که سلطان را از مذنب استین بر کرد و اند و ما فادعن و شمشیر کشند که غارن خان که اعقل خلیفان
بود بسبب شیخ این اعتقاد است مهل بدین شیعه مغزو سلطان را همان اسمیار باید فرمود
سلطان کفت که مذنب شیعه کدام است مرد طاک کفت اکثر بفض مشهور است سلطان با کفت بروی
ز که ای بد بکفت میجوی مرا از اضنی سازی نظر مطابقت مید مودت پرده کفت شمشیر کشند
پادشاهی بود از چسبکیان از اورق و او را و او باشد و سنی است که میکوشند که پادشاهی بود از چسبکیان

از امرای قراچو که از نزد یگان چیت سکر خان بودند باشد با طبع عیال و نواب بدین پادشاه در بستان
مذهب شیعی عسکری برآمد مطرف حضرت یحیی علیه السلام را بدید مذهب شیعی سخن گفت نمود بعضی
را سنان که شیعه مذهب خود را با اهل بیت رسول لعنت میدهند و معارف دینیه خود را
از انظار اظهار فرما کرده اند و از ایشان روایت میکنند و هر وقت که مسندان بلغم میدهند
در محل صحبت با شمشیر میبارند و گفته علمای این چهار مذهب را قبول نداشتند سلطان پرسید
در بیان شیعه علماء و دانشمندان هستند که فضلا و مجتهدین در بیان انجیل
سپارست و در این وقت شیخ جمال الدین مرثویه علامه حلی از اهل علمای حشر میشد و نزدیک
سلطان از این معنی سادمان شده علامه را طلبید و انجیل قبل از آنکه سلطان او را طلبید
چون میدید بود که سلطان محمد در مذهب اهل سنت فاضلش شمرل شده و اراده آن دارد که ترک آن
مذهب نماید و کتاب بنام و تحقیق نمود در باب امر التوکل و اثبات تحقیق
شیعه و ابطال اهل سنت یک سو سو مینویس که امره معرفه الاماره و دیگری کتب مینویس که شیعه
در علم کلام علامه آن کتاب را بر دوشه بافقان غیر تحقیقین و لدا و مجتهد خود و سلطان آمد و چون شیخ
و اهل مجلس سلطان شد سلطان و اهل مجلس او را اغوار و احترام نمودند و در مصد مجلس عایش و او
و علامه کفیش خود را بر دوشه در پیروی خود گذاشت و حضار از این مجرب شده در فاطمه گذار آمدند
که این عرب سینه دو دیوانه است و سلطان و بر آنرا استفسار نمود علامه در جواب فرمود که در زمان
حضرت رسول ابو عیبه کفیش مبارک سرور سپاراد و زنده و چون در مجلس سلطان گفتار حضرت
بمشهد یگان آنکه چون امام ایشان کفیش زنده بود میباید که پروان و مشایخ او بپسندت و چون
امام خود را بلی آورده کفیش را بپسندت از این سبب کفیش خود را قطع نمودم علمای حنفی حشمت
گفتند در زمان حضرت پیغمبر ابو عیبه کجا بود علامه گفت مرا معذور دارم که گویم که در شفای کفیش
اصدا در زنده بود علمای حنفی نیز گفتند که شفای کجا بود علامه فرمود که من شهادت کردم احمد صلی
گفتند که کانیات را زنده بود علمای حنفی کجا گفتند که احمد صلی در زمان حضرت رسول بود علامه فرمود

که برگاه این چهار مذهب در زمان حضرت رسول بنویس مکروه هم رسید علمای اهل سنت بخیل بنویسند
شدند و سلطان مذهب محشر و باطله ایشان بر سلطان و اهل مجلس ظاهر شد و اهل بیت سلطان از علمای
الماس نمود که در حضور او و منو ساحت نماز بگذار و بخص و خشیع تمام بجای آورد و علمای اهل سنت
نیز خراب الامر سلطان بطریق خود و منو کرده نماز فاسدی گذارند سلطان را از روش و طوطی
خوش آمد و اشاره بمناظره و مباحثه نمود چون روزی که شد علمای اهل سنت ترتیب مقدمات مباحثه
نموده مجلس سلطان حاضر شدند و جناب ~~صاحب~~ ~~الاجتهاد~~ شیخ جمال الدین طایفه حاضر شد
و بکلامه و مباحثه مشغول شدند جناب شیخ بدلیل عقیده و نقد اثبات حقیقت مذهب فرمود
اشی عشره و ابطال مذهب اهل سنت و مباحثه نمود چنانکه بر شاره و کده این سخن ظاهر کرد و در وقت
اهل سنت مبهوت و خیره مانده فاسد و فاسد شدند و سلطان و اکثر خاص مذهب شیعی اشد
و سلطان در محاکمه ایران بهترین خود نام فاطمه را از خطبه انداخته و با سبب حضرت امیر مومنان
در زمان خلیفه فاطمه در راهم و در راهم و در راهم و در راهم و در راهم و در راهم و در راهم و در راهم
العمل را در نماز و اظهار کردند و کتاب مجلس المومنان آمده که یکی از اصحابان در وقت
اشی عسری کتاب نوشته بود و در مجلس آنرا خوانند و اضلال شیعه میباید و آنرا کبکی میباید که
بنویسد و شیخ جمال الدین طایفه حله شیخ انجیل آن کتاب را بابت آورد و در آن کتاب
علاقه نهاد و شاکردی که در ابتدا ای تحقیق علامه چند درسی در پیش آن نامی فاطمه بود و سبب
استعلام کتاب مذکور نمود و آن نامی شیخ است که یکبارگی دست زد بر سینه علامه حلی گذارده گفت
سو کند یاد کرده ام که این کتاب را پیش از یکشنبه در نزد کسی گذارم علامه الله را فرمودت دانست
کتاب را بگوشه که در آن شب بقدر امکان از آن حلی نماید و چون کتابت آن مشغول گردید
و نصف از شب گذشت فاب بر او غلبه کرد حضرت جلاله مظهر شد و گفت کتاب را بمن
و تو فاب کن و چون از فاب پر شد بگراست حضرت کتاب تمام شده بود و دیگر از روزی
شیعه مجدداً ملک است که در زیر سی بود و در امام وزارت کا زید را بگراست و نام کا زید را



بود چون او را بنزد محمد الملک بردند گفت او را اسلوب سازند ما مهران گفتند این روز شنبه است
گفت شما گفتند او بکر نام دارد و اگر شیخ می بود هرگز این نام نداشت راضی نیستند که از شراخی
اشی عشره بر کفشد لا یقبل التوبین من تائب الا بحب ابن ابي طالب حب علی و حب ولایم فیه
الشهد و العتاب ای ناصبیدان سپید و پروان ابابکر و عمر لعین از ابتدای بنو موسی میباشند
پادشاه مجاهد حاکم سپاه مروج ذریع حق امه اشعی عشره شاه اسمعیل صفوی طیب الهی مصلح عالم که
شهر حرم الطوام سنهت در بساطین و الفوج بجزایرت روز بروز شیوع در و اج ذریع امه بدی در
در اید است ملت ذریع محرم و طوطا در شریک است و در اکثر انطباق عالم شیوع اشعی عشره بسیار
بخصوص در مالک ایران که عین عدالت پادشاه دین نیاه ظل الله سلطان ابن سلطان ابن
و الهامان ابن الهامان ابن الهامان شاه عباس ثانی صفوی خدا را مکر و دولت الا ظهور صاحب
الزمان که این پادشاه محمد و جمال سابع سلسله پادشاهان موسوی بر مصلحت است شیوع لایعینه
بلعن و طلعن خلفاء و تابعان ایشان مشغول و مشغول در کوچه و بازار از کراان شادانجوی
میدهند که اگر در اینجا نرسد بغیر از حضرت و پاک خود علاج و چاره نذاید و کم و کسفت بر
بل مبارک است که در این زودی عبود و استقامت حضرت امیر بدی این پادشاه دین پروردگار
نصرت و اثر که معطر و درین مشرف و عقبات عالیات را و باره معوره و نهار از کفر و لوث
با طریک و پاکیزه ساخته و در مبار و مابعد و این و اماکن مقدسه و بایه شهر ما و در این خطبه
اشعی عشره فائده و لعن منافی ثلثه نایند و تبر و لعن بشو مسمه و علامه و سر آشی شیبانی
اللهم العنم لعنا و پیدا و مخطا و عتبا و عذبا فانور العذاب و اعصره و لا انا
و اجمالی و جمیع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد



سید المصلحین و علی خیر الوصیین
والله المصومین
بر محمد با ادم
الواحی
عوره محمد خدایا
۱۳۰۹

از کفایت و صلاح دارم
تبرایمان
جعفر سلطان
تبریز ۱۳۰۹

ترکین جور بکمالی
و در نه میگویم کم گستاخ

نخبر شریک نرفان عباس

۲۲۰	نخبران	نیرالنج	قلقل سیه
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

علی و بر بله جزا اجارا علاج
کوید علی را هاف نمود و نیم کرد
خلوط نمرد قدر شریک



